

ذکرہ المعاصین

تألیف

محمد علی بن ابی طالب عرین لایچی
(۱۱۰۳-۱۱۸۰ھ ق)

تصحیح و تعلیقات

معصومہ سالت

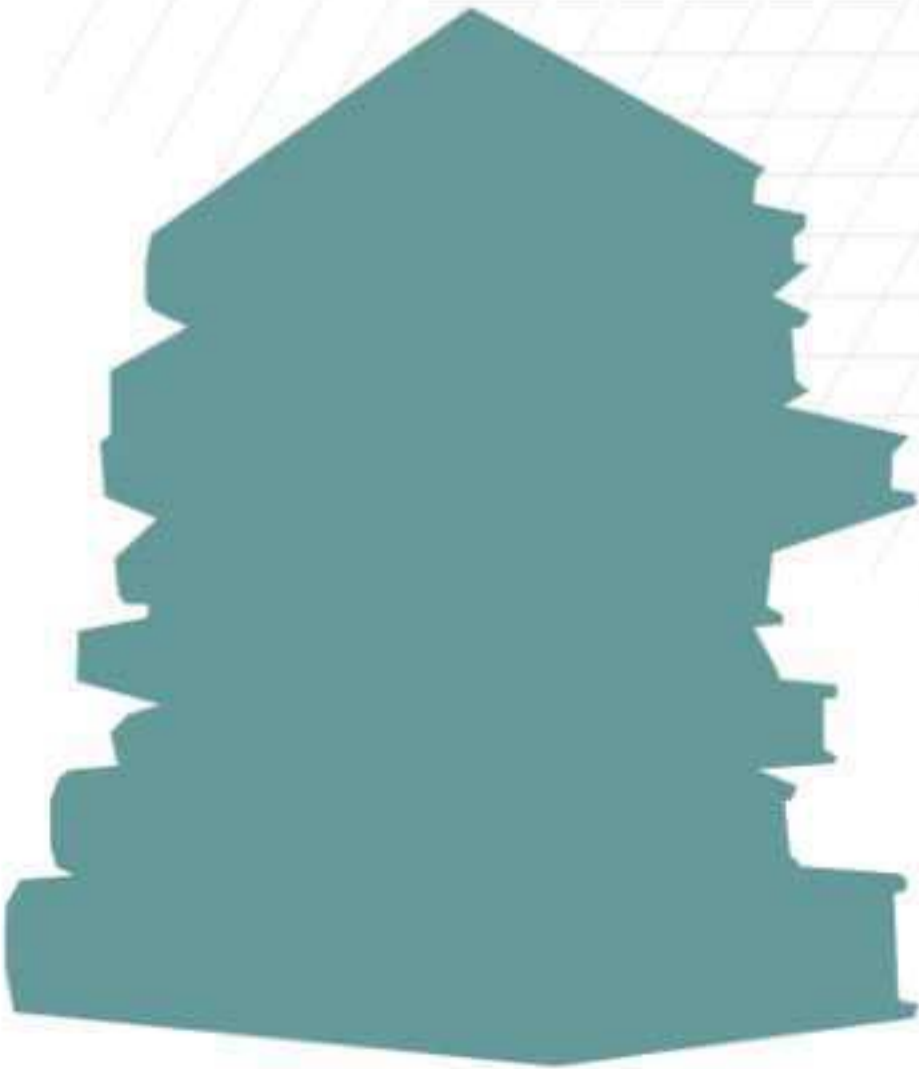
با مقدمه

زین العابدین قربانی لاهیجی

دیور کنگره علامه محمد علی حوزین لاهیجی

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



تذکرہ المعاصرين



تأليف

محمد علی بن ابی طالب خزین لاهیجی

(۱۱۰۲-۱۱۸۰ هـ.ق)

مقدمہ، تصحیح و تعلیقات

معصومہ سالک

به مناسبت کنگرہ بزرگداشت علامہ ذوفنون محمد علی خزین لاهیجی



حزین، محمد علی بن ابی طالب، ۱۱۰۲ - ۱۱۸۰ ق.

تذکرۃ المعاصرین / تألیف محمد علی بن ابی طالب حزین لاهیجی؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات معصومه سالک - تهران: نشر سایه؛ دفتر نشر میراث مکتوب (وابسته به معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۷۵.

۴۲۹ ص. : مصور، عکس، نمونه - (میراث مکتوب؛ ۹: زبان و ادبیات فارسی؛ ۲)

MOHAMMAD 'ALI EBN-E ABITĀLEB HAZIN LĀHIJI

ص.ع. به انگلیسی:

TAZKERAT-AL-MO'ĀSERIN

کتابنامه: ص. [۲۱۹] - ۴۲۹؛ همچنین بصورت زیر نویس.

۱. شعر فارسی - قرن ۱۲ ق - مجموعه‌ها. ۲. شاعران ایرانی - قرن ۱۲ ق - سرگذشتنامه.

۳. دانشمندان اسلامی - ایران - قرن ۱۲ ق - سرگذشتنامه. الف. سالک، معصومه، مصحح و حاشیه

نویس. ب. دفتر نشر میراث مکتوب. ج. عنوان. د. عنوان: تذکرۃ حزین لاهیجی.

۸ فا ۱/۵۰۸

PIR ۶۶۷۱ / ح ۴

ت ۴۶۷ ح

۱۳۷۳

برگه فهرست نویسی پیش از انتشار دفتر نشر میراث مکتوب



تذکرۃ المعاصرین

محمد علی بن ابی طالب حزین لاهیجی

مقدمه، تصحیح و تعلیقات: معصومه سالک

چاپ اول: ۱۳۷۵

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

ناشر: سایه

این اثر زیر نظر دفتر نشر میراث مکتوب وابسته به معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از محل تسهیلات حمایتی انتشار یافته است.

بها: ۱۵۰۰ تومان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ترقی و تعالی هر جامعه‌ای زمانی مقدور است که پیشینه فرهنگ و تمدن خود را بشناسد و از علل پیشرفت یا رکود گذشته تاریخ خود آگاهی یابد. و این شناخت حاصل نمی‌شود مگر با مطالعه آثار گذشتگان، چنان که خود نوشته‌اند نه آن سان که بعدها تحریف و تغییر یافته است، و این در فرهنگ مکتوب هر جامعه‌ای که همواره دستخوش حوادث روزگار بوده امری اجتناب ناپذیر است. از این رو، برای نیل به این آگاهی و حراست از اصالت و هویت فرهنگی و ایستادگی در برابر فرهنگ بیگانه، معرفی و احیای میراث مکتوب گذشته ضرور می‌نماید. چه نقد و تصحیح علمی نگاشته‌های اندیشمندان فرهنگ ایران اسلامی، نخستین شرط رسیدن به این هدف است.

لیکن با وجود تمام تلاشها و کاوشهایی که تاکنون برای شناسایی و تدوین فهرس خطی و نیز تصحیح و احیای ذخایر علمی و گنجینه‌های مکتوب این مرز و بوم شده، این آثار همچنان بکر و دست نخورده و حتی مهجور می‌نماید و آنچه شده در قیاس آنچه باید بشود، اندک است و آن اندک نیز با دشواریهای بسیار روبروست؛ از دشواریهای راه تحقیق، گرد آوری نسخ و هزینه‌های سنگین کار گرفته تا ناهمواریهای مربوط به تمهید مقدمات نشر و جذب آثار علمی و تخصصی و بازگشت مادی آن که شرط ادامه تلاش محقق و ناشر است.

از این رو، معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در راستای اهداف فرهنگی انقلاب اسلامی ایران که در حقیقت، انقلابی است فرهنگی، دفتری به نام دفتر نشر میراث مکتوب تأسیس کرد، تا با حمایت از کوششهای محققان، مصححان، مراکز علمی و تحقیقاتی و پشتیبانی از ناشران فرهنگی، جذب استعدادها و کاراییها و نیز به قصد انتشار و عرضه منابع تحقیق و آثار گرانسنگ، جلوگیری از دوباره کاریها و چاپ انتقادی متون با اولویت آثار فارسی در زمینه‌های گوناگون، بتواند جریانی اصیل در راستای احیای فرهنگ مکتوب ایجاد کند و مجموعه‌ای غنی به جامعه فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

دفتر نشر میراث مکتوب

معاونت امور فرهنگی

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

فهرست مطالب

برخورد هندیان با حزین..... ۸۰	سخن ناشر..... ۱۱
حالات روحی حزین..... ۸۳	پیشگفتار..... ۱۳
مقدمه تذکره..... ۸۷	مقدمه مصحح..... ۱۹
فرقه اولی در ذکر علمای معاصر..... ۹۷	روش تصحیح تذکره حزین..... ۱۹
سید علیخان مدنی..... ۹۷	معرفی تذکره حزین..... ۲۳
محمد مسیح بن اسماعیل فسائی ۱۰۱	معایب تذکره حزین..... ۳۶
مولانا شاه محمد شیرازی..... ۱۱۱	نثر حزین در تذکره المعاصرین..... ۳۹
شیخ ابراهیم گیلانی..... ۱۱۳	معرفی فهارس نسخ خطی..... ۴۱
شیخ خلیل الله طالقانی..... ۱۱۶	مشخصات چاپی تذکره..... ۴۲
ظهیرالانام تفرشی..... ۱۱۸	زندگینامه حزین..... ۴۲
قوام الدین محمد قزوینی..... ۱۱۹	ولادت حزین..... ۴۴
محمد مسیح صاحب کاشانی..... ۱۲۱	اسامی استادان حزین..... ۴۵
کمال الدین حسینی فسائی..... ۱۲۳	حوادث زندگی و مسافرت‌های وی..... ۴۶
میرزا علیخان گلپایگانی..... ۱۲۵	بنیادهای فکری حزین..... ۵۷
سید مرتضی علم عاملی..... ۱۲۶	مقام شاعری حزین..... ۶۰
محمد علی سکاکی شیرازی..... ۱۲۸	نثر حزین..... ۶۳
میرزا هاشمی همدانی..... ۱۳۰	تدوین دیوانهای حزین..... ۶۴
میرزا باقر قاضی زاده عباس آباد..... ۱۳۲	مشخصات چاپی دیوان حزین..... ۶۶
میرزا حبیب الله اصفهانی..... ۱۳۳	آثار حزین..... ۶۷
محمد هادی مشهدی..... ۱۳۴	دشمنی حزین با هندیان..... ۷۶

- ۱۸۷ میر عبدالغنی تفرشی
 ۱۸۸ میرزا مهدی عالی مشهدی
 ۱۸۹ میرزا ابوالمعالی مشهدی
 ۱۹۰ سید عبدالله حسابی
 ۱۹۲ میر معصوم اصیل
 ۱۹۳ میرزا سید رضا اصفهانی
 ۱۹۴ میرزا ابوطالب حیات
 ۱۹۴ میرزا زاهد علی سخا
 ۱۹۵ میرزا نصیر خراسانی نصرت
 ۱۹۶ شاکر تهرانی
 ۱۹۷ نورس دماوندی
 ۱۹۸ زایرای شوشتری
 ۱۹۸ میرزا محمدتقی قهرمانی همدانی
 ۱۹۹ میرزا هاشم آرتیمانی
 ۱۹۹ میرزا اسماعیل ایما
 ۲۰۰ میرزا باقر حضوری قمی
 ۲۰۱ میر عسگری قمی
 ۲۰۱ میر نور اکسیر کهن
 ۲۰۲ عبدالمولی اصفهانی
 ۲۰۳ محمد نصیر فایض ابهری اصفهانی
 ۲۰۶ محمد باقر فایض مازندرانی
 ۲۰۷ محمد تقی تعظیم مازندرانی
 ۲۰۸ ملا محمد امین واصل گیلانی
 ۲۰۹ آقا رضا
 ۲۰۹ محمد محسن طالع گیلانی
 ۲۱۰ محمد سعید ماهر گیلانی
 ۲۱۰ شمس الدین محمد گیلانی
 ۲۱۱ میررضی فاتح گیلانی
 ۲۱۲ ملا مختار نهاوندی
 ۲۱۲ میرزا باقر مرجع اصفهانی
 ۲۱۳ میرزا تابعا
 ۱۳۶ سید قاسم بروجردی
 ۱۳۷ قاضی مجدالدین دزفولی
 ۱۳۸ قاضی نظام الدین خوانساری
 ۱۳۹ صدرالدین گیلانی
 ۱۴۱ فرقه ثانیه در ذکر شعرای معاصر
 ۱۴۱ میرزا محمد طاهر وحید قزوینی
 ۱۴۶ میرزا داوود متولی
 ۱۴۷ میرزا مهدی مستوفی
 ۱۴۸ میرزا محمد امین ازل
 ۱۵۰ میرزا ابراهیم
 ۱۵۰ میرزا اشرف میردامادی
 ۱۵۲ میرزا غیاث الدین احمد
 ۱۵۳ میرزا ابوالحسن
 ۱۵۳ میرزا معز فطرت مشهدی
 ۱۵۵ ملا حاجی محمد گیلانی
 ۱۵۷ مرحوم میرنجات
 ۱۶۲ شوکت بخارایی
 ۱۶۵ ملا سعید اشرف
 ۱۶۹ میرزا محسن تأثیر
 ۱۷۱ شفیعی اثر شیرازی
 ۱۷۴ مخلصای کاشی
 ۱۷۶ نجیبای کاشی
 ۱۷۹ میرزا بدیع اصفهانی
 ۱۸۰ میرزا حسن غیور
 ۱۸۱ لطفعلی بیگ شامی
 ۱۸۳ افراسیاب خان
 ۱۸۴ عوض خان لاری
 ۱۸۴ حکیم محمد تقی شیرازی
 ۱۸۵ حکیم محمد رضا عرب بروجردی
 ۱۸۶ حکیم شاه معصوم لاری
 ۱۸۷ محمد صادق صامت اصفهانی

۲۴۹ قوام الدین محمد قزوینی
 ۲۵۲ محمد مسیح کاشانی
 ۲۵۵ کمال الدین حسینی فسائی
 ۲۵۶ میرزا علیخان گلپایگانی
 ۲۵۷ سید مرتضی علم عاملی
 ۲۵۸ محمد علی سکاکی شیرازی
 ۲۵۸ میرزا هاشمی همدانی
 ۲۵۹ میرزا حبیب الله اصفهانی
 ۲۶۰ محمد هادی مشهدی
 ۲۶۰ سید قاسم بروجردی
 ۲۶۱ قاضی مجد الدین دزفولی
 ۲۶۱ قاضی نظام الدین خوانساری
 ۲۶۲ صدر الدین گیلانی
 ۲۶۲ محمد طاهر وحید قزوینی
 ۲۷۴ میرزا داوود متولی
 ۲۷۹ میرزا مهدی مستوفی
 ۲۸۰ میرزا محمد امین ازل
 ۲۸۰ میرزا ابراهیم
 ۲۸۱ میرزا اشرف میردامادی
 ۲۸۲ خیال میردامادی
 ۲۸۳ میرزا ابوالحسن تمنا
 ۲۸۴ میرزا معز فطرت مشهدی
 ۲۸۸ ملا حاجی محمد گیلانی
 ۲۸۸ میرنجات اصفهانی
 ۲۹۵ شوکت بخارایی
 ۳۰۹ ملا سعید اشرف مازندرانی
 ۳۱۷ میرزا محسن تأثیر تبریزی
 ۳۲۶ شفیعی اثر شیرازی
 ۳۳۰ مخلصای کاشی
 ۳۳۴ نجیبای کاشی
 ۳۳۸ میرزا بدیع اصفهانی

۲۱۳ میرزا مهدی الهی تبریزی
 ۲۱۵ ملک معین خرم آبادی
 ۲۱۶ ملا علی اعلی اصفهانی
 ۲۱۸ محمد علی بیک دیهیم
 ۲۱۸ محمد علی بیک افسر
 ۲۱۹ ابراهیم ضابط اصفهانی
 ۲۱۹ میرزا محمد جعفر راهب
 ۲۲۰ میرزا فتح الله خوزانی
 ۲۲۰ امینای زعفرانی اصفهانی
 ۲۲۱ سعید قصاب
 ۲۲۱ میرزا صائب
 ۲۲۲ ملا رضا اصفهانی
 ۲۲۲ شریف شیرازی اصفهانی
 ۲۲۳ عبدالله شفق قمی
 ۲۲۳ سید محمد حسرت
 ۲۲۴ نورالدین محمد کرمانی
 ۲۲۴ محمد مؤمن صاحب مشهدی
 ۲۲۵ محمد قاسم نصاص اروسانی
 ۲۲۵ میرزا عبدالرزاق نشاء تبریزی
 ۲۲۶ میرزا محمد رضا بروجردی
 ۲۲۶ میرزا حسین خالص
 ۲۲۷ میرزا محمود شیرازی
 ۲۲۷ میرزا محمد شیرازی
 ۲۲۹ تعلیقات
 ۲۲۹ سید علیخان مدنی
 ۲۴۲ محمد مسیح بن اسماعیل فسائی
 ۲۴۵ شاه محمد شیرازی
 ۲۴۵ شیخ ابراهیم گیلانی
 ۲۴۶ شیخ خلیل الله طالقانی
 ۲۴۷ ظهیر الانام تفرشی

آقارضا ۳۶۹	میرزا حسن غیور ۳۴۱
محمد محسن طالع گیلانی ... ۳۷۰	لطفعلی بیگ شامی ۳۴۲
ماهر گیلانی ۳۷۰	افراسیاب خان ۳۴۴
شمس الدین محمد گیلانی ... ۳۷۰	عوض خان لاری ۳۴۴
میررضی فاتح گیلانی ۳۷۰	حکیم محمد تقی شیرازی ... ۳۴۴
ملا مختار نهاوندی ۳۷۲	حکیم محمد رضا عرب بروجردی ۳۴۴
میرزا باقر مرجع اصفهانی ۳۷۲	حکیم شاه معصوم لاری ۳۴۴
میرزا مهدی الهی تبریزی ۳۷۲	صامت اصفهانی ۳۴۵
ملک معین خرم آبادی ۳۷۳	میر عبدالغنی تفرشی ۳۵۰
ملاعلی اعلی اصفهانی ۳۷۳	میرزا مهدی عالی مشهدی ... ۳۵۰
محمد علی بیک دیهیم ۳۷۳	ابوالمعالی مشهدی ۳۵۰
محمد علی بیک افسر ۳۷۳	سید عبدالله حسابی ۳۵۱
ابراهیم ضابط اصفهانی ۳۷۵	میر معصوم اصیل ۳۵۱
میرزا محمد جعفر راهب ۳۷۵	میرزا سید رضا اصفهانی ۳۵۱
فتح الله خوزانی ۳۸۲	میرزا ابوطالب حیات ۳۵۲
امینای زعفرانی اصفهانی ۳۸۳	میرزا زاهد علی سخا ۳۵۲
سعید قصاب ۳۸۳	میرزا نصیر خراسانی نصرت .. ۳۵۵
میرزا صائب کاشانی ۳۸۸	شاکرا تهرانی ۳۵۵
ملا رضا اصفهانی ۳۸۸	نورس دماوندی ۳۵۶
شریف شیرازی اصفهانی ۳۸۸	زایرای شوشتری ۳۵۷
عبدالله شفق قمی ۳۸۸	میرزا هاشم آرتیمانی ۳۵۹
سید محمد حسرت ۳۸۹	میرزا اسماعیل ایما ۳۶۰
نورالدین محمد کرمانی ۳۹۱	میرزا باقر حضوری قمی ۳۶۳
محمد مؤمن صاحب مشهدی ۳۹۱	میر عسگری قمی ۳۶۳
محمد قاسم نصاص اروسانی ... ۳۹۲	میر نور اکسیر کهن ۳۶۳
میرزا عبدالرزاق نشاء تبریزی .. ۳۹۲	عبدالمولی اصفهانی ۳۶۴
میرزا محمد رضا بروجردی ... ۳۹۷	محمد نصیرابهری اصفهانی ... ۳۶۴
میرزا حسین خالص ۳۹۷	محمد باقر فایض مازندرانی .. ۳۶۶
میرزا محمد شیرازی ۳۹۸	محمد تقی تعظیم مازندرانی .. ۳۶۶
فهرستها ۳۹۹	محمد امین واصل گیلانی ۳۶۷

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

« لاهیجان از این گونه شخصیتها [حزین لاهیجی] به قدری دارد که

اگر تا سی سال برای آنها کنگره برگزار شود، به جایی نمی‌رسد. »

مقام معظم رهبری

بعد از پایان کنگره حکیم ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی که در ۲۳ تیرماه ۱۳۷۲ در زادگاهش -

لاهیجان - برقرار شده بود، برای ارائه گزارش، محضر مبارک مقام معظم رهبری حضرت آیه الله

العظمی خامنه‌ای - مُدَظَّلَه - شرفیاب شده، و کارهای انجام یافته را به عرض رساندم. معظم له ضمن

ابراز رضایت از کارهای انجام شده فرمودند: «این مرتبه نوبت دانشمند و شاعر کم نظیر محمد علی

گیلانی معروف به «حزین لاهیجی» است که متأسفانه حتی همشهریانش، خوب او را نمی‌شناسند!»

رهبر اندیشمند و فرهنگ پرور ما آنگاه ضمن بیان ماجرای از سرقت ادبی اشعار او که به سی،

چهل سال قبل مربوط می‌شد، و قرائت چند بیت از شعرهای بلند او، و تأکید بر استعارات و کنایات

و صنایع ادبی آنها و اعجاب از لطائف تعبیراتش، افزودند:

« شهر لاهیجان، در مقاطع خاصی از تاریخ، شخصیت‌های علمی عظیمی در ابعاد مختلف داشته

که متأسفانه حتی اکثر آنها برای مردم آن سامان نیز ناشناخته مانده‌اند و از جمله آنها همین شخصیت

بزرگ یعنی محمد علی حزین لاهیجی است. از این رو، به منظور مبارزه با تهاجم فرهنگی غرب و

توجه دادن مردم به هویت فرهنگی و مذهبی خویش، سزاوار است از یک سو، تذکره علمای

لاهیجان تدوین گردد و از سوی دیگر، کنگره این مرد بزرگ با معرفی آثار علمی و زندگی پر از فراز و

نشیبش برقرار شود. »

به دنبال این رهنمود، اقدام به تدوین تذکره علمای لاهیجان گردید که به حول الهی به زودی

منتشر خواهد شد. همچنین مقدمات برپایی کنگره حزین لاهیجی را آغاز کردیم که در آینده نزدیک

در زادگاه آباء و اجدادش - لاهیجان - برگزار خواهد شد.

هنگامی که جهت فراهم کردن مقدمات این کار، در مورد تألیفات و زندگی پرفراز و نشیب این

دانشمند بلند آوازه - که به سال ۱۱۰۳ ق. در اصفهان زاده شد - به تحقیق و مطالعه پرداختم، خود را

در برابر نابغه‌ای ذوفنون: فقیهی عالیقدر، اصولی مدقق، فیلسوفی متألّه، متکلمی آگاه، عارفی

واصل، متبحری در ریاضیات و نجوم، رجالی خبیر، محدثی مجتهد، مفسری بصیر، ادیبی هنرمند، شاعری توانا و ... یافتم که افزون بر دوست عنوان تألیف و ترجمه در علوم مختلف، پنجاه هزار بیت شعر به زبان فارسی و عربی داشته است و بحق می توان او را همطراز ملامحسن فیض کاشانی در میان شیعه و جلال الدین سیوطی در میان اهل سنت دانست با این امتیاز که او مرد رزم و سیاست نیز بوده و به همین جهت حدود ۴۵ سال از عمر شریفش را به هجرت و آوارگی و ۳۱ سال آن را در هندوستان سپری کرد و بالاخره در ۷۷ سالگی در شب ۱۱ جمادی الاولی ۱۱۸۰ قمری در دیار غربت و با درد هجران به لقاءالله پیوست و در آرامگاهی که از قبل در محله «فاطمان» بنارس برای خود در نظر گرفته بود، به خاک سپرده شد.

ابیات زیر که سروده خود اوست و بر روی قبرش نوشته شده بیانگر شوریدگی و غربت وی در این جهان خاکی است :

زبانان محبت بوده ام دیگر نمی دانم همی دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا
 حزین از پای رهپیمان بسی سرگشتگی دیدم سرشوریده بر بالین آسایش رسید اینجا
 از جمله آثار ارزشمند او کتاب تذکره المعاصرین است که با تصحیح سرکار خانم معصومه سالک در دسترس قرار می گیرد.

در اینجا لازم است از تلاش مصحح محترم و نیز از همکاری و مشارکت دفتر نشر میراث مکتوب وابسته به معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در اصلاح برخی از اشعار عربی، نمونه خوانی مجدد و نیز تمهید تسهیلات لازم برای چاپ این کتاب، نهایت سپاسگزاری را بنمایم.

لاهیجان، بیستم شوال ۱۴۱۶ مطابق ۲۰ اسفند ۱۳۷۴

زین العابدین قربانی لاهیجی

دبیر کنگره علامه ذوفنون محمدعلی حزین لاهیجی

پیشگفتار

نام حزین لاهیجی با غزل معروف

ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد در دام مانده باشد صیاد رفته باشد

در ذهن و یاد هر ایرانی شعرخوانی، جایگاه ویژه خود را دارد. او در این غزل بیانگر لطیف‌ترین عاطفه انسانی یعنی عشق است. زبان او در بیان این عاطفه آنقدر ساده، صمیمی و آشناست که گویی سعدی، این رند قلندر، غزل می‌سراید.

حزین از نظر زمانی متعلق به دوره انحطاط سبک هندی است ولی سبک و زبانش به دور از این انحطاط گام به گام همراه با شیوه غزل‌سرایی سعدی، حافظ و عراقی به پیش می‌رود. علت ماندگاری وی از این دوره، شاید همین ویژگی سبکی باشد.

ایرانیان صاحب ذوق، حزین شاعر را به خوبی می‌شناسند و با او مانوسند ولی او اندیشمند صاحب نظری است که با تألیفات بسیار در زمینه‌های گوناگون فلسفه، فقه، حدیث، کلام، منطق، رجال، تاریخ‌نگاری و تذکره‌نویسی همچنان گمنام باقیمانده است. من نیز به برکت ورود به دانشگاه تهران و شرکت در کلاسهای درس دانشکده ادبیات با ابعاد گوناگون شخصیت او آشنا شدم. بعضی از جنبه‌های فکری حزین را برای اولین بار از زبان استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی در درس «روش تحقیق و مرجع‌شناسی» شنیدم که برایم بسیار جالب و دلنشین بود. این بار حزین، نه شاعر، بل متفکری از سده

دوازدهم هجری بود.

بعد از مطالعه سفرنامه و تاریخ احوال وی با شخصیت قابل احترام او بیشتر آشنا شدم. در برابر خود متفکر پرشوری را دیدم که بر مردمان خویش دل می‌سوزاند و سعادت آنان را جستجو می‌کرد ولی از بد حادثه به دورانی گرفتار آمده بود که هرچه بیشتر می‌کوشید کمتر نتیجه می‌گرفت. به قول سرجان ملکم:

به زحمت می‌توان دورانی به این ناخوشایندی تصور کرده، مدت یک قرن بدون این که هیچ واقعه سیاسی بزرگی رخ دهد و آن آرامش و صلح و صفای فوق العاده برای ایران فایده‌ای نداشت، این دوره با هیچ دست‌آورد قابل ملاحظه‌ای از دوران دیگر متمایز نیست.^۱

این اندیشمند مصلح بسیار فراتر از زمان خود می‌اندیشید. در این دوره سکون و سکوت که گویی همه چیز در بستر زمان از حرکت ایستاده و همه دستاوردهای علمی و هنری مرده‌ریگ گذشتگان است، او ایستاده بر قلّه زمان و با اشراف کامل، بیانگر تفکراتی است که او را از زمانه‌اش جدا می‌کند. گویی برای آیندگان سخن می‌گوید. برای بسامان شدن اوضاع ایران بطور اخصّ و شرق بطور اعمّ، اقتدار توأم با نظم و آگاهی را پیشنهاد می‌کند و تنها راه رهایی را در تلفیق این سه مسأله می‌داند، اندیشه‌ای که هنوز هم درمانگر است.

حزین نویسنده‌ای بسیار پرکار است. آثار بسیار زیادی در زمینه‌های مختلف فکری از خود برجای نهاده است. او تجربه‌گر دانشهای زمان خویش است. هر یک از آثار او به منظور خاصی تألیف یافته‌اند. تألیفات او در زمینه‌های فقهی، کلامی، منطقی و فلسفی بیانگر تئوری و اندیشه جدیدی نیست. او می‌نویسد تا بدانند که بر علوم زمانه خویش اشراف کامل دارد.

۱. تاریخ ادبیات ایران (از صفویه تا عصر حاضر)، ادوارد براون، صص ۱۲۴-۱۲۵.

هدفش از نگارش سفرنامه و تاریخ احوال خویش، ثبت حقایق تاریخی و مسایل مهم اجتماعی آن دوران است. از میان این دو اثر به خوبی می‌توان با وضعیت نابسامان و ناهنجار اواخر صفویه آشنا شد. اعتبار کار حزین در امر تاریخ‌نگاری این است که تنها به ذکر حادثه اکتفا نمی‌کند، به عمق و چگونگی حوادث اجتماعی می‌پردازد تا علل آنها را به دست آورد. او در این زمینه دیدی علمی و جامعه‌شناسانه دارد.

در تدوین تذکره شعرای معاصر خویش، اهداف گوناگونی را در نظر دارد که در مقدمه عالمانه و ناقدانه‌ای که بر این کتاب نوشته، یکایک آنها را شرح داده است؛ او به انتقاد از شاعران روزگار خویش که بی هیچ مایه‌ای بر این کار دست زده‌اند می‌پردازد و می‌گوید:

اینان به علت ناآگاهی از موقعیت و منزلت شعر به این پیشه از هر چیز دلیرتر
و خیره‌ترند.

او معترف است که در این دوره، هیچ شاعری را در معنای حقیقی آن، شاعر نیافته است، به همین خاطر به ذکر نام شاعرانی می‌پردازد که فقط شعرشان شعار قبولی را شامل باشد.

در انتقاد از تذکره‌نویسان آن دوره می‌گوید: مؤلفان بدون هیچ معرفت و آگاهی درباره شاعر، صفحات بی‌شماری را با کمک القاب و عناوین و خرافات سیاه می‌کنند، بدون اینکه آگاهی درست و دقیقی از شاعر در اختیار خواننده قرار دهند.

او به دور از معایبی که برای دیگران بر می‌شمرد دست به نگارش تذکره‌ای می‌زند که تقریباً در میان آثار همطراز خود ممتاز است. به دست دادن اطلاعات دقیق و دست اول درباره هر یک از این عالمان و شاعران، ضبط دقیق سال تولد و مرگ، اشاره به چگونگی وضعیت شغلی آنان، کاربرد اصطلاحات اداری، اجتماعی و ادبی خاص آن دوره، از جمله ویژگیهای این تذکره است.

نقص اساسی این تذکره، عدم دسترسی مؤلف به اسناد و مدارک مکتوب است.

حزین در چگونگی تألیف این تذکره می‌گوید که این کار مهم را در مدت نه روز، آن هم تنها با اتکای بر حافظه و در نهایت پریشان حواسی به انجام رسانده است. و چون در شرح حال نویسی نیاز به اسناد مکتوب امری ضروری است، فقدان آن لطمه‌ای اساسی و جبران‌ناپذیر به کار تذکره‌نویسی وارد می‌سازد. در همان کلاسهای روش تحقیق به این نقص اشاره و احیای مجدد آن از جانب استاد دکتر شفیع مطرح شد و با توجه به علاقه وافر که به حزین لاهیجی داشتم در این آرزو بودم که این مهم را به انجام برسانم.

بعد از ورود به دوره کارشناسی ارشد در دانشگاه علامه طباطبائی تصحیح و تعلیقه بر این تذکره را به عنوان «پایان‌نامه» به گروه ادبیات فارسی ارائه دادم که به تصویب رسید و آقای دکتر احمد تمیم‌داری به عنوان استاد راهنما انتخاب شدند که در حین انجام کار از راهنماییهای بجای ایشان بهره‌مند گشتم و در همین جا لازم است که از زحمات و همکاریهای ایشان سپاسگزاری نمایم.

این تذکره دارای نسخه‌های خطی فراوانی است که اغلب آنها در کتابخانه‌های پاکستان حفظ و نگهداری می‌شود و دسترسی به آنها تقریباً غیرممکن است. چرا که با کمال تأسف هیچ نوع ارتباط فرهنگی بین دانشگاههای ایران و پاکستان برقرار نیست تا در پرتو آن بتوان این مشکلات را برطرف کرد و محقق در عمل با دشواریهای بسیاری روبرو می‌شود.

برای تصحیح این تذکره دست کم به دو نسخه خطی نیاز بود که خوشبختانه یک نسخه کامل از این تذکره در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به صورت میکروفیلم با شماره ۳۷۳۷ وجود داشت.

نسخه دیگر متعلق به موزه ملی پاکستان - کراچی است که توسط آقای عنایت‌الله مجیدی ریاست کتابخانه و مرکز اسناد دائرةالمعارف بزرگ اسلامی در اختیار اینجانب قرار داده شد. در اینجا بر خود فرض می‌دانم که نهایت امتنان و سپاسگزاری خود را به حضور ایشان تقدیم دارم.

درباره چگونگی روش تصحیح و نوشتن تعلیقات، در برگهای بعدی توضیحات جامع

و کامل در اختیار خواننده قرار داده شده است.

به هنگام تصحیح اشعار عربی سید علیخان مدنی و محمد مسیح بن اسماعیل فسائی در تذکره حزین به علت بد خط بودن و پاک شدگی بسیاری از کلمات و حتی عبارات با دشواری بسیاری روپرو شدم که با مساعدت استاد محقق حضرت آیه الله آقا سید عبدالعزیز طباطبائی این مشکل برطرف شد. در همین جا شایسته است که از ایشان سپاسگزاری شود.

در پایان از کمکهای همکار فاضلم در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی آقای علی میرانصاری نهایت سپاس و تشکر را دارم و برای ایشان سلامتی و موفقیت آرزو می‌کنم.

* * *

پس از دفاع از پایان‌نامه مذکور اطلاع حاصل شد که دانشمند محترم حضرت آیه الله حاج آقا شیخ زین العابدین قربانی امام جمعه لاهیجان پیرو برگزاری کنگره فیاض لاهیجی در تابستان ۱۳۷۲ بر آن هستند تا حسب الامر مقام معظم رهبری کنگره حزین را در شهرستان لاهیجان برگزار نمایند و بدین مناسبت در صدد چاپ و انتشار منقح آثار موجود حزین برآمده‌اند. این تقارن و همزمانی به فال نیک گرفته شد و متن تصحیح شده تذکره حزین همراه با تعلیقات در اختیار ایشان قرار گرفت که با سعی و مساعدتهای جناب آقای جعفر پژوم چاپ این کتاب به انجام رسید. در اینجا لازم است از محضر حضرت آیه الله قربانی کمال تشکر و امتنان را بنمایم.

معصومه سالک

زمستان ۱۳۷۳

مقدمه مصحح

روش تصحیح تذکره حزین

برای تصحیح این تذکره از دو نسخه استفاده شده است که به ترتیب به معرفی آنها می پردازم:

۱. نسخه متعلق به موزه ملی پاکستان - کراچی که فهرست آن نگاشته سید عارف نوشاهی است این نسخه در تاریخ ۷ شوال ۱۱۸۴ هـ. ق توسط محمد معظم نوشته شده است که برای نگارش فارسی از خط شفیعا و برای عبارات عربی از خط نسخ استفاده کرده است. این نسخه ۱۹ سال بعد از تاریخ تألیف (۱۱۶۵ هـ. ق) نوشته شده است.

۲. نسخه متعلق به کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران.

این نسخه متعلق به آقای سید علیرضا ریحان یزدی است که میکروفیلم آن به شماره ۳۷۳۷ در دانشگاه تهران موجود است.

بنابه دلایل زیر نسخه کتابخانه مرکزی اصل قرار داده شد و نسخه متعلق به موزه ملی پاکستان به عنوان نسخه بدل مورد استفاده قرار گرفت. برای جلوگیری از اطاله کلام نسخه کتابخانه دانشگاه تهران را با حرف «ت» و نسخه متعلق به موزه پاکستان

را با حرف «پ» مشخص کرده‌ام.

حزین بنا بر تصریح خود در مقدمه، تعداد علما و شاعران را ۱۰۰ تن ذکر کرده است. نسخه «ت»، این تعداد عالم و شاعر را دربر می‌گیرد ولی در نسخه «پ» نه شاعر به نامهای زایرای شوشتری، میرزا محمد تقی قهرمانی همدانی، میرزاهاشم آرتیمانی، میرزا اسماعیل ایما، میرزا باقر حضوری قمی، میرعسکری قمی، میرنورا کسیر کهن، عبدالمولی اصفهانی و ملا محمد نصیر فایض ابهری اصفهانی حذف شده‌اند. هفت شاعر دیگر نامشان جا به جا شده است که عبارتند از: ملا محمد تقی تعظیم مازندرانی، محمد مؤمن صاحب مشهدی، میرزا عبدالرزاق نشاء تبریزی، میرزا محمد رضا بروجردی، میرزا حسین خالص، میرزا محمود شیرازی، محمد رضا عشرت بروجردی.

نسخه پاکستان دارای جاافتادگی و غلطهای املائی و انشایی است و سهو و خطای بیشتری در آن به چشم می‌خورد. از جمله سال مرگ دو شاعر به نامهای ابوطالب حیات و ملا محمد تقی تعظیم مازندرانی با یک قرن اختلاف در سالهای ۱۰۳۵ هـ. ق و ۱۰۲۸ هـ. ق ذکر شده است و با توجه به تاریخ تولد حزین در سال ۱۱۰۳ هـ. ق و مبدأ قرارداد این تاریخ برای ذکر نام معاصران وی اشتباه بودن این دو تاریخ قطعی است.

با این حال با استفاده از نسخه «پ» بعضی از نواقص متن برطرف شده است. از جمله جاافتادگی بعضی از ابیات و ضبط صحیح بسیاری از کلمات و عبارات، ذکر این نکته ضروری است که موارد اصلاح شده متن در داخل قلاب قرار گرفته است. برای آشنایی با این بخش از تصحیح، ذکر چند نمونه ضروری به نظر می‌رسد: در نسخه «ت» ذیل نام قوام‌الدین قزوینی آمده است که در تواریخ مهارت عجیبی داشت، ساختار صحیح این عبارت در نسخه «پ» آمده است: در نظم تواریخ مهارت عجیبی داشت.

ذیل نام میرزا باقر قاضی زاده عباس آباد وزن بیت زیر در نسخه «ت» مختل بود

که با استفاده از نسخه «پ» تصحیح شد:

نسخه «ت»:

به چشم کم مبین اشک به خون غلطیده ما را

که من از نخل امید دو عالم ثمر دارم

نسخه «پ»:

به چشم کم مبین اشک به خون غلطیده ما را

که من از نخل امید دو عالم [این ثمر دارم]

ذیل نام قاضی مجدالدین دزفولی؛ نسخه «ت»:

تکیه بر دوستی اهل جهان نتوان کرد

تا چو پستی نکنی پر شکم انسان را

نسخه «پ»:

تکیه بر دوستی اهل جهان نتوان کرد

تا چو پستی نکنی پر شکم [ایشان را]

ذیل نام قاضی نظام الدین خوانساری؛ نسخه «ت»:

در حسن صورت و مهارت به موسیقی از نوادر عهد بود.

نسخه «پ»:

[در حسن صوت] و مهارت به موسیقی از نوادر عهد بود.

ذیل نام میرزا طاهر وحید قزوینی؛ نسخه «ت»:

گر نالم ز زخم خار در پا رفته نامردم

نسخه «پ»:

[اگر] نالم ز زخم خار در پا رفته نامردم

ذیل نام میرزا معز فطرت مشهدی؛ نسخه «ت»:

کشیدم محنت از جانان و دیدم سرگرانی هم

وفا نگذاشت کز کوشش برانم ناتوانی هم

نسخهٔ «پ»:

کشیدم محنت از جانان و دیدم سرگرانی هم
 وفا نگذاشت [از کوی تو رفتن] ناتوانی هم
 ذیل نام ملا حاجی محمد گیلانی؛ نسخهٔ «ت»:
 در شاعری اقران و مشکل پسندان هر دیار بود.

نسخهٔ «پ»:

در شاعری [مسلم اقران] و مشکل پسندان هر دیار بود.
 ذیل نام میرنجات؛ نسخهٔ «ت»:
 خوشا شمعی که شورش شعلهٔ باد تو می باشد.

نسخهٔ «پ»:

خوشا شمعی که [سوزش] شعلهٔ باد تو می باشد.
 ذیل نام ملا سعید اشراف؛ نسخهٔ «ت»:
 به هند تیره بختی رفتم از راه پریشانی
 به تاریکی کشیدم خویش از شرم عریانی

نسخهٔ «پ»:

به هند تیره بختی رفتم از راه پریشانی
 به تاریکی کشیدم [خویش را] از شرم عریانی

ذیل نام میرزا محسن تأثیر؛ نسخهٔ «ت»:

گره به کار نیفتد گشاده رویان را ندیده قفل کسی پرّه بیابان را
 نسخهٔ «پ»:

گره به کار نیفتد گشاده رویان را ندیده قفل کسی [پرّه] بیابان را
 ذیل نام مخلصای کاشی:

از فارسان و سایفان مضممار سخن گستری گشتی

نسخهٔ «پ»:

از فارسان و [سابقان] مضممار سخن گستری گشتی.

ذیل نام همان شاعر؛ نسخه «ت»:

امانت‌دار نتوان گفت جای عالم دون را

که یکجا خورد این صاحب‌دیانت مال قارون را

نسخه «پ»:

امانت‌دار نتوان گفت [خاک] عالم دون را

که یکجا خورد این صاحب‌دیانت مال قارون را

ذیل نام نجیبای کاشی؛ نسخه «ت»:

ز غفلت تا گشودم دیده را تعبیرها کردم.

نسخه «پ»:

ز غفلت تا گشودم دیده را [تدبیرها] کردم.

ذیل نام لطفعلی بیگ شامی؛ نسخه «ت»:

رفتی و کشیدم ز تو دزدیده نگاهی چون تیر که دوزند ز ترکش سفری را

نسخه «پ»:

رفتی و کشیدم ز تو دزدیده نگاهی چون تیر که [دزدند] ز ترکش سفری را

یکی از مشکلات اسبازی من به هنگام تصحیح این تذکره ثبت صحیح اشعار

عربی سید علیخان مدنی و محمد مسیح بن اسماعیل فسائی بود. خط هر دو نسخه

بسیار بد و در موارد بسیار پاک‌شدگی داشت که حتی خواندن را هم با اشکال

مواجه می‌کرد.

تصحیح این قسمت، بناچار به صورت قیاسی انجام پذیرفت و کلماتی هم که

قابل خواندن نبود سفید باقی گذاشته شد.

معرفی تذکره حزین (تذکره المعاصرین)

حزین به هنگام اقامت در هندوستان، در سال ۱۱۶۵ هـ. ق به تألیف این تذکره

پرداخت و چون هدف او از تدوین این تذکره، ثبت اسامی شاعران معاصر وی بود

تاریخ ولادت خود را که ۱۱۰۳ هـ. ق است مبدأ قرار داد. این تذکره اختصاص به شاعران ایرانی که دارای مذهب شیعه اثنی عشریه هستند دارد و دارای یک مقدمه و دو فرقه است:

فرقه اولی: اختصاص به علمای معاصر وی دارد که با نام صدرالدین سید علیخان بن سید نظام الدین احمدالحسینی آغاز می شود و به صدرالدین الجیلانی خاتمه می یابد و شامل بیست شرح حال است.

فرقه ثانی: اختصاص به شعرای معاصر وی دارد که با نام میرزا محمد طاهر وحید قزوینی آغاز می شود و به نام میرزا محمد شیرازی خاتمه می یابد. مقدمه این کتاب دارای نقد ادبی است و حزین ضمن تعریف و استنباط خود از شعر به انتقاد از شیوه کار تذکره نویسان می پردازد و می گوید:

اکثر با هم یاور شده و به معاونت یکدیگر راه پیمایش تاریخ و سیر و نگارش تذکره واگیرند، به گمان آنکه چون قصه خوانی آسان میسر است. غافل از اینکه هرچند افسانه سنجی است اما موقوف است به بضاعتی و تحقیق حکایتی و معروف هر روایتی و صدق مقالته و جودت قریحتی و صفای طوینتی.

بعضی تذکره ها که این عوام ترتیب داده اند حیرت زاری است عاقل را، چه قطع نظر از رکاکت عبارات و ژانخایی منشآت، مشحون است به اکذوبات و خرافات و مملوست از اشتباهات و لاطایلات. کسانی را که شناسند و اصلاً معرفتی به آنان نداشته اند، ورق ورق احوال نویسند و جمعی که هرگز یک بیت نگفته اند اشعار دیگران را در کار ایشان کنند و در کلام گویندگان تخلیط نموده سخن دیگر به دیگری نسبت دهند. خود غلط، معنی غلط، مضمون غلط.

و بعد هدف خود را از تدوین این تذکره بیان می کند:

یادآوری دوستان یکدل و حقیقت پژوهی کامل و پاس نیک صحبت یاران

خلیل و اصدقای جلیل، قدرشناسی هنر هر وضع و نبیل بر آن داشت که در این صفحات به ذکر بعضی از یاران معاصر و ابیات برخی از صاحب‌دلان صافی ضمیر که به فکر قویم و طبع مستقیم مایل به نظم لآلی اشعار بوده و از این شراب طهور جامی پیموده‌اند پردازد.

برای پی بردن به ارزش کار حزین، لازم است که به معرفی کوتاه چند تذکره پرداخته شود تا در ضمن مقایسه و ویژگیهای کار وی نمایانتر گردد. این تذکرها به ترتیب سال تألیف ذکر می‌شوند:

۱. تذکره الشعراء:

ابراهیم بن محمد شربت‌دار سپاهانی ۱۱۳۵ هـ. ق. اختصاص به شاعران فارسی‌گوی دارد. بعضی از شعرای متقدمین از زمان سلطان حسین بایقرا الی الآن.^۱

۲. همیشه بهار:

کشن چند اخلاص آبادی ۱۱۳۶ هـ. ق.^۲ تراجم مختصر ۲۰۰-۲۰۷ تن شاعر بر حسب الفبا. با وجود اختصار بسیار بی‌دقت بوده است.

۳. سفینه خوشگو:

بندرابن داس متخلص به خوشگو ۱۱۳۷-۱۱۴۷ هـ. ق.^۳ تذکره عمومی مشتمل بر سه دفتر و ذکر ۱۴۱۸ شاعر با ترتیب زمانی. ۲۴۵ تن اینان چه هندی و چه مقیم هند معاصر مؤلف بوده‌اند. بند رابن با وجود دسترسی به منابع متعدد، مرتکب اشتباهات بسیاری شده است.

۱. تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲. همان منبع، ج ۲، صص ۴۱۴-۴۱۵.

۳. همان منبع، ج ۱، صص ۷۱۳ و ۷۲۰.

۴. سفینه بی خبر:

میرعظمت الله بی خبر بلگرامی ۱۱۴۱ ه. ق. ۱.
سفینه‌ای است مشتمل بر تراجمی کوتاه و اشعاری مختصر از شعرای متأخر از
سنه هزار هجری تا زمان تألیف به ترتیب الفبایی.
روش نگارش ساده و هندی و انتخاب اشعار خوب ولی از بس کوتاه
و مختصرست درخور استفاده نیست.

۵. منتخب الاشعار:

مردان علی خان مبتلای مشهدی ۱۱۶۱ ه. ق. ۲.
تراجم ۷۱۱ شاعر قدیم و جدید. تراجم غالباً مختصرست. نگارش ساده. درباره
زندگی شعرا چیزی ننوشته است که به کار آید.

۶. ریاض الشعراء:

علی قلیخان واله داغستانی ۱۱۶۱ ه. ق. ۳.
تذکره عمومی ۱۵۹۴ شاعر قدیم و جدید براساس حروف تهجی.
یک مقدمه و ۲۸ روضه (هر روضه خاص یک حرف).
روش نگارش ساده و عاری از تکلفات منشیانه.
با وجود سهل انگاری و بی دقتی در تراجم شعرای سلف، از آنجا که از شعرای
خوب و خوش قریحه و شعرشناس و نکته‌سنج بوده، اشعار را خوب انتخاب کرده است.
۷. منتخب حاکم:

عبدالحکیم حاکم لاهوری ۱۱۶۱ ه. ق. ۴.
شامل تراجم شش تن از معاصران مؤلف که به ترتیب عبارتند از: شاه‌آفرین، میرغلامعلی
آزاد، قزلباش خان امید، سراج‌الدین علیخان آرزو، میر عبدالحی و شیخ نور محمد.

۲. همان منبع، ج ۲، ص ۳۰۳.

۱. همان منبع، ج ۱، ص ۷۰۸.

۳. تاریخ تذکره‌های فارسی. احمد گلچین معانی ج ۱، صص ۶۵۰، ۶۵۳، ۶۶۵.

۴. همان منبع، ج ۲، ص ۳۲۱.

۸. تذکره حسینی:

میرحسین دوست سنبهلی مرادآبادی ۱۱۶۳ ه. ق. ۱.
تذکره مختصر در تراجم ۵۶۴ تن از شعرا و فضلا و ملوک و عرفای قدیم و جدید
به ترتیب الفبا. تراجم مختصر، بدون دقت، در ضبط اشعار نیز بی دقتی کرده، مثلاً
اشعار معین مسکین فراهی را به نام خواجه معین الدین چشتی نوشته است.

۹. مجمع النفائس:

سراج الدین علی خان آرزوگوالیاری ۱۱۶۴ ه. ق. ۲.
تذکره عمومی، تراجم مختصر ولی منتخبات مفصل.
۴۰،۵۰۰ بیت از شعرای قدیم و جدید به سبک هندی شعرشناس و نقاد بوده است.
به سلیقه خود درباره صاحبان تراجم اظهار نظر کرده و گاهی خود را مجاز در
دخل و تصرف اشعارشان دانسته و نوشته است که هرگاه چنین می گفت بهتر بود
و یا اینکه در ذیل نام خود نزدیک به هفتصد بیت شعر آورده، باز هم در ذیل
اشعار دیگران بسیاری از اشعار خود را نقل کرده است.

تراجم معاصران که قسمت اساسی و اصیل این تذکره است بالنسبه مفصلتر است.

۱۰. سفینه الشعراء:

مؤلف نامعلوم ۱۱۷۰ ه. ق. ۳.

شرح حال ۶۹۳ شاعر قدیم و جدید به ترتیب حروف تهجی، غالب تراجم
از عرفات العاشقین و نصرآبادی گرفته شده است. ولی تراجم شعرای ق ۱۲ را که
مفصل هم نوشته شده است ظاهراً از تذکره دیگری بر نداشته است.

۱۱. بی نظیر:

سید عبدالوهاب افتخار بخاری دولت آبادی ۱۱۷۲ ه. ق. ۴.

۱. همان منبع، ج ۱، صص ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳.

۲. تاریخ تذکره‌های فارسی. احمد گلچین معانی، ج ۲، ص ۱۵۸.

۳. همان منبع، ج ۱، ص ۷۲۳.

۴. تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، ج ۱، صص ۱۹۴، ۱۹۵.

تذکره مختصر ۱۳۵ شاعر فارسی‌گوی هندی و ایرانی از آغاز ق ۱۲ تا زمان تألیف با ترتیب الفبایی.
 مؤلف هر جا از منابع اهل هند استفاده کرده ذکر کرده است مثل اخبارالاکابر، تذکره الشعراء و ارسته، حیات الشعراء و همیشه بهار.
 ولی ۲۳ فقره ترجمه شعراء ذیل را که از تذکره المعاصرین حزین اقتباس کرده ذکر نکرده است.

۱۲. مقالات الشعراء:

میرعلی شیرقانع تتوی ۱۱۷۴ ه. ق.^۱
 تراجم مختصر ۷۱۹ شاعر فارسی‌گوی سندی یا مقیم سند. فقط ذکر نام و درج یک بیت.
 ۱۳. مردم دیده:

عبدالحکیم حاکم لاهوری ۱۱۷۵ ه. ق.^۲

تراجم ۶۳ نفر از کسانی که مؤلف دیده است به ترتیب تهجی در دو باب با خاتمه، باب اول: (۱۸ نفر) شعرائی که از تذکره مجمع النفاثس نقل شده همراه با تکمله‌ای در ذیل هریک از تراجم.
 باب دوم: ۴۲ نفر که داخل مجمع النفاثس نیستند. با سال وفات، مکان بودوباش و کیفیت معاش. از تذکره‌های خوب و معتبر است.

۱۴. خزانه عامره:

میرغلامعلی آزادبلگرامی ۱۱۷۶ ه. ق.^۳

از نظر دقت و صحت تراجم و ذکر حوادث تاریخی زمان و پاره‌ای نظرات انتقادی مؤلف از تذکره‌های خوب است. البته زیاده‌گویی هم دارد در ذکر شعراء قدیم و جدید.

۱. همان منبع، ج ۲، ص ۲۸۱، ۲۸۲.

۲. همان منبع، ج ۲، ص ۲۶۶، ۲۶۷.

۳. تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، ج ۱، ص ۵۱۳.

۱۵. گل رعنا:

رای لجهمی نراین شفیق اورنگ آبادی ۱۱۸۱-۱۱۸۲ ه.ق.^۱
تراجم شعرای فارسی گوی، در یک مقدمه و دو فصل:
فصل اول: در ذکر شعرای مسلم، شعرای ایرانی الاصل نیز مذکورند.
فصل دوم: شعرای هندو.

۱۶. مجموعه عشق یا چارچمن:

غلام محی الدین عشق ۱۱۸۷ ه.ق.^۲
تذکره عمومی.

۱۷. عقد ثریا:

غلام مصحفی همدانی ۱۱۹۹ ه.ق.^۳

نام ۱۴۹ شاعر فارسی گوی ایرانی و هندی یاد شده است که عموماً معاصر
مؤلف بوده اند تراجم آن عده که به هند نرفته اند ارزش و اعتباری ندارد.

۱۸. خلاصه الکلام:

علی ابراهیم خلیل خان بنارسی متخلص به خلیل ۱۱۹۸ ه.ق.^۴
تراجم ۷۷ تن از مثنوی سرایان.

۱۹. سرو آزاد:

میرغلامعلی آزاد بلگرامی ۱۱۶۶ ه.ق.^۵

در ذکر قافیه سنجان متأخرین که ابتدای ظهور یا انتهای وجود ایشان بعد از هزار
هجری است.

فصل اول: ذکر صاحب طبعان فارسی و تعداد ایشان ۱۴۳ نفر.

۱. همان منبع، ج ۲، صص ۴۶-۴۷.

۲. همان منبع، ج ۲، صص ۱۶۸، ۱۶۹.

۳. همان منبع، ج ۲، صص ۲۴، ۲۵.

۴. تاریخ تذکره های فارسی، احمد گلچین معانی، ج ۱، ص ۵۹۸.

۵. همان منبع، ج ۱، صص ۷۰۶، ۷۰۷.

فصل دوم: در ذکر قافیه‌سنجان هندی و هشت ترجمه مذکورست. تراجم نسبتاً مختصر ولی مفید و دقیق و مؤلف مأخذ خود را در ضمن تراجم مذکور داشته، ولی گاه دچار لغزشهایی شده است. از این تعداد تذکره که معرفی شد تعدادی از آنها ترجمه‌های عمومی هستند و غالباً از تذکره‌های قبلی رونویس شده‌اند و اعتبار چندانی هم ندارند. تذکره‌هایی نظیر خزانهٔ عامره، ریاض الشعرا، مجمع‌النفائس و سرو آزاد از نظر دقت و صحت سرگذشتها و اظهار نظرهای دقیق و نقد شعر، قابل توجه‌اند. چهار تذکره زیر متعلق به معاصرین هستند که در میان آنها «مردم‌دیده» از نظر دقت در ثبت سال وفات و مکان زندگی و چگونگی معاش به تذکره حزین شبیه است. سه تذکرهٔ دیگر عبارتند از: بی‌نظیر، عقدثریا و منتخب حاکم. با دقت در این تذکره‌ها و مقایسهٔ آن با تذکرهٔ حزین، به ویژگیهایی دست می‌یابیم که این اثر را از سایر آثار ممتاز می‌کند و به آن اعتباری خاص می‌بخشد. این ویژگیها عبارتند از:

۱. به دست دادن اطلاعات دقیق و قابل اعتبار: افرادی را که حزین از آنها نام می‌برد اغلب در خانه پدری ملاقات کرده و با آنها دوستی و مراوده داشته است. تعدادی از آنها نیز سمت استادی حزین را داشته‌اند. از یکصد تن عالم و شاعری که از آنها نام برده شده فقط ۲۱ نفر هستند که حزین با آنها دیدار نکرده است. نام آنان عبارتست از:

میرزا معزفطرت مشهدی، ملاسعید اشرف مازندرانی، افراسیاب خان، عوض خان لاری، میرزا مهدی عالی مشهدی، نورس دماوندی، میرنوراکسیر کهین، ملامحمدتقی تعظیم مازندرانی، آقا رضا گیلانی، میررضی فاتح گیلانی، میرزا باقر مرجع اصفهانی، میرزا الهی تبریزی، محمدعلی بیک دیهیم اصفهانی، محمدعلی بیک افسر، میرزا فتح‌الله خوزانی، امینای زعفرانی، سعید قصاب، ملارضا اصفهانی، سیدمحمد حسرت، میرزا حسین خالص و میرزا محمود شیرازی.

اطلاعاتی را که خزین نقل کرده کامل و کافی نیست ولی به علت معاشرت و دوستی با اکثر آنان، صحیح و متقن است. زیرا آنچه را که بیان می‌کند خود شاهد و ناظر آن بوده است و حقیقتاً از منابع دست اول محسوب می‌شود.

در این تذکره به سال تولد و مرگ شاعران توجه کافی مبذول داشته و تا آنجا که در توانش بوده به این امر که در تذکره‌نویسی قابل اهمیت است پرداخته است.

۲. نقد شعر: خزین دارای ذوق سلیم و تربیت شده‌ای است و از سرایش و شنیدن شعر خوب لذت می‌برد. در تاریخ خزین ص ۳۱ به نکته ظریفی اشاره می‌کند و می‌گوید: «شعر درست مستحسن را در مذاق من طرفه تأثیری بود.»

او با این جمله برای شعر دو صفت درست و مستحسن را ضروری می‌داند و با ذکر این دو صفت، محدودیتی خاص برای شعر قائل می‌شود. از معاصرینش به خاطر نداشتن شعور شعری انتقاد کرده و می‌گوید:

صناعت شعر اگرچه نسبت به صناعات علیّه و مقامات علویّه به پستی مایه مخاطب است، لیکن چنان سهل و آسان که عوام روزگار آن را گرفته‌اند نیست، چه استکمال آن موقوفست به سرمایه خطیر و شرایط بسیار که حصول آن به غایت دشوار است.

و بعد از نسبت خاص و کمال اختصاص، عمری دراز باید سپری ساخت تا رونقی یابد و سبب هجوم ناقصان بر این پیشه آن است که نزد اینان هیچ پایه نخواهد، از آن است که به شعر و شاعری از هر چیز دلیرتر و خیره‌ترند.

او به موضع و مقام شاعری در این دوره آگاه است، به همین دلیل است که می‌گوید:

اگر خواستی که اختصار به ذکر کاملان معاصر نماید هرآینه معدودی قلیل بودی که حاجت به تفصیل نیفتادی، لاجرم به ذکر بعضی از متوسّطان نیز

که انسی به صناعت آنها را حاصل شده و شعرشان را شعار قبولی شامل بود عنان ادهم قلم معطوف نموده تا ادای حق هر ذی حقی شده باشد.

اگر به نقدی که حزین درباره شعر هریک از این افراد کرده دقت کنیم متوجه می شویم عباراتی را که به کار می برد همه شبیه به یکدیگر و در موارد بسیاری برای پر کردن سطور به این نوع از نقد اقدام کرده است. او اینان را شاعرانی متوسط می داند و همه را تقریباً یکسان می ستاید:

میرزا محمد شیرازی: طبع موزون داشت؛ محمد مؤمن صاحب مشهدی طبعش موزون و دریافت دقیق لفظی و معنوی نمود؛ نورالدین محمد کرمانی: به سخن مانوس و ابیات شایسته از طبعش سر می زد؛ میرزا محمد جعفر راهب: سلیقه اش در شعر درست است؛ ملا محمد تقی تعظیم مازندرانی: زبانش را روانی حاصل آمد؛ عبدالمولی اصفهانی: به عیب و هنر می رسید؛ میرزا اسماعیل ایما: با سخن سرایان همنا بود؛ میرزاهاشم آرتیمانی: طبعش به سخن عسبته فطری داشت؛ زایرای شوشتری: اشعارش یکدست هموار بود؛ میرزا زاهد علی سخا: اگرچه در گویایی اقتداری نداشت لیکن ابیات خوب دارد، طبعش شکفته و خیالش را طراوتی؛ محمد حسرت: خالی از ملاحظتی نبود؛ ملارضا اصفهانی: شعرش در کمال ملاحظت و استواری؛ میررضی فاتح گیلانی: شعرش خالی از کیفیتی و حالتی معنوی نبود.

و معدودی از این افراد را که برتر از دیگران می داند با دقت بیشتر به شعرشان می پردازد و با عبارات گسترده تر و متفاوت تری وصف می کند.

دربارهٔ میرزا طاهر وحید قزوینی که یکی از پرکارترین شاعران این دوره و در عین حال از رجال سیاسی معروف هم هست می گوید:

انصاف آن است که در زمن دولت صفویّه من جمیع الوجوه، به استعداد و کمالات او کسی پای به میان مهام دنیوی نگذاشته و به ملازمت ملوک سر فرو نیاورده، اگر مذلت چاکری و لوث دنیاداری تشریف لیاقت و کمال او را شوخگن و آلوده نمی ساخت، هرآینه در سلک افاضل نامدار و در ذیل آن والاگهران عالیمقدار در شمار آمدی.

و اما درباره میر عبدالغنی تفرشی که البته شاعر هم نیست بلکه فقط شعرشناس خوبی است، می گوید: «از نوادر روزگار بود فقیر به شعرفهمی و سخن شناسی او کسی ندیده ام.»

در انتقاد از شعر این شاعران، با صراحت عقیده خود را بیان می کند و مثلاً درباره فایض ابهری اصفهانی، می گوید:

در سخن شناسی هم بر اهل زمان مقدم اگرچه به اصطلاح عامّه کلامش شترگره می نمود و راه ابتذال می پیمود، اما از اکثر امثال و اشباه شعرش به رونق تر و اسلوبش به طمطراق تر و اتفاق نظرش بیشتر بود.

و یا مخلصای کاشانی را به علت بی دانشی نکوهش کرده می گوید:

سلیقه اش را در شعر قصوری نبود، لیکن چون از سرمایه دانشوری عاری است و صنعت ابهام را به جد گرفته، گاهی بلکه اکثر سخنش با وجود تناسب الفاظ سبک و خام می افتد.

درباره نوری دماوندی با مزاح و هجوی آرام اظهار نظر می کند که: «از امثال خود کمی نداشت، لکن بلاغت و حلاوت سخن نصیبی است شگرف که هرکس را میسر نیاید و هر مرغکی را انجیر نخاید. در حضور نوری مذکور میرنجات می گفت: «خوشنویسان این را شاعر می دانند و شعرا این را خوشنویس.»

به نظر و سلیقه عامه مردم اهمیتی نمی دهد و درباره میرعسکری قمی که مردم

او را از شاعران قدیمی به حساب می آورند می گوید: گاهی بیت استواری از قلمش پیرایه ظهور می یافت و گاهی چون نسج عنکبوت می بافت.

او در شناخت شعر ذوق حیرت انگیزی دارد، از میان شاعران این تذکره دو تن را با عبارات متفاوتی می ستاید و از سایرین ممتاز می کند. یکی از این دو تن میرنجات است که تذکره نویسان دیگر به علت پیچیده بودن تخیل وی شعرش را به بیمزه بودن وصف می کنند، در حالیکه حزین درباره اش می گوید: «شعرش از جودت لطافت و اسلوبش از غرابت، افسانه روزگار است.»

شاعر دیگر شوکت بخارایی است که درباره اش بسیار صحبت می کند و می گوید: «شعرش رتبه لطافت و سلامت یافته، بر سنجیدگی و کمالش افزود» و سپس می افزاید که دیوانش مشهور و بر السنه جمهور دایر است. لازم به ذکر است که این شاعر در میان ایرانیان هیچ گونه شهرتی ندارد ولی در شعر شاعران عثمانی بسیار تأثیرگذار بوده است.

۳. ارزش تاریخی: شاعران و عالمانی که در این کتاب نامشان ذکر شده است متعلق به دوره فروپاشی سلسله صفویه هستند. مگر نوشت بعضی از این افراد با حوادث مهمی که در این زمان رخ داده درهم آمیخته است. از جمله اینها چگونگی شهادت محمد علی شکیب شیرازی به هنگام استیلای افغانه بر شیراز و کشته شدن هاشمی همدانی و ملا علی اصفهانی در حادثه قتل عام شهر همدان به دست عثمانیهاست. توضیحات حزین درباره چگونگی مرگ آنان این نکته دردناک را روشن می کند که در آن زمان هیچ گونه انسجامی در اداره حکومت مرکزی وجود نداشته و به همین دلیل ایران در تیررس همه جانبه مهاجمان قرار داشته است. این نابسامانی و آشفتگی تا بدان حد بوده که مردم خود به دفاع بر می خاستند و به همین دلیل، سرعت در مقابل مهاجمان از پای در می آمدند. اینجاست که به اعتبار و ارزش شخصیت تاریخی نادرشاه پی می بریم که با تشکیل ارتشی منظم و منسجم و اتخاذ سیاستی متهورانه، ایران را از خطر نابودی رهانید.

مسأله دیگری که از نظر تاریخی قابل بازگویی است اعتبار و اهمیت شهر اصفهان است. با اینکه حکومت صفویه آخرین نفسها را می‌کشد و شهر زیبای اصفهان مورد تهاجم قرار گرفته، ولی هنوز مرکزیت فرهنگی و هنری خود را از دست نداده است. با آمار به دست آمده از شعرای شهرهای مختلف، اصفهان با داشتن ۳۳ شاعر در صدر قرار دارد این تعداد شاعر زادگاهشان همین شهر است و بقیه هم جهت تکمیل معلومات خود به این شهر آمده و برای همیشه و یا برای مدتی در این شهر اقامت کرده‌اند. شیراز با ۱۱ عالم و شاعر در مرتبه دوم قرار دارد. عالمان این تذکره بیشتر در شیراز اقامت داشته‌اند. خراسان آن روزگار، شاعران انزوا طلب و عزلت‌گزین را به سوی خود می‌خواند و مقبره امام رضا علیه السلام کعبه آمال این دسته از شاعران بود. هشت شاعر این تذکره برخاسته از این شهر و یا ساکن دایمی این دیارند.

بعد از آن استان گیلان، محل سکونت اجداد حزین است که با وجود دشواری راههای ارتباطی هشت شاعر را به خود اختصاص داده است. حزین آخرین جلسات درس خود را بنابر درخواست اهالی این ناحیه در این منطقه برگزار می‌کند. پراکندگی شاعران در شهرهای تبریز، تفرش، خرم‌آباد، خوانسار، دزفول، طالقان، قزوین، قم، کاشان، کرمان، کهکیلویه، گلپایگان، لار، مازندران، نهاوند و همدان دال بر این حقیقت است که شعر همیشه و همه جا در ایران مشتاقانی داشته، اگرچه تعدادشان اندک بوده است.

۴. چگونگی معیشت: حزین به چگونگی گذران زندگی این افراد اشاره دارد و اگر شغل مشخص و معینی داشته‌اند آن را ذکر کرده است.

۵۶ نفر از ۱۰۰ شاعر و عالم این تذکره فقط شاعر هستند و هیچ عنوان شغلی برای آنان ذکر نشده است. ۲۰ نفر عالم و فقیه‌اند در میان این افراد یک نفر قاضی (نظام‌الدین خوانساری)، یک نفر طبیب (هاشمی همدانی) و دو نفر منصب شیخ‌الاسلامی را (مسیحا فسائی، صدرالدین گیلانی) دارا هستند.

بقیه مشاغل با ذکر تعداد افراد آن عبارتند از:

وزیر (۱ نفر)، مشاغل دیوانی (۳ نفر)، تولیت آستان قدس رضوی (۲ نفر)، تولیت امامزاده (۱ نفر)، سفیر (۱ نفر)، آهنگر (۱ نفر)، پارچه باف (۱ نفر)، تاجر (۱ نفر)، زعفران فروش (۱ نفر)، ریاست کتابخانه سلطنتی (۱ نفر)، طبیب (۲ نفر)، حاکم ایالت (۳ نفر)، کرباس فروش (۱ نفر)، منشی (۱ نفر)، معمار (۱ نفر)، کیمیاگر (۱ نفر)، کفشگر (۱ نفر)، قصاب (۱ نفر).

برای بررسی شعر این دوره، یعنی سبک هندی، دقت در شغل شاعران دارای اهمیت است و این نکته را به خوبی نشان می دهد که در این دوره شعر خاص یک طبقه و گروه نبوده و دقیقاً در میان مردم رواج داشته است. حال این ویژگی مثبت بوده یا منفی، نکته ای است که باید به بررسی آن پرداخت.

۵. دقت در زندگی هنری شاعران: حزین به جنبه های مختلف زندگی هنری این افراد توجه داشته است مثلاً درباره قاضی نظام الدین خوانساری می گوید: «در حسن صوت و مهارت به موسیقی از نوادر عهد بود.» درباره ملاعلی اصفهانی می گوید: «حسن صوت و مهارتش در موسیقی به مقامی کشید که نغمه سنجان روزگار و پرده سرایان هر گوشه و کنار را بلندی آوازه در گلو شکست.» و یا اگر خط را زیبا و نیکو می نوشته اند، حتماً آن را ذکر کرده است. اسامی شاعران خطاط این تذکره عبارتست از: شیخ ابراهیم گیلانی (عموی حزین)، خلیل الله طالقانی، صاحب مشهدی، میرزا طاهر قزوینی، ملاعلی اصفهانی، عبدالله حسابی، میرزا محمد شیرازی و نورس دماوندی.

معایب تذکره حزین

حزین این تذکره را با اتکای بر حافظه و نداشتن وسایل لازم در مدت نه روز آن هم در نهایت پریشان حالی و بی حواسی تدوین و جمع آوری کرده است. برای شرح حال نویسی نیاز به اطلاعات مکتوب و مستند است و وقتی نویسنده از دسترسی به این اسناد محروم باشد، به طور طبیعی بسیاری از مطالب اصلی را از

قلم می اندازد.

عیب این تذکره هم در این است که نویسنده با اتکا به حافظه قوی و پربار خود؛ که گاه خواننده را به حیرت وامی دارد؛ به جمع آوری چگونگی زندگی این افراد پرداخته و بنابر عللی که گفته شد ذکر بسیاری از مطالب اصلی و ضروری را به فراموشی سپرده است.

به بعضی از مطالب فراموش شده این کتاب فهرست وار اشاره می شود:
اولین شرح حال این کتاب اختصاص به سید علیخان مدنی دارد. با اینکه نسبت به سایر علما و شاعران درباره او بیشتر سخن گفته، ولی از آثار مکتوب او فقط ۳ اثر را ذکر می کند. در حالی که با مراجعه به کتابها و فهارس مختلف ۲۰ اثر مسلم به نام او یافته شد که در بخش تعلیقات نام آنها همراه با توضیحات ضروری ذکر شده است. عالم دیگر محمد مسیح بن اسماعیل فسایی است که استاد حزین هم بوده است. از آثار استاد فقط به دو خطبه جلوس شاه سلیمان و شاه سلطان حسین اشاره می کند و از مراسلات وی با سلاطین و وزرا و دیباچه بر ترجمه کتاب مصایب النواصب و رساله شریفه در باب قصر و اتمام نام می برد، در حالی که این عالم دارای نه اثر مسلم است که در جای خود ذکر شده است.

با وجود آشنایی بسیار با سید قوام الدین قزوینی و سمت استادی این عالم بر او، از آثارش جز نظم کتاب لمعه دمشقیه را به خاطر ندارد. در حالی که این شخص در نظم تاریخ مهارت بسیار داشت و دارای ۲۵ اثر در زمینه های گوناگون است.
با اعتراف به پرکار بودن میرزا طاهر وحید قزوینی حتی یک اثر او را هم به یاد ندارد، در حالی که این شاعر و سیاستمدار معروف اواخر صفویه، ۲۲ اثر از خود برجای گذشته است.

ملا سعید اشرف مازندرانی از شاعران صاحب نام این دوره است که حزین موفق به دیدار او نشده و اطلاعاتش درباره این شخص محدود به شنیده هاست.
وی از شاعرانی بود که به هند رفت و در دربار اورنگ زیب به چنان مقام

و منزلتی دست یافت که به مقام معلّمی دختر او یعنی «زیب النساء بیگم» انتخاب شد. این شاعر دارای کلیّاتی است که دیوان و هفت مثنوی را دربر می‌گیرد. میرزا محسن تأثیر از رجال سیاسی و ادبی شاه سلیمان و شاه حسین صفوی است که حزین به علت یاری نکردن حافظه نمی‌تواند درباره این شخص اطلاعات جامع و دقیقی در اختیار خواننده بگذارد. این رجل سیاسی دارای کلیّاتی است که دیوان و هشت مثنوی را شامل می‌شود.

به آثار میرنجات و میرزا داوود متولّی هیچ اشاره‌ای ندارد از سید محمد حسرت به طور موجز یاد می‌کند و اشاره‌ای هم به دیوان وی و دو منظومه او به نامهای سراپا و مسافرت ندارد. از سعید قصاب با وجود داشتن دیوان و رواج شعر وی در میان مردم هیچ شعری نقل نمی‌کند و خود معترف است که «در این مقام حفظ قاصر بود.» گاه اطلاعات واله داغستانی در ریاض الشعرا از او جامع‌تر است، مثلاً درباره میرزابدیع اصفهانی پسر میرزا طاهر نصرآبادی اطلاعاتی راجع به چگونگی دریافت اقطاع اراضی نصرآباد که به فرمان شاه سلطان حسین صورت گرفته بود به دست می‌دهد که حزین درباره آن سکوت کرده است. و یا از میرزا جعفر راهب فقط به ذکر یک رباعی اکتفا می‌کند در حالی که در ریاض الشعراء ۸۰ بیت از او آورده شده است. و گاهی اطلاعاتش آن‌چنان کوتاه و مختصر است که حتی با مراجعه به سایر تذکره‌ها، هویت فرد را به درستی نمی‌توان تشخیص داد. مثلاً میرزا عبدالرزاق نشاء تبریزی از زمره شاعرانی است که به این سرنوشت دچار شده است. در تذکره‌های دیگر از شخصی به نام میرزا عبدالرزاق نشاء مازندرانی نام برده شده که گاه به او نسبت تبریزی هم داده‌اند.

آگاهی اندک حزین درباره این شخص باعث گردیده که هویت او را به درستی نتوان تشخیص داد.

حزین با وجود انتقاد از تذکره‌نویسان درباره ذکر نام افراد براساس رابطه دوستی و محبت خود به این عیب بزرگ دچار شده و نام بعضی از دوستان را بنابر سابقه

مودت در زمره شاعران قرار داده است.

از میان این افراد، شخصیت حکیم شاه معصوم لاری از همه جالبتر است. او طبیعی است که عمرش را با طبابت و شکار کردن می‌گذراند و بنا بر اعتراف حزین در ماه یکی دو بیت بیشتر نمی‌سراید (با در نظر گرفتن این نکته که هر ایرانی خوش ذوقی، بیشتر از اینها می‌سراید و شاعر هم محسوب نمی‌شود). (گمان نکنید شعر را کیلویی می‌سنجم) با سرایش یک بیت شعر در مفهوم واقعی آن می‌توان شاعرترین شاعران بود ولی ملاک در این تذکره این خصوصیت نیست. با این حال مؤلف به بهانه یاری نکردن حافظه و ذکر یک بیت، او را در جرگه شاعران قرار می‌دهد و در سطور نسبتاً زیادی به شرح احوالش می‌پردازد. من با جستجو در سایر تذکرها، این یک بیت را هم به نام او نیافتم.

نثر حزین در تذکره المعاصرین

حزین در این کتاب از دو شیوه نگارش استفاده می‌کند که یکسان نیستند. آنجا که به شرح حال علما می‌پردازد از نثر مصنوع، متکلفانه و منشیانه رایج آن دوران پیروی می‌کند. گاه طرز نگارش به اندازه‌ای منشیانه است که درک مطلب را با دشواری روبرو می‌سازد. از جمله شرح زندگی سید علیخان مدنی و محمد مسیح اسماعیل فسائی، که با القاب زیر نگارش شرح احوال سید علیخان را آغاز می‌کند: «السید الکبیر و الفاضل النحریر صدرالدین سید علیخان بن سید نظام الدین احمد الحسینی و دیگر: المولی الاولی الاجل الاعظم الاکمل مسیح الانام اعلى الله مقامه.» کاربرد عبارات و کلمات عربی در این قسمت بسیار زیاد است. در ستایش و تمجید سید علیخان مدنی می‌گوید: دیوان اشعار بلاغت آثار او کالنار علی العلم والنور فی الظلم روشن و هویدا است. در ذیل شرح احوال مسیحافسائی، درباره آقا حسین خوانساری می‌گوید: «شرفه و فضله اجل من أن یحکی و أشهر من أن یذکر» و یا درباره شاه محمد شیرازی می‌گوید: «طوبی له و حسن مآب.»

دعاهایش بیشتر به عربی است: «اعلی الله مقامه؛ رحمة الله علیه؛ علیه الرحمة والمغفرة؛ قدس الله روحه؛ طاب ثراه و طاب مثواه؛ اللهم احشره مع الائمة الطاهرين واسكنه الله فی جواره مع الصدیقین؛ اللهم احشره مع الاولیاء والابرار والاطهار، تغمده الله برحمته.»

ولی شاعران را با عبارات ساده تری وصف کرده از عبارات ادیبانه که خاص شعر است بهره می جوید. حتی در این بخش از عباراتی استفاده می کند که یادآور دوره های اولیه نثر فارسی بعد از حمله اعراب است.

ویژگیهای این بخش از کتاب عبارتند از:

۱. استفاده از «ی» استمراری:

هرگز قدم از پرستش و نوازش این خاکسار نکشیدی. ۱۷۷

در ذیل آن والا گهران عالی مقدار در شمار آمدی. ۲۰۸

... ملوک دانشور فرا رسیدی. ۳۳۷

۲. استفاده از پیشوند:

فقیر چندی در اصفهان و باری در قزوین فیض صحبتش «دریافته».

تا آنکه لوای سفر به عالم بقا «برافراشت».

با این اقل الانام، الفتی تمام و معاشرتی «بر دوام داشت».

ملوک دانشور «فرا رسیدی».

مجموعه منظومه اش را پنج هزار بیت به نظر «درآمد».

۳. او معمولاً برای اتمام جمله از وجه وصفی استفاده می کند و در موارد اندکی

ماضی بعید و نقلی را هم به کار می برد:

در اواخر به آن نزدیک رسیده بود.

فقیر به شعر فهمی و سخن شناسی او کسی ندیده ام.

ابیات خوب از ایشان استماع شده بود.

سلیقه در شعر او را کرامت نموده بود.

معرفی فهارس نسخ خطی تذکرة المعاصرین

دانشگاه ج ۱۶، ص ۷۰۴.

فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۲۳۵.

اته: ۶۷۸، ۶۷۹.

ایوانو: ۲۲۸-۲۲۹.

بادلیان: ۳۸۳.

بانکی پور: ج ۳، ص ۲۳۱؛ ۴۰۸ ش ۴۰۷؛ و ۳۲: ۲۳۴.

براون، ذیل کمبریج، ۵۲ ش ۳۰۰.

برلین: ۶۵۵.

بشیر حسین، شیرانی ۱: ۶۸.

داکا ۱: ۳۲ تذکرة علی جیلانی.

راجستان ۱: ۲۴۶ تذکرة المعاصرین.

ریو ۱: ۳۷۲ و ۲: ۸۴۳، ۸۷۳.

علیگره، آزاد ۱۲۸.

علیگره، اطهر ۱۷۴ (۳ نسخه)، ۱۷۵ (۲ نسخه).

علیگره، سبحان ۶۰ ش ۱۱.

لکهنو، ندوه ۷۰۵ تذکرة الشعراء.

محمودآباد ۴۱۶، ۴۱۷ تذکرة المعاصرین.

مخطوطات، زور ۳: ۲۳۸ تذکرة الشعراء.

مرآة العلوم ۱: ۱۰۴؛ ۲: ۴۳، ۱۷۷.

موزه سالار ج ۲، صص ۵۵۱-۵۵۴ و ۱۸ تذکرة شیخ علی حزین و ۱۹

«تذکرة المعاصرین».

نوشاهی، موزه ۷۹۹ (۲ نسخه).^۱

۱. فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان. احمد منزوی، ج ۱۲ صص ۲۰۸۰-۲۰۸۱.

مشخصات چاپی تذکره المعاصرین

لکهنو. بی تا، سنگی، رقعی. (در خاتمه کلیات حزین) ۱۰۳۲ ص.

لکهنو ۱۲۹۳ ق / ۱۸۷۶ م، سنگی.

گانپور ۱۳۱۱ ق / ۱۸۹۳ م، سنگی. ۱۰۳۲ ص.

هند ۱۲۹۳ ق. سربی.

اصفهان، ۱۳۳۴ ش، سربی، رقعی، چاپ دوم، ۱۳۲ ص.^۱



زندگینامه حزین

نام وی محمد علی معروف به حزین لاهیجی اصفهانی است. او در شرح احوالش که به تاریخ حزین معروف است نسبتش را با شانزده واسطه به عارف بزرگ قرن هفتم شیخ ابراهیم زاهد گیلانی متوفی به سال ۷۰۰ هـ. ق می‌رساند.^۲ نسب‌نامه وی بنا بر آنچه که خودش نقل می‌کند به شرح زیر است:

محمد علی بن ابیطالب بن عبدالله بن علی بن عطاءالله بن اسماعیل بن اسحق بن نورالدین محمد بن شهاب‌الدین علی بن علی بن یعقوب بن عبدالواحد بن شمس‌الدین محمد بن احمد بن محمد بن جمال‌الدین علی بن الشیخ زاهد گیلانی. او در محیطی تربیت یافت که همه اعضای آن اهل فضل و دانش بودند. جد هشتم وی شهاب‌الدین علی مردی فاضل بود که از شهر آستارا به لاهیجان آمد و در آنجا سکونت گزید.

معروفترین جد وی شیخ علی بن عطاءالله معروف به «وحدت» از علمای بنام

۱. فهرست کتابهای چاپی مشار. خانابامشار، ج ۱ صص ۸۲۷، ۸۳۱.
 ۲. وی مرشد شیخ صفی‌الدین اردبیلی نیای خاندان صفوی بود و بنا بر نقل داستانی پادشاهی خاندان صفوی به دعای وی صورت گرفته است. ریاض السیاحه، شیروانی ص ۸۱۷.

زمان خود و طرف توجه خان احمدخان گیلانی پادشاه فاضل گیلان بود و در خدمت امیرفخرالدین سماکی استرآبادی به سر می برد.

وی در قزوین به خدمت شیخ خلیل بهاءالدین محمد عاملی رسیده بود. از مصنفات وی: «شرح فارسی بر کلیات قانون» که به درخواست خان احمدخان نوشته بود و رساله دیگر «اثبات واجب» و رساله «حل شبهة جذراصم» و «حاشیه بر فصوص فارابی» بوده است.

فرزند ایشان منحصر به شیخ عبدالله بود که سه فرزند به نامهای شیخ ابوطالب، شیخ ابراهیم و شیخ عطاءالله از وی برجای ماند. معروفترین اینان شیخ ابراهیم عموی حزین بود که وی در ده سالگی در شهر لاهیجان به دیدارش نائل شد و «خلاصة الحساب» را در محضر وی آموخت.

پدرش در سن بیست سالگی بعد از استفاده از محضر ملاحسن شیخ الاسلام گیلانی به شوق تحصیل عازم اصفهان شد و موفق به استفاده از محضر آقا حسین خوانساری گردید و ریاضی را هم از مولانا محمد رفیع (رفیعی یزدی) فراگرفت. علی رغم میل والدینش، در اصفهان ماندگار شد و با دختر حاجی عنایت الله اصفهانی که از پارسایان روزگار خویش بود ازدواج کرد. حاصل این ازدواج چهار پسر بود که حزین اولین آنها بود. سه پسر دیگر یکی در کودکی و دو نفر دیگر در جوانی درگذشتند.

وی مردی عارف و فاضل بود. کتابخانه اش شامل پنج هزار جلد کتاب بود که اغلب آنها را حاشیه نویسی کرده و کتابهای «تفسیر بیضاوی»، «قاموس اللغة» و «شرح لمعه» را به خط خود بازنویسی کرده بود. او را به حق می توان اولین مربی حزین به شمار آورد. اسامی کتابهایی که حزین از پدر آموخت عبارتند از: «شرح جامی بر کافیه»، «شرح نظام بر شافیه و تهذیب»، «شرح ایساغوجی»، «شرح شمسیه»، «شرح مطالع» در منطق، «شرح هدایه و حکمة العین» با حواشی، «مطول»، «مغنی السبیب»، «جعفریه»، «مختصر نافع»، «ارشاد» و

« شرایع الأحكام » در فقه، « من لایحضره الفقیه » در حدیث، « تفسیر صافی »، « شرح تجرید »، « زیده الاصول »، رساله « تشریح الأفلاک » و چند ذخیره در هیأت حزین درباره خصوصیات اخلاقی وی می گوید که:

در نظر همتش، دنیا را قدر کف خاکی نبود و هرگز همت بر تحصیل مال و جاه دنیوی نگماشت. هرگز مبادرت به آشنایی ارباب دول نکردی و پیوسته می گفت: لقمه نانی حلال که رازق عباد قسمت ساخته ما را کافی است.

نصیحت وی به فرزند در هنگام مرگ این است که:

هرچند اوضاع دنیا را بر وفق مراد نبینی و زمانه ناسازگار افتد، باید که به مذلت رضاندهی و تبعیت و دنباله روی اختیار نکنی چه عمر قلیل قابل آن نیست. در اصفهان اگر توانی زیاده توقف مکن که شاید از ما کسی باقی ماند.

او به سال ۱۱۲۷ ه. ق در سن ۶۹ سالگی در اصفهان درگذشت و در مزار بابا رکن الدین در جنب تربت عارف ربانی مولانا حسن دانشمند گیلانی به خاک سپرده شد.

ولادت حزین

او در روز دوشنبه بیست و هفتم ماه ربیع الاخر ۱۱۰۳ ه. ق در اصفهان متولد شد. پدر در چهار سالگی آموزش وی را آغاز کرد. اولین معلم وی به رسم تیمن مولانا شاه محمد شیرازی بود. خاطره وی در این باره شنیدنی است:

مولانای مزبور بعد از بسمله این آیات را سه نوبت تلقین فرمود: «ربّ اشرح

لی صدری و یسرلی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی.» و فاتحه‌ای خوانده، نوازش فرمود.

وی در مدت دو سال خواندن و نوشتن را آموخت و در سن هشت سالگی فن تجوید قرآن را در محضر ملک حسین قاری اصفهانی به مدت دو سال فراگرفت. شوق به تحصیل آن چنان در او به وجود آمده بود که هیچ چیز برایش مطلوب‌تر از آن نبود. وی محضر درس بزرگترین اساتید زمان خویش را درک کرد و دانشهای معمول زمان اعم از کلام، فلسفه، حدیث، فقه، ریاضی و حتی طب را نیز فراگرفت.

استادان حزین

اسامی استادان وی همراه با کتابهایی که در محضر آنان خوانده است عبارتند از:

۱. مولانا شاه محمد شیرازی: اصول کافی و حکمت العین همراه با حواشی.
۲. شیخ خلیل الله طالقانی: عرفان را از او آموخت. «تخلص حزین انتخاب اوست».
۳. شیخ بهاء‌الدین گیلانی: احیاء العلوم، رسائل اصطرلاب و شرح چغمینی.
۴. آقا هادی خلف مولانا محمد صالح مازندرانی: تهذیب الاحکام شیخ طوسی.
۵. میرزا کمال‌الدین حسین فسوی: تفسیر بیضاوی، جامع الجوامع طبرسی، امور عامه، شرح تجرید.
۶. حاجی محمد طاهر اصفهانی: استبصار شیخ طوسی، شرح لمعه دمشقیه.
۷. شیخ عنایت‌الله گیلانی: منطق تجرید و نجات ابن سینا.
۸. امیر سید حسن طالقانی: فصوص الحکم ابن عربی و شرح هیاکل النور.
۹. میرزا محمد طاهر خلف میرزا ابوالحسن قاینی: که در ریاضیات صاحب‌نام بود و تنقیح رسائل هیأت، شرح تذکره، تحریر اقلیدس، تحریر مجسطی و قوانین حسابیه.
۱۰. مولانا لطف‌الله شیرازی: کتاب وافی از مصنّفات ملامحسن کاشی.
۱۱. مولانا محمد باقر صوفی: تلویحات شیخ اشراق و قانون (البته نه بطور کامل).

۱۲. مولانا محمد صادق اردستانی: کتاب خاصی را در جلسه درس او نخوانده است ولی می گوید که حق آن فیلسوف کامل بر من بیشتر از دیگران بود و تا هنگام رحلت او استفاده از محضرش قطع نشد.

۱۳. میرزا قوام الدین محمد سیفی قزوینی.

۱۴. کمال الدین حسینی فسائی: مغنی اللیب، تفسیر صغیر عروة الاسلام شیخ ابوعلی طبرسی.

۱۵. محمد مسیح بن اسماعیل فسائی: طبیعیات شفاء، الهیات، شرح اشارات و حواشی قدیمه و جدید.

۱۶. شیخ ابراهیم زاهدی گیلانی: خلاصة الحساب.

حوادث زندگی و شرح مسافرت های وی

زندگی حزین آمیخته با سفر است. او اندیشمندی مهاجر و مسافری دقیق و تیزبین است. می بیند و ثبت می کند و به این ترتیب منشوری بر یکی از تاریکترین دوره های تاریخ ایران یعنی «اواخر دوره صفویه» می تاباند و بعضی از حقایق تاریخی این زمان را با روشنی و وضوح برای آیندگان برجای می گذارد.

وی سفر را همراه پدر از سن ده سالگی آغاز می کند و راهی گیلان می شود. منظور پدر از این مسافرت، دیدار با دوستان و آشنایان و رسیدگی به امور املاک موروثی بود که معاش زندگی آنان را تأمین می کرد. حزین در این سفر با بزرگانی چون شیخ ابراهیم گیلانی (عموی خود)، مولانا حسن بن عبدالرزاق لاهیجی، حاجی محمد شریف، میر محمد ابراهیم قزوینی و میرزا قوام الدین محمد سیفی قزوینی آشنا می شود. این مسافرت یک سال طول می کشد و بعد از آن راهی اصفهان می گردد. بعد از مدتی اقامت در اصفهان با اجازه پدر و مادر راهی شیراز می شود. از این شهر به نیکی یاد می کند و می گوید اگر بخوایم علمای این شهر را بر شمرم سخن به درازا خواهد کشید.

از شیراز راهی بیضای فارس شده و از نزدیک با سید علیخان مدنی آشنا می شود. سپس به اردکان رفته با عبدالکریم اردکانی منجم معروف ملاقات می کند. مجدداً به شیراز برمی گردد و نوشتن رساله «مدّة العمر» را آغاز می کند، تعداد ابیات این رساله تا سال ۱۱۳۵ ه. ق به هفت هزار بیت رسیده بود که در محاصره اصفهان همراه کتابخانه وی به غارت رفت.

بعد از آن عازم فسا شده و در کازرون با شیخ سلام الله شولستانی شیرازی که در کوهی تنها زندگی می کرد آشنا می شود، چند شبانروز را در خدمت وی می گذراند، جاذبه این معاشرت برای وی تا بدان حدّ است که تصمیم می گیرد بقیه عمر را در خدمت شیخ سپری کند ولی شیخ او را از این کار بازداشته تقاضای او را رد می کند حزین در باره او می گوید: «تا این زمان توفیق حصول سعادت می اگر میسر شده باشد از برکات همّت و نظر اشفاق آن یگانه آفاق است.»

سپس از کازرون به شولستان و جهرم می رود و با دو تن از علمای آن شهر به نامهای میرعبدالحسین و مولانا محمد صالح دیدار می کند.

بعد از عبور از داراب که آن را به خرّمی و معموری می ستایند، راهی لار و بندرعباس شده تصمیم به زیارت مکه معظمه می گیرد ولی بعد از تحمل مشقت زیاد و رسیدن به یکی از سواحل عمان گرفتار غارت دزدان می شود و بعد از سرگردانی بسیار خود را به مسقط (مسکت) می رساند.

یک ماه در این شهر اقامت می کند و بعد از آن عازم بحرین می شود. این کشور از جمله مکانهایی بود که توجه حزین را به خود جلب کرد چرا که از مردمش به نیکی یاد می کند و می گوید: «در اینجا علوم عربیّت و فقه و حدیث رواج بسیار دارد.» بعد از بازدید از سردسیرات فارس دوباره به شیراز برمی گردد. میل به عزلت و گوشه نشینی که همیشه ذهن او را مشغول می کرده است این بار شدیدتر خود را نشان می دهد و به طور آشکار می گوید که:

احوال دنیا را با طبع خود ملایم نمی یافتم و هر جا می شنیدم که در کوهی

چشمه و درختی هست به دیدن آن رغبت می‌کردم و عزم مقام در آن مقام می‌کردم. آشنایان و پیوستگان مانع می‌آمدند و الفت والدین و افراط محبت ایشان نیز مانعی قوی بود.

بازیهای روزگار را ببینید آدمی با این روحیه عزلت‌گزینی، فرجامش از بس مسافرت و جابه‌جایی بدانجا می‌کشد که در هیچ‌کجا آرام نمی‌یابد و در وصف حال خود می‌گوید:

آنم که به ملک نیستی سلطانم با سامانم اگرچه بی‌سامانم
ماننده آسیا در این ملک خراب سرگردانم که از چه سرگردانم
در یزد با منجم معروف، رستم مجوسی (که کتب مجوسی و حکمی و اسلامی بسیار داشت) دیدار می‌کند و رصدی را که اشمرت مجوسی در سی و چهار هزار سال پیش از این نوشته و نزد وی نگهداری می‌شد می‌بیند و به قول خودش به نقایص آن هم پی می‌برد.

بعد از برگشت به اصفهان پدر و مادر از او می‌خواهند که ازدواج کند ولی به علت اینکه تأهل را مانع دانش‌اندوزی می‌داند، این خواهش را مصرانه رد می‌کند و تا آخر عمر مجرد باقی می‌ماند.

در سال ۱۱۲۷ ه. ق پدر و دو سال بعد از آن مادر را از دست می‌دهد و از افراد خانواده آنها مادر بزرگ و دو برادر کوچکتر باقی می‌مانند.

حزین برای فرار از این اندوه راهی شیراز می‌شود ولی افسوس که همه چیز دستخوش دگرگونی شده است و همه یاران قدیم زندگی را بدرود گفته‌اند. به این خاطر تاب نیاورده، دوباره به اصفهان باز می‌گردد و این زمان مصادف با محاصره اصفهان است. مردم بر اثر این حادثه با سختی و تنگدستی و تبعات ناشی از آن روبرو هستند. خانواده حزین هم از این مرارتها به دور نیستند، علاوه بر این، بعد از فوت عمویش شیخ ابراهیم، آن مقدار پولی که حاصل درآمد املاک موروثی ایشان

بود و از لاهیجان ارسال می شد تقریباً کاستی گرفته و بعد از تسلط روسها بر نواحی گیلان و تصرف زمینها، بکلی قطع شده بود. بهتر است قسمتی از چگونگی این حوادث را از زبان خود او بشنویم:

در اواخر ایام محاصره به بیماری سختی دچار شدم و هر دو برادر و جدّه مادری درگذشتند. در این موقع به یاد نصیحت پدر به هنگام مرگ افتادم که گفته بود: "اگر واقعه ناگواری در اصفهان رخ داد به هر صورت این شهر را ترک کن." با لباسی مبدل به دهی در دو فرسنگی اصفهان رفتم و با مشقت و سختی خود را به خوانسار رساندم. حال روحیم به گونه ای بود که قوای دماغیه عاطل شده بود و اصلاً معلومی از معلومات من در صفحه خاطر نمانده ساده محض می نمود قدرت بر سخن گفتن نداشتم و یک سال طول کشید که مزاج به اصلاح آمده.

از خوانسار به خرم آباد رفته دو سال در این شهر اقامت می کند و بیشتر اوقات خود را با تعدادی از علمای این شهر نظیر امیرسید علی موسوی و برادرش امیرسید حسین و میرعزیزالله جزایری و قاضی نظام الدین علی خراسانی می گذراند و بنابر درخواست قاضی نظام الدین درباره کتابهای «اصول کافی»، «تفسیر بیضاوی» و «شرح اشارات» به مباحثه می پردازند.

در این هنگام عثمانیها اوضاع و شرایط ایران را مساعد حمله یافته و تجاوز را از این نقطه آغاز می کنند. در آن موقع حاکم خرم آباد امیرالامرا علی مردان خان بود. او برای حفظ جان خود و اهالی تصمیم به ترک شهر می گیرد و به همین خاطر «امیرحسن سیلورزی» را به جای خود مأمور حفاظت از شهر می کند. بر اثر این تصمیم، مردم دچار اضطراب شده به امیرحسن پناه می برند و او هم جهت مشورت به نزد حزین می آید. حزین مردم را به ماندن در شهر و مقاومت کردن تشویق می کند و دستور می دهد که هرکس سلاح جنگ دارد باید به دفاع پردازد. مردم هم جرأت

و جسارت پیدا کرده تمام راههای ورود به شهر را مستحکم ساختند و حزین هم بنا بر گفته خودش «شبها در پاسداری و روزها در سواری با آنها همراهی می کرد» عثمانیها که وضع را چنین دیدند متعرض خرم آباد نشدند و به شهرهای اطراف از جمله همدان هجوم بردند و چون در این شهر حاکم کاردان و لشکر منسجمی وجود نداشت مردم به طور پراکنده به دفاع برخاستند و سرانجام بعد از گذشت چهار ماه، عثمانیها خط محاصره را شکستند و به داخل شهر هجوم بردند و آن چنان کشتاری به راه انداختند که به قول حزین «حساب کشته شدگان را علام الغیوب داند.» علما و مشاهیر بسیاری در این حادثه به شهادت رسیدند از جمله: میرزاهاشمی همدانی، و مولانا علی اصفهانی.

حزین برای اطلاع از حال زن و فرزند و دوستان و نزدیکان خود که در این حادثه به قتل رسیده بودند عازم همدان می شود و در راهی بسیاری از زندانیان موفق می گردد. با اینکه امرای عثمانی او را گرامی می دارند و احترامش را به جای می آورند ولی وی ماندن در میان آنان را «بلیه عظیم» به حساب می آورد.

به این جهت با سختی و مشقت عازم نهاوند می شود و از آنجا به ولایت بختیاری رفته دوباره به خرم آباد باز می گردد و چون شهر را خالی از سکنه می بیند عازم شوشتر و سایر شهرهای خوزستان شده به دزفول می رود و با قاضی مجدالدین دزفولی ملاقات می کند.

دوباره به شوشتر برمی گردد و بعد از دیدار با سید نورالدین بن سید نعمت الله جزایری و میرزا محمدتقی و میرزا عبدالباقی مرعشی به حویزه رفته عازم بصره می شود. در آنجا جماعتی را عازم حج می بیند و شوق دیدار کعبه دوباره در او بیدار می شود ولی به محض نشستن در کشتی مریض شده بعد از چهل روز به بندر موخا واقع در سواحل یمن می رسد و در شهر «تعص» که از مناطق خوش آب و هوای یمن بوده به استراحت می پردازد و بعد از بهبودی عازم «صنعا» پایتخت یمن می شود ولی چون موعد حج گذشته بود مجدداً به بصره باز می گردد.

سپس از طریق لرستان خود را به خرم آباد می‌رساند و چون دوباره شهر را خالی از سکنه می‌بیند ماندن را به صلاح نمی‌داند و عازم کرمانشاهان می‌گردد و مدتی در این شهر و قصبه تویسرکان و محال دامنه کوه الوند اقامت می‌کند.

در کرمانشاه با «عبیدالله افندی» قاضی سپاه عثمانی که به علم و فضل شهرت داشت آشنا می‌شود ولی او را به فرومایگی و بیگانگی از دانش وصف می‌کند و می‌گوید: «در میانه این قوم هر که را دیدم چنین دیدم به غیر از عبداللطیف چلبی بغدادی.»

از طریق غرب ایران به بغداد می‌رود و سه سال را در نهایت آرامش در شهرهای کربلا و نجف اشرف در مصاحبت بزرگانی چون ملا ابوالحسن اصفهانی، مولانا نورالدهر گیلانی، شیخ یونس نجفی، شیخ احمد جزایری و مولانا محمد فراهی می‌گذراند و در شهر حله موفق به دیدار سیدهاشم نجفی می‌شود. در این اقامت سه ساله، از کتابخانه بزرگ و باارزش آستانه مقدسه نجف اشرف بهره فراوان می‌برد بعد از دیدن شهرهای کاظمین و سامره وارد ایران شده از طریق اردبیل به آستارا می‌رود. در این زمان روسها آن نواحی را در اختیار داشتند و یحیی خان طالش را هم به حکومت آن نواحی گمارده بودند.

به علت بروز جنگ، بیماری طاعون در تمام ناحیه شیوع پیدا کرده بود و ماندن به صلاح نبود بنابراین از طریق مازندران و استرآباد عازم مشهد می‌شود و این مقارن با سکونت طهماسب قلی خان در مشهد است. حزین در این سفر ملاقاتی با شاه دارد که عیناً نقل می‌شود:

پادشاه از قدردانی و مهربانی که شعار آن سلسله علیه بود به منزل من آمد و مودت بسیار کرد و در آن مدت او را با افاغنه ابدالی و سرکشان نواحی آن ملک محاربات اتفاق افتاده و ظفر یافت.

در صفر ۱۱۴۲ هـ. ق اشرف افغان با لشکر فراوان به مشهد روی می‌آورد و

طهماسب قلی خان با عجله عازم جنگ با او می شود. پادشاه از حزین تقاضای همراهی می کند که وی با عذرخواهی فقط تا منزل اول او را همراهی می کند و بعد از پایان جنگ که در قصبه مهماندوست رخ می دهد و منجر به شکست افغانها می گردد، عازم این ناحیه می شود و به چشم خود کشته شدگان افغانی را می بیند و می گوید در این جنگ از لشکر قزلباش کسی کشته نشد و فقط دو نفر مجروح گشتند. از طریق سبزوار عازم دامغان می شود ولی به علت فرارسیدن زمستان از راه الیکای هزار جریب خود را به شهر ساری می رساند. به علت بیماری دو ماه استراحت می کند و بعد از بهبودی به درخواست جمعی از طلاب برای آخرین بار به تدریس کتابهای «اصول کافی»، «من لایحضره الفقیه» و «الهیات شفا» و «شرح تجرید» می پردازد.

سپس از راه مازندران به تهران آمده و عازم اصفهان می شود. در این مسافرت مجدداً با شاه تهماسب ملاقات می کند. در این باره می گوید:

پادشاه را سخنان سودمند گفتم و به چیزی چند که در ظاهر باعث بقای ملک و دولت، بارها دلالت کردم اما به تقدیر موافق نیفتاد.

باز فتنه دیگری در قصبه درگزین از توابع همدان در کارست. جماعتی که در این منطقه با افغانها همدست بودند دوباره داعیه خودسری کردند و شاه تصمیم به دفع ایشان می گیرد و از حزین تقاضای همراهی می کند، حزین مجدداً این تقاضا را رد کرده بسرعت عازم شیراز می شود. این بار شیراز را به نهایت خراب و آشفته می بیند و می گوید: «غارت زدگان شیراز نزد من جمع شده شرح احوال خویش می کردند.» و چون تاب تحمل نداشته عازم لار می شود و از آنجا به بندر عباس رفته تصمیم سفر به مکه معظمه را می گیرد. برای مسافرت در دریا کشتی فرنگیان را انتخاب می کند او درباره این انتخاب می گوید:

چون سفاین و جهازات ایشان به غایت وسیع و مکانهای شایسته دارد و ذر دریا نیز بلدتر از هر قوم و ماهرترند جهاز ایشان را اختیار کردم.

و می افزاید که فرنگیان در این سفر نهایت محبت را در حق من مبذول داشتند. سرانجام به آرزوی دیرینه اش که زیارت خانه خداست نائل می شود. در ماه محرم سال ۱۱۴۵ ه. ق با قافله حاج لحسا خود را به جزیره بحرین و از آنجا به بندرعباس می رساند و بعد از پرداخت مقداری از قرضهایش عازم اصفهان می شود... در راه هرچه می بیند خرابی است.

همه جا را خراب دیدم، ظلم و تعدی از حد در گذشته بود هرکسی به حال خود درمانده، دادرسی در میان نه.

به هنگام زمستان به لار می رسد و می گوید:

اوضاع آن شهر از همه جا خرابتر بود. محمدخان سردار ممالک فارس که از جانب نادرشاه به این سمت گمارده شده بود، اخراجات یومیّه خود را روزانه از مردم می گرفت و خراج سال آینده را هم مطالبه می کرد و دستور داده بود که از هر خانه یک نفر به عنوان سپاهی با ساز و برگ کامل بدون دریافت وجه در رکاب حاکم حاضر شود و خدمت نماید.

ناگفته نماند که این طرز رفتار فقط درباره رعایای شیعه اعمال می شد و آنها که مذهب شافعیّه داشتند از این تحمیلات برکنار بودند. از قضا روزی حاکم به بهانه ای از کلانتر شهر رنجیده فرمان داد که وی را به چوب بستند و بعد به زندان انداختند. مردم لار همراه وابستگان کلانتر به نزد حزین می آیند و او هرچه ایشان را تسلی داده دعوت به آرامش می کند فایده ای ندارد. ناچار از حاکم می خواهد که کلانتر را آزاد نماید. محمدخان این درخواست را می پذیرد مشروط بر اینکه بعد از رهایی عازم حجاز شود، این کار صورت می پذیرد ولی بعد از مدتی حاکم پشیمان می شود و

تصمیم به حبس مجدد او می‌گیرد. مردم هم از این نیت آگاه شده سپیده دم به اتفاق کلانتر به خانه محمدخان ریخته وی را همراه چند تن از غلامانش به قتل می‌رسانند. حزین در این باره می‌گوید:

من به حسن تدبیر نایره آن فتنه را تسکین دادم و در آن حادثه مشقتی به من رسید که شرح نتوان کرد، چندانکه جهد کردم تا از میان ایشان به طرفی شوم سود نداشت و همگی به التماس و ابرام ممانعت می نمودند و از همه بدتر اینکه در اطراف و اکناف شهرت یافت که اقدام ایشان به آن امر به اشارت من بوده است.» والہ داغستانی از جمله کسانی است که خون محمد خان و حدوث فتنه را به گردن حزین می‌اندازد.

بعد از این واقعه به بندرعباس می‌آید و تصمیم به ترک ایران می‌گیرد. به این جهت با کشتی فرنگیان عازم سواحل عمان می‌شود ولی به علت بدی آب و هوا بعد از چهار ماه اقامت دوباره به بندرعباس برمی‌گردد، در این هنگام تنها نقطه‌ای از ایران را که ندیده کرمان است. تصمیم می‌گیرد که اگر کسی وی را شناسد در آن شهر اقامت کند. با این نیت و با لباس مبدل همراه با دو تن از خدمتکارانش روانه کرمان می‌شود ولی علی‌رغم تصوّرش باز هم او را به جای می‌آورند.

در این هنگام، خبر شکست سپاه نادرشاه را از عثمانیان می‌شنود و تصمیم می‌گیرد از راه بندرعباس عازم بصره و نجف اشرف شود ولی به فاصله کوتاهی خبر محاصره بغداد را به وسیله نادرشاه دریافت می‌کند و از رفتن به عراق منصرف شده عازم بندرعباس می‌شود.

سرانجام در دهم ماه رمضان ۱۱۴۶ ه. ق با کشتی‌ای که عازم سواحل سند بود ایران را ترک می‌کند.

در ابتدای ماه شوّال به یکی از سواحل تنّه می‌رسد. تجّاری که وی را در فارس

دیده بودند بلافاصله او را می‌شناسند و همین مسأله باعث رنجش خاطر وی در ابتدای ورودش به هند می‌شود.

از تته به شهر خداآباد می‌رود و هفت ماه بیمار و تنها در این شهر به سر می‌برد سپس عازم بهگر می‌شود و از آنجا به مولتان رفته ولی به علت شیوع بیماری وبا در این شهر اقامت نمی‌کند به لاهور می‌رود و سه ماه در این شهر می‌ماند. سرانجام عازم دهلی شده و یک سال را با غم و اندوه در این شهر به سر می‌برد و تصمیم می‌گیرد از طریق کابل به قندهار رفته و برای همیشه در خراسان گوشه عزلت اختیار کند ولی افسوس که دیوان قضا در سرنوشت او حوادث دیگری را رقم زده بود، چرا که همزمان با اقامت در لاهور خبر رسیدن لشکر نادرشاه را به قندهار می‌شنود و چون به یقین می‌دانسته که اوضاع مناسب ورود نادرشاه به هندوستان است به جانب دهلی باز می‌گردد و تا سال ۱۱۵۴ هـ. ق که شرح احوال خویش را می‌نویسد در این شهر اقامت داشته است. بعد از هجو تند و شدید مردم و دریافت پاسخ از طرف آنها این شهر را ترک کرده عازم اکبرآباد می‌شود ولی بعد از مدتی به بنارس مهاجرت کرده و سپس به شهر عظیم آباد پتنه می‌رود ولی دوباره به بنارس باز می‌گردد و سرانجام، بعد از یک عمر نابسامانی در شب ۱۱ جمادی الاولی ۱۱۸۰ هـ ق با زندگی وداع می‌کند.

حزین علی‌رغم همه بدگوییهایش درباره مردم هند، دارای آن چنان جاذبه و شخصیتی است که بعد از مرگ مقبره‌اش در بنارس زیارتگاه مردم آن سامان می‌گردد. بنابر قول صاحب تحفة العالم «هر دوشنبه و پنجشنبه بر مقبره او از زوار ازدحام و انبوهی است.»^۱ ستایش از او در بعضی تذکرها به گونه‌ای است که فقط می‌تواند در خور عرفا و اولیاءالله باشد. در «سفینه خوشگو» آمده است که:

چون مصارفش عمده است از هیچ‌کس قبول نمی‌فرماید، از این جهت

۱. تحفة العالم، عبداللطیف شوشتری، ص ۳۴۲.

مردم را گمان غالب آن است که حضرت شیخ دست غیب دارد. واللہ اعلم. حقیر که از گوشه گزینان اینجاست چند شعر به خدمت ایشان فرستاد، استدعای ملازمت نمود فرمودند. چون به سعادت حضور رسید فرشته‌ای دید به آب و گل رحمت سرشته و عشق الهی سراپایش یک دل درد آلود آفریده، خیلی مرد بزرگ و دردمند گداخته از خود رمیده به نظر آمده.^۱

و یا در «مخزن الغرائب» می خوانیم که:

اهل بنارس چه از فرقه هندو چه مسلمان، خاک پایش را به جای سرمه در چشم می کشیدند و مردم از دور و نزدیک جهت زیارت شیخ می رفتند و به آن مباحثات می کردند که من شرف صحبت شیخ را دریافته‌ام. فی الواقع جای مباحثات است چرا که همین کسانی که قابل زیاره هستند.^۲

علی اصغر حکمت که به زیارت قبر وی در بنارس توفیق یافته خصوصیات آن را چنین نوشته است:

در دو مایلی مغرب بنارس، در مقبره مخصوص شیعه اثنی عشریه در زیارتگاهی که به نام سیده «فاطمه علیها السلام» دایر کرده‌اند، قبور زیادی از شیعیان موجود است. در یک طرف آن تکیه، قبر حزین در روی مصطبه‌ای قرار دارد و محجری در اطراف آن مصطبه است و بر روی مزار سنگی قرار دارد به طول یک متر و نیم و به عرض سی سانتی متر، در روی سنگ این عبارات و اشعار منقوش است:

سطر اول: یا الله.

سطر دوم: یا محسن قاداتك المسییء.

۱. سفینه خوشگو، بندر ابن داس خوشگو صص ۲۹۱-۲۹۲.

۲. مخزن الغرائب، احمدخان هاشمی سندیلوی، صص ۸۰۱-۸۰۴.

سطر سوم و چهارم و پنجم: العبد الرَّاجِي الى رحمة رَبِّه مُحَمَّد المدعو
 بعلی بن ابیطالب الجیلانی، در طول سنگ در حاشیه این دو بیت مقابل
 یکدیگر نقر شده:

زبان دان محبت بوده‌ام دیگر نمی‌دانم
 همین دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا
 حزین از پای ره‌پیما بسی سرگشتگی دیدم
 سر شوریده بر بالین آسایش رسید اینجا
 در زیر مصرع چهارم، این عدد منقوش است که گویا تاریخ وفات اوست:
 ۱۱۸۵ هـ. ق.

در پایین لوحه سنگ، این بیت بطور افقی منقور شده:
 روشن شد از وصال توشبهای تار ما صبح قیامت است چراغ مزار ما

چنانکه پیش از این یاد کردیم حزین به سال ۱۱۸۰ هـ. ق درگذشته است.
 بنابراین تاریخ ۱۱۸۵ هـ. ق را که علی اصغر حکمت تاریخ فوت او حدس زده‌اند
 می‌توانیم تاریخ ساختمان مقبره او بدانیم یا سال گذاشتن آن سنگ.^۱

بنیادهای فکری حزین

حزین را به حق می‌توان یکی از اندیشمندان قرن یازدهم هجری به‌شمار آورد. او
 آموزش را از خانواده و در کنار پدری آغاز می‌کند که خانه‌اش محلّ تلاقی متفکران
 زمان خویش است. در تذکره حزین می‌بینم که وی با اغلب افراد مذکور در خانه
 پدری آشنا شده است. پدر، مطابق معمول آن زمان ابتدا وی را با علوم قرآنی آشنا
 می‌کند و روح و جانش را چنان با مذهب در می‌آمیزد که تا آخرین لحظه حیات این
 تأثیر در او باقی می‌ماند. درباره حالات روحی خود می‌گوید:

۱. حزین و زیباترین غزلهایش، م. سرشک، صص ۱۳-۱۴.

رغبتی موفوره به طاعات و عبادات بود. لذتی عجیب از آن می یافتم و ایام جمعه و اوقات متبرکه را مصروف به احیا و مواظبت به اذکار و دعوات مأثوره می نمودم و بسیاری از نوافل و سنن عملیه ضایع نشد و دل را طرفه رقت و صفائی و سینه را انشراحى بود و ذکر آن احوال چنانکه بود نتوانم کرد. آنچه گفتم از مقوله «ذکر النعم من بضائع المساکین» است.^۱

و یا هنگامی که در نجف اشرف به سر می برده، قرآنی را که همیشه آرزوی نوشتن آن را داشت به خط خویش می نویسد و در آن روضه علیه برجای می گذارد.^۲ ارزش این خلوص و اعتقاد هنگامی بیشتر می شود که بدانیم حزین در پرتو روح جستجوگر خویش با همه ادیان و نحله های مختلف فکری زمان خود آشنایی داشته است. در محیط پرتعصب آن روز اصفهان با علمای مسیحی آشنا شده و پنهان از چشم دیگران با خلیفه «آوانوس» معاشرت می کرده است. این خلیفه با فضل که عربی و فارسی را نیکو می دانست و با منطق و هیئت نیز آشنا بود انجیل را به وی می آموزد. با یهودیان ساکن اصفهان نیز مراوده داشته و از شعیب دانشمندترین ایشان تورات را فرا می گیرد. در محله بیضای فارس با یکی از دانشمندان زرتشتی که دستور نامیده می شده آشنا می شود و اصول و فروع مذهب ایشان را یاد می گیرد و با سعه صدر درباره وی می گوید: «او طبعی مستقیم و زهدی به کمال داشت.» در حویزه و شوشتر با فرقه صابیه برخورد می کند و بعد از آشنایی با اصول فکری آنها می گوید: چندانکه تفحص کردم عالمی در میان ایشان نمانده بود و عوام فرومایه بودند.

در باره آشنایی خود با فرق مختلف اسلامی می گوید:

همچنین به اختلاف مذهب اسلام پرداختم و کتب هر فرقه و سخنان هریک را پی بردم و منصفانه و مشتاقانه ملاحظه کردم و از هر فرقه هر جا

۱. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص ۱۲.

۲. همان منبع، ص ۷۵.

کسی می‌یافتم که ربطی به مذهب خود داشت با او صحبت می‌داشتم و استعمال مقاصد و سخنان او می‌نمودم و در این وادی، مرا با ارباب آراء مختلفه آن مقدار گفت‌و شنود روی داده که خدا داند.^۱

انسانی با چنین اشراف و احاطه‌ای، در قرنی زندگی می‌کند که علما و دانشمندان آن مرده ریگ تاریخی هزارساله‌را به دوش می‌کشند. از نظر آراء علمی، کلامی، فلسفی، منطقی و... بنا بر گواهی تاریخ و آثار بازمانده از این دوره، هیچ نظریه جدیدی ارائه نمی‌شود و فقط تفحص و کنکاش در عقاید گذشتگان صورت می‌گیرد. نظری به تألیفات علمای این دوره و حتی آثار حزین، این نظریه‌ها را به اثبات می‌رساند. در چنین برهوتی، او با عقایدی بسیار برتر و فراتر از زمان خویش پا به عرصه زندگی معنوی خویش می‌گذارد و درباره چگونگی رخدادهای اطرافش نظریاتی ابراز می‌دارد که به راستی حیرت‌انگیز است.

درباره سقوط اصفهان که در ۱۱۳۴ ه. ق به دست افغانها صورت می‌گیرد با تمام مهر و علاقه‌ای که به خاندان صفویّه دارد به تبیین تاریخ می‌پردازد و با منطقی موجه اظهار می‌دارد که:

چون قرن‌ها بود که معموری و آسودگی و اتمام جمیع نعمتهای دنیویّه در ممالک بهشت نشان ایران نصاب کمال یافته، مستعدّ آسیب عین‌الکمال بود، پادشاه و امرای غافل و سپاه آسایش طلب را که قریب یک صد سال شمشیر ایشان از نیام برنیامده بود دغدغه علاج آن فتنه به خاطر نمی‌گذشت، تا آنکه محمود افغان با لشکر موفور به ممالک کرمان و یزد رسید و غارت و خرابی بسیار کرده عازم اصفهان شد.^۲

و یا هنگام محاصره اصفهان تنها راه چاره را خروج سریع سلطان حسین از این شهر

۱. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص ۲۹.

۲. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص ۵۲.

می داند و معتقد است که وی با بیرون رفتن بموقع می تواند سپاهی برای مقابله فراهم کند. من این معنی را به دو کس از محرمان او فهماندم و به هر صورت تدبیری سودمند بود و آن همه خلق بی شمار به سختی تلف نمی شدند، اما موافق تقدیر نیفتاد و چند کس از ناسنجیدگان مانع آمدند تا آنکه شد آنچه شد.

و یا بعد از سقوط اصفهان و خروج سلطان حسین و به سلطنت رسیدن طهماسب می گوید: پادشاه را سخنان سودمند گفتم و به چیزی چند که در ظاهر باعث بقای ملک و دولت بود بارها دلالت کردم اما به تقدیر موافق نیفتاد.

بعد از مشاهده کج رفتاری صاحبان قدرت و نکبت و بدبختی مردم ایران به صراحت اظهار می دارد که:

در آن چند ساله ایام فترت، همه از هم ریخته و پادشاه صاحب اقتدار و با تدبیری و رأیی بایست که تا مدتی به احوال هر قصبه و قریه و محال پردازد و به صعوبت تمام، ملک را به اصلاح آورد. این خود در آن مدت قلیله نشده بود و از مقتضیات فلکیّه در این ازمنه رئیسی که صلاحیت ریاست داشته باشد در همه روی زمین در میان نیست و در حال هر یک از سلاطین و رؤسا و فرماندهان آفاق، چندانکه اندیشه رفت، ایشان را از همه رعیت یا از اکثر ایشان فرومایه تر و ناهنجارتر یافتیم. مگر بعض فرماندهان ممالک فرنگ که ایشان در قوانین و طرق معاش و ضبط اوضاع خویش استوارند و از آن به سبب مابینت تاّمه به حال خلق سایر اقالیم و اصقاع، فایده چنان نیست.^۱

مقام شاعری حزین

حزین را به حق باید یکی از آخرین بازماندگان سبک هندی به شمار آورد. چرا که بعد از او مکتب بازگشت ادبی جایی برای تداوم این شیوه باقی نگذاشت. شعر فارسی در این دوره؛ بنا بر دلایل اجتماعی و سیاسی؛ از بزرگترین امتیاز

۱. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص ۹۳.

خود که آمیختگی آن با اندیشه‌های متعالی عرفانی است تهی می‌شود. هیچ نشانه‌ای از لطافت و زیبایی عارفانه‌ای که در شعر شاعرانی همچون سعدی، حافظ، مولانا و عراقی موج می‌زند احساس نمی‌شود. اما حزین در پرتو استقلال فکری و ذوقی والای خود از تأثیرپذیری معیارهای هنری غالب زمانه خود برکنار ماند و جای جای، شعرش را با اندیشه‌های عارفانه و عاشقانه زینت داد. از نکات برجسته شعر وی، روانی و مانوس بودن تخیل اوست. چرا که یکی از خصوصیات سبک هندی، آوردن تخیلات پیچیده است که با ذوق ایرانی همسازی ندارد و شعر حزین از این دشواری به دور است. وقتی غزلیاتش را می‌خوانیم با آن مانوسیم و به دنبال کشف معما نمی‌رویم. تصاویر شعری او با همان زیبایی که در شعر حافظ و سعدی و عراقی به تصویر کشیده شده، در ذهن ما شکل می‌گیرد. حزین تجربه گر عشق است. به خاطر پیروی از سنت شعری و ادبی معاصرش نیست که می‌سراید. بل برای دل است که غزل عاشقانه می‌گوید. خود معترف و گزارشگر این عشق و شیفتگی است:

از حوادث و واردات غریبه، جذبه حُسنی و شیوه زیبا شمایی بود که دل را
شیفته ساخت...^۱

زاویه‌نشینان کاخ دماغ را شوری درافتاد و از دل بیقرار فتنه و آشوبی
برخاست عندلیب دل شوریده حال به گلبانگ بلند این ترانه سراییدن
گرفت فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم.

به همین خاطر است که هنوز هم به هنگام دورماندن از یار، از بُن دل با او هم‌نوا
می‌شویم و زیر لب زمزمه می‌کنیم که:

ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد
آه از دمی که تنها با داغ او چو لاله
در دام مانده باشد صیاد رفته باشد
در خون نشسته باشم چون باد رفته باشد

۱. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص ۲۹.

امشب صدای تیشه از بیستون نیامد
خونش به تیغ حسرت یارب حلال بادا
از آه دردناکی سازم خبر دلت را
رحم است براسیری کز گرد دام زلفت
شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی
پرشور از حزین است امروز کوه و صحرا
او از کودکی به سرایش شعر علاقه داشت ولی پدر او را از این کار منع می کرد
و او هم دور از چشم پدر به این کار می پرداخت، تا اینکه یک بار در انجمنی که در
حضور پدرش تشکیل شده بود یکی از حاضران بیتی از محتشم کاشانی را زمزمه کرد:
ای قامت بلند قدان در کمند تو رعنائی آفریده قد بلند تو
حزین به وجد آمده دنباله غزل را با سروده خود ادامه داد:
صید از حرم کشد خم جعد بلند تو
فریاد از تطاول مشکین کمند تو
شد رشک طور ز آمدنت کوی عاشقان
بنشین که باد خرده جانها سپند تو
مشکل شد دست کار دل از عشق و خوشدلم
شاید رسد به خاطر مشکل پسند تو
با شنیدن این سروده، پدر به وجد می آید و به عنوان تشویق قلمدان خود را به
وی هدیه می کند و سپس فرزند را اندرز می دهد و می گوید: «شعر بگو، اما نه آن
مقدار که وقت تلف کنی».
دوست و دشمن به مقام بلند وی در شاعری اذعان دارند. در «مخزن الغرائب» آمده:
وی آراینده چهره بلاغت و پیراینده سرو بوستان براعت است. رواق

۱. شفیع کلکنی معتقد است که این بیت از آن حزین لاهیجی نیست. حزین و زیباترین غزلهایش.

رفت کلام وی برتر از طاق سپهر و خاطر روشن او مصقله آینه مهر است. چنین شاعر صاحب استعداد و صاحب مایه بعد از مولانا جامی به عرصه سخنوری نیامده، اگر کسی در این معنی حجت انکار نماید، متعرض شود، جز فضولی و خودپسندی نخواهد بود.^۱

و صاحب «تذکره حسینی» درباره مقام شاعری او می گوید:
در فن شعر او را به طرز قدیم و جدید ید بیضا است. در شعر ثانی میرزا صائباً، هیچ یکی از شعرای حال پهلو به او نمی تواند زد.^۲

و صاحب «شمع انجمن» معتقد است که:

در شاعری و سخنوری مرتبه ارجمند زبان او از غایت صفا به آب زلال می ماند و کلام او از نهایت آبداری نسب به سلک لالی می رساند.^۳
واله داغستانی علی رغم انتقاد از رفتار او با مردم هند به مقام والای او در سخنوری معترف است:

در حسن تقریر و صفای تحریر یگانه عصر و در سخنوری فسانه دهر است. امروز سخنندانی مثل او در روی زمین وجود ندارد. پایه سخن را به جایی رسانده که شهباز اندیشه در تصور رفتنش پرمی ریزد. جامع انواع طرز سخن و حاوی اقسام روش این فن در عهد خود است.

نثر حزین

دوره نادری و پایان حکومت صفویان در حقیقت آخرین مرحله انحطاط نثر فارسی است دنباله صنعت پردازیهای او آخر مغول همچنان در نثر این روزگار امتداد

۱. مخزن الفرائب. احمدخان هاشمی سندیلوی، ص ۸۰۱.

۲. تذکره حسینی، حسین دوست سنبللی، ص ۱۰۵.

۳. شمع انجمن، محمد صدیق حسن خان، ص ۱۳۰.

پیدا کرده و نویسندگان متصنّعی مانند صاحب «درّه نادره» به ظهور رسیدند، در این دوره نثر حزین را اگرچه از وی اثر زیاد در اختیار نداریم، باید عالی‌ترین نمونه نثر ساده و پخته بشماریم که بی تکلف و دور از تصنع است. بعضی از ناقدان معاصر نیز مانند استاد ملک‌الشعراء بهار نثر او را از نظر پختگی و از حیث سلاست ستوده‌اند.^۱

تدوین دیوانهای حزین

اولین مثنوی خود را در غم شکسته شدن دستش می‌سراید که شامل هزار بیت است. آغاز:

خدایا تویی آگه از راز و بس بهشت از تو دارند پاگان هوس
من و مستی و کنج میخانه‌ای به آزادیم خط پیمانهای
تدوین اولین دیوان هم در همین زمان صورت می‌گیرد. می‌گوید:

پس اشعاری را که از ابدیت تا آن اوان جمع آمده بود فراهم آورده، دیوانی مرتّب شده مشتمل بر قصاید و مثنوی و غزلیات و رباعیات و تخمیناً هفت - هشت هزار بیت و آن اول دیوان این خاکسار است.^۲

بعد از برگشت از شیراز و اقامت در اصفهان دیوان دوم را که مشتمل بر ده هزار بیت است تدوین می‌کند و آن را «تذکره‌العاشقین» می‌نامد.^۳
دیوان سوم را به هنگام اقامت در شیراز و بعد از مرگ پدر تدوین می‌کند. ابیات این دیوان شامل بر سه چهار هزار بیت بوده است.
دیوان چهارم را به هنگام اقامت در مشهد که مقارن با حضور شاه طهماسب در این شهر است مرتّب می‌کند.
پنجمین دیوان را به هنگام اقامت در هند جمع‌آوری کرده و به این نکته در

۱. حزین و زیباترین غزلهایش، م. سرشک، ص ۳۲.

۳. همان مأخذ، ص ۴۸.

۲. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص ۳۱.

مقدمه تذکره المعاصرین اشاره دارد.

نسخه‌ای از دیوان او که در سال ۱۱۵۵ هـ. ق تدوین کرده است برجای مانده است.^۱
دیوان چهارم حزین شامل قصاید، غزلیات، رباعیات، قطعات و مثنویهایی است
که عبارتند از:

۱. چمن و انجمن شامل ۳۰۰ بیت و آغاز آن:

به نام آنکه آذر را چمن ساخت دل دوزخ شرر را انجمن ساخت

۲. خرابات: ۴۷۰ بیت

در «تاریخ حزین» ص ۷۹ آمده است که:

در آن اوان مرا به طرز بوستان سعدی و آن نوع سخن‌گستری رغبت افتاده
شروع در گفتن نموده، آن مثنوی را خرابات نام نهادم و بسیاری از مطالب
عالیه و سخنان دلپذیر در آن کتاب به سلک نظم در آمد و افتتاح آن این است:
ثناهاست پیر خرابات را که سُست از دلم لوث طامات را
عطا کرد ز اندیشه فارغ دلی چو میخانه بخشید سر منزلی
این مثنوی شامل ۱۲۰۰ بیت بود اما صورت انجام نیافت.

۳. مطمح الانظار

آغاز:

ای دل افسرده خروشت کجاست خامشی از زمزمه جوشت کجاست

۴. فرهنگنامه: شامل ۳۵۰ بیت

آغاز:

به نام نگارنده هست و بود فرازنده این رواق کبود
و «تذکره العاشقین» که تنها فاتحه و خاتمه آن در دیوان چاپی وی آمده است
و آغاز آن چنین است:

۱. نسخه‌ای از این دیوان در موزه بریتانیا موجود است (ریو، ج ۲، ص ۷۱۵ الف).

ساقی زمی موحدانه ظلمت بر شرک از میانه
 «کلیات حزین» که در گانپور و لکهنو چاپ شده است اساساً مشتمل بر همین
 دیوان چهارم است که دو مثنوی دیگر با مشخصات زیر بر آن افزوده شده است:

صغیر دل

مثنوی عرفانی است مشتمل بر ۶۷۰ بیت همراه با دیباچه‌ای به نثر. سال
 سرایش آن ۱۱۷۲ ه. ق است.
 آغاز:

الحمد لله فی الاخرة والاولی والسلام علی سیدنا المصطفی
 خدایا دلی ده حقیقت شناس زبانی سزاوار حمد و سپاس
 حدیقه ثانی یا «ودیعه البدیعه» که به تقلید «حدیقه» سنائی سروده شده است:
 عندلیب قلم ز طبع حزین طلبیدی حدیقه دومین
 و در آن از هفتاد سالگی خود یاد می‌کند:
 عمر هم در جوار هفتاد است مشغ خالی مرا پر از باد است
 مشخصات نسخ خطی «دیوان حزین» در «فهرست نسخه‌های خطی فارسی»
 ج ۳، صص ۲۲۹۳-۲۲۹۴ به طور مفصل ذکر شده است و همین طور «کلیات
 حزین» در همان منبع ج ۳ ص ۱۸۵۵ معرفی شده است.

مشخصات چاپی دیوان حزین (کلیات حزین):^۱

لکهنو ۱۲۹۳ ق / ۱۸۷۶ م. سنگی.

لکهنو، بی تاریخ، سنگی، رقعی. ۱۰۳۲ ص با «تذکره حزین» در یک جلد.

گانپور ۱۳۱۱ ق / ۱۸۹۳ م. سنگی، رقعی ۱۰۳۲ ص.

کلیات حزین چاپ گانپور دارای سه بخش است:

۱. فهرست کتابهای چاپی مشار، خانابا مشار، ج ۱ ص ۱۵۲۰.

الف - تاریخ احوال حزین، ص ۱ - ۱۴۴.

ب - دیوان اشعار، ص ۱۴۴ - ۹۳۱.

ج - تذکره حزین، ۹۳۱ - ۱۰۳۲.

دیوان اشعار وی شامل این قسمت‌هاست:

۱. قصاید: دوهزار بیت.

۲. غزلیات: هفت هزار بیت.

۳. شعرهای متفرقه و ابیات پراکنده حدود هزار بیت.

۴. رباعیات نزدیک به دویست و پنجاه بیت.

۵. مثنویها نزدیک به دو هزار بیت.

۶. قطعه‌ها و ترکیب‌بندها نزدیک به پانصد بیت.^۱

دیوان حزین لاهیجی، تصحیح، مقابله و مقدمه بیژن ترقی، تهران، خیام، ۱۳۵۰.

دیوان حزین، نسخه تصحیح کرده مصنف (ملک قلی واله داغستانی)، به مقدمه

ممتاز حسن [لاهور، نیشنل پبلشنگ هاوس لیمیتد]. ۱۹۷۱ م [۱۳۵۰]

آثار حزین

حزین به همه علوم معمول زمان خویش اعم از فلسفه، منطق، حدیث، اصول و فقه، کلام، علم رجال و نگارش تاریخ آشنایی داشته و در مقاطع مختلف زندگی به تدریس بسیاری از این علوم هم پرداخته است. بسیاری از این آثار از بین رفته و فقط در «شرح احوال» و «سفرنامه» او نام آنها ثبت شده است.

تألیفات وی به ترتیب حروف الفبا عبارتند از:

۱. آداب الدعوة والاذکار.

۱. حزین و زیباترین غزل‌های او، م. سرشک، ص ۳۰.

۲. آداب المعاشرة.
۳. ابطال الجبر و التفویض.
۴. اخبار ابی الطیب المتنبی احمد.
۵. اخبار خواجه نصیرالدین طوسی.
۶. اخبار صفی الدین حلّی^۱.
۷. اخبار هشام بن حکم.
۸. ادب العزلة.
۹. الادعية والادوية.
۱۰. الازل والابد والسرمد.
۱۱. الاسنی فی تفسیر آیه ثمّ دنی فتدلّی فکان قاب قوسین أو أدنی.
۱۲. اصول الاخلاق.
۱۳. اصول علم التعبير.
۱۴. اصول المنطق.
۱۵. الاغائة فی الامامة.
۱۶. اقسام المصدّقین بالسعادة الأخریة.
۱۷. الانساب.
۱۸. انیس الفؤاد فی حقیقة الاجتهاد.
۱۹. بشارة النبوة: در اثبات حضرت خاتم صلی الله علیه و آله از انجیل و صحیفه یوشع و کتاب اشعیا.
۲۰. تاریخ حزین: این کتاب شرح زندگانی اوست که از نظر تاریخی هم دارای اهمیت است و آن را در دو الی سه شب نوشته، زیرا در اواخر کتاب اشاره

۱. علامه امینی در «الغدیر» ضمن شرح احوال صفی الدین حلّی (۷۵۲-۶۷۷) نوشته است: «افرد العلامة الشیخ محمد علی الشهیر بالشیخ علی الحزین ... تألیفاً فی اخباره و نوادر شعره.» حزین و زیباترین عزلهای او، م. سرشک، ص ۲۵.

کرده می‌گوید: آنچه مجمل احوال به زبان قلم آمد در دوشنب تا این مقام که
اواخر کتاب است تسوید نمودم.
براون در باره این کتاب می‌گوید:

با اینکه حزین در حادثه افغان در محاصره بوده، شرحی که از بدبختیهای
ساکنین این شهر در زمان محاصره آن به دست افغانان می‌دهد به مراتب از
تحریرات کروسینسکی و دیگر ناظران اروپایی مبهم‌تر و نارساتر است.
گزارشی که از احوال سیاستمداران، فقها و شاعران زمان خود می‌دهد از
سوی دیگر به کتاب او ارزش ویژه‌ای می‌بخشد.^۱

نسخ خطی این کتاب در فهرس زیر معرفی شده است:

۱. اشپرنگرش ۲۲.
۲. بانکی پور، ج ۷، ص ۶۲۴ (۱۱۶۲ هـ)، ۶۲۵ (۱۲۸۱ هـ).
۳. ایوانو-کرزن ۵۵ (ق ۱۸ م).
۴. ایوانو ۲۲۵ (حدود ۱۱۸۰ هـ) و ۲۲۶ (ق ۱۸ م) و ۲۲۷ (ق ۱۹ م).
۵. لیندزیانا ص ۱۵۱ ش ۴۴۶ (۱۷۸۰-۹۰ م)، ش ۴۴۷ (حدود
۱۸۰۰ م)، ش ۵۵۹ (۱۲۱۸ م).
۶. بادلین ش ۳۸۳ (۱۱۹۷ هـ).
۷. براون ذیل ش ۳۰۰ (۱۷۸۸ هـ).
۸. ریو، ج ۱ ص ۳۸۱ الف (۱۲۱۶ هـ)، ج ۲ ص ۱۸۲۳ الف (اواخر
ق ۱۸ م)، ج ۲ ص ۸۴۳ ب (۱۲۴۴ هـ).
۹. رها تسک، ص ۲۱۸، ۱۱۱۱ (ظ: ۱۲۱۴ هـ).
۱۰. ایندیا آفیس D.P ص ۶۷۴ الف (۱۲۲۳ هـ)، اته ۶۷۷ (۱۲۲۷ هـ).

۱. تاریخ ادبیات ایران (از صفویه تا عصر حاضر) ادوارد براون، ص ۱۲۳.

۱۱. ایندیا آفیس ۳۹۵۲ (۱۲۵۹ هـ) و ۳۹۶۷ (C).
۱۲. راس و براون ۲۴۰ (۲) (۱۲۸۰ هـ).
- متن فارسی و ترجمه انگلیسی این کتاب را اف. سی. بلفور در سال ۱۸۳۰ - ۳۱ منتشر کرده است.^۱
- مشخصات چاپی این کتاب به شرح زیر است:
- لکهنو ۱۲۹۳ ق / ۱۸۷۶ م. سنگی.
- گانپور ۱۳۱۱ ق / ۱۸۹۳ م. سنگی، ۱۰۳۲ ص.
- این دو در ضمیمه کلیات حزین به چاپ رسیده است.
- لندن. ۱۸۳۱ م. وزیری. ۲۸۹ ص.
- اصفهان. چاپ سوم، ۱۳۲۲ ش. سری، رقی. ۱۴۰ ص.^۲
۲۱. تجوید القرآن.
۲۲. التحلیه والتجلیه.
۲۳. تذکره المعاصرین: شرح زندگی یکصدتن از علما و شعرای معاصر حزین که در صفحات قبل به طور کامل معرفی شده است.
۲۴. تعلیقه بر رساله کرمانی: تعلیقه و ذیل رساله وجیزه شاه نعمت الله ولی و به دستور عمده الملک امیرخان نعمت اللهی از راجه های هند به سال ۱۱۵۷ هـ. ق نگاشته شده است. در دیباچه می نویسد که آن رساله را به خامه شاه نعمت الله در دست داشته است.
- آغاز: الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامُهُ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفٰی و بعد در این اوان یکی از اعظم دوستان...^۳
۲۵. تفسیر الاسماء الحسنی.

۱. تاریخ ادبیات ایران (از صفویه تا عصر حاضر) - ادوارد براون، ص ۲۵۲.

۲. فهرست کتابهای چاپی مشار. خانبابامشار، ج ۱، ص ۷۰۰.

۳. فهرست نسخه های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۲ (۱) صص ۱۰۹۴ - ۱۰۹۵.

۲۶. جام جم در بیان کائنات جو.
۲۷. جزالاثقال: شاید برگرفته از معیارالعقول ابن سینا باشد و شاید از شیخ علی حزین. آغاز: حمد له. اما بعد. این رساله‌ای است مشتمل بر چند باب. اول ذکر نامهای آلات جزالاثقال.^۱
۲۸. جواب رفعات شیخ حسن مرحوم.^۲ برای نسخ آن رجوع شود به بانکی پور، ج ۳ ص ۲۳۳.
۲۹. حاشیه بر الهیات شفا.
۳۰. حاشیه بر امور عامه.
۳۱. حواشی بر شرح حکمة الاشراق.
۳۲. حاشیه بر شرح هیاکل النور.
۳۳. خواص الحیوان: در یک مقدمه و سه باب و یک خاتمه.^۳ برای یافتن مشخصات نسخ خطی به فهارس زیر مراجعه شود: علیگره، ذخیره سبحان الله ص ۸؛ بانکی پور، ج ۳، ص ۲۳۲؛ ریو، ج ۲، ص ۴۸۳.^۴
۳۴. رساله امامت: این رساله در علم کلام است و در مگه معظمه به سبب اشارتی که در رؤیا روی داده آن را تحریر کرده است.^۵
۳۵. رساله توجیه کلام قدمای مجوس در مبدأ عالم.
۳۶. رساله توفیق در توافق حکمت و شریعت.

۱. همان منبع، ج ۱ ص ۱۵۸.

۲. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، علیرضا نقوی، ص ۳۶۵.

۳. تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر، ادواربراون، ص ۲۵۳ - نسخه‌ای از این کتاب در موزه بریتانیا موجود است.

۴. تذکره نویسی در هند و پاکستان، علیرضا نقوی، ص ۳۶۵.

۵. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص ۹۵.

۳۷. رساله تحقیق غنا یا فوائد السَّماع: خطی - ملک $\frac{4057}{42}$ ^۱
تهران. ملک ۴۰۵۷/۲۱ [هنر و مردم ۹۴: ۲۷]
۳۸. رساله در ابطال تناسخ به رأی طبیعین.^۲
۳۹. رساله در اوزان شرعی یا رساله در اوزان مثنی و درهم و دینار و غیره، برای یافتن مشخصات نسخ خطی به بانکی پور ج ۳ ص ۲۳۲؛ ریو، ج ۲ ص ۴۸۳؛ ایوانو-کرزن، ۵۰۲ (۷) مراجعه شود.^۳
۴۰. رساله در باب شراب و اوزان.
۴۱. رساله در تحقیق معاد روحانی. برای یافتن مشخصات نسخ خطی رجوع شود به: بانکی پور ج ۳ ص ۲۳۳؛ ایوانو-کرزن ۷۵۲ (۱)؛ ایوانو تکلمه ثانی ۱۰۴۳ (۳).^۴
۴۲. رساله در حقیقت نفس و تجرد: برای یافتن مشخصات نسخ خطی رجوع شود به: اته ش ۱۹۰۳؛ بانکی پور ج ۳ ص ۲۳۱؛ ایوانو-کرزن، ش ۵۰۲ (۲)؛ ایوانو تکلمه دوم شماره ۱۰۴۳ (۵).^۵
۴۳. رساله در مدارج حروف.
۴۴. رساله در مسأله حدوث و قدم: برای یافتن مشخصات نسخ خطی رجوع شود به بانکی پور، ج ۳، ص ۲۳۳؛ ایوانو-کرزن ۵۰۲ (۳)؛ ایوانو ذیل ثانی ۱۰۴۳ (۴).^۶
۴۵. دستورالعقلا در حکمت عملی: این کتاب به ۱۱۵۳ هـ. ق در دهلی نوشته شده است. برای یافتن مشخصات نسخ خطی رجوع شود به: ایندیا آفیس D.P. ۱۲۰۷؛ ایوانو-کرزن ۵۰۲ (۱).^۷

۱. فهرست کتابخانه ملک. ایرج افشار، ج ۷ ص ۱۸۵.
۲. ریحانة الادب، محمدعلی مدرس، ج ۱، ص ۳۲۶.
۳. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، علیرضا نقوی، ص ۳۶۵.
۴. همان منبع، ص ۳۶۵. ۵. همان مأخذ، ص ۳۶۴.
۶. تذکره نویسی در هند و پاکستان، علیرضا نقوی، ص ۳۶۵.
۷. همان مأخذ، ص ۳۶۵.

۴۶. رساله فی الحدیث.

۴۷. رساله کنه المرام: در بیان قضاو و قدر و خلق اعمال: این رساله را به هنگام اقامت در مولتان نوشت.^۱

۴۸. رساله لوامع در تحقیق معنی واحد و وحدت.

۴۹. رساله مفرح القلوب در مجربات و فوائد طبیعیه.^۲

۵۰. رساله منطق.

۵۱. رساله رموز کشفیه. این رساله را به هنگام اقامت در مشهد نوشت.^۳

۵۲. روائح الجنان.

۵۳. سفرنامه حزین: بسیاری از مطالب این کتاب با «تاریخ حزین» یکی است. مشخصات چاپی این کتاب به شرح زیر است:

سفرنامه حزین، حزین لاهیجی به کوشش محمد ملایری.

تهران ۱۳۴۴ ش. سری. رقی. چاپ دوم. بنیاد. ۱۹۳ ص

با نادرشاه شامل پیراسته و کوتاه شده از نقوی پاکباز در یک جلد.

متن این کتاب به صورت ساده شده در مجله پیمان با مشخصات زیر به چاپ رسیده است.

پیمان... صص ۴۹-۶۶، ۱۲۱-۱۳۷، ۱۹۳-۲۱۶، ۲۶۵-۲۸۸.

۵۴. سفینه علی حزین: سال تألیف این کتاب در هیچ کجا ذکر نشده است.

این کتاب در ذکر ۱۰۷ شاعر متأخر در ۱۰۲ ص (از روی چاپ دکن ۱۳۴۸ هـ

= ۱۹۳۰ م) به ترتیب الفبا، از روی حرف اول اسم یا تخلص شاعر است.

این سفینه با اهلی شیرازی شروع شده و با کمال الدین ضمیری اصفهانی به

پایان می رسد.

۱. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص ۱۱۲؛ سفرنامه حزین، حزین لاهیجی، نقل از مجله پیمان، ص ۲۱۶.

۲. سفرنامه حزین، حزین لاهیجی، مجله پیمان، ص ۱۲۵.

۳. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص ۷۹؛ سفرنامه حزین، حزین لاهیجی. نقل از مجله پیمان، ص ۱۳۱.

- مشخصات چاپی: حیدرآباد دکن. ۱۳۴۸ ق / ۱۹۳۰ م، سنگی، رقعی،
 ۱۰۲ ص.^۱
۵۵. شجرة الطور فی شرح آیه النور، در تفسیر سوره ۲۴ آیه ۲۵. به زبان عربی در
 مشهد در سال ۱۱۴۰ ه. ق نوشته شده است.
 برای یافتن مشخصات نسخ خطی به فهارس زیر مراجعه شود.
 اته ۱۹۰۴؛ ایوانو-کرزن ۷۵۲ (۳)؛ ایندیا آفیس، نسخ عربی، ج ۲
 ش ۱۱۶۵ (۱).^۲
۵۶. شرح تجرید.
 ۵۷. شرح رساله کلمة التصوف شیخ اشراق.
 ۵۸. شرح قصیده لامیه - شرح قصیده خود در منقبت امیرالمؤمنین. برای یافتن
 مشخصات نسخه خطی به بانکی پورج ۳ ص ۲۳۲ و ۲۳۵ مراجعه شود.^۳
۵۹. شرح وافی بر کتاب فصوص الحکم ابن عربی.
 ۶۰. فرائد الفوائد.
 ۶۱. فرس نامه: در هندوستان نوشته شده است^۴ و شامل دو بخش است: بخش
 یکم نظم و نثر و بخش دوم تنها نظم است.
 آغاز:
 به نور و ظلمتش ره بردن آموز به اسب اشهب و ادهم روز
 نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملک با مشخصات زیر موجود است:
 ملک ۵۱۶۶/۲: نستعلیق، دارالمرز رشت، در ۱۲۵۴ (۱۱-۴۸) نسخه
 پیرامن هزار بیت است.^۴
 برای یافتن مشخصات نسخ خطی به فهارس زیر مراجعه شود.

۱. فهرست کتابهای چاپی مشار. خانباامشار، ج ۲، ص ۲۰۰۳.

۲. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، علیرضا نقوی، ص ۳۶۵.

۳. همان مأخذ، ص ۳۶۵. ۴. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۱، ص ۴۴۱.

بانکی پورج ۳ ص ۲۳۲ و ۲۳۴؛ ولیندزیانا ۱۵۲؛ روج ۲ ص ۴۸۳.
۶۲. فواید طبیعیہ.

۶۳. اللعہ (من) مرآة الله فی شرح آية شهيد الله:

تفسیر سورة ۱۳ آية ۱۶، به زبان عربی که آن را در اردبیل به سال ۱۱۳۹ هـ ق نوشت برای یافتن مشخصات نسخ خطی به فهارس زیر مراجعه شود:
اته ش ۱۹۰۴؛ ایوانو-کرزن ۷۵۲(۴)؛ ایندیا آفیس نسخ عربی ج ۲ ش ۱۱۶۵ (۲).
۶۴. مدّة العمر: حزین نحوه نگارش این کتاب را در «تاریخ حزین» ص ۴۲ بیان کرده است:

چون در بین مطالعه کتب مختلفه بعض کلمات نادره و تحقیقات شریفه و فوائد جلیله نفیسه دریافته می شد که همه وقت ظفر بر آنها میسر نیست و کمتر کسی را از متتبعین روزگار حاصل تواند شد و به خاطر قاصر نیز بسیاری از فواید و نکات شریفه و تحقیقات عالیّه متفرقه می رسید، خواستم که مجموعه ای مرتب سازم که مشتمل بر نفایس و نوادر باشد و بر جوامع مشهوره افاضل راجح آید پس شروع در تحریر آن کردم و به «مدّة العمر» موسوم ساختم و به تدریج آنچه لایق سیاق آن بود در آن مندرج می شد. در سفر فارس مقداری از آن نوشته شد و همچنین تا ابتدای سال خمس و ثلثین و مائة بعدالالف (۱۱۳۵ هـ. ق) تخمیناً به هفت هزار رسیده بود که در آن سال، سانحه اصفهان روی داد و با کتابخانه فقیر و آنچه بود به غارت رفت و مرا بر اثر تلف شدن آن نسخه تأسف است، چه اگر انجام می یافت و به نظر افاضل جهان می رسید آن را لایق ذخیره خزاین سلاطین قدرشناس می یافتند.

براون این کتاب را به کشکول شیخ بهائی تشبیه کرده است و می گوید نسخه خطی این کتاب در موزه بریتانیا موجود است.^۲

۱. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان. علیرضا نقوی ص ۳۶۴.
۲. تاریخ ادبیات ایران (از صفویه تا عصر حاضر). ادوارد براون، ص ۲۵۳.

۶۵. مذاکرات فی محاضرات: این کتاب درباره آداب سخنوری است در چهار مقاله:

۱. در دو مقام: محاسن کلام به اشارتی چند.

۲. در علم مناظره و آداب آن.

۳. در علم محاوره و آداب آن.

۴. در فواید متفرقه از حکم و امثال و حکایات.

نام نگارنده و کتاب و شماره مقاله‌ها در دیباچه آمده است.

آغاز: از فیض ایزدی خواستارم که دلی دهد که یاد او را سزد و زبانی

بخشد که ستایش او را شاید....^۱

برای یافتن مشخصات نسخ خطی به فهرست آصفیه ج ۱ ص ۱۷۰ تحت

عنوان بلاغت مراجعه شود.^۲

۶۶. مواعدا الاسحار در فقه شیعه.

۶۷. نامه‌ای از شیخ علی حزین لاهیجی در شرح بیتی از حکیم خاقانی.^۳

۶۸. واقعات ایران و هند.^۴

۶۹. ودیعة البدایع: برای یافتن مشخصات نسخه خطی این کتاب به فهرست زیر

مراجعه شود:

بنگال، آسیایی ۱/۶۸ a (۱۰۳۴) تاریخ یاد نشده است.^۵

دشمنی حزین با هندیان

حزین هنگامی که در سال ۱۱۴۶ ه. ق تصمیم عزیمت به هندوستان را می‌گیرد،

کاپیتان انگلیسی او را از این سفر باز می‌دارد و با بر شمردن ناهنجاریهای این کشور،

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی، ج ۲ (۲)، ص ۱۵۰۸.

۲. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، علیرضا نقوی، ص ۳۶۵.

۳. جمشید سروشیار، یغما: ۲۲ (۱۳۴۸) صص ۲۶۵-۲۶۸.

۴. حزین و زیباترین غزلهای او. م. سرشک، ص ۲۵.

۵. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۲ (۲)، ص ۱۷۱۲.

وی را تشویق به رفتن مسافرت فرنگ می‌کند. که البته او این پیشنهاد را رد کرده همان روز روانه سفر به هندوستان می‌شود.

با ذکر این واقعه از زبان حزین می‌توانیم بگوییم که او با زمینه فکری نامساعدی به این کشور قدم می‌گذارد. البته بعد از مدتی با صراحت ابراز می‌دارد که

من این مدت اقامت را در این مملکت از زندگانی محسوب نداشته، همانا آغاز رسیدن به سواحل این ملک، انجام عمر و حیات بود و در این مدت هشت سال از آنجا تا بلده دهلی که معروف به شاه‌جهان‌آباد است دیده‌ام و آنچه از اوصاف و احوال و اوضاع این مملکت و ساکنانش شنیده و یافته بودم همه معاین و آنچه شنیده و به خاطر خطور نکرده بود مشاهده و معلوم شد.^۱

البته با توجه به روحیه حزین و طرز تفکر وی و با استناد به گفته‌هایش، به صراحت می‌توان گفت که چگونگی رفتار زمامداران هند به هنگام محاصره اصفهان و تهاجم افغانها به ایران و بی‌اعتنایی آنان نسبت به سرنوشت مردم این خاک و بوم، علت اصلی تنفر اوست.

او مردی وطن‌پرست است که مردم کشورش را به راستی دوست دارد. در شرح حال زندگی او دیدیم که در همه جا با مردم همراه است. در حوادث خرم‌آباد و لار با آنکه خطر مرگ او را تهدید می‌کند در کنار آنان می‌ایستد و در رفع آلام و گرفتاریهای آنان می‌کوشد.

او نسبت به سرنوشت مردم خویش نمی‌تواند بی‌اعتنا باشد. درماندگی و بیچارگی مردم ایران و عدم کمک هندیان (علی‌رغم اینکه ایرانیان همیشه یار و یاورشان بوده‌اند) او را به خروش می‌آورد و با شجاعت در مقابل آنان می‌ایستد. از حربه زبان‌آوری خویش استفاده می‌کند و بر هندیان تا سرحد هجو و دشنام می‌تازد.

۱. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص ۱۱۱.

برای اثبات بدسیرتی این قوم از تاریخ کمک می‌گیرد و می‌گوید:

در تاریخ مجوس دیده‌ام که ضحاک چون گرشاسب را سردار کرده به هند می‌فرستاد وی را سفارش نمود که به زودی آن ملک را مسخر ساخته به مهاراج سپار و بازگرد. چه اگر لشکر چندی اقامت کند و در آن مرز و بوم به معاشرت آن مردم گذراند، دیگر مرا به کار نیاید، ناچار باید به آن ملک رها کرد یا به قتل رسانید و هر دو را رواندارم چه لشکر دست من است نتوان برید.^۱

و در ادامه می‌گوید:

خلق این دیار با کسی بی‌غرض آشنا نیستند و از پاستان نامه‌ها هویدا است که قبل از اسلام نیز ادیان و فرماندهان این دیار را همین طبیعت بوده، هرگاه ملوک عجم خود یا یکی از سپهبدان ایشان متعرض این صوب می‌شده، هندیان نیروی ظفر و تلاش در وسع خویش ندیده، نهایت مسکنت و زیونی را کارفرما و به هر صورت مطیع و باجگذار بوده‌اند و چون بازگشت به ایران زمین روی می‌داده به اندک فاصله و فرصتی آن رایان تیره رأی به ملاحظه ازدحام زاغ‌صفتان بی‌اعتبار و فراهم دیدن مستی درم و دینار به بلای غرور مبتلا شده در خانه خود و عرصه خالی بنیاد لاف و گزاف نهاده حال گذشته و عهد میثاق را فراموش و تغییر سلوک می‌نموده‌اند.

مجملاً حقیقت سلوک سلاطین صفویّه با پادشاهان و شاهزادگان سلسله بابرّیه بر عالمیان مستور نیست. و هرگاه سلاطین این طبقه بر عادت خویش در غیر وقت ضرورت تغافل و تأخیر در رعایت حقوق و مراسم آشنایی نموده بیگانگی آغاز می‌نهادند باز از آن جانب با فقدان جمیع اغراض

۱. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص ۱۲۳.

و دواعی به محض شیوه مردی و مردمی احیای لوازم اشفاق و اعطاف معمول می گردیده.

والحق یکی از خصایص سلسله علیّه صفویّه، جوانمردی و وفا و پاس مروّت و وداد بوده و آنچه ایشان با متوسّلان خویش از بیگانه و آشنا حتی دشمنان کینه ور در روز درماندگی والتجا از احسان و وداد و انواع اعانت و یاری و دلجویی و مهمان نوازی و غم خواری مقرون به کمال فروتنی و رعایت آداب مسلوک داشته اند از نوادر و غرایب روزگار است.

سلطان مغفور شاه سلطان حسین نیز در مدت سی سال سلطنت خویش این طریقه را با سلسله بابرّیه مرعی داشته و در ارسال سفرابه تهنیت و تعزیت تأخیری نرفت.

چون عهد سلطنت آن پادشاه خجسته اخلاق سپری شده نوبت سلطنت به شاه طهماسب رسید و آن همه آشوب در ممالک ایران شیوع یافت، پادشاه هند را به شیوه خویش هرگز رسم پرسشی به خاطر نگذشت بلکه با میرویس افغان راه آشنایی و وداد مسلوک داشته و با حسین پسر ویس افغان مذکور نیز در اواخر که ضابط قندهار شده بود با آنکه به مولتان لشکر کشید در قتل و غارت و خرابی آن دیار تقصیری نکرده بازگشت، دو نوبت طریق مراسله مفتوح شد.

سپس در ادامه گفتارش به نکته ای اشاره می کند که از نظر علل مهاجرت آن موقع ایرانیان و ماندگار شدن ایشان در هند می تواند جالب توجه باشد و باید به این نکته توجه کرد که این مهاجرتها چرا صورت می گرفته و چگونه افرادی و با چه روحیه ای به دربار سلاطین بابرّیه پناه می بردند.

حزین با آن مناعت طبع که از پدر آموخته بود علّت را این گونه بیان می کند:

کسی را که مقرّی و مقام اقامتی چون ممالک ایران باشد که با لذّات عدل

و اشرف و بالعرض احسن و اکمل معموره ریع مسکون است، هرگز به اختیار خویش اقامت در هندوستان نتواند نمود و طبیعت مجبول است که به غیر از حال اضطرار راضی به توقف در این سرزمین نگردد، مگر آنکه غافل و بی خبر به این دیار درآید و قدرت بر بازگشت نیابد و یا آنکه به سبب موانع و عوارض وی را مجال اقامت در جایی نمانده و سلف ایام خویش را به صعوبت تمام گذرانیده در این دیار به مال و جاهی بی اعتبار برسد و به غایت ضعیف الاحساس و سفله نهاد بوده دل بر آن بندد و به تدریج عادت پذیرگشته انس و آرام گیرد.^۱

بد نیست نظر علی ابراهیم خلیل خان بنارسی صاحب «خلاصة الکلام» را هم درباره خلق و خوی مردم هندوستان به هنگام اقامت حزین در این کشور بدانیم: در نظر انصاف، حق به دست حضرت شیخ است چرا که به هنگام ورود او در هندوستان به سبب ارتکاب سلطنت به لعب و بازی و اشتغال امرا به تن پروری و خودسازی از هنر نامی و از فعالیت نشانی باقی نمانده بود و مردم هر پیشه از حد خود تجاوز نموده و ضوابط قدیم را از دست داده، مرتکب اوضاع نامسدود و مبدع اطوار مستکبره و نامحمود گشته بودند باعث اختیار غربت شیخ از برهم خوردگی آل صفویه و استیلای نادرشاه و حدوث مفاصد گوناگون است.^۲

برخورد هندیان با حزین

مردم این سرزمین بنا بر طبیعت و غریزه انسانی، در برابر آن همه هجو و ناسزا به دفاع از خود می پردازند و در تذکرها نکاتی را ذکر می کنند که حزین در شرح

۱. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص ۱۲۲.

۲. تاریخ تذکرها فی فارسی، احمد گلچین معانی، ج ۲، صص ۳۵۵-۳۵۶.

احوال خود درباره آنها سکوت کرده است. از جمله اینکه: وقتی در دهلی اقامت داشته و خبر ورود سپاه نادرشاه را به این شهر می شنود، در خانه واله داغستانی نویسنده ریاض الشعرا مخفی می شود و بعد از رفتن وی عازم لاهور می گردد. او هنگام اقامت در شاه جهان آباد (دهلی) بنابر درخواست عمده الملک نواب امیر خان، محمدشاه مبلغ چهل هزار روپیه مقرری برای وی تعیین می کند و حزین با وجود استفاده از این پول به مردم بی اعتنایی کرده به هجو آنها می پردازد.

عبدالحکیم حاکم نویسنده تذکره مردم دیده، از رفتار او به شدت انتقاد کرده و می نویسد:

بعد از تسلط نادرشاه بر قلمرو ایران و نارسایی روزگار و مزاج خودش، وارد هندوستان جنت نشان گشته و در هنگامی که نادرشاه بر شاه جهان آباد مسلط شده بود و شهر مذکور به تصرف قشون او درآمده بود در گوشه ای خزیده بود. بعد از رفتن افواج شاهی باز ظاهر شد. از بس طبع ناساز دارد وطن و غربت بر او یکسان است. عمده الملک امیرخان بهادر از «الله آباد» به حضور آمد و از پادشاه برای او مبلغ لک دام جید!؟ گرفت.^۲

پس به جمعیت می گذرانید. عجب آنکه شیخ مذکور رساله ای مشتمل بر حسب و نسب و سیر و سفر خود نوشته دعویهای بلند در آن نموده گویا علت غایی نوشتن رساله مذمت هند و اهل هند است؛ از گدا تا پادشاه؛ با آنکه هرچه او را رسیده از اهل ولایت خودش رسیده و در هندوستان بهشت نشان هیچ کس او را بالای چشمت ابرو نگفته؛ عبث - عبث؛ در حق این ملک و اهالی آن گفته آنچه گفته، الحمدلله که حالات قبائح هند به حسنات بدل شد.

در «مخزن الغرائب» آمده است که:

حزین، سراج الدین علیخان آرزو و میر محمد افضل ثابت را هجو کرد

۱. ریاض الشعراء علیقلی خان واله داغستانی، ذیل حزین؛ مردم دیده عبدالحکیم حاکم، ص ۶۴.

۲. مردم دیده، عبدالحکیم حاکم، ص ۶۴.

و میرمحمد عظیم پسر میرمحمد افضل، پانصد بیت از دیوان شیخ سرقه برآورده، نسخه ساخته.

واله داغستانی از زمره ایرانیانی است که بعد از حمله افغانها، از اصفهان به هندوستان رفت و در دربار محمدشاه و احمد شاه، موقعیت مناسب و مطلوبی به دست آورد و القاب و مناصب گوناگونی از جمله منصب چهارهزاری و هفت هزاره را از این دو پادشاه دریافت کرد.^۱ او با رفتار حزین موافق نیست و ضمن ستایش از هندیان به سرزنش شیخ می پردازد و می گوید:

شاه و امرا و سایر اناس، کمال محبت و مراعات نسبت به وی مرعی دارند. لیکن از آنجا که مروّت جبلّی و انصاف ذاتی حضرت شیخ است، عموم اهل این دیار را از پادشاه و امرا و غیره، هجوهای رکیک که لایق شأن شیخ نبوده نموده، هرچند او را از این ادای زشت منع کردم فایده نبخشید و تا حال درکار است. القصّه بعضی از غیوران این مملکت کمر انتقام بسته، تیغ هجا بروی کشیده در نظر ارباب خرد خفیفش نمودند از جمله شراج الدّین علیخان آرزو که از شعرای این شهر است و در فضیلت و سخنوری گوی از میدان گلستان می رباید، بسیار اشعار غلط از دیوان شیخ برآورده، رساله ای مسمّی به «تنبیه الغافلین» نوشته و ابیات مذکور را یک یک ذکر کرده و تعریضات نموده.

گویا نگرانی واله به خاطر ایرانیانی بوده است که در این سرزمین زندگی می کردند و برای مصون ماندن آنها از هرگونه تعرّض و نابسامانی به دفاع از هندیان می پردازد و می گوید:

آفرین به خلق کریم و کرم عمیم این بزرگان که با کمال قدرت در صدد انتقام برنیامده، بیشتر از بیشتر در رعایت احوالش خود را معاف نمی دارند. و این معنی زیاده موجب خجالت عقلای ایران که در این دیار به بلای غربت گرفتارند می شود.^۲

۱. فرهنگ فارسی. محمد معین. ج ۶ ص ۲۱۸۹.

۲. ریاض الشعراء علیقلی خان واله داغستانی، ذیل حزین.

حالات روحی حزین در پایان عمر

حزین در پایان عمر، سرخورده از همه چیز به یأس و ناامیدی دچار شده و به انتظار مرگ روزگار را به سر می برده است. بعد از مأیوس شدن از اولین مسافرت خود به کعبه، در بازگشت به حویزه و شوشتر می گوید:

حیرت در آشوب جهان و سرگردانی خود داشتم و در هیچ گوشه‌ای قرار نمی یافتم.^۱ افسوس! افسوس! چه دانستم که کار به این درماندگی و دلمردگی و افسردگی که اکنون کشیده خواهد کشید، و کام به لذت خو گرفته را باید با این همه تلخی و زهر جانگداز ناکامی ساخت.^۲

به هنگام نگارش شرح زندگانی خود می گوید:

مجملاً از حین ورود به شاه جهان آباد تا حال تحریر که آخر سال اربع و خمسین مائة بعدالالف (۱۱۵۴) ه. ق است، سه سال و کسری گذشته که در این بلده اوقات به سر رفته و پیوسته در خیال حرکت و نجات از این کشور که به غایت مسافر افتاده بوده‌ام و از کثرت موانع عایقه میسر نیامده، از راه ناهموار زندگی پنجاه و سه مرحله به قدم استوار صبر و شکیب پیموده‌ام و کالبد عنصری از هجوم آلام و اسقام درهم شکسته و قوای نفسانی افسرده و عاطل سر در جیب خمول کشیده‌اند. اکنون عاجز و ناتوان گوش بر ندای رحیل نشسته‌ام، فطرت و جبلت را با بیگانه کشور کون و فساد آشنایی و مایه انسی نبود. چون نه درآمدن اختیاری بود و نه در رفتن، چندی به خونین جگری ساختم.

برخیز حزین از سر دنیا برخیز
زین کهنه و من تو ای مسیحا برخیز
تنها تو در این انجمنی بیگانه
برخیز از این میانه تنها برخیز^۳

۲. همان مأخذ، ص ۱۲.

۱. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص ۷۱.

۳. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص ۱۳۴.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تعالیٰ در جمیع کجا و اوقا پریشان مجبوره کون و مکان برشته ای
بشرقی بسته و از ترکیب ظلمت نور بیدم و ظهور صفت ساده امکان را
خجندین نقش و نگار غراب استند و حیطه و صفت کدام سان در
طافت کدام سان استپ لانه ای برز از آنکه داند ادراک
سجانبک سخن با حرفات : اندیشه و فکر در رهت بر دانه
حرف کشیم نیست : بیوده خردم بر فرورد : اینجا هر مثل
کوزد و رفتن از هر وقت غرضه و صحت کفصل اندام
نوع انسان را از اول کواکب قمری تا قریب انبیا صلوات الله علیه و سلم
و شمع افزوده و نهایت مغرب قدرت هر یک را با سید عالم
ظهور و جری توأم است از این سلسله را بطریق اولی و نیز بوقدن
شجره مبارکه عمر سرور انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
طافت این کتب نامان را بر زمین در بر این بروج زمینی

صفحة اول نسخة کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (ت)

بجدت كنه لرسفان لكرام مقدار من فضله طرطروا اذ كانا بدير
 ببيت درمق ضرور اول بعد الحج والتنازوه ^{تنبه} امير المؤمنين قد بك تقى
 لنا مرثانك العجب العجاب - توذك الاولى سعدوا فزازوا وناولك الدين
 شقوا فحيا ابوا - وقتك وفوقك يوم حشر - بعاقب مرعابا ونبيا
 بفضلك افضحت نورية موسى - ولجبل بن مرير والكنان - فبا عجا من انا
 قدرا ومن قوم لدعوتهم اخابوا - ازاغوا عن صراط الحق عمدا - فضل
 عنك ام خفي الصواب - ام ارقابوا بما لا يربيه - وحان في الخوا ^{صدع}
 اثيبابوا - وهل لسواك بعد غد برحمة نصيب في الخاء فدا و نصاب
 المر يجعلك مولاهم فذلت - على رغم هناك لك الرفا ^{شهم} - فلم يطعم البهاها
 وان اضحى له الحب اللبا - فمن ثم بن مررة اوعدك وهم سيات ان خضر
 او اخابوا ابن جذك حفاك عرشا فبا و شقير ساحل العقاب
 و كترت فميت بعليك حلوم قوم فانت لبا برتمجد الكاوب تجل
 عذارا اوسطى الخاسرا - فماتطاع الثمن الا نهارا - تبين بر وسنى و جنى
 الفيج لا يطعم النوم الا غرا - وجابنا محيا ^{كك} الى اقبس - به البدر ^{الدي}
 يخفى سر اسرا - وبارسبا فرمنا كذرو عشته قالت لا تراها اهل الذي
 جن فبا و حارا - نعم انا ذاك فما نامر بن - اقلد وراح به ام اسارا ^و
 وضد سبون ختم الجهد من حمر لهما الدر ووا ^{كك} من شجر عبد الصدك ورس
^{كك} كوتب صلح قد يد بجابك فاطرج الكا سر با رشامرك
 بادر الصبح بالصبح فقد - فاح نشر الصبا والصبح الريبك - وادرها على
 و ^{كك} عن سبنا لبد مر في ادر جانغناك ووا دم في الكون والسر وعا

نسخة موزة ملی پاکستان (پ)

مقدمه

تعالی الله حمد بیچونی که اوراق پریشان مجموعه کون و مکان^۱ را به رشته ایجاد شیرازه بسته و از ترکیب نظم ظلمت و نور، عدم و ظهور، صفحه ساده امکان را به چندین نقش و نگار غریب آراسته در حیطة وسعت کدام بیان و بر ذمه طلاق کددام لسان است. نظم:

ای برتر از آنکه داند ادراک سُبْحَانَكَ نَحْنُ مَا عَرَفْنَاكَ
اندیشه لنگ مرد ره نیست پروانه حریف شمع مه نیست
بیهوده خرد چه بر فروزد اینجا پر جبرئیل سوزد

رحمتش را زهی وسعت عرصه و فسحت^۲ ساحت که محفل انتظام نوع انسان را از انوار کواکب قدسی مناقب انبیا سلام الله علیهم روشنی افزوده، نهایت مغارب فترت هریک را با مبدأ مطلع ظهور دیگری توأم ساخته، این سلسله را به طلوع کوكب دُرّی «یوقد من شجرة مباركة» اعنی سرور انبیا محمد مصطفی ﷺ ختم

۱. اوراق پریشان مجموعه مکان را.

۲. صنعت ساحت.

فرموده و لمعات این کوکب تابان را هر زمان در برجی از بروج^۱ اثنا عشریه سپهر فضایل سایر و در مداری از این مدارات ابدی الظهور دایر نموده، زهی قدر بلند و رتبه^۲ سنیه^۲ ارجمند که دعوات صالحه تا توأم صلوات فاتحه و تسلیمات زاکیه نگشته، از غبار^۳ احمدی و خاک^۴ آستانه^۴ این پرده داران حرم سرمدی کحل الجواهر شرف در دیده نکشند، پرده حروف^۵ و اصوات از پیش ایشان برنگیرند و در نظم اجابتشان پی نبرند.^۶

حبّذا! سموّ شأن و علوّ مکان که اوانی جمل و ظروف و سلّم بیست و هشت پایه حروف از احاطه عشری از معشار و وصول اوّلین پایه مدارج عرش معارج اوصاف هر یک از این اشراف، تنک عرصه تر از دیده مور و نارساتر از دماغ مخمور است. همان انسب که [عنان] ادهم قلم^۷ را از این مبدای بی منتها مصروف و وجه همت بیان را^۸ از [این] وادی بی پایان معطوف دارد.

اما بعد، بر مشاعر فهم واقفان مشعر توفیق و قرایح صافیّه جرعه نوشان زمزم^۹ تحقیق نهفته نیست که ناسکان مناسک تقوی و سالکان مسالک سعادت نشان^{۱۰} عقبی را اقدام به مراسم وظایف [واجبیه]^{۱۱} و مندوبه و تخلّق^{۱۲} به اخلاق حمیده و مطلوبه در طی هر حالی^{۱۳} از احوال و در خلال هر فعلی از افعال مطمح نظر و نصب العین است، حتی آنکه جمعی که به کحل الجواهر توفیق سرمدی دیده بصیرت ایشان

۱. در برجی از برج.
۲. رتبه ارجمند.
۳. غبار عتبه احمدی.
۴. خاک قدم این پرده داران.
۵. پرده حرف.
۶. این قسمت از نسخه «پ» ناخواناست.
۷. همان انسب که عنان ادهم قلم را. در نسخه «ت» کلمه عنان ذکر نشده است.
۸. وجه همت بیان از این وادی. در نسخه «ت» ضمیر اشاره این ذکر نشده است.
۹. جرعه نوشان رمز تحقیق.
۱۰. سعادت نشأ عقبی ... ناخوانا و بی معنی است.
۱۱. مراسم وظایف واجبیه. در نسخه «ت» کلمه واجبه نوشته شده است.
۱۲. تخلّق به خلق حمیده.
۱۳. در طی هر حال از احوال.

مکتحل است، تمتع از ضروریات سته بشری و التذاذ به مشتهیات بدن عنصری^۱ به نحوی ارتکاب می نمایند که به دستیاری نیل هر لذتی و مطلوبی برقع^۲ از جمال تحصیل واجبی یا مندوبی می گشایند.

مصادق این مقال به مقتضای امر تحدیث به نعمت پروردگار ذوالفضال^۳ احوال باهراالاختلال^۴ راقم این مقال صف نعال گزین محفل^۵ ارباب کمال محمد المشتهر به علی الجیلانی حزین^۶ است. خفف الله له الامال، که با همه اسباب فروماندگی و تفرق بال^۷ و انواع آلام و احوال، یادآوری دوستان یکدل و حقیقت پژوهی کامل و پاس محبت یاران خلیل و اصدقای جلیل، قدرشناسی هنر^۸ هر وضع و نبیل بر آن داشت که در این صفحات به ذکر بعضی از یاران معاصر و ابیات برخی از صاحبدلان^۹ صافی ضمائر که به فکر قویم و طبع مستقیم مایل به نظم لآلی اشعار بوده و از این شراب طهور جامی پیموده اند پردازد^{۱۰}، تا به ادای حق و داد و هم^{۱۱} احیای نام و اثبات کلام، ابدای^{۱۲} مقام هر یک نموده باشد و هم به حلاوت این شکرستان^{۱۳}، کام تلخ را شیرینی چشانند و در حرارت فرقت ایشان به سرانگشت خامه دل اندوه منزل خویش خراشد و هم حاضران^{۱۴} را و آیندگان را وسیله انس^{۱۵} و انبساطی باشد.

چون این اندیشه به خاطر آمد از ضیق فرصت بر سبیل عجلت شروع افتاد توفیق انجام و قبول طبع نقاد کرام مسؤول است و قبل از تفصیل مقصود تقدمة سخنی چند ناگزیر:

- | | | |
|-----------------------|---|----------------------------------|
| ۱. بدن عنصری را. | ۲. برقع. | ۳. ذوالافضال. |
| ۴. ماهراالاختلال. | ۵. صف نعال گزین ارباب کمال. | |
| ۶. نام حزین را ندارد. | ۷. اسباب فروماندگی و تفرق و انواع آلام. | |
| ۸. هنر وضع. | ۹. برخی صاحبدلان. | ۱۰. نسخه پ کلمه پردازد را ندارد. |
| ۱۱. و هم به احیای. | ۱۲. ابدی مقام. | ۱۳. شکرشکنان. |
| ۱۴. و هم آیندگان. | ۱۵. وسیله انبساطی باشد. | |

مخفی نماند که تسوید این اوراق در اواخر سال هزار و یکصد و شصت و پنج هجری در وقتی که بخت غنوده در شبستان هند تیره‌روزی است اتفاق افتاده و چون مقصود^۱ به ذکر معاصرین است مبدأ، تاریخ ولادت این خاکسار خواهد بود که در ماه ربیع‌الثانی هزار و یکصد و سه هجری به دارالسلطنه اصفهان واقع شده و بطون این همایون دفتر به اظهار شعرای ملت^۲ اثنی عشر اختصاص خواهد داشت. و چون این راقم آثم را حصول ملاقات و صحبت اکثری^۳ روی داده، اگر بر سبیل ندرت در این محفل سامی و بزم گرامی ذکر قلیلی از عزیزان به زبان قلم آید که ادراک صحبت^۴ صورت نبسته باشد خالی از اشعار و اشارت نخواهد گذاشت. بر ارباب فهم و ذکا و اصحاب علم و هدی روشن و هویداست که اکثر مترسّمان روزگار و منتسبان گفتار و متشبّهان به دانشوران سخن گذار و بر خود بستگان هر شعار و دثار خاصّه بعد از صدر اسلام که آوان ظهورفتن آخرالزمان از ساغر دوران سرجوش^۵ زلال را کشیده‌اند و دردی کدر ته‌نشین مانده از بوالهوسی و هیچ کسی به اندیشه طبع^۶ فاسد به فکر ترویج^۷ کالای کاسد خود افتاده و از هر هنر که نامی شنوند و از هر صناعت که نشانی بینند با محو صفت عدم مناسبت و فقدان^۸ بصیرت و استطاعت به آن در آویزند و بر خود بندند، چنان دلیر که مگر پیشه ورزیده^۹ و شیوه آموخته دیرینه است و به حدی تمام و استقلال شگرف که از پرده شرم خلیع‌العدار افتد^{۱۰} و با ائمه فن و خداوندان صناعت سر همسری بل دعوی برتری پیش گیرند و شقوت [حقیقی]^{۱۱} سامان نموده، خیالات شوریده را به زبان

۳. صحبت اکثر روی داده.

۲. مایه اثنی عشری؟

۱. مقصود.

۴. صورت ادراک نبسته باشد.

۵. سرخوش، نسخ «پ» کلمه زلال را ندارد.

۶. به اندیشه فاسد.

۷. عبارت بعد از ترویج تا آخر فقدان افتاده است.

۸. به صبری و استطاعتی.

۹. گویی پیشه ورزیده‌اند. ۱۰. خلیع‌العدر.

۱۱. شقوت حقیقی، در نسخه «ت» کلمه خفیعی ذکر شده است.

یافه‌سرایي دهند^۱ و در دیولاخ حماقت لاف هنر زنند به آهنگ معرکه‌گیری و خام ریش فروشی و از جهل بسیط تا مرگب گامی بیش نیست، بسیطش به اندک باددآمنی ترکب یافته، خرمن قوت انسانیّت درهم سوزد و تصوّر صناعات کمالیه و ملکات شریفه نفسانیّه که پیشه شیرمردان است خود این ناکسان کوردل را ممکن و مقدور نیست. به پندار خود مغرور گردند که هر پایه که کاملان راست^۲ ما را نیز حاصل است. ما نیز کتابی ساخته‌ایم و تألیفی پرداخته راهی^۳ پیموده‌ایم و سخنی سروده و این ندانند که آنها مآثر فضیلت [اند]^۴ و اینها مسجّل حماقت و از صد دفتر^۵ ابتر نیم نکته نگشاید و از هزار دشت سراب نمی‌نزاید، هر نوشته مطمح انظار و مقبول قلوب اولوالابصار نگردد و هر گفتاری را اعتباری نباشد و از [هر صدایی^۶] دل اهل دردی نخرآشد. و نهایت جهد این گروه از دفترها التقاط^۷ به الفاظ و حروف است که به آن مشعوفند^۸ و اقصی غایت همت اینان^۹ ابتدال مقال است که به آن مآلوفند^{۱۰} و کاش آن بودی که بی تصرف انتقال کردندی، لیکن تا مسخ نکنند انتساخ ننمایند و اکثر با هم یاور شده به معاونت یکدیگر راه پیمایش تاریخ و سیر و نگارش تذکره واگیرند^{۱۱} به گمان آنکه چون قصّه خوانی است^{۱۲} آسان میسر است، غافل از اینکه هر چند افسانه‌سنجی است اما موقوف است به بضاعتی و تحقیق حکایتی و معرفت^{۱۳} هر روایتی و صدق مقالتی و جودت قریحتی و صفای طوبیتی الی غیر ذلك من اشراط^{۱۴} اللأزمة. بعضی تذکره‌ها که این عوام به اغراض فاسده که اشارت رفت ترتیب داده‌اند

۱. به زبان بافته صلاي سخن‌سرایي دهند.
۲. آنچه سرمایه کاملان است.
۳. راهی.
۴. فضیلت‌اند. در نسخه «ت» به جای «اند» است آمده است.
۵. از صد دفتر نیم نکته.
۶. هر صدائی دل اهل، در نسخه «ت» «از هر صدای» است.
۷. التقاط الفاظ.
۸. مآلوف‌اند.
۹. ایشان.
۱۰. مشغول‌اند.
۱۱. و ابرگیرند.
۱۲. چون قصّه خوانیست. در نسخه «ت» است ذکر نشده است.
۱۳. معرفت. در نسخه «ت» معروف است.
۱۴. من الشرايط الذومة.

حیرت زاری است عاقل را چه قطع نظر از رکاکت عبارات و ژاژخایی منشآت مشحون است^۱ به اکذوبات و خرافات و مملو است از اشتباهات و لاطایلات، کسانی را که شناسند و اصلاً معرفتی به آنان نداشته‌اند ورق ورق احوال نویسند^۲ و جمعی که هرگز یک بیت نگفته‌اند اشعار دیگران را در کار ایشان کنند و در کلام گویندگان^۳ تخلیط نموده، سخن دیگر به دیگری نسبت دهند.

آنجا که نباید و نشاید صفحه‌صفحه ستایش و القاب و نعوت نگارند و جایی که بایسته و شایسته است به تحقیر نام و تنزیل مقام آرند. خطابات افاضل و اشراف به کار جمریان و عوانان کنند و القاب اینان به اشراف و اعلام اطلاق نمایند. هرچه^۴ را از جایی و نویسند چون قدرت بر تصحیح نیست هر تحریف و تصحیف و هر سقط و غلط که در نسخ افتاده باشد همه را به کار برند و صواب شمارند مصرع:

خود غلط، معنی غلط، مضمون غلط، انشا غلط

مجملاً تسوید این قوم بی سواد ستمی است فاحش بر کاغذ و مداد که اذکیا را از مطالعه^۵ آن نفرت و ضجرت آید و انیس طبیعت به وحشت گراید الحق خساست مشارکت این مشتی دژم عاری است بر ارباب قلم. رباعی:

کاری که در آن خسیس دستی دارد آن به که شریف دست از آن باز آرد

ورنه خس و ناکس از گمان فاسد او را چو خودی و خود چو او پندارد

وَلَمَّا كَانَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَّا نَوَىٰ فَلَإِعْتِنَاءَ بَمَنْ يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيْلٌ.

و بر کار آگهان مخفی نیست که صناعت شعر اگرچه نسبت به صناعات علیه و مقامات علویه^۶ به پستی پایه مخاطب است، لیکن چنان سهل و آسان که عوام روزگار آن را گرفته‌اند نیست چه استکمال^۷ آن موقوف است به سرمایه خطیر

۱. مشحون به اکذوبات.

۲. ورق احوال بنویسند.

۳. دیگران.

۴. هرچه از جایی.

۵. از مطالع.

۶. مقامات علمیه و مقامات علیه.

۷. استکمال موقوفست.

و شرایط بسیار که حصول آن^۱ به غایت دشوار است و بعد از نسبت خاص و کمال اختصاص عمری دراز باید سپری ساخت تا رونقی یابد و سبب هجوم ناقصان بر این پیشه آن است که نزد اینان هیچ پایه^۲ نخواهد، از آن است که به شعر و شاعری از هر چیز دلیرتر و خیره‌تراند.

مرتبه پست آن نهایت بی‌قدر و سافل بل بی‌قدرکننده و نازل سازنده قایل است و صنف وسط تزییع اوقات و وجود و عدم آن در پله مساوات و ارتکاب کامل آن اگر از لب و کام پاک نفسی برآید^۳ در روزگاری تمیزی بی‌مصرف^۴ و بی‌سود بل گوهر خویش شکستن و با خسیس شرکا در آمیختن است.

و اکنون سالهاست که چنانکه سخن‌سرایی منسوخ و در نقاب احتجابست. سنجیدن و فهمیدن آن سخت^۵ دشوار و نایاب است و لاف مدعیان اکثر از روی گزاف و تمام این احوال در فاتحه‌ها و خاتمه‌های دیوانهای پنجگانه خود در دیباچه‌های سفاین به قلم حقیقت‌نگار این^۶ خاکسار رقمی شده و در زمانه ما ناظران سخن و ناشدان اشعار افزون از حد عدد احصا است.^۷

اما چون اکثر به سبب عدم بضاعت و فقدان مناسبت با این صنعت، لایق اعتنا و التفات نیستند و سخنشان قابلیت ذکر و سماع ندارد آنها را در سلک حضار^۸ این مجلس جای نمی‌دهد و قلم سنجیده رقم را به ناصواب و انخراط اجابت در سلک اصحاب می‌گرداند.^۹

هرچند از این گروه چند بیت مربوط به گوش آشنا سرزده باشد چه آن به ندرت و اتفاق خواهد بود دلیل مهارت نشود و اتفاق را خاصه در این پیشه مبتذل اعتباری نباشد و اگر خواستی که اختصار^{۱۰} به ذکر کاملان معاصر نماید هرآینه معدودی قلیل

- | | | |
|--------------------|----------------------------|------------------------------------|
| ۱. حصول آنها. | ۲. مایه. | ۳. نسخه «پ» واژه «برآید» را ندارد. |
| ۴. بی‌مصرف. | ۵. فهمید آن هم نایاب است. | |
| ۶. این ذره خاکسار. | ۷. افزون از حد و احصا اند. | |
| ۸. در سلک حضاران. | ۹. نمی‌گرداند. | ۱۰. اقتصار. |

بودی که حاجت به تفصیل نیفتادی، لاجرم به ذکر بعضی^۱ از متوسطان نیز که انسی به صناعت آنها را حاصل شده و شعرشان را شعار قبولی شامل بود، عنان ادهم قلم معطوف نموده تا ادای حق هر ذی حقی شده باشد و هم این مجلس سامی را پیرایه جمعیتی بهم رسد و چون هر کس را در هر صنف [مایه و نصیبی متفاوت است]^۲ در ذیل ترجمه‌ها موافق شناخت خود بدان اشارت می‌نماید^۳ و شیوه^۴ راست قلمی^۴ را فرو نمی‌گذارد، نه مانند^۵ جاهلان که بی تمیزی را کتابی کنند و هرگز از افراط و تفریط مصون نمانند.

صفحه صفحه ستایش^۶ بی موقع و باطل و مقولات لاطائل و اجحاف و اعتساف را انشا^۷ و رنگینی کلام پندارند و ژاژخایی را هنرفروشی انگارند و به هر که طبع غرضمندشان مایل باشد هر کذب و غلو که توانند در هم بافند و از هر که به مرضی مغرض باشند خفض قدر^۸ او را نصب عین سازند.

و بر اذکیای کرام مخفی نیست^۹ چنانکه هیچ کس به مجرد دانستن و افاده چند مسأله نحو، نحوی نشود و به گفتن دو سه مسأله هندسه مهندس نگردد.

همچنین از کسی که در مدت عمر سه چهار بیت یا صدودو صد بیت سرزده باشد، هر چند شایسته بود شاعر نشود و در سلک این صنف معدود نگردد. لهذا از ذکر این قسم مردم اعراض می‌نماید^{۱۰} و الا کمتر کسی باشد که چند مصرع موزون^{۱۱} بر زبانش نیامده باشد.

۱. جمع.
۲. در هر صنف مایه و نصیبی متفاوت است. در نسخه «ت» عبارت در هر صنف پایه بود و نصیبی متفاوت است آمده است.
۳. در نسخه «پ» کلمه اشارت حذف شده است.
۴. شیوه عدل و راست قلمی.
۵. نه چون.
۶. ستایشهای.
۷. در نسخه «پ» کلمه «انشاء» حذف شده است.
۸. و از هر کسی که مغرض باشند حفظ قدر.
۹. مخفی نماند.
۱۰. اعراض نمود.
۱۱. کلمه «موزون» در نسخه پ حذف شده است.

و پوشیده نماند که نگارش این صحیفه هنگامی از خامه سر زد که حواس آشفته‌تر از اوراق خزانگی و هوش پریده‌تر از رنگ گل زمستانی بود، خواست که به بهانهٔ فسانه خاطر را به مشغله دارد تا از گرانباری الم روی در سبکی دارد الاجرم در پریشانی ارقام و آشفته‌گی کلام که بی‌درنگ بر زبان خامه جاری شده معذور تواند بود. چون در استقصای مطالب، جمعیت خاطر ناگزیر است بسا باشد که بعضی از یاران معاصر بل دوستان معاشر در وقت سرعت تحریر از خاطر کسیر محو و منسی شده باشد. در این قصور خارج از مقدور^۲ معاف و معذور است و در ایراد اشعار اگرچه اختصار منظور است اما بسا باشد که به دو بیت و کمتر از آن اقتصار کند به سبب اینکه هنگام تسوید مسوده، شعر هیچ‌کس حتی که یک بیت در نظر و حاضر نداشت هرچه به قلم آمده از ظهر خاطر است در این ارجاء^۳ طبع و ارتحال و تفرقه‌بال انصاف داند که مساعدت حافظه چه^۴ مقدار تواند بود. و از کسی که شعری یاد نبود به مجرد ذکر نام^۵ اکتفا نمود تا از جریدهٔ اخوان بیرون نماند. و در این مختصر، زیاده بر این رعایت ترتیب را لازم ندید که منقسم به دو فرقه نماید: فرقهٔ اولی: در ذکر علمای اعلام؛ فرقهٔ ثانیه: در بیان سایر انام. و به^۶ دوستان کرام ملتمس است که هرگاه به نظر اشفاق و اعطاف درنگرند به دعای مغفرت یاد آرند.

نَسْأَلُ اللَّهَ الْغَفْرَانَ أَنَّهُ الْجَوَادُ الْمَنَانُ.

۲. خارج از مقدور نیز معاف.

۱. تا فکر آن بار الم روی در سبکی آرد.

۳. در این انزجار طبع. ۴. چند.

۵. در نسخهٔ «پ» کلمهٔ نام حذف شده است.

۶. در نسخهٔ «پ» حرف «به» حذف شده است.

فرقة اولی

در ذکر علمای معاصر که به انشا و شعر زبان بلیغ
بیان گشوده و توجه خاطر به آن مبذول فرموده‌اند

السید الکبیر والفاضل النحریر

صدرالدین سیدعلیخان بن سید نظام‌الدین احمد الحسینی

خلف سلسه علیه غوث العلماء میرغیاث الدین منصور شیرازی^۱ قدس الله
روحه‌العزیز است که ملقب شده به استاد البشر و هو من الشمس اظهر واحوال
افاضل اعلام این سلسه چون میراصیل الدین و میرجمال‌الدین محدث صدر
الحکما، میر صدرالدین محمد دشتکی شیرازی و سید مبارک‌شاه^۲ و غیرهم بر
اریاب بصایر مستور نیست.

موطن اصلی ایشان مدینه طیبه و از آنجا به دارالعلم شیراز آمده سکنی اختیار^۳ و

۱. امیرغیاث‌الدین منصور سبزواری.

۲. احوال و افاضل اعلام این سلسله چون صدرالحکما امیرصدرالدین محمد دشتکی سبزواری و سید
مبارک‌شاه و میراصیل الدین و میرجمال‌الدین محدث.

۳. سکنی اختیار کرده.

صاحب ضیاع و عقار گردیده به احتشام و اعزاز روزگاری دراز به سربرده^۱ تا آنکه سید نظام الدین احمد باز ساکن حجاز گردیده.

ولادت با سعادت سید علیخان و نشو و نمای ایشان در آن مکان بابرکت و اعزاز اتفاق افتاده. در خدمت والد مبرور خود به حیدرآباد دکن ارتحال و چندی در آن مقام به اجلال و اکرام گذرانید و الحاق لفظ خان به اسم ایشان بعد از وصلت با ملوک قطیبه دکن و منصب صدارت و امارت در آن دیار است. بعد از چندی با همه تجمل و احترام، کراحت تمام از مکث در آن مقام به خاطر سید علیخان مرحوم راه یافته شوق عود^۲ به حرمین طیبین غالب شد. چنانکه این حالت از بسیاری اشعار آن سید بزرگوار آشکار است، قطع علایق از آن دیار نموده به مکه مکرمه انتقال فرمود و در ظرف اعوام قلیله به رسایی دست بذل و ایثار از اموال^۳ بسیار عاری گشته به عزیمت زیارت عتبه علیه غریه^۴ و مشاهد مقدسه عراق و اشتیاق وصول به وثاق مألوفه اجداد با کاروان حاج^۵ ایران به نجف اشرف آمده شرف ادراک آن سعادت یافت.^۶

پس ارخای عنان به صوب دارالسلطنه اصفهان فرمود. اشراف و اکابر و اعیان^۷ و سلطان، مقدم او را به اکرام و اعزاز تلقی نمودند راقم حروف در آن بلده فاخره با آن سلاله عزت طاهره صحبتهای مستوفی داشت.^۸

عهد محبت^۹ و وفاق در میان استحکام تمام یافته بود. آخر به شیراز رفته^{۱۰} داعی حق را اجابت نمود. در جوار مراقد اجداد خود امیر صدرالدین محمد و امیر غیاث الدین منصور مبرور؛ روح الله روحهم؛ آرامگاه یافت.

۱. به احتشام و اعزاز روزگاری دراز به سر برده اند.

۲. به خاطر سید علیخان مرحوم راه یافته عود به حرمین طیبین غالب شد.

۳. ایثار از مال بسیار عاری گشته.

۴. به عزیمت زیارت عتبه علیه غریه.

۵. ادراک آن سعادت را دریافت.

۶. با آن سلاله عزت طاهره صحبتهای مستوفی داشته.

۷. آخر به شیراز رفته بعد از فرصتی اندک داعی حق را اجابت نمود.

۸. با کاروان حجاز ایران.

۹. اشراف و اعیان و اکابر سلطان.

۱۰. عهد و محبت.

فقیر در مرثیه آن اوحدالزمان قطعه عربیه^۱ که متضمن تاریخ بود انشا نموده از ضعف و اندراس حواس^۲ به خاطر نمانده و تعیین تاریخ نمی تواند نمود. و در نمود احوال آتیه نیز اکثر مواضع^۳ که لایق به ضبط تاریخ است چون منسیه شده تصریح آن نمی نماید به احتمال آنکه شاید خطایی به قلم آید^۴ اسقاط ذکر تاریخ را لازم می شمارد.

و بالجمله سید عالی قدر در علوم عربیت امام اعلام و در بلاغت نظماً و نثراً به منتهی المرام و اقصی المقام [ارتقا^۵] نموده و اعوام و دهور انقضا یافته که در عرب شاعری چون او به عرصه ظهور نیامده بود و در اکثر علوم^۶ نیز [وسیع الباع]^۷ و به دقت طبع و جودت ذهن مزید [اصفاح] می نمود،^۸ چنانکه این مراتب از مآثر اقلام آن امام همام مثل کتاب بدیعیه و سلافه و شرح صحیفه کامله که در موقع خود بی نظیر است و دیوان اشعار بلاغت^۹ آثار او «کالنار علی العلم و النور فی الظلم» روشن و هویدا است و انوار اشعار رایقه و استعارات فایقه در دیوان رفیع الشان^{۱۰} او که بحری است لبالب از لالی آبدار و ڈرجی است مملو به یواقیت گران مقدار^{۱۱} مندرج است و الحق که کلامش در فصاحت و بلاغت و عذوبت و سلاست به ذروه علیا و غایت قصوی رسیده بود، سواد مدادش نیل انفعال بر چهره مقال^{۱۲} اکثر بلغای عرب کشیده و چون به نظم فارسی التفات نفرموده درین ارتحال و ضیق مجال، به چند بیت از

۱. قطعه عربی که متضمن تاریخ آن نموده.

۲. از ضعف و اندراس به خاطر نمانده.

۳. در تلو احوال آتیه اختلال اکثر مواضع....

۴. و به احتمال آنکه شاید غلط به قلم آید....

۵. ارتقا نموده. در نسخه «ت» ارتفاع ذکر شده است.

۷. وسیع الباع. در نسخه «ت» وسیع البلوغ آمده است.

۸. مزید اصفاح بود. در نسخه «ت» اصفاء آمده است.

۶. در انواع دیگر علوم.

۹. دیوان بلاغت آثار.

۱۰. در دیوان رفیع بنیان. ۱۱. در نسخه «ت» که آن مقدار ذکر شده است.

۱۲. بر چهره بلغای عرب کشیده.

اشعار گرامی مقدار که ذخیره خاطر فاتر بود اکتفا می نماید. [۱]

در قصیده بایه در مدح سرور اولیاء علیه التحیه والثناء فرموده:

أمیر المؤمنین فدتك نفسی
 تولاک الالی سعّدوا ففازوا
 وفیک وفي ولائک یوم حشر
 بفضلک أفصحت توره موسى
 فیا عجباً لمن ناواک قدماً
 أزاغوا عن صراط الحق عمداً
 أم ارتابوا بما لارتب فيه
 وهل لسواک بعد غدیر خم
 ألم یجعلک مولاہم فذلّت
 فلم یطمع إلیها ہاشمی
 فمن تيم بن مرة أو عدي
 لئن جحدوک حقت عن شقاء
 وکم سفهت علیک حلوم قوم

* * *

تَجَلَّى عِدَاراً وَ مِيطِي الخِمَارَا
 تَبِيَّتِينَ وَ سَنِي وَ جَفِينِي القَرِيحُ
 وَ حَاشَا مُحَيَّاكِ أَنِّي أَقِيْسُ
 وَ به این سیاق تا آنجا که فرمود:
 عَشِيَّةً قَالَتْ لِأَثْرَابِهَا
 فَمَا تَطَلَّعَ الشَّمْسُ إِلَّا نَهَارَا
 [و] لَا يَطْعَمُ النَّوْمَ إِلَّا غِرَارَا
 بِهِ الْبَدْرَ وَالْبَدْرُ يَخْفِي سِرَارَا
 أَهَذَا الَّذِي جُنَّ فِيْنَا وَ حَارَا

۱. این قصیده مجموعاً مشتمل بر ۲۰ بیت است که ۱۳ بیت آن را مؤلف اینجا آورده است. ر.ک: دیوان ابن معصوم ص ۵۹۰-۵۸۹، تحقیق شاکر هادی شکر، مکتبه النهضة العربیة، بیروت، الطبعة الأولى - ۱۴۰۸

نَعَمْ أَنَا ذَاكَ فَمَا تَأْمُرِينَ أَقْتَلًا يُرَاحُ بِهِ أُمُّ إِسَارَا^۱

در مقابل قصیده مشهور خاتم المجتهدین شیخ بهاء الدین محمد و والدش شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی قدس الله ازواحمهم، گفته:

كَوَكَّبَ الصُّبْحُ قَدْ بَدَأَ يَحْكِيكَ	فَامْرَجِ الْكَأْسَ يَا رِشَا مِنْ فِيكَ
بَادِرِ الصُّبْحِ بِالصُّبُوحِ فَقَدْ	(فَاحِ نَشْرُ الصَّبَا وَصَاحِ الدِّيكِ
وَأَذِرْهَا عَلَيَّ مُشْرِقَةً	عَنْ سَنَى الْبَدْرِ فِي الدُّجَى تُغْنِيكَ
وَأَذِغْ فِي الْأَنْسِ وَالسُّرُورِ بِهَا	وَدَعِ الْهَمَّ يَلْتَقِي شَانِيكَ
هِيَ مَاءُ الْحَيَاةِ فَاحِي بِهَا	رُوحَ صَبِّ بِرُوحِهِ يَفْدِيكَ
إِنْ ضَلَلْتَ السَّبِيلَ فِي غَسَقِ	فَبِمِشْكَاتِهِ نُورِهَا تَهْدِيكَ
وَاصِلِ الرِّاحِ مَا حَيَّتْ وَلَا	تُصْغِ سَمْعًا لِغَاذِلِ يُغْوِيكَ
هِيَ لَا شَكَّ آيَةٌ ظَهَرَتْ	فَأَنْفِ عَنْهَا مَقَالَ ذِي التَّشْكِ
قُلْ لِمَيِّتِ الْغَرَامِ قُمْ سَحْرًا	وَاصْطَجِبْهَا فَإِنَّهَا تُحْيِيكَ
لَا تَقُلْ إِنَّهَا يَجِلُّ بِنَا	فَهِيَ مِنْ كُلِّ آفَةٍ تُنْجِيكَ
يَا عَذُولِي أَسْرَفْتَ فِي عَذْلِي	كُفِّ عَنِّي فَرُّنَا يَكْفِيكَ
خَلَّنِي وَالْمُدَامُ فِي شُغْلِي	وَاشْتَغَلِ أَنْتَ بِالَّذِي يَعْنِيكَ ^۲

المولى الاولى الاجل الاعظم^۳ الاكمل

مسیح الانام اعلى الله مقامه

اسم شریفش محمد مسیح بن اسماعیل فسائی است که از کرام شیراز^۴ و در

۱. ر.ک: دیوان ابن معصوم، ص ۲۱۳ (این قصیده مجموعاً مشتمل بر ۱۲ بیت است که مؤلف ۵ بیت آن را با تقدیم و تأخیر بعضی ابیات، در اینجا آورده است.)

۲. ر.ک: دیوان ابن معصوم، ص ۲-۳۳۱. (مؤلف قصیده را تماماً آورده است.)

۳. المولى الاولى الاجل الفاضل بالاعظم.

۴. کرام سیراف شیراز.

نزاهت و لطافت^۱ هوا ممتاز است. و تخلص حضرت علامی در اشعار عربی مسیح و در فارسی معنی است. علامه روزگار و نادره زمان بود.^۲

او در جمیع علوم سرآمد علمای اعلام و احذق اذکیای افاضل عالی مقام بود. رتبه کمال و پایه افضل آن مرجع اقصی از آن والاتر است که لسان فصیح البیان از رفعت آن حکایت تواند نمود، کمیت قلم ره نورد در سیر این وادی و طی این بوادی از آن وامانده تر^۳ است که مرحله تواند پیمود. و بر دیده وران روشن است که آفتاب عالمتاب فارغ از مدح و ثناست و صبح تجلی بی نیاز از وصف و ثنا. از خورشید فضایل او ذره ای باز نتوان نمود و بحر محیط را به مکیال حروف و جمل نتوان پیمود. آن فصیح عهد و مسیح مهد اجل و اعظم تلامذه^۴ آقا حسین خوانساری علیه الرحمة است. و شرفه و فضله اجل من ان یحکی واشهر من ان یذکر.

مدتها در دارالسلطنت اصفهان انجمن آرای اولی الالباب و شمع جمع احباب بود تا آنکه به تکلیف شغل جلیل شیخ الاسلامی مملکت فارس را به خدمتش مرجوع داشته رحل اقامت در دارالافاضل شیراز انداخت. در آن اوان فقیر از اصفهان به شیراز آمده^۵ توفیق استفاده از آن علامه عالی قدر و نحریر منشرح الصدر یافته، قریب به چهار سال بسیاری از فنون مثل منطق و هیئت و حساب و طبیعیات و الهیات در خدمت علامی طی نموده، از فرط اشفاقی که به این خاکسار داشت اکثر جلس محفل صحبت و مورد خطاب بود و در غیبت این احقر^۶ به حضار مکرر می فرمود که: بی حضور او مرا سخن گفتن بی حلاوت است.

شکر ایادی آن ولی النعم حقیقی به زبان کلیل و لسان قلم ادا نتوان نمود.^۷ با آنکه به سبب کبر سن آثار شکستگی و هرم از پیکر انورش آشکار بود، قوت حواس بر وجه کمال^۸ و اصلاً فتور و کلالی به آن روح مجسم راه نداشت.

۱. لطافت و نزاهت.

۲. نادره عصر.

۳. وامانده است.

۴. اعظم تلامذه رئیس العلما آقا حسین خوانساری.

۵. آمده بود.

۶. نتوان کرد.

۸. قدرت حواس به درجه داشت.

۷. این فقیر.

شکفتگی طبعش رشک نوبهار روضه خوان رضوان و صریرخامه حقایق
تصویرش، زنگ کلفت از ضمیر هوشمندان می زدود و بسی رسائل نفیسه و حواشی
شریفه از مآثر ذهن وقاد و طبع نقادش بر صفحه روزگار به یادگار و خطب غرّا
و منشآت بدیعش کحل الجواهر بصائر فصیحی^۱ بلاغت شعار است.
اشعار عربی آن مسیح آیت، کساد افکن کالای بازارچه بدیع و حریری و
رونق شکن بحتری و معرّی و در انشاء شعر فارسی^۲ شکرشکنان را صلاهی احسان و
نوال داده و از نوای کلک طوطی مثال به سوامع قدسی سروشان در گنجینه معنی گشاده.
با آنکه در مراحل عشر تسعین جهان بی بقا را وداع و داغ حرمان بر دل خرد
پژوهان اصفیا گذاشت. [۲] و در وفات علامی فقیر را مرثیه ای است که به ذکر
بعضی ابیات^۳ آن؛ که درین هنگام خاطر فاتر به آن سماجت می نماید با آنکه محل
انتقاد است؛^۴ صفحه را می آراید و آن این است:

مرثیه

از دیده به دامن ره خون جگر افتاد	تاج الحکما رفت زمطموره گیتی
تاج شرف از تارک فضل و هنر افتاد	فخرالفضلا خیمه ز آفاق برون زد
از افسر اقبال گرامی گهر افتاد	شمس العرفا دیده زناسوت فرو بست
زین ملک به سیر ملکوتش سفر افتاد	ختم العلما مسند تعلیم نوردید
گر بود حجابی به رهش پرده برافتاد	زین الخطبا تا لب اعجاز بیان بست
دارایی دانش به جهان دگر افتاد	از مرحله وادی امکان سفری شد
این منبر نه پایه مرا از نظر افتاد	استاد بشر بست در مخزن حکمت
بر مصطبه عالم قدسش گذر افتاد	
زین غبن در اقلیم خرد شور و شرافتاد	

۱. کحل الجواهر بصائر بلاغت شعار.

۲. در انشاء فارسی.

۳. به ذکر ابیات.

۴. محل اختصار.

آن نیر تابنده چو از دیده نهان شد
تا باد مراد نفسش بست در فیض
دیگر که تواند چمن آرایی دانش
داغ عجبی از جگر سوخته گل کرد
[در ماتم او قلزم توفان زده شد
نامی که فرح بخش دل و روح روان بود
روحش به عروج ملکی بال گشا شد
می خواست سپهد صف انوار مجرد
از ما حضر تلخ جهان کام فروشست
شور عجبی از جگر خاک بلند است

منه

رفتی تو و آشفته دماغست دل ما
خون باده و غم نقل و ایاغست دل ما

* * *

افسوس که شاهنشاه ایوان سخن^۲ رفت
ویرانی نظم است که سلطان سخن رفت
کو خضر و سکندر که به صد نوحه بگریند
در خاک فرو چشمه حیوان سخن رفت
معنی شد و شیرازه جمعیت دلها
از سلسله زلف پریشان سخن رفت
از دست غمش صفحه اشعار حنائی است
اشک جگری بس که ز مژگان سخن رفت

۲. شاهنشاه دوران.

۱. این بیت در نسخه «ت» نیامده است.

از رفتن خورشید جهانگیر مسیحا
 نور از [نظر^۱] صبح ضمیران سخن رفت
 شد تیرگی روز سخن بر همه روشن
 کان شمع فروزان ز شبستان سخن رفت
 رنگ از رخ گل رفته و بو از خم سنبل
 آن حله طراز گل و ریحان سخن رفت
 شادابی معنی ز سحاب قلمش بود
 از رفتن او فیض گلستان سخن رفت
 ماتمکده شد خطه الفاظ و معانی
 سلطان سخن شأن سخن جان سخن رفت
 شیونکده گردید گلستان هزاران
 فریاد که دستان زن بستان سخن رفت
 تا کلک خرامنده او از حرکت ماند
 جنبش چورگ سنگ زشریان سخن رفت
 در ابرنهان تا شده آن نیر اعظم
 نور از نظر اختر تابان سخن رفت^۲
 سرمایه ده نکته فروشان جهان بود
 او رفت ز عالم سرو سامان سخن رفت
 انگشتی جم^۳ به کف اهرمن افتاد
 کان خاتم فرمان و سلیمان سخن رفت

۲. این بیت را نسخه «پ» ندارد.

۱. نور از نظر. در نسخه «ت» نفس ذکر شده است.
 ۳. انگشتر حیلست.

در عرصه نتازند چرا ماده شغالان^۱
 آن شیر ژیان رستم دستان سخن رفت
 گر ذره کند شعبده بازی عجبی نیست
 خورشید جهانگیر زمیدان سخن رفت
 خرمهره چرا برگهر خویش نلافد
 آن دُر گرانمایه عمان^۲ سخن رفت
 سرگشته میان لب و دل ماند سخنها
 ز آن روز که آن خضر بیابان سخن رفت
 الفاظ و معانی همه بودند عیالش
 آیا که چه حالت به یتیمان سخن رفت
 رفته است زبالتین من خسته مسیحا
 دردا که سر دردشناسان سخن رفت

منه

من مانده ام امروز پر وبال شکسته
 چون غنچه به خون دل صدپاره نشسته
 و تمام این مرثیه در دیوان اول این قدرشناس والا گهر ثبت است و اگر آن نسخه
 حاضر بودی از اطناب اجتناب ننموده در این مقام اثبات می نمودی.
 و از جمله خطب بلیغه علامی، دو خطبه ای است که در جلوس شاه سلیمان
 و شاه سلطان حسین صفوی انشا فرموده و خطب نکاح و غیر ذلک از منشآت عربی،
 مراسلاتی است که از جانب سلاطین و وزرا به شرفای مکه و والی یمن نوشته
 و آنچه خود به رئیس العلما آقا حسین مرحوم و به والد مبرور این خاکسار و به

۲. ز عمان.

۱. ماده غزالان.

ملا علی رضای تجلی^۱ و به جالینوس الزمان میرزا اشرف حکیم و به وزیر اعظم میرزا مهدی و به محمد بیگ وزیر و غیرهم نگاشته قانون کتابت و بلاغت به یادگار گذاشته و از نفایس منشآت فارسی دیباچه‌ای است که بر ترجمه کتاب «مصائب النواصب» و بر رساله شریفه خود که در باب قصر و اتمام است قلمی فرموده و دیگر مکاتیب در مجموعه مدونه مندرج است و اشعار عربی^۲ و فارسی ایشان با معنیات یکهزار و کسری زیاده خواهد بود.

از آن جمله اشعار عربی علامی چند شعر در این مقام ایراد می نماید:

رِزْقُ الْوَرَى مِنْهُمْ بِالْعَدْلِ مَقْسُومٌ	وَالْمُسْتَزِيدُ مَعْنَى الْقَلْبِ مَهْمُومٌ
فِيَا مُلِحًا لَجَمْعِ الْمَالِ مُكْتَتِبًا	بِفَقْدِهِ إِنَّ كَدَّ الْعَيْشِ الْعَيْنِ مَذْمُومٌ
وَلَيْسَ يُرْفَعُ خَفُضُ الْعَيْشِ مِنْ نَصَبِ	فَافْتَحْ يَدَيْكَ فَبَسْطِ اللَّهُ مَخْرُومٌ
أَوِ الطَّغَامِ تَصَدَّقُوا لِلطَّعَامِ خَوِي	يُعَادُوا مَنْ لَهُ فِي الْمَجْدِ جُرْثُومٌ
أَكَلُ الْجَرِيضِ لِيذِي الْعِرْتَيْنِ أَهْتَامِنِ	حَلُوءٍ مِنْهَا لَذِيذُ الْقَدْرِ مَهْضُومٌ
وَاصْبِرْ عَلَى الْعَدَمِ وَالْإِمْلَاقِ مُمْتَنِعًا	مِنْ الْهَوَانِ فَإِنَّ الدُّلَّ مَشُومٌ
وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَا نَحْوَ مَا اخْتَطَبَتْ	بِهِ اللَّئَامُ فَإِنَّ الْحُرَّ مَحْرُومٌ
مَا الْوَعْدُ كَالزُّمْرِ طُولُ الْعُمُرِ [فِي] سَغَبِ	يَضِجُ إِذْ هَمُّهُ بَطْنٌ وَ حُلُقُومٌ
شَهْدُ الرَّبِّ لَا يَنْفَكُ مِنْ أَبْرِ	دَأْبِهَا إِلَى كَسْرَابِ صُبْغِهَا قَوْمٌ
أَخِي أَنْعَمَرُ دَارًا أَسَّهَا خَرِبٌ	وَفَوْقَ قِمَّتِهَا قَدَّعَشَعَشَ الْبُومٌ
وَالرُّوحُ فِيهَا ^۳	نَحْسَانٍ مِنْ كُلِّ فَطْرِ نَاطِرٍ شُومٌ
لَا تُنْسَبُ الضُّرُسُ فِيهَا قَدْ خَبَلَتْ بِهَا	فَإِنَّ ذَاكَ لِمَنْ يَتَلَوَّكَ مَخْضُومٌ
وَلَيْسَ تَمْلِكُ إِلَّا مَا صَرَفَتْ بِهَا	لَا مَا كَنْزَتْ، قَسَرَ الدَّهْرُ مَكْتُومٌ
هَذَا الَّذِي يَكْتَوِي قَلْبًا لِبُغْيَتِهِ	الَّذِينَ بَارِ وَالدُّنْيَا مَوْسُومٌ

۲. اشعار عربی علامی چند شعر در این مقام ایراد می نماید.

۱. رحمة الله عليه.

۳. خواننده نشده.

وَعَنْ قَرِيبٍ، لَذِيذُ الْعَيْشِ مَهْدُومٌ
مِنْ الْعَمَائِمِ وَالتَّيْجَانِ مَعْلُومٌ
عَيْنُ الْخَفَافِيشِ إِنَّ أَحْسَنَهُ لَوْمُوا
أَوْهَامِكُمْ إِنْ تَبَصَّرْتُمْ لَهَا رُومُوا
شُعُورِكُمْ فَإِنْ اسْتَخْدَمْتُمْ [لَهَا] قَوْمُوا
رِيَاضَ طَبْعِي لَوْلَا الدَّهْرُ مَرْكُومٌ
تَحْتَ السَّحَابِ وَإِنَّ وِرَاءَ مَرْكُومٌ

الْفَقْرُ وَالْبُؤْسُ وَالضَّرَاءُ فِي عُسْرٍ
وَخَطُّ رَأْسِ صِغَارِ الدَّوْدِ نَمْرَقَةٌ
يَا مُنْكَرِي سِرِّ [ه] كَالشَّمْسِ تُنْكَرُهَا
هَذِي شِعْرُوقٌ، أَفْكَارِي تَفُوقُ عَلَيَّ
وَتِلْكَ نُسخَةُ أَشْعَارِي تَسُودُ عَلَيَّ
تَفُوحُ نَفْحَةُ أَزْهَارِ بِهَا سَمَحَتْ
دَعُوا اللِّجَاجَ، فَإِنَّ الشَّمْسَ لَامِعَةً

* * *

حَكَيْتُ دَمْعِي لَقَدْ عَجَلْتِ مَسْرَاكِ
أَفْدِيكَ نَفْسِي مَتَى فَارَقْتِ سَلْمَاكِ
كَيْفَ ارْتَحَلْتِ أَلْمَ يَرْصُدُكِ جَارَاكِ
لَاغَرُو لَوْ قَصَّرْتِ فِي الْبَيْنِ مَمْشَاكِ
أَشْفَارُ لَحْظِ لَقَلْبِ الصَّبِّ فَتَاكِ
مَنْ بِالْعِرَاقِ، لَقَدْ أَبْعَدْتِ مَرْمَاكِ
كَتَمْتِ حُبَّكَ، لَوْلَا جِسْمِي الْحَاكِ
عَدُلُ الْهَوَى بِالْمَا [سِي الْيَوْمِ] ١ جَاكِ
قَطَعْتِ قَلْبِي نَهْبًا بَيْنَ جَرْعَاكِ
وَقَابَلِيهَا بِصُبْحٍ مِنْ مُحْيَاكِ

مُاطَلَعَتْ فِي مَدْمَعِ بَاكِ
أَشْمُ رَنْدِ الْحِمَى مِنْ صُدْغِكَ الْعَطْرِ
كَيْفَ انْتَحَيْتِ وَعَيْنُ الرُّقْبِ سَاهِرَةٌ
ضَاقَتْ بِكَ الْأَرْضُ رَحْبًا بَعْدَ فُرْقَتِهَا
أَبْكِي وَأَنْشِدْ حَيْثُ الْوَجْهَ يُذْكَرُنِي
سَهْمٌ أَصَابَ وَرَامِيهِ بِذِي سَلَمٍ
فَمِنْ نُحُولِي يِرَاكِ النَّاسُ فِي خَلْدِي
بِمُقْلَتَيْكَ أَرَى مَا بِي مِنْ نَحْفٍ
يَا حُرَّةً، قَدْ حَلَّتْ رَكَائِبُهَا
رِفْقًا سُلَيْمِي بَعَيْنِ أَمْطَرْتِ شَقَقًا
وَدَرْوَاتِ آقَا حَسِينِ فَرْمُودِهِ:

هُوَ فِي نَطْقِيهِ مِنْ تِسْكَابِ
بِالْمُصِيبَاتِ عِنْدَ عَهْدِ التَّصَابِي
قَدْ دَفَنَاهُ فِي نَضَارِ الشَّبَابِ

أَصْبَحَ الْقَلْبُ فِي لَظِيٍّ وَالتَّهَابِ
كَيْفَ لَا وَالدُّهُورُ كَرَّتْ عَلَيْنَا
حَسَبَ الدَّهْرِ أَمْنِ عَيْشِ رَغِيدِ

۱. هر دو نسخه مغلوط و ناخواناست.

... اَكُلُ سَرَّاءٍ وَضَرَّاءٍ
 مَا نَعَمْنَا مَدَى الْحَيَاةِ بِعَيْنٍ
 فَمُضَابُ الْحُسَيْنِ ضَوْعِفَ هَيَا
 إِسْكَبِي مُقَلَّتِي فَقَلْبِي قَدْ ذَا
 وَاصْبِغِي شَيْبَتِي بِمُنْهَلٍ دَمْعِي
 عَجَبًا لِلْمُنُونِ كَيْفَ يُوَارِي
 كَانَ فِي الشَّمْسِ أَذْكَى تَنَاضًا
 فَسَقَى اللَّهُ ثُرْبَةً إِذْ سَقَانَا
 عِلْمُ الْعِلْمِ غَابَ عَنَّا فَقُلْنَا

و از زهار اشعار فارسی علامی این چند بیت طراوت بخش [طبع]^۲
 سخن سنجان می گردد:

اشعار

به سر نتوان رساندن با حیات تن ره دل را
 به چشم نقش پا در خواب نتوان دید منزل را
 رهین منت خویشم که با عذر تهیدستی
 چو رد شمس مشکل می شمارد رد^۳ سائل را
 زس ذوق شهادت بود طوق گردن جانم
 سرم گرداب کرد آب دم شمشیر قاتل را
 منه
 شد گرم جگر سوزیم آن رند شرابی
 مستیش بر این داشت که گردید کبابی

۲. طراوت بخش طبع سخن سنجان، کلمه طبع را نسخه «ت» ندارد.

۱. خوانده نشده است.
 ۳. مشکل می شمارم رد سائل را.

دیگر

شمعی نزد از دست تو بر سر گل داغی
روشن نشد از پرتو حسن تو چراغی

دیگر

نمک ز شور جنون رفت و بی دماغم کرد
سیاهی از سر داغم فتاد و داغم کرد

وله

غم نیست اگر دل غم بسیار ندارد
این بس که به من عیش سر و کار ندارد

وله

ساقی بیار باده که کارم به کام شد
می در پیاله ریز که عیشم مدام شد

دیگر

تا که شاهین زیانت به ترازوی دو گوش
سخن خویش نسنجد به سخندان مفروش

منه

از شرم گل روی تو چون رشته گوهر
از دیده نگاهم عرق آلود برآمد

منه

همین بس است که می بایدم جدا ز تو زیست
دگر حکایت شبهای انتظار مپرس

منه

قطع نفس خصم به مقراض خموشی است
مگشای به تندی لب و شمشیر دو دم باش

منه

سرشک نیم شب چون گوهر مقصود می گردد
به این امید من هم دانه‌ای بر خاک می ریزم

منه

زیبم دزد معنی شعر خود پوشیده می دارم
چو زرداری که بر اهل طمع حالش نهان باشد

منه

ز جای خویشتن برخیز و رنگین ساز مجلس را
که نبود پوچ گورا بهتر از نقل مکان نقلی

منه

گرفتار تو را چون جوهر شمشیر از حیرت
سخن از ناتوانی بر لب اظهار می پیچد
تواضعهای دشمن در عقب سرگشتگی دارد
ره پرخم عنان سیل بی زنهار می پیچد
نمی دانم رگ جان که شد پیوند با زلفش
که دل در سینه‌ام می پیچد و بسیار می پیچد
ز عذر کرده‌ها معنی خجالت بیشتر دارم
به خود تسبیح من از شرم استغفار می پیچید

منه

یک شب به کام شوق در آغوش خود تو را
می خواستم زدور تماشا کنم نشد

استاد العلماء اسوة العرفا مولانا

شاه محمد شیرازی علیه الرحمة والمغفرة

متخلق به اخلاق حمیده نبوی و متأدب به آداب مرضیه مرتضوی و از بدایت

تمیز تا نهایت زندگانی که از عمر طبیعی^۱ در گذشته بود، روزگار خود را صرف خدمت علوم دینیّه و نشر معارف یقینیّه و ادای عبادات و تحصیل ثوبات به ادراک صحبت بسیاری از عرفا^۲ و علما و اتقیا فایز گردیده بود. از مآثر قلم فیض شیم آن فاضل محقق، رسائل شریفه و شرح صحیفه و تحقیقات لطیفه بر صحیفه^۳ روزگار به یادگار است.

راقم حروف در شیراز قدری از احادیث را در حضور سامی ایشان قرائت و تحقیق نموده و کتاب حکمت العین را با حواشی در خدمتش گذرانید و حاضر بود که آن نقاوه سعادت‌مندان به جهان جاودان ارتحال فرمود. طوبی له و حسن مآب. گاهی طبع مستقیمش به انشا و شعر مایل و ابیات غرّا و رباعیات آشنا به مذاق عرفا از نتایج افکار آن نحیر سخن پرداز در میان^۴. تخلّص آن عارف معارف، عارف است. [۳] از آن جمله چند بیتی را طراز این دفتر می سازد:

اشعار

رقم بر صفحه ایجاد عالم تا مقدر شد ،
 زاوّل سرنوشت ما به می چون خط ساغر شد
 تواند محفل آرای جهان چون شمع گردیدن
 چو گل بر سر نشان داغ هر سر را که افسر شد
 زشوق منصب پروانگی در بزم او امشب
 طپیدنهای دل در سینه من بال دیگر شد
 نمی سوزد چراغ هیچ کس تا صبح حیرانم
 که چون داغ دلم را هر شب این دولت میسر شد
 نشینم غنچه دل تا کی درین فصل خزان عارف
 که بر من عیش از مهجوری یاران مکدر شد

۱. عمر طبیعی. ۲. به ادراک صحبت بسیاری از علماء و اتقیا فایز گردیده بود.

۳. بر صفحه روزگار. ۴. آن نحیر سخن پرداز در میان شعر فارسی.

وله

به خانه تو چو دوراست خانه‌ای که ندارم

چسان به کوی تو آیم بهانه‌ای که ندارم

وله

قانع ز دیدنت به شنیدن نمی‌شوم

هرگز شنیده‌ای که کند گوش کار چشم

وله

عاشق کجا و این همه طاقت در انتظار

یک شمع تا به صبح قیامت نمی‌رسد

منه

رو به هند آوردن روشندان بی‌وجه نیست

روزگار آئینه را محتاج خاکستر کند

منه

لب تشنه سهیل فروزان لعل یار	سیراب از عقیق مکیدن نمی‌شود
بالیدن از ترقی بالقوه بدنماست	پرواز چشم بال پریدن نمی‌شود ^۱

الفاضل المحقق الحقانی

الشیخ ابراهیم ابن الشیخ عبدالله الزاهدی الجیلانی

عمّ عالی مقدار این خاکسار است. مظهر شوارق انوار و مؤید به تأییدات کردگار^۲ و از نوادر روزگار بود، جامع علوم دینیّه و معارف یقینیّه و حاوی کمالات صوریه و معنویّه، تلمیذ والد بزرگوار خود است. متوطن بلده طیبه لاهیجان و مرجع افاضل گیلان. صیت فضایل و مناقبش به اعالی و ادانی و اطراف و اکناف رسیده و نوبهار

۱. این بیت را نسخه «پ» ندارد.

۲. تأییدات پروردگار.

۳. فضایل و معارفش.

فیض سرمدی و گل خلق محمدی^۱ از ریاض طبع فیاضش دمیده، فضائل حقیقیه نفسانیته را با محاسن ظاهریه جمع داشت. حسن تقریر و تحریرش دلپذیر و در شعر و انشا و لغز و معما بی نظیر و جمیع خطوط را به غایت خوش و دلکش می نگاشت. از جمله مصنفات شریفه اش حاشیه ایست مسمی به «رافع الخلاف» بر کتاب مختلف علامه حلی علیه الرحمة و حاشیه دیگر موسوم به «کاشف الغواشی»^۲ بر «کشاف» که تا سوره مبارکه احقاف رسیده و رساله دیگر در توضیح کتاب اقلیدس. فقیر در سن ده سالگی که در خدمت والد مرحوم از اصفهان به لاهیجان رسیده قریب به یکسال توقف رو داده، شرف حضور آن عم بزرگوار دریافته به اشاره والد علامه قدس الله^۳ روحه «خلاصة الحساب» را از خدمت ایشان استفاده نمود. قصائد غرّا در مدح آل عبا و مرثیه نیکو در تعزیت سیدالشهدا و اشعار و معنیات ستوده از مآثر طبع وقاد ایشان در صفحه روزگار باقی است. در سال یک هزار و یک صد و نوزده هجری به عالم بقا انتقال فرمود و در لاهیجان مدفون گردید.^۴ چون این خبر به اصفهان رسید مرثیه [ای] وارد خاطر فقیر شد، [۴] به ذکر چند بیت از آن مبادرت می نماید.

مرثیه

این واقعه رنگ از رخ گلزار فرو ریخت	بلبل دل خون گشته زمنقار فرو ریخت
پیمانہ سرشار کشیدی تو و ما را	هوش از سر این ساغر سرشار فرو ریخت
پیوند نفس از لب اعجاز ترنم	بگسستی و شیرازه گفتار فرو ریخت
چون گنج تنت تا به دل خاک دفین شد	بام و در گنجینه اسرار فرو ریخت
در ماتم تو ناصیه صبح کبود است	بر صفحه این آینه زنگار فرو ریخت

۲. حاشیه دیگر به کاشف الغواشی.

۱. گل خلق عظیم محمدی.

۳. به اشاره والد علامه خلاصة الحساب را از خدمت ایشان استفاده نمود.

۴. در لاهیجان مدفون شد.

بی باد بهار نفست گشت خزان دل
تا گلشن جان پرور عمر تو خزان شد
بال و پر مرغان چمن گشت شکسته
برگ و بر این باغ به یک بار فرو ریخت
در پیرهن طاقت ما خار فرو ریخت
زین طرفه خزانی که به گلزار فرو ریخت

* * *

امروز که از لطمه رخ صبح کبود است
از اشعار بلاغت آثار آن عالی مقدار چند بیتی که اکنون به یاد است ایراد می نماید.

اشعار

شبی برخیز و بر رویت در صد مدعا بگشا

چو بال جبرئیل از یکدگر دست دعا بگشا

منه

برافکن پرده از رخسار و کوته ساز دعوی را

به هفتاد و سه ملت جلوه ده شمع تجلی را

منه

با چراغ مه و خورشید چکار است مرا

نفس سوخته شمع شب تار است مرا

حیرتم بست^۱ چو تصویر ره گفت و شنود

خاطرم شاد که در بزم تو بار است مرا

من به امید وفای تو به دام افتادم

ورنه با سلسله زلف چکار است مرا^۲

دیگر

یقین دارم که یا قوت لبش آب صدف دارد

به لعل نازک او دیده ام تا جای دندان را

۱. حیرتم بسته چو تصویر.

۲. این بیت در نسخه «پ» ذکر نشده است.

منه

اشکی که از دل تو نشوید غبار من
خاکش به سراگرچه جگر گوشهٔ دل است

وله

تا چند اضطراب کند دل به سینه‌ام
این مرغ را ازین قفس آزاد می‌کنم

منه

میهمانی‌های خلقم در جوانی پیر کرد
غصه خوردنها مرا از زندگانی سیر کرد

الفاضل العارف مظهر العواطف

شیخ [خلیل^۱ الله طالقانی] قدس الله روحه

از افاضل اصحاب ایقان و مستغرق بحر عرفان، زلال^۲ انفس و آفاق و از حضيض
به اوج اطلاق رسیده بود. مدت چهل سال^۳ یا کم و بیش در یک خرقة و شبانروزی
به یک دو لقمه چریش اکتفا نموده. کیفیت ریاضات و سلوک زندگانی آن زنده
جاودانی، اتساع مقامی عظیم می‌خواهد. علوم ظاهر و باطن را جامع و نور شهود از
سیمای او لامع بود، گوشه عزلت در اصفهان اختیار^۴ [کرده بود] و از آنجا به
ملاء اعلیٰ انتقال نمود.

خطوط را زیبا می‌نوشت و مجلدات بسیار کتب نافع^۵ را به قلم مبارک خود
کتابت فرموده و وقف بر طلبه نموده بود.

به قدم مصادقت و و داد که با والد؛ اعلیٰ الله مقامه؛ داشت، در [بدایت]^۶ صبا
قبول تربیت این بی‌سواد و بستان استعداد فرمود، چنانکه بسیاری از مقدمات

۱. خلیل الله طالقانی. در نسخه «ت» جلیل الله طالقانی است.

۲. زلال چشمهٔ انفس.

۳. مدت یک سال.

۴. اختیار کرده بود در نسخه «ت» فعل «کرده بود» ذکر نشده است.

۵. کتب نافع.

۶. در بدایت صبا. در نسخه «ت» کلمه «بدایت» ذکر نشده است.

علمیه را تلقین از آن عارف ربانی یافته و پرتو التفات او بر مشاعر این قاصر تافته
گاهی به انشای اشعار زبان مقالش ترجمان حال شدی. [۵]
این چند بیت از آن جمله است.

رباعیات

ای شوخ بیا ^۱ درون درویش نشین در هجر تو دامنم گلستان شده است	کان نمکی بر جگر ریش نشین یک دم به کنار کشته خویش نشین
از گفت و شنید خویش درهم نشدی صد مرتبه بیش خر شدی دانسته	منه شرمنده ز روی اهل عالم نشدی یک بار چرا به سهو آدم نشدی
تا کی ز غمش ^۲ چو شمع گریان باشم تا چند در انتظار او آینه وار	منه در آتش عشق او فروزان باشم سر تا به قدم دیده حیران باشم
ما باده کشان شنبه و آدینه ندانیم	وله جز جام شراب و دل بی کینه ندانیم
به گلشنی که مرا بخت رهنمایی کرد	ایضاً نسیم هم نتواند گره گشایی کرد
فیض نیکی بین که آخر شد چراغ تربتم	وله زاستخوان شمعی که در راه همای داشتم
کوچه‌ای را دویده‌ام که می‌پرس گشت در جستجوی او چندان در سرکوی او به رسوایی به همین چشم کم که می‌بینی	منه جاده‌ای را بریده‌ام که می‌پرس اشک بر دور دیده‌ام که می‌پرس جامه چندان دریده‌ام که می‌پرس آنقدر چون تو دیده‌ام که می‌پرس ^۳

۱. ای دوست بیا در دل.

۲. تاکی به غمش.

۳. دو بیت آخر را نسخه «پ» ندارد.

المولی الهمام ظهیر الانام رحمة الله علیه

فاضل عالی مقام و ملک الکلام بود. خلف فاضل مرحوم ملامراد^۱ تفرشی است که از مشاهیر علما و صاحب حواشی متداوله است بر کتب احادیث و اصول و فروع و غیر ذلک و خدام ظهیر به ذکاء و حدت فهم و استقامت طبع و جامعیت [به] فنون^۲ علمیّه خصوصاً علم حساب و هندسه و هیئت موصوف و بین الافاضل به تبخّر معروف، طبعش محکّ ناقص و کامل و نقّاد رایج و کاسد، رد و قبول او را مسلم می داشتند.

و چون لطافت طبع و علو همّت و فضایل نفسانیّه اش پایه کمال داشت به معاشرت ابنای عهد راضی نشده و از وسائل دنیوی معرّض و به افاده علوم هم چندان التفات نکرده، گوشه منزل خمول^۳ را پسندیده [تر] می داشت. بنا بر آن بین الجمهور آن معرفت و اشتھاری که فرومایه تران^۴ از منزلت او به وسیله خودنمایی و سعی و تلاش در حصول جاه و وسعت معاش داشتند خدمتش را حاصل نگشت و به انس و الفتی که با والدین^۵ خاکسار داشت پیوسته به منزل ایشان رسیده، ایام و لیالی به صحبت گذرانیدی و فقیر از مستفیدان آن مجلس عالی بودی. در شعر و سخن سنجی یگانه و به فطرت بلند از نوادر زمانه. [۶]

این چند بیت از واردات خاطر فیض مآثر اوست. روح الله روحه و کثر فتوحه.

اشعار

ز خود می رفتم از دورت اگر نظاره می کردم
بیابان در بیابان خویش را آواره می کردم

۱. فاضل مرحوم ملام تفرشی.

۲. جامعیت به فنون علمیّه. حرف «به» در نسخه «ت» نیامده است.

۳. گوشه منزل خود و خمول را پسندیده تر می داشت در نسخه «ت» تر نیامده است.

۴. فرومایگان بر آن منزلت.

۵. به انس و الفتی که با والدین این خاکسار.

به خون بخت سیه را همچو داغ لاله می شستم
 گریبان را به دست شوق چون گل پاره می کردم
 به مژگان تا سحر گه گوهر نایاب می سفتم
 زاشک خود شمار ثابت و سیاره می کردم

وله

دل افسرده ما را به نگاهی دریاب
 لب زخمم گل خمیازه آغوش شود
 تا کی از خرمم ای برق شتابان گذری
 تیغ بر کف اگر از خاک شهیدان گذری

وله

گستاخ به گلشن نتوان دیده گشودن
 وزبوی گل و باد صبا بلکه تو باشی

وله

هر سر مو به تن آماده زخم نگهی است
 تا نصیب که شود خنجر مژگان کسی

السید الجلیل قوام الدین

محمد یوسف^۱ الحسینی القزوینی علیه الرحمة

احوال سلسله سادات سیفی حسینی قزوین و اصحاب کمالی که در آن خانواده بودند بر واقفان سیر مخفی^۲ نخواهد بود. بالجمله میرزا قوام الدین مذکور سلاله آن خاندان و از مشاهیر افاضل زمان بود. در علوم عربیت خلیل العصر و در فقه و حدیث^۳ جلیل القدر و منشرح الصدر،^۴ متحلی به اجناس فضایل و نقاوه [اتقیای]^۵ کامل بود. پیوسته ملجای غربا و ضعفای هر دیار و کف دریا نوالش رشک ابر بهار.

۱. محمد سیفی الحسینی.

۲. بر واقفان سیر مستور نخواهد بود.

۳. در فقه و حدیث و تفسیر جلیل القدر.

۴. منشرح الصدر بود. نسخه «پ» دارای خط خوردگی است.

۵. نقاوه اتقیای کامل بود. در نسخه «ت» ایقا آمده است.

قلم از اوصاف کمالش به عجز و انکسار اعتراف دارد. فقیر چندی در اصفهان و باری در قزوین فیض صحبتش دریافته.^۱ شعر عربی و فارسی به غایت سنجیده می‌گفت. متن کتاب لمعه دمشقیه را که در فقه مشهور است در کمال بلاغت منظوم نموده، در [نظم]^۲ تواریخ مهارت عجیبی^۳ داشت. مکتوبی در مشهد مقدس طوس از آن سید جلیل‌القدر^۴ به این احقر رسیده بود و در آن بعضی اشعار خود را قلمی فرمود.^[۷] چند بیت از آنکه به خاطر فاتر مانده اثبات می‌شود:

ایات

شد وقت آنکه باز به میخانه رو کنم
دل را به شط باده^۵ دگر شست و شو کنم
دامان زکار ماند و گریبان ز دست رفت
تا چند چاک سازم و تا کی رفو کنم
دیگر زبان به طعن کسم^۶ و انمی شود
یک لحظه عیب خویش اگر جستجو کنم
یک قطره می به ساغر دوران نمانده است
خود را از انفعال مگر سرخ رو کنم

وله

تا چند به سیلی بتوان روی خود افروخت
شمعی که فروغی ندهد چند توان سوخت

* * *

هیچ کس از کلفت ایام فارغ‌بال نیست
هیچ روزی نیست کورا شام در دنبال نیست

۱. فیض صحبتش یافته.
۲. در نظم تواریخ. نسخه «ت» کلمه «نظم» را ندارد.
۳. مهارت عجیبی داشت.
۴. از آن جلیل‌القدر. لفظ سید در نسخه «پ» حذف شده است.
۵. دل را به شرط باده.
۶. به طعن کسی و انمی شود.

وله

در دلم صد حرف و تقریرش نمی دانم که چیست
 دیده‌ام خوابی و تعبیرش نمی دانم که چیست
 گه به تیرش می زنی گاه از تغافل می کشی^۱
 عاشق بیچاره تقصیرش نمی دانم که چیست

وله

به چه دل شاد شود وز چه توان خرم بود
 کهنه شد هر خبر تازه که در عالم بود

المولی الادیب الفصیح

محمد مسیح رحمة الله علیه

از اهالی کاشانه کاشان و از تلامذه علامی آقا حسین خوانساری و به مصاهرت ایشان
 نیز ممتاز بود به علوم متداوله ممارس و فارس مضماری اشعار، در انشا مهارت تمام داشت.
 به آراستگی و شایستگی محفل آرای انجمن افاضل و مصاحب دانشوران کامل
 و صاحب در شعر تخلص ایشان است.

فقیر در مجلس والد علامه طاب ثراه ادراک صحبت آن صاحب کمال بسیار
 نموده، تتبع قصیده لامیه طغرائی فرموده ابیات خوش^۲ در آن قصیده دارد. و شعر
 فارسی بسیار گفته^۳ اشعار عالی رتبه در آن میان از طبع مستقیمش بر صفحه روزگار
 به یادگار است [۸] از آن جمله این چند بیت ثبت افتاد:

بلبل به گل نشان دهد از رنگ و بوی تو پروانه با چراغ کند جستجوی تو
 تا با شدم^۴ بهانه‌ای از بهر باز گشت دل را به جا گذاشته رفتم زکوی تو

۱. گه به تیرش گه به شمشیرش تغافل می کنی.

۲. ابیات خوب.

۳. و شعر فارسی هم گفته.

۴. تا باز شد.

منه

رفتی زبزم ورنگ به رخسار ما شکست همچون حباب شیشه دل بی صدا شکست

وله

در بزم دوش بار مرا بی نقاب سوخت باز این ستاره سوخته را آفتاب سوخت

وله

از بس که دلم در ره شوق تو نفس سوخت از ناله من زمزمه در کام جرس سوخت

وله

تا من بنای جور تو ویران نمی کنم از گریه منع دیده گریان نمی کنم

وله

زبان داغ دلم را بر لب اظهار می آرد زگلشن برگ گل را بلبل از منقار می آرد

وله

یاد آن روز که دل در خم گیسوی تو بود پیچ و تاب رگ جانم شکن موی تو بود

وله

ناله دامن به چراغ دل پر داغم زد باد نگذاشت چراغان کنم این صحرا را

منه

چون شمع سوخت یکسر جانی که بود ما را تا عقده خموشی از لب گشود ما را

منه

چون شیشه چند باشم مست شراب غفلت تا کی هوا فزاید از هر سجود ما را

وله

چون موجه سرابم در شوره زار عالم کز بود بهره ای نیست غیر از نمود ما را
 هنگامی که راقم حروف وارد کاشان بود میر عبدالحی کاشی حکایت کرد که
 حضرت علامی آخوند مسیحای فسائی قدس الله روحه وارد کاشان شده بود فصل
 تابستان بود و عقرب در آن فصل در کاشان بسیار و در عوام اشتها دارد که عقرب
 کاشان غریب را نمی گزد بنابراین چون شب شود کسی که غریب باشد به آواز بلند

می گوید که من غریب غریب^۱ و این سخن را به منزله افسون کژدم دانند.^۲ شبی من^۳ و جمعی از مردم کاشان که مسیحای کاشی هم از آن جمله بود در خدمت علامی بودیم چون وقت خواب رسید حضرت علامی به آواز بلند فرمود که من مسیحای فسائی ام، غریب غریب، شما دانید و مسیحای کاشی خود.

الفاضل الكامل کمال الدین حسینی الفسائی

از افاضل شاگردان حضرت علامی مسیح الانام فسائی بود. توفیق استفاده از بسیاری علمای اعلام دریافته به مساعدت الطاف الهی و کمال استعداد ذاتی به مراقی مجدوعلا و اعلی رتبه علم و تقوی صاعد گشته، کاشف معضلات اوایل و حلال غوامض مسائل بود و در علوم منقوله تتبع کامل و در معقولات قسطی وافی حاصل نموده، تا پایان عمر سعادت فرجام به افاضه افاضل و تحریر قواعد^۴ و مصنفات عالیه اهتمام می فرمود و از مآثر قلم مشکین رقم او کتاب «شواهد» است که بر مطول نوشته و در مقام خود مثل آن نسخه تدوین نیافته، و حاشیه بر «معالم اصول» تحریر فرموده و رساله شریفه دیگر که در حل شبهات کاتبی قزوینی نوشته. راقم حروف کتاب «مغنی اللیب» را با تفسیر صغیر عروة الاسلام شیخ ابوعلی طبرسی علیه الرحمة و بعض مقاصد دیگر در حضور باهرالنورش قرائت و استفاده نموده تا آنکه هنگام محاصره اصفهان در سال یک هزار و یک صد و سی و چهار به دارالقرار و جوار رحمت آفریدگار مقام اختیار فرمود. چون از بدایت تحصیل پرورش یافته حجر تربیت حضرت علامی^۵ علیه الرحمة بود به غایت خوش تقریر و نیکو تحریر و در انشاع شعر انگشت نما و ید بیضا می نمود. [۹] تتبع^۶

۱. به آواز بلند می گوید که من غریب.

۲. این سخن را به جای افسون کژدم دانند.

۳. من و جمعی از مردم کاشان.

۴. تحریر مصنفات.

۵. حضرت علیه الرحمة بود.

۶. جواب.

قصیده خاقانی را که صدرش این است، مصرع:

دل من پیر تعلیم است و من طفل زیاندانش
خوش به سامان فرموده و به صیقل اندیشه^۱ زنگ از دلهای سخن سنجان^۲ زدوده
و اشعار متفرقه دیگر نیز دارد که معدودی از آن را درین صفحه می نگارد.

اشعار

خوش آن زمان که دلم کامیاب عزلت بود
حصار عافیتم از کمند وحدت بود

وله

زاستغنا تغافل در شکارم کرد ازین غافل
که صید لاغر من در کمین صیادها دارد

وله

بکش بسوز که عاشق شدن جزاش^۳ این است
کسی که دل به تو ظالم دهد سزاش^۴ این است

ایضاً

آب می گردد دل و از سینه می آید برون
یار تا از خانه آئینه می آید برون

وله

گرد کلفت در دلم از بس به خود پیچیده است
نالهام چون گرد باد از سینه می آید برون

وله

ز دوستان گرامی جدا فکند مرا
ز بی وفایی دوران بی مدار می پرس

۱. و به صیقل زنگ از دلهای ... کلمه اندیشه حذف شده است.

۲. زنگ از دلهای زدوده. کلمه سخن سنجان حذف شده است.

۳. سزاش.

۴. جزاش.

نه خون گذاشت به دل نی به دیده قطره اشک
ز باد دستی مژگان اشکبار مپرس

جامع الفضائل^۱ المیرزا علیخان علیه الرحمة والغفران

از اعظم بلده گلپایگان و از مستفیدان رئیس العلما آقا حسین خوانساری بود. به فضایل صوری و معنوی آراسته، ذهن دقیقش کشف غوامض حقایق و سلیقه مستقیمش در هر فن به استقلال و به استحقاق فایق. تعلیمات شریفه و فوائد ارجمند دارد^۲ و در شعر و انشا افاضت مآب، به غایت دقیقه سنج و نکته یاب بود. هنگامی که^۳ از اصفهان عزم گلپایگان داشت به منزل والد علامه اعلی الله مقامه آمده روزی^۴ مقام نموده وداع فرمود. در آن ایام فقیر را سعادت حضور ایشان حاصل آمد. دیگر چند سال^۵ هم به صفای خاطر در گلپایگان زندگانی نموده در همان بلده به جنت جاودان انتقال فرموده. [۱۰]

این چند بیت از نتایج طبع آن فاضل حمیده خصال است:

چون صبح در جوانی اگر پیر می شدم مانند آفتاب جهانگیر می شدم
زین بیش بود قابل پرواز شهپر^۶ هم آشیان اگر به پرتیر می شدم

وله

اگرچه هست صراف عمل بینا به هر نقدی ز روی لطف می گیرد زر سرخ خجالت هم^۷

۱. جامع الفواضل.

۲. سلیقه مستقیمش در هر فن استحقاق و استقلال تعلیقات شریفه و فواید ارجمند داشت.

۳. کلمه هنگامکه در نسخه «پ» حذف شده است.

۴. روزی چند مقام نموده.

۵. دیگر هم به صفای خاطر.

۶. قابل پرواز شهرتم.

۷. خجالت را.

وله

لبـریر ز نـظّاره من گشت دو عالم
از بس به تماشای تو بالید نگاهم
جز عکس تو [بر لوح] ^۱ دل خویش ندیدم
چندانکه درین آینه گردید نگاهم

وله

شب هجر تو در فانوس تن چون شمع کافوری
فروزان استخوانم شد ز تاب گرمی تبها

السید العالم العامل الفاضل ^۲

السید مرتضی العاملی

از احفاد امجاد سیدالفقها والمحدثین سید محمّد مشهور است که صاحب کتاب مدارک شرح شرایع است و آن فاضل عالی مقام ^۳ صبیبه زاده شهید ثانی و زنده جاودانی الشیخ زین الدین علی العاملی است قدس الله روحه. ^۴ در دارالسلطنه اصفهان است. ^۵ بالجمله مولد سید مرتضی و والدش ^۴ در دارالسلطنه اصفهان است. ^۵ او اکتساب علوم دینی و اقتنای معارف یقینیه در آن بلده فیض توأمان نموده از افاضل زمان بود. به علوم عربیت و فقه و حدیث که میراث ایشان است ماهر و طبّعی به انشای شعر قادر و علم تخلّص آن نقاوه اکابر است. پیوسته رقم مودّت و اشفاق این سراپا وفاق را بر لوح خاطر عرفان ذخایر

۱. در نسخه «ت» مصرع به شکل زیر آمده است: «جز عکس تو من پر تو دل خویش ندیدم.»

۳. و آن فاضل صبیبه زاده.

۲. السید العالم العامل زین الافاضل.

۵. در دارالسلطنه اصفهان و اکتساب علوم دینی.

۴. و پدرش.

نگاشتی و هرگز قدم از پرستش و نوازش این خاکسار نکشیدی^۱ و دست از تسلیه
خاطر باز نداشتی تا آنکه لوای سفر به عالم بقا برافراشت^۲ و حسرت بی پایان و داغ
حرمان بر دل دردمندان گذاشت. [۱۱]
این چند بیت از ایشان است:

اشعار

اوقات صرف دوستی عیب جو مکن
بازشت روی آینه را روبرو مکن
پیراهن دریده چو گل زینت تن است
زنهار چاک سینه خود را رفو مکن
گم گشتگان به منزل مقصود می رسند
از خویش تا برون نیروی جستجو مکن
ایضاً
کم نمی گردد زدریا هرچه بردارد سحاب
چشم من تا می توانی گریه کن دریاست دل
وله
از دل روشن چو صبح آئینه ای می خواستم
صاف از گرد کدورت سینه ای می خواستم
وله
خود را به شمع^۳ و هر گل روی نمی زنم ما بوالهوس چو بلبل و پروانه نیستیم
وله
بخیه ای بر خرقة صد چاک هستی می زدم گر دماغ بستن بند قبا می داشتم^۴

۱. بر نکشیدی.

۲. تا آنکه لوای علم سفر افراخت.

۳. خود را چو شمع.

۴. بخیه ای بر خرقة صد چاک هستی می زدیم گر دماغ بستن بند قبا می داشتیم

الفاضل العصر^۱ المولی محمد علی السکاکی

الشیرازی رحمة الله علیه

حاوی بسیاری از فنون علمیّه و متحلّی به اوصاف شریفه و اخلاق فاضله بود. در اواخر، تدریس دارالعلم شیراز به ذمتش موکول و مشربی صافی و آراستگی و آزادی عجیب داشت.

از شاگردان نمایان حضرت علامی، مسیح الانام علیه الرحمة والرضوان بود و ادراک صحبت^۲ بسیاری از علما و موحدان نموده به صیقل هدایت و فیض سعادت زنگار کلفت از آینه دلها^۳ زدوده از سخن دلپذیر و حسن تقریرش فیض سحرگاهی هویدا و از ضمیر^۴ مهر تنویرش دم جان بخش مسیحایی پیدا. تا این نیازمند درگاه^۵ اکثر در شیراز بود پیوسته هنگام سحرگاه به فیض بخشی منزل فقیر آمدی و تا ارتفاع نهار به مصاحبت گذرانیدی.

در فرقت او مپرس احوال دلم

تا آنکه از کمال سعادتتی که شامل حال فرخنده مال آن صاحب دل بلند اقبال بود در استیلای افغان و آشوب شیراز در سال یک هزار و یکصد و سی و پنج^۶ به دست اشرار قوم بدسگال در مراحل ستین شربت شهادت چشیده در خانه خویش مدفون گردید. اسکنه الله فی جواره.

تخلص آن بلیغ الکلام شکیب و خلف محمد امین سکاکی شیرازی^۷ است. [۱۲]
اشعار رشیکه^۸ از آن جمله این چند بیت است:

۱. الفاضل الاوحد محمد العلی.

۲. ادراک بسیاری از علماء و موحدان نمود.

۳. زنگار کلفت از آینه ضمیر زدوده بود.

۴. این نیازمند درگاه الهی در شیراز بود.

۵. و خلف محمد امین سکاکیست شیرازی.

۶. و از صبح ضمیر.

۷. در سال هزار.

۸. اشعار شیفته دارد؟

پرافشانی چو کاکل سنبل از جیب صبا افتد
 بگردانی چو نرگس فتنه در میخانه‌ها افتد
 هوای تاج زر گردن‌کشان را پست می‌سازد
 چو روشن گشت شمع بزم در یک شب زیبا افتد
 وله

چو نور و سایه می‌خواهد دلم تا متصل باشد
 سر من در کنار او سر او در کنار من
 وله

گر به فریاد من خسته نه هوش تو رسد
 چقدر ناله کشد قد که به گوش تو رسد
 وله

به ارباب جهان کی می‌رسد فریاد مسکینی
 که مانند صدف دارند از در گوش سنگینی
 وله

ز عالم گرچه^۱ با صد داغ حسرت رفته‌ام شادم
 که چون طاووس کردم ز آشیان پرواز رنگینی
 وله

دو عالم را جزای قاتل من ده خدای من
 که بس باشد همین ذوق شهادت خونبهای من
 چو نفی نفی اثبات است از مردن نمی‌ترسم
 بقای من چو شمع کشته باشد در فنای من

۱. زعالم بسکه با صد داغ.

گذشتن از سراب دهر دامن چیدنی دارد
 ز آب هفت دریا تر نگردد پشت پای من
 بدن مصر و هوا فرغون و هامان نفس و من موسی
 خیال و وهمها سحر و دلیل من عصای من
 بزرگان را شکیب از حال آگاهی نمی باشد
 درین کھسارها هرگز نمی پیچد صدای من

المؤید بالفیض الربانی المیرزا هاشمی

الهمدانی علیه الرحمة

فاضل [همه دان]^۱ و از فصحای شیرین زبان بود، فکرش صحیح و خدمتش صریح. در علوم عقلی و نقلی بارع و حدت شعورش سیف قاطع. در هر [فنی]^۲ نکته طراز و در سرعت فهم و استحضار ممتاز. مولدش همدان و سالها در اصفهان به جد موفور تحصیل علم فرموده به ذرّه کمال ارتقا یافت و در علم بقراط زمان شد. محبتی خالص و ودادی به افراط به این ذرّه ناقص داشت. بعد از تکمیل و فراغت از تحصیل به همدان رفته به افاده مشغول بود تا در سانحه و قتل عام که لشکر روم بر آن مرز بوم استیلا یافته در آخر عام هزار و یکصد و سی و شش به سعادت شهادت فائز گشت. [۱۳].

این چند بیت^۳ از اشعار آن غریق رحمت پروردگار است.

اشعار

کی بود کی سبزه خط از عذارش گل کند
 گلشن عاشق نوازیها بهارش گل کند

۱. فاضل همه دان. در نسخه «ت» فاضل همدان آمده است.

۲. در هر فنی نکته طراز. در نسخه «ت» وقتی است.

۳. این چند اشعار آن غریق رحمت پروردگار است.

وله

بی آبله ماند کف پایی که در این راه از سرزنش خار جفایت گله دارد

وله

ز آهی^۱ می‌کنم چون شمع روشن پیکر خود را

به دست خویش بر سر می‌کنم خاکستر خود را

فرد

خمیازه کشیدیم به جای قدح می

ویران شود آن شهر که میخانه ندارد

فرد

دوری میان ما و تو صورت پذیر نیست

نقاش سرو و فاخته همراه می‌کشد

فرد

نیست ظالم را پس از مظلوم چندان فرصتی

شمع با پروانه در یک شب زمحفل می‌رود

وله

بر امید آنکه شاید یک دمت بینم به خواب

دوش تنهایی به صد افسانه‌ام در خواب کرد

وله

غم دوستان دشمن جان من شد خوشا حال او کاشنایی ندارد

فرد

از هلال خم ابروی تو دل رفت زکار

حل شد این عقده و از ناخن تدبیر چکید

۱. از آهی می‌کنم.

ذوالمناقب و المفاخر المیرزا باقر طاب مثنواہ [۱۴]

به قاضی زاده عباس آباد^۱ معروف و به فضایل ظاہری و باطنی موصوف. مولد و موطنش اصفهان و از اعیان زمان بود. استفادہ منقول از حضرت مجتہد الزمان مولانا محمد باقر خراسانی علیہ الرحمۃ و معقول از سید الحکما میر قوام^۲ قدس اللہ روحہ نموده. مصاحبتی دیرینہ با والد علامہ رحمۃ اللہ^۳ و عطوفتی تمام^۴ به حال راقم این مقالہ داشت.

مناسبت^۵ سلیقہ اش با دقایق صناعت شعر از اکثر افاضل دیگر بیشتر و نی کلکش را در شکر ریزی قیمتی اوفی و او فر بود. در عشر سبعین از مراحل زندگانی این جهان فانی را بدرود نموده به حظایر قدس ارتحال فرمود. این ابیات از مآثر قلم آن سنجیده رقم است.

فردیات

عینک در انتظار تو با دیدہ یار شد . چشم سفید گشته به راحت چہار شد

وله

بگذار بود مهر خموشی به دهانم
با آنکہ میان من و تو موی نگنجد
آوارگیم منزل و مقصود ندارد
چون تیر هوایی به نظر نیست نشانم

وله

مپسند زدیدار تو محروم بماند
نور نظرم شعلہ جوالہ شد از بس
از دیدہ برآید بہ صد امید نگاہم
برگرد سرا پای تو گردید نگاہم

۲. میر قوام الدین.

۵. مناسب سلیقہ اش.

۱. قاضی زاده عباس آباد بہ علم و عمل معروف.

۳. والد علامہ علیہ الرحمۃ.

۴. عطوفتی تمام با راقم این کلام داشت.

وله

روشنش می گردد احوال دلم در پیش بار

هر که چون پروانه یک شب می شود مهمان شمع

بیت

نبستم هیچگه از اختلاط دوستان طرفی
به رنگ رشته گلدسته پامال عزیزانم

وله

ز عکس او گلی هر لحظه در باغی نظر دارم
به چشم کم مبین اشک به خون غلطیده ما را
گل افشان شعله ای از داغ سودایی به سر دارم
که من از نخل امید دو عالم [این] ثمر دارم^۱

وله

جان در تنم به رقص روانست از نشاط
گویا تو یاد این دل مهجور می کنی

وله

شکست شیشه یکدل چنانست
ز عشق آن روز لذت می توان برد
که چندین کعبه ویران کرده باشی
که داغی را نمکدان کرده باشی^۲

وله

کورانه پی مصلحت اندیش نرفتم
دوری نتواند به میان پای گذارد
از کوی تو هرگز قدمی پیش نرفتم
بی همراهی یاد تو از خویش نرفتم

العارف بالله المولی حبیب الله طاب ثراه

ساکن عباس آباد اصفهان و در عقلیات مشهور زمان بود. نتایج افکار حکما را با معارف اصحاب شهود تطبیق نموده و به مشرب و مسلک صوفیه انس و عادت

۱. که من از نخل امید دو عالم این ثمر دارم. در نسخه «ت» این ذکر نشده است.

۲. این بیت را نسخه «پ» ندارد.

گرفته^۱، شورش دماغش را مرضی سوداوی علاوه شده چندی از معاشرت و تدریس بازماند و به معالجت مفیده به حال خود آمده^۲ باز به افاده مشغول شد. با فقیر انس تمام داشت. در آن بلده^۳ به جوار رحمت الهی رسید. [۱۵] این ابیات از مآثر کلک‌گهر سلک اوست:

فردیات .

در آ در بزم رندان تا ببینی عالم دیگر^۴ بهشت دیگر و ابلیس دیگر آدمی دیگر

* * *

ما را ز خداوندی لطف تو همین بس کز زندگی همچو منی عار نداری

وله

مسجد خراب کردم و میخانه ساختم تسبیح را گسستم و پیمانہ ساختم

وله

به دل زخم نمایان از تو دارم چه منته‌ها که بر جان از تو دارم

الأديب المتأدب المبادي المولى محمد هادي [۱۶]

از مشهد مقدس رضوی [و] در اصفهان مقام اختیار نموده. روزگاری دراز در آن بلده به صفای وقت به مصاحبت اصداقا و به افاده^۶ معارف سپری ساخت و الحق از جمله اعظام ارباب عوائم^۷ بود. خصائل حمیده‌اش به کمال و به غایت خوش صحبت و شیرین مقال و با راقم این مقال سالها انس و اتصال داشت. در سال

۱. عادت و انس گرفته بود.

۲. به معالجات مفیده به حال خود باز آمده.

۴. عالمی دیگر.

۵. مشهد مقدس رضوی و در اصفهان. در نسخه «ت» حرف (و) نیامده است.

۶. به مصاحبت اصداقا و افاده معارف سپری ساخت.

۷. اعظام ارباب عوائم بود.

هزار و یک صد و سی و چهار ازین^۱ دار بی قرار به عالم انوار پیوست. اگرچه طبع به انشاء شعرگاه گاه می گماشت اما از بدایت حال به این شیوه میل و رغبت نموده و هر ضعیفی که در سخن سرایی داشت تدارک آن به سخن رسی و التذاذ از آن فرموده. [۱۷] این چند بیت از ایشان است:

اشعار

به سینه چنگ زدم دل^۲ به اضطراب آمد به دیر حلقه زدم کعبه در جواب آمد

دیگر

باز [مستم]^۳ ترانه ای دارم غزل عاشقانه ای دارم
عشقم آخر خراب خواهد کرد در ره سیل خانه ای دارم

وله

نشان مرد ره گم کرده از منزل چه می پرسی

حدیث کشتی طوفانی از ساحل چه می پرسی^۴

وله

در ترقی سفله را جز خودنمایی کار نیست

ابر بر دریا کند عرض تجمل در هوا

وله

منت تردستی احسان کم از سیلاب نیست

از خرابی نیست بهتر هیچ تعمیری مرا^۵

۱. از این جهان بی قرار. ۲. دل در اضطراب.

۳. باز مستم. در نسخه «ت» باز رستم آمده است.

۴. بعد از این بیت بی بی در نسخه «پ» ذکر شده است که مصرع اولش خوانا نیست:

۵. این بیت را نسخه «پ» ندارد.

السیدالامعی سید قاسم البروجردی

از سادات عالی درجات^۱ بروجرد است که بلده‌ای است دلگشا قریب نهاوند. فقیر در بلده به خرم‌آباد^۲ لرستان بود که آن سید سعادت بهر از شهر خود که مسافت بیست فرسنگ است به خرم‌آباد رسیده از صحبت او مسرت تمام حاصل شده و با آنکه بیست و دو سال از عمر او گذشته بود از موطن خود به جایی سفر نکرده، او را از افاضل دریافت. تحصیل نزد^۳ فضایل مآب حاجی عبدالغفور بروجردی نموده و حال آنکه او را فقیر^۴ دیده و به رتبه او واقف گردیده، سید مذکور را فایق بر استاد یافت. ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء. بی تکلف جوانی بود از نوادر جهان به آن^۵ لیاقت و استعداد و استقامت سلیقه وجودت ذهن و سرعت فهم و حدت شعور و استحضار به علوم^۶ متداوله که دیده بود کمتر اتفاق افتد. مدت سه چهار ماه پیوسته حاضر و معاشر بود و به شعر و معما^۷ چنان آشنا که به اندک تأمل گفتی و پسندیده گفتی. باز به وطن خود عود نموده، ده دوازده سال قبل از وقت تحریر شنیده شد که به جنت جاودان انتقال نموده. [۱۸]

این ابیات از او به یاد است.

اشعار^۸

ای ز تو هر لحظه [سودایی]^۹ دل شوریده را
در تماشای تو هر ساعت فروغی دیده را

۱. عالی مقدار.
۲. بلده خرم‌آباد.
۳. او را از افاضل تحصیل نزد فضایل مآب. این قسمت در نسخه «پ» مغلوط است.
۴. حال آنکه فقیر او را و به رتبه او واقف گردیده.
۵. از نوادر جهان لیاقت و استعداد و استقامت.
۶. استحضار علم متداوله.
۷. به شعر و معما چنان که به اندک.
۸. ابیات.
۹. سودایی سر شوریده را. در نسخه «ت» سودای آمده است.

قدر ما را گر نمی دانید یاران دور نیست

فهم هر کس در نیابد نکته سنجیده را

وله

نم فیض تو ساقی حل نماید مشکل ما را

به یک پیمانه می دریای آتش کن دل ما را

وله

به زخم کاریم چون رنجه گردان دست و خنجر را

عبیرافشان نمود از شوخی آن زلف معنیر را

القاضی الفاضل مجدالدین الدزفولی

دزفول بلده‌ای است از توابع شوشتر. قاضی مجدالدین مذکور^۱ از بدایت تحصیل مطالب علمیّه را نزد علماء شوشتر^۲ طی نموده، فقه و حدیث را از سیّد نعمت‌الله جزایری علیه‌الرحمة استفاده نموده به مرتبه کمال رسید و مکرر به اصفهان آمده در صحبت علما و ارباب هنر به سر برده درجه بلند یافت. بسی نیکو خصال و ستوده افعال و لطیف طبع^۳ بود. در انشا به غایت ماهر و در شعر نیز سلیقه درست داشت، اگرچه کم می‌گفت لیکن آنچه می‌گفت خالی از لطفی نبود. مدتها به این فقیر انیس و جلیس^۴ بود و در بعضی اسفار رفاقت نموده. چند سال پیش^۵ از تحریر، وفاتش مسموع شد. اسکنه‌الله فی جواره مع الصدیقین. [۱۹]

این چند بیت از واردات اوست.

۱. قاضی مجدالدین مذکور قاضی آنجا بود.

۲. مطالب علمی را نزد علمای حویزه و شوشتر طی نموده.

۳. لطیف الطبع بود.

۴. مدتها به این فقیر جلیس و انیس و در بعضی اسفار.

۵. چند سال قبل از تحریر.

اشعار

درهم شکست رتبه ما را کمال ما
بر ما و بال گشت چو طاوس بال ما

وله

به فکر پرده پوشی نیستم چاک گریبان را
نمک پاشم چرا از بخیه این زخم نمایان را

وله

گرچه فرش خانه زاهد به ظاهر بوریاست
نیست فارغ باطنش از خارخار سوزنی

* * *

تکیه بر دوستی اهل جهان نتوان کرد تا چو پستی نکنی پر شکم [ایشان^۱] را

العالم المتبحر القاضی نظام الدین الخوانساری

در اصفهان تحصیل علوم نموده^۲ به موطن^۳ خود بازگشت. والی لرستان فعلی به کمالات او اطلاع یافته بنابر التماس و اشتیاق او به خرم آباد که دارالاماره آن ملک است توجه نموده شغل قضا و مرافعات آن دیار به خدمتش مرجوع شد. به فضیلت و جودت طبیعت ائصاف داشت و در حسن [صوت^۴] و مهارت به موسیقی^۵ از نوادر عهد بود. چون راقم این رقوم وارد آن مرز بوم گردید از حوادث و تقلبات روزگار به غایت افسرده دل و شوریده دماغ، قاضی فرخنده خصال به

۲. علوم نمود.

۱. شکم ایشان را. در نسخه «ت» شکم انسان آمده است.

۴. حسن صوت در نسخه «ت» حسن صورت آمده است.

۳. از وطن.

۵. موسیقی و حساب نوادر عهد بود.

دل آسایی میان بریست و راضی به قصور نگشته هر روز حاضر شدی و اصول کافی و حاشیه قدیم را شروع^۱ به قرائت نمود. تا پایان ایام اقامت^۲ با فقیر آن مذاکره در میان بود. الحال^۳ از حیات و ممات او اطلاع نیست. فکرش به شعر آشنا و به معمّا رسا. [۲۰] و این ابیات زاده طبع اوست.

نظم

به عشق آشنا پرور هوس بیگانه می آید

برو ای آرزو از دل که صاحبخانه می آید

وله

عنان گسستگی موج در کنار من است

تورا گمان که به دست من اختیار من است

وله

تا دم حشر چو خورشید فروزان داغ است

دل گرمی که از آن آتش سوزان داغ است

وله

چه حاصل چون به ملک مصرق حط قدردان باشد

گرفتم اینکه صد یوسف تورا در کاروان باشد

المولی صدرالدین الجیلانی

از بلده رشت است که تختگاه سلاطین اسحاقیه گیلان بود. سالها در [مدارس]^۶

۱. حاشیه قدیم را به قرائت نموده.

۲. تا پایان اقامت فقیر آن مذاکره.

۳. کلمه الحال را ندارد.

۴. عبارت اطلاع نیست محذوف است.

۵. فکرش در شعر آشنا و در معمّا رسا.

۶. سالها در مدارس دارالسلطنه. در نسخه «ت» کلمه مدارس ذکر نشده است.

دارالسلطنه اصفهان به اکتساب علوم مشغول^۱ و حاوی فروع و اصول گشته، معاودت به گیلان نمود. سودایی عالی به غایت تمکین در مزاجش بود و راقم حروف در سنه تسع و ثلاثین و مائة بعد الف که به گیلان رفت^۲ عزم خراسان داشت. نوبت دیگر در بلده رشت با مولانا ملاقات نموده، عمرش به هشتاد رسیده شیخ الاسلامی آن بلده به وی تعلق داشت و در خلال فراغ از مشاغل به انتظام نظم همت می گماشت و اشعار خود را نزد این خاکسار آورده می خواند و بر^۳ اصلاح آن می کوشید بینا تخلص اوست. [۲۱]

این چند بیت که به خاطر مانده ثبت نموده.

نظم^۴

وعدۀ وصل سحر را از تو باور داشتم
چشم بر راه تماشایت چو اختر داشتم

وله

قطع پیوند ز زلف تو محال است [محال]^۵
عمرها شد که به این سلسله محرم شده ام

وله

چراغ مهراو در سینه ها مردن نمی داند
گل داغ جنون عشق پژمردن نمی داند

رباعی

ای مرد رهی جزره بیچون نیروی
از جاده حق به مکر و افسون نیروی
زنهار که همچو دانه های تسبیح
از حلقه ذکر دوست بیرون نیروی

* * *

۱. مشغول بود. ۲. به گیلان رفته. ۳. در اصلاح آن. ۴. ابیات. ۵. محال است محال. در نسخه «ت» محال است مرا ذکر شده است.

فرقه ثانیہ

در ذکر شعرای معاصر^۱

وحیدالزمان میرزا [محمد^۲] طاہر^۲ علیہ الرحمۃ

یگانہ روزگار و از غایت اشتہار بی نیاز از تعریف است. موطن و مولدش^۳ دارالسلطنہ قزوین. در بدایت حال تحصیل مقدمات علمیه نموده، بہ فن سیاق و ممارست مہام دفتری و دیوانی [رغبت^۴] نموده، سرآمد ارباب علم استیفا شد و در مہارت و اقتدار بہ انشا و حسن تحریر بی نظیر آفاق گشت. صفای خطش رونق شکن بنفشہ زار بناگوش دلبران و طوطی کلک شکر شکنش زنگزدای آینہ خاطر دانشوران. زلال طبعش رشک افزای کوثر و نسیم و رای عقدہ گشایش شکنج غنچہ دلہا را فردوس نسیم. در شعر، طرز تازہ کہ مختار بعض متأخرین است رواج یافته و رونق بخشیدہ او است، در اقسام نظم داد سخنوری دادہ و دیوانی کہ از شصت ہزار بیت زیادہ باشد

۱. در ذکر السایر للشعراء معاصر.

۲. وحیدالزمان میرزا محمد طاہر وحید. در نسخہ «ت» کلمہ محمد نیامدہ است.

۳. موطن ابا و مولدش.

۴. مہام دفتری و دیوانی رغبت نموده. در نسخہ «ت» ترغیب آمدہ است.

به یادگار گذارده. تاریخی که در ضبط احوال وقایع صفویّه نوشته بر حسن تقریرش گواه و فصول منشآت بلیغه‌اش ثبت دفاتر و نیز دائرالسنة^۱ و افواه است. در بدایت اشتغال به امور دنیوی به دستور اعظم^۲ میرزا تقی پیوسته دخیل بعضی مهمّات او^۳ شد و به قدرشناسی او رتبه‌اش بلندی گرفت^۴ و بعد از رحلت آن وزیر روشن ضمیر به اعتمادالدوله خلیفه سلطان توسّل نمود. از غایت ظهور کمالات و مهارت در مهمّات منظور نظر عاطفت پادشاه عالی^۵ جاه عباس ثانی گشته به منصب واقعه‌نویسی مرتبه تقرّب و اختصاص یافت. در زمان سلطان سلیمان صفوی بر حسب استقلال به وزارت اعظم رسیده به آن شغل خطیر اشتغال داشت، تا آنکه پس از انقضای چند سال از سلطنت شاه سلطان حسین خود از منصب مذکور مستعفی شده دست از مهمّ دنیوی کشید.

در مدّت العمر، با این همه مشاغل پیوسته از اکابر افاضل اقتنای^۶ معالم و معارف نموده فواصل اوقات را صرف استفاده و افاده^۷ استکمال فضایل می ساخت و انصاف آن است که در زمن دولت صفویه من جمیع الوجوه به استعداد و کمالات او کسی پا^۸ به میان مهمّ دنیوی نگذاشته و به ملازمت ملوک سرفرو نیاورده، اگر مذلت چاکری و لوث دنیاداری تشریف لیاقت و کمال^۹ او را شوخگن و آلوده نمی ساخت^{۱۰} هرآینه در سلک افاضل نامدار منسلک و در ذیل آن والاگهران عالی مقدار در شمار آمدی.

فقیر آن دبیر دانشور را چهار پنج نوبت بعد از استعفا از وزارت^{۱۱} در منزل والد مرحوم دیده‌ام، عمرش قریب به صد سال رسیده بود که رحلت نمود. [۲۲]

۲. به دستور میرزا تقی.

۴. رتبه‌اش بلندی گرفته.

۷. افاده و استفاده.

۹. کمال و لیاقت.

۱. ثبت دفاتر و دائر برالسنة افواه است.

۳. پیوسته دخیل بعضی مهمّات شد.

۵. منظور نظر عاطفت پادشاه والاجاه.

۶. از صحبت اکابر و افاضل اقتضاء معالم و معارف.

۸. کمالات او کسی پای در میان.

۱۱. استعفاء وزارت.

۱۰. نمی ساختی.

این ابیات^۱ از افکار آن سخن‌گزار حالیا به قلم آمده^۲.

نظم

ہر جا دلیست در پی چشم سیاہ تست

عالم تمام زیر نگین نگاہ تست

یا رب چه آفتی تو کہ مجنون بہ روز وصل

رویش بہ سوی لیلی و چشمش بہ راہ تست

ایضاً^۴

حدیث زشتم و نیکو نوشته‌اند مرا

چو لالہ خامم و در خون برشته‌اند مرا

از این چه سود کہ در باغ کشته‌اند مرا

چو لالہ روزن گلخن بود گریبانم

ولہ

شرم می‌گرداند اوراق کتاب رنگ را

تا نخوانی از درون حالِ درون تنگ را

ولہ

شویم بہ اشک چشم خود از چہرہ گرد را

عاشق بہ درد چارہ کند باز درد را

ولہ

گفتی مگر کہ بخیه زخم ز ہم گسیخت

از ہم چو باز شد مژہام خون دیدہ ریخت

ولہ

بر بال خود نہادیم بنیاد آشیان را

ما طائران شوقیم آرام نیست جان را

ولہ

بہ روی آب جای قطرہ باران نمی ماند

زیاران کینہ^۵ ہرگز در دل یاران نمی ماند

ولہ

دو عالم را اگر بر ہم زنی جانان شود پیدا

چنان کز سنگ و آہن آتش سوزان شود پیدا

۳. رویش بہ روی لیلی.

۲. می آید.

۱. اشعار.

۴. بیت زیر را نسخہ «ت» ندارد.

پایش زکار مانده ولی سر بہ راہ تست

باور مکن وحید ملول از طلب شود

۵. زیاران گفته.

وله

ره مده در خط مشکین شانه شمشاد را
نیست حاجت حک و اصلاحی خط استاد را
چرخ را آرامگاه عافیت پنداشتم
آشیان کردم تصویر خانه صیاد را

وله

الهی جلوه ده در دیده اش حیرانی ما را
به گوشش آشنا کن ناله پنهانی ما را
زی قدری به وصل او گرم لایق نمی دانی
به خاک آستانش روی ده پیشانی ما را

وله

[اگر^۱] نالم ز زخم خار در پا رفته نامردم
ولی در زیر پای من شکست این می کند دردم

وله

چه غم گر تلخ شد چون زهر بر لب جان شیرینم
ولیکن چون به کام دشمنانم می کشد اینم

ایضاً

افسوس می خورم زغم روزگار خویش
بر آسیای دست نهادم مدار خویش

وله

خوردند باز با چشم از رشک مردمانم
با آنکه توتیا کرد درد تو استخوانم

وله

هرچند که خود گم شده ام راه نمایم
در قافله عشق تو آواز درایم

۱. اگر. در نسخه «ت» گر آمده است.

ایضاً

نمی دانم چرا آهو نگاه من رمید از من
 چو من هرگز نبودم در میان یا رب چه دید از من
 نه شمعم هر زمان کردی غلط پروانه در محفل
 که سرافکنده بودم پیش و آتش می چکید از من
 خوشا حال جوانمردی که گیرد دامن صحرا
 به آب زندگی چون خضر شوید دست از دنیا
 زبان از دل در اقلیم سخن طرفی نمی بندد
 نگردد پخته ماهی هرگز از جوشیدن دریا

وله

در روز عید وصلش من هم برای زینت
 پوشیده ام به صد رنگ حال خراب خود را

وله

چون شاخ که از میوه بسیار شود خم
 از بار هنر بر دل خود نیز گرانم

وله

به همواری توان خاموش کردن هرزه گویان را

صدا گردد بیابان مرگ از همواری صحرا

فرد

نیست جان پاک را بعد از فنای تن زوال
 از شکست کوزه در دریا چه نقصان آب را

وله

مرا غیر از ندامت از عبادت بهره ای نبود
 ز خائیدن کنم مسواک انگشت ندامت را

وله

ای راز دل چه آمده ای بر سر زبان
 بیرون نمی رود ره ازین کوچه باز گرد

ایضاً

به قدر شق قلم گرزهم جدا مانیم
 به دست غیر فتد راه یک کتاب سخن

وله

همچو نرگس به چمن ز آمدن فصل بهار چشم وامی شود از مقدم مهمان ما را

وله

مانندشان موم که ریزند شمع^۱ ازو شد خانها خراب که سروت نهال شد

وله

ز بار منت احسان دریا ابر نیسانی کند افغان چو مجروحی که زخمش آب بردارد

میرزا داوود

از اکابر سادات عالی درجات خلف میرزا عبدالله مستوفی موقوفات است. به جلالت شأن معروف و به اقتنای فضایل و کمالات موصوف. به منصب رفیع^۲ تولیت روضه رضویه علی مشرفها افضل الصلوة والتحیة و به مضاهرت^۳ دودمان صفویه مشرف و ممتاز گردیده بر جلالت شأن و عظمت وقار آن عالی مقدار افزود.^۴ در شاعری دستگاهی وسیع و رتبه‌ای منیع داشت. از هر نوع اشعار بسیار دارد و با این خاکسار مصادقت و موذت صمیمی می‌ورزید و در سنه ثلاث^۵ و ثلاثین و مائة بعد الف در اصفهان به جنت جاودان خرامید. [۲۳]

نظم

روشنی از خویش می‌باشد دل پرنور را
شعله شمع از رگ^۷ سنگ است کوه طور را

۲. به منصب تولیت روضه رضویه.

۵. در سنه ثلاث.

۱. مانندشان موم که ریزند شهد ازو.

۳. و به مضاهرت.

۴. افزوده.

۶. ابیات

وله

خاکساریهای ما را طرفه اوجی داد عشق
آسمان ماند به زیر افتد اگر دیوار ما

وله

جام گل کاسه در یوزه بلبل گردد
به چمن آرد اگر باد صبا بوی تو را

وله

به جزء لایتجزی کند حکیم اقرار
ببیند ار متکلم دهان تنگ تو را

وله

دل مفتون دنیا هرگز آسایش نمی داند
زمخمل هرکجا زردار شد بی خواب می گردد

وله

قرض از مرتبه مردمی انداخت مرا
بسکه این بارگران بود سبک ساخت مرا

وله

اگر صاحب سخن کامل شود خاموش می گردد

گره چون از زبان غنچه وا شد گوش می گردد

وله

زخط پنداشتم حسنت زاوّل بیش می گردد

چه دانستم که این جن وار آخر نیش می گردد

میرزا مهدی مستوفی [خلف^۱] موقوفات

میرزا محمد شفیع حسینی علیه الرحمة

به کمالات صوری آراسته و به فضایل اخلاق موصوف بود. اگرچه گاهی^۲ رغبت
به گفتن شعر می نمود لیکن سنجیده می گفت و بسیار سخن رس بود. با راقم حروف

۱. در نسخه «ت» کلمه خلف ذکر نشده است.

۲. اگرچه رغبت.

ربط^۱ تمام داشت.

در سال یک هزار و یک صد و بیست و نه در اصفهان به روضه رضوان انتقال نمود. [۲۴]

این چند بیت از آن مرحوم [به خاطر^۲] بود.

فردیات

یک کس خبیر از جلوه جانانه ندارد کونین از آن پر شد و او خانه ندارد
عشق تو چه داند که دل ما^۳ به چه حال است آتش خبیر از سوزش پروانه ندارد
غم را چه غم است اینکه خراب است دل ما سیلاب بهاری غم ویرانه ندارد

رباعی

ای در سر شوریده من شور از تو وی چشم جهان بین مرا نور از تو
مانند چراغ صبح ای جان جهان نزدیک به مردن شده ام دور از تو

میرزا محمد امین ازل

برادر مرحوم میرزا مهدی است اگرچه در سال^۴ کهین برادر بود لیکن در فضایل
حظش او فر و بر اکثر مستعدان و اخیار روزگار تفوق داشت.

جودت طبع و استقامت سلیقه اش به کمال و در شاعری قدوه امثال بود. از فرط
علو^۵ همت و تقوی هرگز به مشاغل دنیا آلوده نشد و با وصف تجملات سلسله
عالی شأن خود دامن از معاشرت و مشاکلت آنها کشیده به وضع گوشه نشینان معاش
می نمود و در الفت و وداد با این داعی اهل سداد به پایه اتحاد رسیده بود تا در سال
هزار و یکصد و سی و پنج به ملا اعلی اتصال جست. اعلی الله مقامه. این درر غرر از

۱. با راقم حروف ربطی تمام داشت.

۲. این بیت از آن مرحوم به خاطر بود. در نسخه «ت» کلمه به خاطر ذکر نشده است.

۳. دل من. ۴. اگرچه کهین برادر بود. ۵. از فرط علوی همت.

اشعار آن والا گھر است. [۲۵]

نظم

شنیدم از زبان شمع و روشن گشت بر من هم
 که یک شب اختلاط خلق جان بگدازد و تن هم

وله

از هجر در دلی که غم جاودان نشست
 یکدم برای خاطر ما می توان نشست
 چون تیر پا به وادی بیچارگی^۱ [گذار]

درخانه تا به چند توان چون کمان نشست

وله

غمش با هر که می گویم زدل بیگانه می گردد
 سر مهر از می پر زور این پیمانہ می گردد
 ازل الفت به دنیا از برای آخرت دارم

که مفلس ز آرزوی گنج در ویرانه می گردد

ایضاً^۲

نتوان گفت که دیوانه زنجیر کشید	آنچه دل در خم آن زلف گیر کشید
که نباید دگرم منت تعمیر کشید	گر خرابم کنی ای عشق چنان کن باری
چون شکاری که مصور به سر تیر کشید	دل اسیر نگهش از عدم آمد به وجود
می توانست گلاب از گل تصویر کشید	شب که در بزم حدیث رخ گلرنگ تو بود
دانه را مور به زور از دهن شیر کشید	دل زچنگ مژه آن خال سیه فام گرفت
درد ما کی زدوا منت تأثیر کشید	بود معلوم ز آغاز که بی درمان است

۱. چون تیرپا به وادی آوارگی گذار. در نسخه «ت» گذارد ذکر شده است.

۲. بیت زیر را نسخه «ت» ندارد.

چنان بیزارم از زهد ریایی کرد مخموری که گر تسبیح سازید از گلم پیمانہ می گردد

سر خط بندگیم داد چو مجنونم کرد
هر نشاطی که دل از عشق جوانان اندوخت
پیش تشریف رسای کرم دوست ازل
باز در گوش مرا حلقه زنجیر کشید
انتقامش همه از من فلک پیر کشید
خجالت از کوتاهی قامت تقصیر کشید

میرزا ابراهیم

برادر میرزا نجف خان صدرا از احفاد فاضل مشهور میرزا ابراهیم همدانی که علامه زمان بود و از غایت شهرت بی نیاز از ذکر اوصاف است.^۱ مجمل^۲ میرزا ابراهیم ثانی تحصیل معالم [و] معارف^۳ به قدر فرصت و استعداد نموده، تولیت مزار امامزاده سهل بن علی و ریاست آن بلده که از^۴ لواحق همدان است به او مفوض بود. طبع موزون داشت. ایشان را در خدمت والد مرحوم دیده‌ام و در همان مجلس شعری چند از خود خواند. [۲۶] این چند بیت از آن به یاد است:

نظم

چه گزند است^۵ ز دل سردی افلاک مرا نگه گرم^۶ تو برداشته از خاک مرا

وله

در آتشی که بی تو دل داغدار سوخت می سوخت آن چنان که دل روزگار سوخت
هریک در آتشی من و پروانه سوختیم او را وصال شمع و مرا هجر یار سوخت

میرزا اشرف خلف مرحوم میرزا عبد الحسیب صبیبه زاده سید الحکما

امیر محمد باقر الداماد الحسینی قدس الله روحه

به علو حسب و نسب معروف و به فضایل [نفسانیه^۶] موصوف بود. روزگاری

۱. بی نیاز از اوصافست. ۲. مجمل آنکه میرزا ابراهیم.

۳. بی نیاز از اوصافست. ۴. ریاست آن بلده که لواحق همدان است.

۵. چه گزندست به دل سردی.

۶. به فضایل نفسانیته. در نسخه «ت» نفائس ذکر شده است.

به عزت و احتشام در اصفهان گذرانید. در سنه^۱ ثلث و ثلثین و مائة بعد الالف به روضات جنان انتقال نمود.

او رفت و خوشدلی ز جهان خراب رفت

الطاف و اشفاق آن سید عالی مقدار^۲ با این خاکسار نهایتی نبود. اللهم احشره مع الائمة الطاهرین. به حکم وراثت در مراتب علمی^۳ افادت پناه و معارف ذوقی آگاه بود و در سخن فهمی صاحب دستگاه. گاهی التفات به گفتن شعر می فرمود. اشعار سنجیده دارد و از آن جمله این چند بیت است که زیب [این^۴] مجموعه نمود. [۲۷]

رباعی

آن ماه دو هفته دلبر جانی من آن یار عزیز یوسف ثانی من
یک روز نکرد فکر شبهای غم یک بار نگفت پیر کنعانی من

فرد

مرگی است زندگانی در زیر بار منت کو همّتی که از خضر آب بقا نخواهد

وله

سوختن سهل است ازین داغم که در روز جزا

بر ستم‌های تو مهر داغ محضر می شود

وله

پروانه وار می زخم آتش به جان زرشک چون شمع هر که سوختن آغاز می کند

وله

چون شمع صبحدم نفسی مانده از حیات وقت است اگر عبادت رنجور می کنی

وله

نیست مشکل گذر از وادی پر خار جهان گر زخود قطع تعلق کنی آسان گذری

۱. به تاریخ سنه. ۲. آن سید عالی مقدار را به این خاکسار.

۳. به حکم وراثت در مراتب اعلی.

۴. که زیب این مجموعه نمود. در نسخه «ت» این ذکر نشده است.

میرزا غیاث الدین احمد

برادرزاده میرزا اشرف مرحوم و خلف مرحمت و غفران پناه میرزا صدرالدین محمدبن میرزا عبدالحسب است. تحصیل علوم نموده در تقوا و حسن اخلاق یگانه آفاق بود. به موزونی طبع از بدایات عمر به شعر و شاعری رغبت نموده خیال تخلص ایشان است. هفت بندی^۱ در منقبت انشا نموده بود که در مقام خود به غایت^۲ شایسته می نمود و به نظر خدام ظهیرالانام تفرشی علیه الرحمة رسانیده، صفحه‌ای در تعریف آن به قلم جزالت رقم نگاشته،^۳ در غزل و رباعی هم به موافقت^۴ فقیر دری می سفت. یک سال بعد از آنکه عم بزرگوارش جهان بی وفا را بدرود گفت این سید والاتبار هم دیدار گرامی در احتجاج نهفت. علیه الرحمة والغفران. این چند بیت از آن نازکخیال است: [۲۸]

نظم

هر که زیبای جهان است ز زیبایی تست حسن هر جا که رود صید تماشایی تست

وله

آن گل رعنا به [طفلی^۵] صد چمن نیرنگ داشت
غنچه امید ما نشکفته چندین رنگ داشت

وله

چون موی میانست خبر از هیچ ندارم آورده عبث تهمت هستی به میانم

وله

شمع می داند به شبها محنت پروانه را قدر عاشق را کسی داند که داغش بر دل است

وله

احوال سال پیران پرسیدنی ندارد راهی که می شود کم پیموده گو نباشد

۱. هفت بند در منقبت. ۲. که در مقام خود شایسته می نمود.

۳. در تعریف آن به قلم رقم نگاشته.

۴. در غزل و رباعی هم گاهی به موافقت.

۵. آن گل رعنا به طفلی. در نسخه «ت» لطفی ذکر شده است.

میرزا ابوالحسن

از سادات شیراز و با نواسنجان دمساز بود. در اوقات اقامت فقیر به شیراز پیوسته معاشر و انیس [بود^۱]. سالها شد که ازین کهنه سرا به عالم بقا منزل گزید. [۲۹] این چند بیت از او بیاداند.^۲

نظم

باز چشم ناتوانی برده از هوشم به زور
کرده است آینه رخساری نمود پوشم به زور
در لباس زندگی راحت نمی دانم که چیست
این قبای تنگ را عمری است می پوشم به زور

وله

به غیر از اینکه صداع خمار هجر کشیدم
دگر زمستی صهبای عشق کهنه چه دیدم
گناه چرخ نبود اینکه سرفراز نگشتم
به قدر همتم این خانه پست^۳ بود خمیدم

وله

بسته دام توام در کوی دلدار دگر با قفس رفتم ازین گلشن به گلزار دگر
وله

می کشم از خود تمنا انتقام خویشتن کرده ام وقف گریبان [دست^۴] دامنگیر را

میرزا معز فطرت مشهدی

سید والانژاد و به فطرت اصلی از اهل استعداد بود.^۵ اکتساب متداولات نموده.

۱. پیوسته معاشر و انیس بود. در نسخه «ت» بود ذکر نشده است.

۲. این چند بیت از او به یاد مانده.

۳. این خانه تنگ بود.

۴. دست دامنگیر. در نسخه «ت» به جای دست، است ذکر شده است.

۵. به فطرت اصلی اهل استعداد اکتساب.

در شاعری طبعش مستقیم و فکرش لطیف افتاده، ابیات زیبا دارد و در عهد دولت اورنگ زیب به هند افتاد، مخاطب به موسوی خان شد و در شعر از فطرت به موسوی تغییر نموده و با حصول توفیق^۱ عود به موطن که مشتاق آن بود رفیقش نگشته ازین سرای غربت در کهولت رحلت کرده به رحمت حق پیوست. فقیر اشعارش را دیده. [۳۰]

این چند بیت از آن جمله است:

نظم

به شوخی بس که الفت داده‌ای آن چشم جادو را
کند مَشاطه میل سرمه‌اش مژگان آهو را
برو گردیده^۲ از شادی نگرده مانع اشکم
نسازد جنبش گهواره ساکن طفل بد خورا

وله

سدّ راه معصیتها شد پریشانی مرا داشت عریانی نگه ز آلوده دامانی مرا

وله

کشیدم محنت از جانان^۳ و دیدم سرگرانی هم
وفا نگذاشت کز کویش^۴ برانم ناتوانی هم
نگاه حسرتی^۵ امشب به مژگان آشنا کردم
به رنگ خامه نقاش رنگین گریه‌ها کردم

* * *

از بس شمردن غم دیدار کار ماست هر روز در فراق تو روز شمار ماست

۱. و با حصول بسی توفیق.

۲. به ره گردیده. در هردو ضبط معنی مصرع اوّل مختل است.

۳. کشیدم محنت هجران. ۴. وفا نگذاشت از کوی تو رفتن ناتوانی هم.

۵. نگاه حیرتی.

ملاً حاجی محمد گیلانی^۱

به اکتساب علوم به اصفهان آمد.^۲ در سلک مستفیدان مجتهد عالیشان مولانای
محمد باقر خراسانی علیه الرحمة منسلک^۳ و به کمال مردمی و فضایل حمیده
آراسته از اخیار روزگار و در شاعری [مسلم^۴] اقران و مشکل پسندان هر دیار بود.
مرحوم میرزا صائب می گفته: اگرچه شعر کم دارد اما آنچه دارد منتخب است.
با والد علامه علیه الرحمة مصاحبتی دیرینه داشت و اکثر در منزل ایشان می بود.
فقیر ادراک صحبت او در بدایات عمر بسیار نموده. در هفتاد سالگی از جهان گذران
به عالم جاودان انتقال نمود. [۳۱] از اشعار اوست:

نظم^۵

دل روشن به تقریب هوس عشق آشنا گردد

اگر خواهد که آب آتش شود اول هوا گردد

چنین کز خواهش پیکان تیر اوست جانم را^۶

پس از مردن غبارم سنگ و سنگ آهن ربا گردد

طمع خواری قناعت سر بلندی بار می آرد

به سر گل تا توان بودن چرا کس خار پا گردد

وله

از گداز شمع باشد شعله را پایندگی

می کند از پهلوی مظلوم ظالم زندگی

نی^۷ به کار خویش آیم نی به کار دیگری

چون چراغ روز می سوزد مرا این زندگی

۱. ملاً محمد حاجی گیلانی.

۲. به اکتساب علوم در اصفهان آمده.

۳. مسلک گردیده.

۴. در شاعری مسلم اقران. در نسخه «ت» کلمه مسلم ذکر نشده است.

۵. شعر. ۶. پیکان تیر اوست در جانم غبارم سنگ و آهن را رها گردد

۷. نه به کار خویش می آیم نه به کار دیگری.

ما و قمری خانه‌زاد سر و دلجوی توایم
مدّتی شد در گلو داریم طوق بندگی

وله

بر تربت شهید تو ای گل‌گذار نیست
شمعی که رشته‌اش رگ ابر بهار نیست

وله

چون شمع عمر ما همه در تاب و تب گذشت
دستی به زیر سر نهادیم و شب گذشت

من بعد [چهره] ^۱ با سگ کوی تو می‌شوم
کارم دگر ز شرم و حیا و ادب گذشت

وله

با همه سنجیدگی بی‌قدر و مقداریم ما
چون ترازوی دیار قحط بیکاریم ما

وله

رفت همچون تیر و از پی رفت عقل و هوش ما
خشک و خالی چون کمان حلقه ماند آغوش ما

وله

گوشه‌ای بنشین و ترک عالم اسباب کن
زیر سر بگذار دستار و فراغت خواب کن

وله

پاس دل‌های خراب و چشم اشک آلوده‌دار
گنج در ویرانه‌ها می‌باشد و گوهر در آب

۱. من بعد چهره با سگ کوی تو می‌شوم. در نسخه «ت» چیره ذکر شده است.

ایضاً

افسوس کہ مانند حنای کف رنگین

آگاہ نشد کس زیہار و ز خزانم

در خانہ خود چون قلم از دست تو امشب

من یاد ندارم کہ چه آمد بہ زبانم

ولہ

صبحدم در پای خم آمد مرا مینا بہ سنگ

در چنین روزی نیاید هیچ کس را پا بہ سنگ

ولہ

اہل دل کی زیبی سلطنت و جہا رود

کیست کز تخت فرود آید و در چاہ رود

بس کہ ہر عضو^۱ شد از عضو دگر شیرین تر

بخیہ چون مور بہ زخم سمت راہ رود

مرحوم میرنجات

اسم شریفش [میر عبدالعال^۲] و از سادات کہکیلو بہ فارس بود. موطن آن جامع المحاسن اصفہان و انجمن دوستان را گل ہمیشہ بہار و عالم از نکہت خلقش گلزار^۳ از کمال اشتہار و ظہور آثار از شرح احوال و اطوار مستغنی است. انیسی بی سہیم و ندیمی عدیم النظیر بود و در انشا ماهر و بہ غایت نیکو می نوشت. شعرش از جودت و لطافت و اسلوبش از غرابت افسانہ روزگار است. شبی در

۱. بسکہ ہر عضوی از عضو دگر شیرین تر.

۲. اسم شریفش میر عبدالعال. در نسخہ «ت» عبدالعالی ذکر شدہ است.

۳. حرف «ز» ہمہ جا در نسخہ «پ» «ذ» نوشتہ شدہ است. مثل ہمین کلمہ گلزار.

انجمن این خاکسار که آن سید سخن‌گزار هم از حضار بود گوینده غزلی از گفتار او خواند و این پرده‌نیوش در بدیهه این دو بیتی به گوش حاضران رساند: [۳۲]

رباعی

مطرب غزلی سرود چون آب حیات از نادره سنج بی بدل میرنجات
در شکر سماع طرب افزا گفتم قید انزل رونا علینا برکات
با آنکه عمرش از هشتاد مترقی شده طبع جوانش شکفته تر از گلزار و طرب افزا تر
از خنده بهار بود. با این اقل الانام الفتی تمام و معاشرتی بر دوام^۱ داشت تا آنکه
لوای سفر آخرت برافراشت و در حظیره علامی آقا حسین خوانساری بالین راحت
گذاشت. اللهم احشره مع اولیائه الابرار والاطهار. کلیاتش قریب به ده هزار بیت بوده
باشد. نواب وحیدالزمان بر آن دیباچه‌ای شایسته رقمی ساخته، این چند بیت که
ذخیره خاطر بود از آن سفینه است.

اشعار

امشب که حسنش آینه اهل دید بود دل گلشن همیشه بهار امید بود
از گریه‌های مستیم آخر گشود دل سیلاب قفل خانه ما را کلید بود
روزی که خط بندگی از ما گرفت عشق این لوح از نگارش هستی سفید بود
منعش مکن به پیری ز اجلاص کودکان این قوم را نجات به طفلی مرید بود

وله

سحرگه^۲ از تف دل آتشم به جان می سوخت
ز قصه المم شمع را زبان می سوخت
نجات قصه باغ خلیل^۳ نو می شد
اگر دلش به من آن شوخ سرگران می سوخت

۲. سحرگه از تف دل.

۱. با این اقل الانام الفتی و معاشرتی دوام داشت.

۳. قصه باغ خلیل می شد باز.

وله

ز گرمی های یار خود من دلریش می سوزم

چو شمع انجمن از نور چشم خویش می سوزم

وله

ای زهد سالهاست که شرمندۀ توایم گر عاشقی امان بدهد بندۀ توایم

وله

در باغ جلوه ده قد محشر خرام خویش

کز پیچ و تاب حلقه کند سرو نام خویش

ایضاً

حاشا که ترک عشق کنم از جفای تو گر کشته ای مرا که هلاکم برای تو

ایضاً

آسوده جان شدم ز دم واپسین نجات آخر کشیدم آن نفسی را که خواست دل

وله

خوشا شمعی که [سوزش^۱] شعلۀ باد تو می باشد

هجوم گریه اش تسبیح اوراد تو می باشد

به مزد یاد خود باغ بهشتم وعده فرمودی

مگر باغ بهشتی بهتر از یاد تو می باشد^۲

وله

شب از فغان همه خلق^۳ را ز خواب برآرم

برای آنکه تو را هیچ کس به خواب نبیند

۱. خوشا شمعی که سوزش شعلۀ. در نسخه «ت» شورش آمده است.

۲. این بیت در نسخه «پ» به شکل زیر است:

مگر جانان به هستی بهتر از یاد تو می باشد به مزد یاد خود باغ بهشتم وعده فرمودی

۳. شب از فغان همه کس را.

وله

شد باعث غفلت مرا آگاهی از آمرزشت
بُردست خواب راحتم از سایه دیوار تو

ایضاً

کوه و صحرا پر است از نامت بس که فریاد کرده‌ایم تو را
آنقدرها که یاد ما نکنی آنقدر یاد کرده‌ایم تو را
من غلام کسی که گفت نجات ماکی آزاد کرده‌ایم تو را

وله

بوی گل گفته‌ایم رنگ تو را خلق عاشق دهان تنگ تو را
خم ابروی تست محرابم قبله دانم رخ فرنگ تو را
بس که پرورده‌ام در آغوشش رگ جان کرده‌ام خدنگ تو را

وله

جان مست شهادت زحنای کف پایبی است
صبح کفتم را شفق از رنگ حنایی است^۱

ایضاً

در موج شعله خال لب یار را ببین
این کافر مـخلد در نار را ببین
یک شب سری به خانه ما بی‌کسان بکش
گریان به روز ما در و دیوار را ببین

وله

بند بندم گر جدا سازی به جرم معصیت
از ندامت کی مرا از لب شود دندان جدا

۱. این بیت در نسخه «پ» نیامده است.

غزل

جان مست نشاط است کجایی می غم های
 آسوده دلی رفت زحد ذوق الم های
 محنت طلبان های کجایید کجایید
 افتاده متاع الم بر سر هم های
 سیراب شود کشت من از تابش برقی
 از من به تغافل مگذر ابر کرم های
 خونابه دل اندک و خرج مژده بسیار
 پر درد سرم می دهد^۱ این باده کم های
 بار عجیبی می کشم از زندگی خویش
 باز آ که ضرور است وجود تو و غم های
 از شرم در آینه به خود رام نبودی
 هم بزم رقیبان شده ای های ستم های

وله

در کمین لشکری از گریه دلا داشته ای
 خوش لوای دگر از آه برافراشته ای
 لاله خاکستری از خاک برون می آید
 بس که در هر قدمی سوخته ای کاشته ای
 سرمه کردند غزالان حرم خاکم را
 می توان یافت که با ما نظری داشته ای
 گنهد سخت عظیم است به چشم تو نجات
 وسعت رحمت حق را تو چه پنداشته ای

۱. پر درد سرم ساخته این باده کم های.

شوکت بخارایی

خال رخسار دیار خویش و در زمره یاران سعادت کیش بود. بدایت احوالش را خود تقریر می نمود که پدری داشتم صراف مرا به دبستان فرستاد خط و سوادی آموختم چون سن رشد و تکلیف رسید پدر رحلت نمود ناچار بر سر بازار به شغل پدر نشسته وجه معاشی^۱ حاصل می شد.

چون طبع موزون بود و کلام میرزا صایبا در آن دیار رواج یافته با انس^۲ آن اشعار ذوقی حاصل می شد و مصرعی چند ناهنجار گفته بر اقران خویش می خواندم تارک تخلّص خود [ساخته بودم].^۳

روزی دو سوار از یک نزدیک^۴ مکان من به همدیگر^۵ رسیده به سخن گفتن ایستادند و اسبان^۶ پای بر بساط من نهاده از هم پاشیده^۷ مرا در نکوهش آنان سخنی از زبان برآمد به ضرب تازیانه [و] ستم^۸ آنچه خواستند کردند، مرا دل بشورید و هماندم بی راحله و زاد^۹ از بخارا برآمده روی به خراسان نهادم.

مجملاً چون وارد^{۱۰} هرات گردید میرزا سعدالدین محمد راقم وزیر خراسان که از مستعدان و عالی همّتان جهان بود به حالش اطلاع یافته نوازش و یاری نمود، گاهی به مجلس خود او را بار می داد چون انجمن شعرا بود^{۱۱} موزونی طبع او ظاهر شد، بیشتر مورد الطاف^{۱۲} گشته سالها در مشهد مقدّس^{۱۳} با آن وزیر صافی ضمیر

۱. بر سر بازار نشسته معاشی حاصل می شد.
۲. بانس آن اشعار.
۳. و نازک تخلّص خود ساخته بودم. در نسخه «ت» تخلّص خود می کرده آمده است.
۴. نزد.
۵. به یکدیگر.
۶. اسبان ایشان.
۷. از هم پاشیدند.
۸. مرا به ضرب تازیانه و ستم. در نسخه «ت» حرف «و» ذکر نشده است.
۹. و هماندم به ناگه و بی زاد راه.
۱۰. داخل.
۱۱. چون انجمن شعرا بود و موزونی.
۱۲. بیشتر مورد التفات گشته.
۱۳. سالها در هرات و مشهد مقدّس به آن وزیر.

می بود و در [صحبت^۱ مستعدان] خراسان و عراق که در آن محفل فراهم بودند، خاصه مقیمای احسان مهدی و عظمای نیشابوری^۲ تربیت و تعلیم یافته به راه و رسم سخنوری آشنا گشته^۳ از آصف^۴ عهد خطاب شوکت یافته و پیرایه شهرت گرفت و روز به روز از فیض تربیت، شعرش رتبه لطافت و سلامت^۵ یافته بر سنجیدگی و کمالش می افزود و چون به غایت نازکدل و وارسته طبیعت بود از الفت اهل دل ملالت نموده نمدی خراسانی ساترین ساخته، سر و پای برهنه از خراسان عزم عراق کرده به اصفهان رسیده^۶ در مقابری که منسوب به مزار شیخ بزرگوار شیخ علی بن سهیل بن ازهر اصفهانی قدس الله روحه العزیز^۷ در خارج حصار آن شهر است مکانی مانوس اختیار کرده مأوای خود^۹ ساخت.

چندی به صحبت نیکان و افاضل آن دیار و الفت با بعض شعرا رغبت می نمود و اکثر اوقات را به عزلت در آن مقام^{۱۰} به سر می برد و رفته رفته به ریاضت و انزوا فزوده، ترک معاشرت با خلق نمود و بسیار کم تکلم کردی و در دو سه روز یک بار به لب نانی اکتفا و افطار نمودی^{۱۱} نحافت بدن و گدازش تن^{۱۲} از حد در گذشته بود و همان نمد که در خراسان پوشیده چنان دریافت^{۱۳} شد که در مدت سی و چهار سال تبدیل نیافته، بعد از رحلت از تن او برآورده و کفن پوشانیدند.

و فقیر در کودکی روزی او را دید که وارد مجلس والد مرحوم گردید و آن والامقام^{۱۴} او را احترام^{۱۵} نموده در پهلوئی خود جای داد، مرا از کسوت و حالت او

۱. در صحبت مستعدان. در نسخه «ت» عبارت «در صحبت مستعدان» به صورت «صحبت او» آمده است که معنی را بکلی دگرگون می کند.
۲. عظیماء نیشابوری.
۳. گشت.
۴. عاصف.
۵. سلاط.
۶. سر و پا برهنه.
۷. رسید.
۸. رسید.
۹. مأوی ساخت.
۱۰. مقبره.
۱۱. به لب نانی افطار نمودی.
۱۲. نحافت بدن و گدازش از حد در گذشته بود.
۱۳. همان نمد که در خراسان پوشیده بود چنان دریافت شد.
۱۴. والاقتدار.
۱۵. اعزاز.

تعجب آمد و از یکی محرمان^۱ پرسیدم او گفت شوکتا است. در سال هزار و یکصد و هفت هجری^۲ به دار وصال انتقال نمود و در همان حظیره منوره که مسکنش بود مدفون شد و بعد از چند سال که عارف ربانی شیخ خلیل الله طالقانی، روح الله روحه، که احوالش در فرقه اولی سمت تحریر یافته رحلت فرمود متصل تربت او مدفون گردید.^۳ و مکرر این فقیر از آن عارف ربانی ذکر احوال او شنید^۴ که به رأفت تمام یاد می نمود و روزی فرمود که چون شوکتا به این شهر آمد^۵ با ما انس گرفت و بعضی شکوک و شبهات که در خاطرش بود آنها همه رفع شد.^۶ دیوانش مشهور و اشعارش بر السنه جمهور دائر است. [۳۳] در این مقام به چند بیت اقتصار می نماید:

اشعار

خرابات است زاهد می شود مقصد پدید اینجا
سفید آب عروس جام کن موی سفید اینجا
متاع سرمه دارد کاروان ما سبکساران
جرس هم از دل خود ناله نتواند کشید اینجا
چو مستان هر طرف دیوار این ویرانه^۷ می افتد
مگر روزی مصور صورت تا کی کشید اینجا

وله

هستی ز یک وجود بود کائنات را باشد ز یک هوا نفس اهل حیات را

وله

ناز از خاک دمد کشته مژگان تو را کفن از صبح بهارست شهیدان تو را
دهشت حسن نظر کن که جدا می بینم همچو مژگان زرخست سایه مژگان تو را

۱. تعجب آمده از محرمی.

۲. شنیده ام.

۳. هزار و یکصد هجری.

۴. روزی فرمود که شوکتا چون.

۵. میخانه.

۶. شبهات که در خاطرش بود رفع شد.

وله

پیاله نقش دگر زد رخ فرنگ تو را شراب روغن گل شد چراغ رنگ تو را

وله

لطافت تو حجابست جلوه گاه تو را بود حریر^۱ هوا پرده بارگاه تو را

وله

مسخر کرده اند اهل جنون اقلیم هامون را

سواد چشم آهو مهر بادامی است مجنون را

وله

غریق بحر وحدت جلوه کثرت نمی بیند

ز زیر آب نتوان دید موج آب دریا را

وله

به خاکم ای هما چشم طمع آهسته تر بگشا

مباد از باد مژگان تو شمع استخوان سوزد^۲

وله

در دیر فنا با خاک یکسان بود از پستی

پی داخل شدن چون شمع دزدیدم قد خود را

ملاً سعید اشرف رحمة الله علیه

خلف فاضل محقق مولانا محمد صالح مازندرانی صبیّه زاده قدوة الفقها

والمحدثین مولانا محمد تقی مجلسی اصفهانی است. اکتساب علوم و کمالات نموده^۳

۲. میرد.

۱. حریم.

۳. اکتساب علوم و کمالات در بدایت حال.

در بدایت حال به شعر و شاعری رغبت^۱ نموده. طبعی رسا و سلیقه‌ای^۲ به سخن آشنا داشت. اشعار خوب و معنیات مرغوب از آن مغفور به یادگار^۳ است. به هند افتاده، مدتها به کام و ناکامی به سر می‌برد^۴ و در اواخر که عازم عود به ایران بود در راه بنگاله در سنهٔ سادس عشر و مائة بعد الف داعی حق را لبیک اجابت گفت. راقم آثم به ملاقات ایشان فیض یاب نشده. [۳۴]

این چند بیت از اشعار املاء^۵ ایشان است:

اشعار

به هند تیره بختی رفتم از راه پریشانی
به تاریکی کشیدم خویش [را^۶] از شرم عریانی

وله

از تغافل‌های بی پایان مگر یارش کنم
پا به بخت خود زخم چندانکه بیدارش کنم

وله

به سیر کعبه و دیریم گاه اینجا و گاه آنجا
که مطلب جستجوی اوست خواه اینجا و خواه آنجا

وله

اسیر محفلی^۷ کردم که هست از دلربایی‌ها
صف مزگان برگردیده طرفی کج کلاه اینجا

۱. به شعر و شاعری توجه نموده.

۳. اشعار خوب و معنیات مرغوب به یادگار است.

۵. از اشعار آبدار ایشان است.

۶. به تاریکی کشیدم خویش را از شرم عریانی. حرف اضافه «را» در نسخه «ت» ذکر نشده است.

۷. اسیری دلبری کردم که هست از دلربایی‌ها
صف مزگان برگردیده طرف کلاه آنجا

۲. سلیقه با سخن.

۴. مدتها به کام و ناکامی به سر برده.

به بزم باده‌نوشی وعده هم مشربی دارم
 که عذر پاک دانا نیست بدتر از گناه اینجا
 به صد حسرت زکویش پاکشم لیکن از این حیرت
 چو دود شمع خاموش است سرگردان نگاه اینجا
 برای پرده‌پوشی کس چه دست و پا زند اشرف
 به دیوانی که از اعضای خود باشد گواه اینجا

وله

جلوه نازش رسایی داد بیداد مرا کوه تمکینش دو بالا کرد فریاد مرا
 کی شود آزاد از زلف گره گیرش کسی دانه زنجیر در دام است صیاد مرا

وله

حرف دوزخ چه زنی بزم شراب است اینجا
 پاک زآتش نبود عالم آب است اینجا
 برگ برگ چمن عیش نشاط‌انگیز است
 عرق از هرچه بگیرند شراب است اینجا

ایضاً

با خط ساغرم رنگ از خون بط ندارد گویا ز خشکسالی بغداد شط ندارد
 دیوان سرنوشتم چون نسخه‌های اصلی هرچند بد نوشت است^۳ اما غلط ندارد

وله

ز کلفت بس که عالم خاطر مانوس را ماند جلاجل بر دف^۴ مطرب کف افسوس را ماند
 نمایم^۵ از لباس پیکرت کام نظر حاصل قبابی تن نمایت جامه^۳ فانوس را ماند

۱. به صد حسرت زکویش بازگشتم لیکن از حیرت.

۲. تا خط ساغرم. در هر صورت وزن و معنی مصرع مغشوش است.

۳. هرچند بد نوشت است لیکن غلط ندارد.

۴. جلاجل در کف مطرب کف افسوس را ماند. ۵. نمایم در لباس از پیکرت کام نظر حاصل.

وله

ز بس از [خویش] سرگردانیم بیتاب امی گردد
 به هر آبی که افتد عکس من گرداب می گردد
 فرو می ریزد از یاد تو هر ساعت چنان رنگم
 کز آن روز سیاه من شب مهتاب می گردد
 سبک تر چاره من کن که بی حد تشنه و ضلم
 به این تمکین تو تا آبی دل من آب می گردد
 بهار [تازه رویی^۲ از] تو دارد آب و رنگ اشرف
 زفیض خامهات کشت سخن سیراب می گردد^۳

ایضاً

زیبایی رخسار تو را ماه ندارد
 رفتم به سر سایه دیوار قناعت
 پایم به کوی نامده چون قافله مصر
 در قافله راه فنا توسن عمرم
 از طره هندو پسران دکن اشرف
 غوغای سواری تو را شاه ندارد
 جایی که هما قدر پرکاه ندارد
 صحرای جهان طالع ما چاه ندارد
 از همسفران مانده مگر راه ندارد
 دارم شب تاری که سحرگاه ندارد

وله

یار در سینه نهان بود نمی دانستم
 تا سحر سیری مهتاب جمالش بودم
 قرب یک ماه به میخانه اقامت کردم
 دل به سویش نگران بود نمی دانستم
 جامه صبر کتان بود نمی دانستم
 اتفاقاً رمضان بود نمی دانستم^۴

۱. زبس از خویش سرگردانیم بی تاب می گردد. در نسخه «ت» مغشوش و به شکل زیر ثبت شده است:

زبس از شور سرگردانیم جیاب من گردد.

۲. بهار تازه رویی از تو دارد آب و رنگ اشرف. در نسخه «ت» مصرع به شکل زیر ذکر شده است:

بهار تازه روی تو دارد آب و رنگ اشرف.

۳. بیت زیر را نسخه «ت» ندارد:

ز بس آسایش عالم ز من پهلو تهی سازد

۴. بیت آخر را نسخه «پ» ندارد.

میرزا محسن تأثیر

مولد و موطنش اصفهان و اجداد او از دارالسلطنه تبریزند. صاحب آداب حمیده و اخلاق پسندیده بود.^۱ نواب وحیدالزمان در مقام تربیت او برآمده دفتر اوارجیه عراق را به او مفوض داشته^۲ و بعد از آن به وزارت دارالعباد یزد رسید.

در علم سیاق و انتظام مهام دیوانی و حسن معاشرت با انام بی قرینه و با این خاکسار، صدیق دیرینه بود. و در اواخر مدتی دست از مهمات دنیا بازداشته به عزت و احترام در اصفهان معتکف منزل خویش بود تا به جوار ملک اعلیٰ رحلت نمود. از هر نوع شعر بسیار گفتی، فکرش به دقایق سخن رسا و به لفظ و معنی بیشتر از بعض یاران اقران آشنا بود و در اواخر به آن نزدیک رسید^۳ که شعرش به مرتبه تمامی رسد و از فتور و قصور برآید^۴ لیکن فرصت نیافت. [۳۵]
این چند بیت^۵ از نتایج طبع آن مغفور است:

اشعار

گرچه از نیکان نیم خود را به نیکان بسته‌ام

در ریاض آفرینش رشته گلدسته‌ام

ایضاً

گره به کار نه افتد گشاده رویان را

ندیده قفل کسی [بره^۶] بیابان را

وله

از بس گداخت عشق تن ناتوان مرا

شد صرف طفل اشک چو شیر استخوان مرا^۷

۱. صاحب اخلاق حمیده و آداب پسندیده بود.

۲. داشتند.

۳. رسیده بود.

۴. قصور و فتور برآید.

۵. این ابیات.

۶. بره. در نسخه «ت» پره ذکر شده است.

۷. از بس گداخت عشق تو تاب و توان ما شد صرف طفل اشک همه استخوان ما

وله^۱

همچون کتاب بیهده گویا نمی شویم تا همدمی به ما نرسد و نمی شویم
ایضاً

بشکست چو دل چاره و تدبیر ندارد چون رخنه شود آینه تعمیر ندارد

وله

در هر نظاره مطلب عاشق رواتر است هر عضو او ز عضو دگر دلریاتر است

وله

دلم به دامنم از چشم اشکبار افتد چو تخته پاره که از بحر برکنار افتد

وله

مهربانانه زمن آن بت^۲ محجوب گذشت
لله الحمد که این ماه به ما خوب گذشت

وله

دل آخر اشک شد از چشم خون پالا برون آمد
بحمدالله که ز لب^۳ این گهر دریا برون آمد

وله

با زر عشق تو دارم سر داد و ستدی که دهم افسر شاهی به کلاه نمدی
هرگز از خار حسد پای دلم ریش نشد می توان برد از این راه به حال حسدی

وله

با بخت تیره پرسش دل یار کی کند در شب کسی عیادت بیمار کی کند

وله

چندانکه روزگار گره زد به کار من گردید^۴ باز دانه دامی شکار من

۱. این بیت در اینجا در نسخه «پ» آمده است:

برد اشک از رخم چون بینم آن حسن خدایی را

۲. مهربانانه ز ما آن مه محجوب گذشت.

۳. بحمدالله که از لب این گهر دریا برون آمد.

چنین تا باز یابد ریخت اشک آشنایی را

۴. گردیده باز دانه دامی شکار من.

خاکم به باد رفت ندارم شکایتی شاید به کوی یار نشیند غبار من
 و له
 محبت کار خود را می کند حسرو نمی داند که بخت خفته فرهاد دارد خواب شیرینی
 و له
 از بس که گرم می گذرد کاروان عمر هر جا نشسته بر سر آتش نشسته ایم
 و له
 چشمم چو رکاب در پیش بود روزی که سوار از پیش بود
 امروز نیست بی وفاییش با ما دل مهربان کیش بود

شفیعی اثر شیرازی

در نه سالگی به سبب عارضه‌ای باصره‌اش از حلیه نور عاطل و عاری گشته با آن حال تحصیل بعضی^۱ مراتب علمیه نموده از مشاهیر شعرای عهد شد. مدتی در اصفهان و فارس از معاشران راقم حروف بود. از مشهورات^۲ است که هر اعمی ثقیل و گرانجان می باشد مگر او که سبک روح مشاهده شد.^۳ پیرانه سر در بلده لار ازین سرای دو در سفری گشت. اللهم اغفر له. در قصائد و غزلیات^۴ و قطعات مضامین خوب و ابیات مرغوب دارد. [۳۶]
 این چند بیت اثبات یافت:

اشعار

بپرس از دل من رمز آشنایی را شکستگی است محک نقد مومیایی را
 خموش باش چو زاهد کند مذمت عشق که حرف خویش جواب است روستایی را
 ز مدح خویش زبان جمله خلق می بستند توهم صله گر بود خودستایی را

۱. با آن حال تحصیل مراتب علمیه نموده.

۳. سبک روح مشاهده بود.

۲. مشهور است که.

۴. در قصائد و غزل و مقطعات.

وله

توانی در دل من کرد تخمین داغ حرمان را
 به علم رمل بشماری اگر ریگ بیابان را
 ضرور است از پی تریاک خوردن جرعهٔ آبی
 گوارا می‌کند می تلخکامی‌های دوران را

وله

نگیرد بخت دانا دامن صبح فراغت را
 چو روز و شب حضوری نیست با هم عقل و دولت را

وله

به عمر^۱ خضر تا بینم رخ جانانهٔ خود را
 پر از آب بقا می‌خواستم پیمانۀ خود را

ایضاً

دادیم به زلفش دل پر درد و فغان را بستیم به این دستهٔ گل رشتهٔ جان را
 دارند گمان خلق که زر قوت بازوست افزون نمکند نقش طلا زور کمان را
 در راه توکل چه کنی سنگ فناعت جویند اثر نابلدان سنگ نشان را

وله

از عارضش دمید خطی همچو مشک ناب
 یعنی که شد به سنبله تحویل آفتاب

• وله

بی‌نفس بدآسوده به دنیا نتوان شد فریاد سگ افسانهٔ آرام شبان شد

ایضاً

به چندین رنگ روید داغ حسرت از غبار من
 گل صد آرزو بر سر زند خاک مزار من

۱. در نسخه «پ» مصرعهای این بیت جابه‌جاست.

وله

به هر محفل حدیث می پرستی در میان دارم
به رنگ شمع هر آبی که خوردم بر زبان دارم

ایضاً

فلک از رشک نگذارد به حال هم دو همدم را
به سنگ از یکدگر سازد جدا بادام توأم را

وله

می کند بیدار اشک از خواب غفلت دیده را
آب بخشد سرفرازی نرگس خوابیده را
دوستان را خلعت تجرید پوشاند خدا
شاه می بخشد به خاصان خلعت پوشیده را

منه

به کیش هوشمندان خود نمایی هست منظورم
کسی آگه نباشد چون کمان حلقه از زورم

منه

ندارند اهل دل ذوقی اگر باشند دور از هم
چو موج بحر می آیند سرمستان به شور از هم
به بزم وصل هم پیوسته از راه سیه روزی
من و آن بی وفا شب در میان بودیم دور از هم

وله

به فریادم رسد یا رب خریف نغمه پردازی
زند زخم دلم را بخیه از ابریشم سازی

وله

پری رویی که می گشتم اسیر حسن آوازش
نباشد رشته جان قابل ابریشم سازش

وله

دلم گرفت ز زاهد کجاست مینایی فسرده است مرا طرفه خشک سرمایی

وله

صید حسنش نشوم تا بود از خط ساده
و عده عاشقی من به بهار افتاده

منه

برای معنی رنگین طلب کن لفظ مانوسی
که در فهمش نباشد حاجت فرهنگ و قاموسی

منه

ز بهر شکر تنهایی به مردم آشنایی کن
در آ در بزم الفت یاد ایام جدایی کن
مبادا نیم جو منت پذیر دوستان گردی
خدا ناکرده هر جا، احتیاج افتد گدایی کن
به قدر دردمندی با تو باشد ربطشان چسبان
اگر باور نداری خویشتن را مومیایی کن
به هر کاری که رو داد امتحانِ دوستان کردی
اثر عبرت اگر نگرفته‌ای باز آشنایی کن

مخلصای کاشی

میرزا محمد نام داشت. مرد هموار نیکو خصال بود. طبعی به سخن آشنا
و رغبت و میلی مفرط^۱ به شعرا داشت. اشعار خوب دارد. سلیقه‌اش را در شعر
قصوری نبود، لیکن چون از سرمایهٔ دانشوری عاری است و صنعت ابهام را به جد

۱. رغبت و میلی به شعر داشت.

گرفته گاهی بلکه اکثر سخنش با وجود تناسب الفاظ سبک و خام می افتد و اگر او را تربیت افاضل فیض گستر^۱ و ملوک دانشور فرا رسیدی^۲ و نفس او را کیفیتی حاصل آمدی از فارسان و [سابقان^۳] مضممار سخن گستری گشتی. به وسیله بعضی قصائدش اعتمادالدوله محمد مؤمن خان شاملو او را از کاشان به اصفهان طلب فرموده رعایت نمود.^۴ مدتی در آن شهر بود و با راقم حروف آشنا و انیس شد تا آنکه در مراحل ستین وداع جهان بی بقا نموده در مقبره جامع عتیق اصفهان مدفون گشت. [۳۷]

این چند بیت از دیوان اوست:

اشعار^۵

کرد بیجا دلم از طره جانانه جدا دست مشاطه الهی شود از شانه جدا
برق در جان هواداری فانوس افتد تا به کی شمع جدا سوزد و پروانه جدا

وله

امانت دار نتوان گفت [خاک^۶] عالم دون را

که یکجا خورد این صاحب دیانت مال قارون را

رباعی

نظر به نامه این خاکسار نیست تو را دماغ خواندن خط غبار نیست تو را
اگر وفای تو^۷ نسپرد هم مرنج از من از اینکه عمر منی اعتبار نیست تو را

وله

عشر ششم از عمر سبک دست^۸ به در رفت

بسی صید چنین ناوکی از شست به در رفت

۱. تربیت افاضل گستر. ۲. دانشور رسیدی.

۳. از فارسان و سابقان مضممار. در نسخه «ت» سایقان ذکر شده است.

۴. رعایت نموده. ۵. ابیات.

۶. نتوان گفت خاک عالم. در نسخه «ت» جای ذکر شده است.

۷. اگر وفا به تو نسپرد هم.

۸. سبک سیر.

وله

به دلسوزی^۱ منه ای همنشین مرهم به داغ من
که باشد روزها پیمانیه و شبها چراغ من

منه

کجا آرام گیرد خاطر وحشت قرین من
نشد زین خاکدان جز گرد کلفت دلنشین من

ایضاً

بتان سازند اگر با تیغ قسمت عضو عضو را
شوم ممنون که شاید زان میان چشمم به یار افتد

منه

به آسانی نکردم قطع راه زندگی مخلص
بسی افتادم و برخاستم از خواب و بیداری

نجیبای کاشی

نورالدین محمد نام داشت. به اصفهان آمده به وسیله آشنایی میرزا ابراهیم مستوفی الممالک و کمال التفات او اشتها یافت و مستوفی مذکور تا بود در رعایت و حمایت^۲ به قصور راضی نشده در پرورش او مبالغه نمود. صاحب منزل و سامان شده، سکنا اختیار کرد تا در عشر سبعین از مراحل زندگانی به مرض فالج درگذشت. در اواخر که به سبب آن عارضه لکنتی فاحش داشت چند دفعه با راقم ملاقاتی شد، در سخن از اقران و اشباه خود کمی نداشت بلکه به طرز شاعری آشناتر^۳ بود. [۳۸]

این ابیات از اوست.

۳. بلکه به طرز شاعری آشنا بود.

۲. در حمایت و رعایت.

۱. ز دلسوزی.

اشعار^۱

خدایا تلخ کامیهای دنیا بس دل ما را
 پس از مردن به چشم یار شیرین کن گل ما را
 ورای کعبه و بتخانه مأوائی است عاشق را
 دو منزل را یکی کن تا بیابی منزل ما را

وله

دل غلطیده در خونم شکستن آرزو دارد
 به بازیگاه طفلان می برم این تخم رنگین را
 چو داغ لاله رویش از سیاهی بر نمی آید

خجالت گر نسازد چهره روی سخن چین را

وله

نفروختست کس بتر از او متاع حسن
 خود را به مهر و ماه [نسنجی^۲] که ننگ تست
 زهار از شکست دل ما مشو ملول

کین شیشه عمرهاست که مشتاق سنگ تست

وله

صد حیف که خط از لب او زود بر آمد
 از آتش جانسوز دلم دود بر آمد
 چون شمع سحرگاه هنوزم نفسی هست

هرچند که از هستی من دود بر آمد

منه

خمارم می گُشد تا ساقی از میخانه می آید
 دلم خون می شود تا باده در پیمانان می آید

۱. ابیات.

۲. نسنجی. در نسخه «ت» بسنجی ذکر شده است.

نجیب امشب مبارکباد کن در سوختن جان را
کبه آتشپاره‌ای می‌آید و مستانه می‌آید

منه

به آیینی که می‌باشد کتان را ماهتاب از هم
زتاب آفتاب عارضت ریزد نقاب از هم
به تار زلف او شیرازه بندم دفتر دل را
اگر صد بار ریزد جزو جزو این کتاب از هم

وله

من نقد دل به دست تو جاهل نمی‌دهم
تا ضامنی به من ندهی دل نمی‌دهم
عمر ابد به لذت احسان نمی‌رسد
تا جان بود جواب به سائل نمی‌دهم
تا کشتی امید مرا ناخداست عشق
چون موج بوسه بر لب ساحل نمی‌دهم

* * *

ز غفلت تا گشودم دیده را تعبیرها^۱ کردم
رساندم تا به صبح این شام را شبگیرها کردم
عجب دارم که ابر رحمتم نومید بگذارد
که من عمری به امید کرم تقصیرها کردم
کجا بودی که امشب تا سحر در فکر گیسویت
دلم خواب پریشان دید و من تعبیرها کردم

وله

گیرم به یار نامه نویسم برنده کیست
جز رنگ آفتاب به کویش پرنده کیست^۲

۲. برنده.

۱. تدبیرها کردم.

نه ناله ماند در دل و نه آه در جگر^۱ دیگر مرا به خاطر یار آورنده کیست^۲

وله

هر عاشقی کزو گله بنیاد می کند اول زناامیدی من یاد می کند
دریند آن نیم که به دشنام یا دعاست یادش بخیر هرکه مرا یاد می کند

وله

هر چشم که نوری زحیا داشته باشد جامی است که می زآب بقا داشته باشد
از اوج محال است فتد طائر دولت تا بال و پر از دست دعا داشته باشد
سر زنده ز کوی تو محال است گذشتن گیرم که کسی قوت پا داشته باشد
شهرت نکند دست کرم بی کف سائل یک دست محال است صدا داشته باشد
جز چرخ که هم کین بودش با من و هم مهر یک بام ندیدم دو هوا داشته باشد

وله

دارم بتی به جلوه دل سنگ آب کن از عکس خویش آینه عالی جناب کن
بتخانه سوز خود بت چندین هزار کس آتش پرست و شعله آتش کباب کن
داغی به دست خود نه و عاشق تمام سوز آتش به شاخ گل زن و بلبل کباب کن
یک وعده نیامده را روز وصل گو یک بوسه نداده به صد جا حساب کن
مست از می رقیب و گزک از نجیب خواه ساغر ز غیر گیر و مرا دل کباب کن

میرزا بدیع اصفهانی

خلف میرزا طاهر نصرآبادی، از کودکی در حجر تربیت پدر سخنور چون سرو به
موزونی علم گشته تا پایان زندگانی که از هفتاد در گذشته بود به سخن مأنوس

۱. نی ناله ماند در دل و نی آه در جگر.

۲. در اینجا بیت زیر در نسخه «پ» آمده است:

خود سعی کن نخست که گردی به گرد یار ورنه برای همچو تویی حج خرنده کیست

و شاعری را پیشه خود ساخته در تاریخ‌گویی و معما مهارت داشت. تواریخ بسیار گفته، همگی لطیف و بدیع است و در قصائد و غزل نیز ابیات خوب دارد. شاه سلطان حسین صفوی او را به خطاب ملک الشعرا و اقطاع اراضی نصرآباد نوازش نمود. با فقیر ربط قویم^۱ داشت. [۳۹]
این چند بیت از اوست:

اشعار^۲

گلچین داغ عاشقی از خارخار باش گلبن طراز ناله چو باد بهار باش
از چاک زینتِ دلِ آشفته ده بدیع چون شانه در گشایش^۳ زلف نگار باش

وله

من به سر غلتم اگر آید کسی را پا به سنگ
جامم از گردش فتد هر جا خورد مینا به سنگ

میرزا حسن غیور

از اعیان کرمان و با کمال^۴ و طبعی شکفته داشت. در شعر ماهر و مضامین تازه در کلامش بسیار است. مثنوی داشت اکثر ابیاتش به کیفیت و لطافت. در علم سیاق شهره آفاق بود. مدتی به وزارت گرجستان به تفلیس مأمور شده در آن حدود به سربرد و باز به اصفهان آمد.^۵ با این قاصر معاشر بود. سالهاست که ازین عالم بی ثبات رخت بریست. تغمده الله برحمته. [۴۰] این ابیات از اوست:

اشعار

خار این گلزار بودن گلستان سازد مرا با زمین هموار بودن آسمان سازد مرا^۶

۱. با فقیر ربط قدیم داشت. ۲. ابیات. ۳. چون شانه در کشاکش. ۴. و با کمال حدت.
۵. باز به اصفهان آمده. ۶. بیت مغلوط زیر در نسخه «پ» آورده شده است:
یک کاسه بهتر است شود احتیاج قانع به نام و آبی ام و شکر می‌کنم

وله

به کارخوبش چونرگس [همیشه^۱] حیرانم از اینکه راست قلم دیده است دورانم

وله

قدم حسنت اگر رنجه نگردد دیگر خانه را آینه بهر که صفا خواهد داد

وله

بر سراپای وجود خود خط باطل مکش

در ریاض زندگی چون سرو بی حاصل مباش^۲

لطفعلی بیگ شامی

والدش اسماعیل بیگ نام داشت. اصل از طایفه چرکس و در سلک غلامان^۳ آستان صفویّه منسلک بود. در مردمی و تقوا و عبادت یگانه اشباه و اقران و لطفعلی بیگ از پدر نیک اختر^۴ [و] سعادت مند تر بود. به اکتساب^۵ کمالات صوری و خصال ستوده نشانی ممتاز و در چشم اعیان زمان چون مردم دیده به اعزاز بود. با والد علامه نورالله مرقد به اخلاص آشنا و با این داعی اصدقا صدیق سراپا وفا به نکته سنجی اشتهار یافته، خاطر [معانی]^۶ ذخایرش درج لآلی شاهوار و خامه حقیقت مآثرش مٹاطه عرایس ابکار است.

اقتداری تمام برگفتن تاریخ داشت و تواریخ شایسته بسیار دارد. و در ترکی هم غزلهای خوب گفته، مجموعه منظوماتش تخمیناً چهار هزار بیت باشد. سال هزار و یکصد و بیست هجری در اصفهان به جنت جاودان رحلت نمود. [۴۱]

۱. چونرگس همیشه حیرانم. در نسخه «ت» به جای همیشه عبارت «همین نه» ذکر شده است.
۲. این بیت در نسخه «پ» نیامده است.
۳. در سلک ملازمان صفویّه.
۴. از پدر نیک اختر و سعادت مند تر بود. در نسخه «ت» حرف واو ذکر نشده است.
۵. و به اکتساب.
۶. در نسخه «ت» معنی آمده است.

این ابیات از آن خجسته صفات است.

اشعار^۱

مردم فریب چشمی ای مردمان خدا را در عین گوشه گیری از ما گرفت ما را

وله

بس که با سر و قدت ذوق دو بالاست مرا دل جدا دیده جدا بر سر سوداست مرا
در ره عشق^۲ تو از بس که قدم فرسودم جوش تبخاله لب آبله پاست مرا

ایضاً

سعادت سرمه سازد در نظرگرد کدورت را بود از دود مشعل دیده روشن اهل دولت را

وله

رفتی و کشیدم ز تو [دزدیده] نگاهی چون تیر که [دزدند] ز ترکش سفری را^۳

وله

به حدّ دانش خود در زمانه دانستم که استراحت دنیا به قدر نادانیت

وله

این عقده به کار دل ما از هنر افتاد آخر گهر ما گره رشته ما شد

وله

گرفته ننگ گرفتن^۴ چنان زبان مرا که عار دارم اگر از کسی خبر گیرم

ایضاً

دل و دین گشت ویران از نگاه خانه پردازش
دو عالم رابه هم زد همچو مژگان چشم غمازش

منه

رخش از نور ایمان آفریدند خطش از جوهر جان آفریدند

۱. ابیات.

۲. در ره شوق تو.

۳. رفتی و کشیدم ز تو دزدیده نگاهی. در نسخه «ت» به جای «دزدیده» «دردیده» و در عوض «دزدند»

۴. گرفته ننگ گرفتن.

«دوزند» ذکر شده است.

به عالم نام رعنائی علم شد چو آن سرو خرامان آفریدند

افراسیاب خان

برادر رستم خان ایلچی حاکم جام به ریاضات^۱ ورزیده، به شعور و حسن سلیقه معروف و به کمالات صوریه موصوف^۲ بود. به سخن شناسی و لطف طبیعت اشتهار یافته، اشعار لطیف عالی دارد و مدتهاست که در اصفهان رحلت کرد.^۳ [۴۲]

این چند بیت که روزی از او استماع نموده به خاطر مانده است، نگاشته شد.

اشعار

خورم صد زخم اگر بر دل تمنای دگر دارم

ز تیغ غمزه اش امید جوهر بیشتر دارم

وله

گل افشان شعله آتش نقابی آرزو دارم

چو خورشید قیامت آفتابی آرزو دارم

به یک دزدیده دیدن از تو راضی کی توانم شد

زمـژگان تو زخم بی حسابی آرزو دارم

رسد لعل لبـت شاید به درد تشنه کامیها

به رنگ آتش یاقوت آبی آرزو دارم

وله

ز چشم شور انجم بی قرارم در دل شبها

نگه دارد خدا داغ مرا از چشم کوبها

۱. حاکم جام به ریاضیات ورزیده.

۲. به کمالات صوریه موصوف به سخن شناسی.

۳. رحلت کرده.

عوض خان حاکم لار

معدلت شعار و در کمال سنجیدگی و مردمی و مروت روزگار به سر برد. ^۱ شاعر سخن سنج بود. این ابیات از او به یاد ^۲ است:

اشعار

ز آه جهانسوز بستم دهان را چو بخورشید در دل شکستم سنان را
سلیمانی من همین ^۳ بس که هرگز به آزار موری نبستم میان را

وله

نمک پرورده داغ جنونم شورها دارم
از آن کان ملاحظت در جگر ناسورها دارم

وله

دلم را بس که چین جبهه زاهد غمین دارد
نمی خواهم ببینم ^۴ روی زلفی را که چین دارد

وله

شب که از جام حریفان مست من سرشار بود
دل زخون لبریز و چشم از اشک گوهر بار بود

حکیم محمد تقی شیرازی

از حذاق اطبا و همدم مسیحا بود. از مستفیدان خدمت علامی مسیح الانام فسائی
علیه الرحمة و در ایام اقامت این نیازمند در شیراز همواره یار دلنواز بود. در شاعری
و سخن فهمی رسا و با عرایس معنی آشنایی داشت. در شیراز به رحمت الهی پیوست. [۴۳]

۱. به سر برده.

۲. از او در یاد است.

۳. سلیمانی من بود بس که هرگز.

۴. نمی خواهم که بینم.

این ابیات^۱ از اوست:

دوش در بزم تو ذوق گریه ام بی تاب کرد
 آنچه آتش می کند با شمع با من آب کرد
 خون دل از پرده های دیده ام گردید صاف
 آتش حل کرده را چشمم شراب ناب کرد
 وله
 در باغ دهر گرز مکافات آگهی
 منشان نهال ظلم که افغان شود بلند
 وله
 من از داغ محبت در کف دریا کشی مستم
 که جز ساغر گرفتن بر نیاید کاری از دستم

حکیم محمد رضا عرب^۲ بروجردی

در بلده خرم آباد با فقیر معاشر بود. از کهنه شاعران و در طبابت حذاقت داشت. عمرش از هفتاد سال گذشته بود که به وطن خود رفته شربت ناگزیر ممت چشید. [۴۴]
 این چند بیت از اوست:

اشعار

زخون تا پرده آواز گلرنگ است می نالم
 به من^۳ تا ناله بلبل هم آهنگ است می نالم
 وله
 جلوه ای در دل از آن قامت رعنا دارم
 خبر تازه از آن^۴ عالم بالا دارم

۲. محمد رضا عشرت بروجردی.

۴. خبر تازه ای از عالم بالا دارم.

۱. از اوست ابیات.

۳. به می تا ناله بلبل.

وله

رگ جان در تنم چون رشته پرتاب می پیچد
نفس در سینه ام چون حلقه گرداب می پیچد

وله

به هرکس دولت دنیا به آینه اثر بخشد
به هر برجی رسد خورشید تأثیر دگر بخشد

وله

فروغ بخت و طالع^۱ تا چه باشد طبع کامل را
که یک پرتو بود شمع مزار و شمع محفل را

حکیم شاه معصوم لاری

در خطه لار از معاشران این خاکسار^۲ و سید صافی^۳ طویبت تقوی شعار و طبیب
آن دیار بود و ذوق [شعر^۳] بسیار داشت و در گفتن هم به کیفیت و اسلوب مستقیم
ادا می نمود، لیکن مشغله طبابت و رغبت مفرط به شکار او را از صید غزالان سخن
بازداشته گاهی در عرصه ماهی، یک دو بیت از دشت خیالش به صفحه اظهار
جلوه گرمی گشت.

در همان دیار به رحمت کردگار اتصال یافت. خلف حمیده خصالش شاه^۴ باقر
که در طب ماهر و از سعادت‌مندان،^۵ یادگار اوست.
هنگام نگارش، حافظه مساعدت نکرد که از افکار شاه معصوم چیزی به زبان قلم
دهد. [۴۵] قصیده‌ای در منقبت گفته بود که مطلعش این است:

۲. این خاکسار بود.

۱. فروغ بخت طالع تا چه باشد.

۳. ذوق شعر. در نسخه «ت» به جای شعر «اشعار» آمده است.

۵. سعادت‌مندانست.

۴. خلف حمیده خصال او.

فرد^۱

بس که در عشق تو خورد از پنجه سختی فشار
استخوانم شد به رنگ شاخ آهو تابدار

حاجی محمد صادق صامت اصفهانی

طبع بلند و فکر رسا داشت، شعرش یکدست و کلامش را نشست دیگر است.
فقیر دو سه نوبت او را در خدمت والد علامی طاب ثراه دیده ام.
مجموعه اشعارش قریب سه هزار^۲ بیت به نظر آمده بود. اکنون زیاده از پنجاه
سال گذشته که رحلت نموده. [۴۶] این یک دو بیت از او حالاً به خاطر است:^۳
عزلتی در دام بال پرشکن^۴ می خواستم

نیست عالم جای پروازی که من می خواستم
بعد مرگم نیست تاب بار منت از کسی
آتش تن را ز خاکستر کفن می خواستم
وله

خوبان همه در قتل من خسته شریکند تا خون مرا رنگ به دامان که باشد

میر عبدالغنی تفرشی

از احفاد فاضل مرحوم^۵ و از نوادر روزگار بود. فقیر به شعر فهمی و سخن شناسی
او کسی^۶ ندیده ام. در ذکا و استقامت سلیقه بی نظیر و تحصیل متداوولات علوم

۳. ازو به خاطر است.

۲. به سه هزار بیت.

۵. فاضل مرحوم میر عبدالغنی تفرشی.

۱. مطلع.

۴. بال و پرشکن.

۶. مثل.

نموده، در جوانی وداع دیر ناسوتی نموده داغ جدایی بر دل مستمند گذاشت.^۱
اگر فرصت می یافت یکی^۲ از افاضل اعلام می شد. طبع مشکل پسندش به گفتن
شعر کمتر التفات می نمود. [۴۷]

این ابیات از افکار ابکار^۳ او است:

گل گل زباده چون پر طاوس گشته‌ای آمیاده هزار دهن بوس گشته‌ای

وله

شد از رسوایی عاشق یکی صد شهرت حسنت
هنوز ای بی وفا قدر گرفتاران نمی دانی

وله

ز چشم سرخوشت ذوق نگاه غافل دارم
تغافل کردن ای ظالم چرا من هم دلی دارم

رباعی

عمری به ره وفا نشستیم عبث
دل جز توبه دیگری نبستیم عبث

در کوی تو قدر^۴ هر سگی بیش از ماست

ما این همه استخوان شکستیم عبث

میرزا مهدی عالی مشهدی

شاعر سنجیده عالی سخن بود. فقیر او را ندیده اما کلامش^۵ بر اقران او برگزیده.

۱. تحصیل متداولات علوم نموده، جدایی بر دل مستمندان گذاشت. جمله وداع دیر ناسوتی نموده، داغ را

۲. اگر فرصت می یافت از افاضل اعلام می شد.

۳. ابکار افکار.

۴. در کوی تو قرب هر سگی بیش از ماست.

۵. بر بعضی اقرانش.

ساکن مشہد مقدّس بود تا پیرانه سال در همان مکان جنّت^۱ مثال رحلت نمود.
شعر بسیاری گفته لیکن قلیلی بر افواه [دایر^۲] است. مجموع آن نزد خودش
منضبط بود. بعد از وفات آن نکته سنج، بعض یاران و نزدیکانش اخلاف ابکار^۳ او را
در نهانخانه ضنّت مستور ساختند.^۴ نسخه آشکارا نشده، این یک دو بیت هنگام
تحریر از او به یاد آمده. [۴۸]

نیست ممکن که تواند دگری بر دارد آن چنان کز نظر انداخته ام دنیا را
وله
پرتو حسن تو گر جلوه کند در رگ سنگ
شعله طور نماید به نظر^۵ هر رگ سنگ
ریخت از بس گهر آبله از پای دلم
در ره عشق تو شد رشته گوهر رگ سنگ

میرزا ابوالمعالی مشہدی

خلف سیّد السّادات میرزا ابو محمد و از رؤسای خدام عالی مقام روضه رضویہ
[علی ساکنها السلام^۶] و سیّد عالم عابد فرشته خصال بود. در مدت سه سال شرف
[مجاورت^۷] آن آستان ملائک پاسبان که این فقیر را مرزوق شد آن سید والا قدر از
معاشران و در مصادقت و مؤانست قصور نداشت. طبعش به سخن راغب و اشعار دلپذیر
دارد. شنیده شد که در آن ارض اقدس به جوار الہی آرمیده. طوبی له و حسن مآب. [۴۹]

۱. در همان مکان رحلت نمود.

۲. بر افواه دایر است. در نسخه «ت» به جای دایر کلمه دهر ذکر شده است.

۳. اخلاف افکار. ۴. ساخته. ۵. در رگ.

۶. علی ساکنها السلام. رسم الخط در نسخه «ت» السّلم است.

۷. مجاورت. در نسخه «ت» مجاورت ذکر شده است.

این ابیات از آن والاتبار است:

اشعار

ز بس یاد تو در دل نقش ما شد چون نگین ما را
 نمی‌گردد بجز نام تو حرفی دلنشین ما را^۱
 زدولت نیست جز تشویش خاطر حاصلی دیگر
 بزرگی مایهٔ طوفان بود پیوسته دریا را

وله

دارم ز خلوت دل پردرد و داغ خویش آینه خانه‌ای که به عالم برابر است
 ایضاً
 سفر کردن ما صدایی ندارد ز خود رفتن آواز پایی ندارد
 از این درد جانم رسیده است بر لب که بی دردی من دوایی ندارد

سید عبدالله حسابی^۴

از سادات حایری و به فضایل و کمالات باطنی و ظاهری مُحَلّی بود. ساکن
 عباس آباد اصفهان و با راقم این مقاله معاشرت و صداقتی به کمال داشت.
 چون به صحبت میرزا صایبا^۲ رسیده بود تشبیه تمام [در^۳] احوال و اطوار آن
 مرحوم می‌نمود. خط نسخ را به غایت خوب و نیکو^۴ می‌نوشت و به کتابت کلام‌الله
 موفق بود و در شعر سلیقه‌اش^۵ مستقیم و اشعار عذب سنجیده بسیار دارد و
 مجموعهٔ منظومه‌اش تخمیناً پنج هزار بیت^۶ به نظر آمد. در حالت کهولت به اصفهان

۱. نمی‌گردد بجز نام تو هرگز دلنشین ما را.
 ۲. مرحوم میرزا صایبا.
 ۳. تشبیه تمام در احوال و اطوار آن مرحوم می‌نمود. در نسخه «ت» حرف «در» ذکر نشده است.
 ۴. خط نسخ را بغایت نیکو می‌نوشت.
 ۵. در شعر سلیقهٔ مستقیم.
 ۶. مجموعهٔ منظومه‌اش تخمیناً پنج هزار بیت به نظر درآمد.

جهان فانی بدرود نموده^۱ به عالم بقا پیوست. [۵۰] این چند بیت از او است:

اشعار

نشانی نیست جایی از تو ای جان جهان پیدا
جهان را جانی و جان را نمی باشد نشان پیدا
تپد در سینه ام دل از خیال حلقه زلفش
چو گنجشگی که ماری گرددش [در]^۲ آشیان پیدا

وله

به قدر پی کمان را زور باشد سخت حیرانم^۳
ز جوش رهروان بتوان کشید از راه کج^۴ ما را
به مقصد گر رسد سالک همان در جستجو باشد
کی از منزل رسیدن جاده از ره می کشد ما را

وله

وقت دولت غفلت از حالم فزود احباب را
بالش پر شد پر و بال هما این خواب را
بی ریاضت مرگ را نتوان گوارا ساختن
رنج تن در دیده شیرین می نماید خواب را

وله

چون کنم با سرو نسبت قد دلجوی تو را
سرو بی حاصل کجا دارد بر و روی تو را

وله

داغ بر دل گر ز قوت مدعا باشد تو را به که بر جان منت یک آشنا باشد تو را^۵

۱. جهان فانی را بدرود نموده.

۲. در آشیان پیدا. در نسخه «ت» از آمده است.

۳. سخت می ترسم.

۴. از راه کج پا را.

۵. یک آشنا باشد مرا.

وله

پس از گلگل شکفتن غنچه گشتی چون مرا دیدی
تغافل کردنت را عذر بسیار است می دانم^۱

وله

شفق در دامن شب بیش بر دل می زند ناخن
مکش^۲ گاهی به زلف خویش این دست نگارین را

میر معصوم اصیل

خلف ارجمند^۳ سید شیرین مقال میر سید علی مهری حایری است. از دوستان و
معاشران این ناتوان بود. به استعداد و استقامت سلیقه موصوف و به صحبت شعرا^۴
مشعوف بود. در چهل سالگی به رحمت حق پیوست. [۵۱] این چند بیت از اشعار اوست:

اشعار

آنچه آید از ضعیفان کی توانند اقویا
بر زمین پرواز دارد سایه مرغ هوا
در جهان آسایشی گر هست از درویشی است
خانه از کوتاهی دیوار باشد خوش هوا

وله

معنی مردی جدا وقوت بازو جداست
هر کرا شمشیر باشد صاحب شمشیر نیست

۱. در نسخه «پ» دو بیت آمده است:

تو را با یک جهان عاشق سر و کار است می دانم
تو را رغبت به صحبت های اغیار است می دانم
۴. و به صحبت شعر مشعوف بود.

تغافل کردنت را عذر بسیار است می دانم
پس از گلگل شکفتن غنچه گشتی چون مرا دیدی
۲. بکش.
۳. خلف الصدق.

منہ
 ترک دنیا بود از لذت دنیا بهتر مرگ زن هیچ کم از لذت دامادی نیست
 ایضاً
 با آنکه دو عالم همه آتش زده اوست شمعی است جمال تو که پروانه ندارد

میرزا سید رضا اصفهانی

خلف میرزا شاه تقی از سادات حسینی^۱ اصفهان است و آن^۲ سلسله رفیعه به عزت و جلالت شأن معروف و به قدم دودمان موصوفند. سالهای بسیار با مسود این^۳ اوراق شیرازہ مودت و وفاق مستحکم داشت.

در حسن سلیقه و رنگینی صحبت بی نظیر و در سخن فهمی^۴ و نکته سنجی مسلم هر صغیر و کبیر بود. گاهی به [انشاء شعر^۵] رغبت نموده ابیات بلند از طبع مشکل پسندش سامعه افروز می شد سید تخلص می کرد. در سنه ثلث و ثلثین و مائه بعدالالف که انجام روزگار آرام و انتظام بود در اصفهان به ملاء اعلی ملحق شد. روح الله روحه العزیز. [۵۲] این چند مصرع از ایشان به یادگار ثبت نمود.

اشعار

داغ عشق تو فراموش نخواهد گردید

این چراغی است که خاموش نخواهد گردید

وله

دگر چون شمع اشک از دیده نمناک می ریزم

به دامان و گریبان باز رنگ خاک می ریزم^۶

۱. سادات حسینی. ۲. این سلسله رفیعه. ۳. سالهای بسیار با مسود اوراق شیرازہ. ۴. رنگینی صحبت بی نظیر و نکته سنجی مسلم هر صغیر. ۵. به انشاء شعر رغبت نمود. در نسخه «ت» عبارت به انشا و شعر ذکر شده است. ۶. بیت زیر را نسخه «ت» ندارد:
 نمی داند ز طفلی قدر گوهرهای اشکم را عبث در پیش چشمش آبرو بر خاک می ریزم

رباعی

در دل زغم تو خار خاری دارم از داغ به سینه لاله زاری دارم
افسرده شده است گلشن باغ نظر ای گریه بیا که با تو کاری دارم

میرزا ابوطالب حیات

خلف میرزا نصیر اصفهانی^۱ از سنجیدگان و اخیار روزگار بود. به غایت صاحب
همت و بلند فطرت و در علم استیفا^۲ مهارتش به کمال به مهمّات دیوانی و خدمات
سلطانی قیام داشت.

در سال هزار و یک صد و سی و پنج^۳ وداع جهان فانی نموده^۴ به سعادت
جاودانی فائز گشت. در روزگار معاشرت اشعار بسیار از آن سخن گذار استماع شده
لیکن اکنون به غیر از این یک^۵ بیت ذخیره خاطر نبود. [۵۳]

فرد

لب خواهش نگشودیم و از آن خشنودیم که مراد دو جهان قابل اظهار نبود

میرزا زاهد علی سخا

ولد میرزا سعدالدین لاری است که سالها ضابط مالیات بنادر فارس^۶ [بود] بعد
از پدر میرزا زاهد علی به همان خدمت مأمور گشته^۷ به سخاوت موصوف و به
لطف طبیعت و شاعری معروف بود. اگرچه در گویایی اقتداری نداشت لیکن ابیات

۱. خلف میرزا نصیر اصفهانی است.

۲. بلند همت و در استیفا مهارتش به کمال.

۳. در سال هزار و سی و پنج؟

۴. در سال هزار و سی و پنج؟

۵. اکنون بغیر از این بیت.

۶. بنادر فارس بود. در نسخه «ت» کلمه بود ذکر نشده است.

۷. به همان خدمت مأمور شده.

خوب دارد.^۱ طبعش شکفته و خیالش را طراوتی.^۲ مدتها خود و پدر و سلسله‌اش با این خاکسار معاشر بودند و در اوان انقلاب اوضاع از رؤسای متغلبه زمان خائف شده ترک^۳ ضبط بنادر و ایالت لارنموده به هند افتاد و بعد از سالی چند در دهلی نقد حیات از کف داد. [۵۴] از اوست:

اشعار

در شب هجر تو شرمنده احسانم کرد
 سرگذشت شب هجران تو گفتم با شمع
 خارخاری به دل از لاله و گل بود مرا
 شمه از گل روی تو به بلبل گفتم
 دیده از بس گهر اشک به دامانم کرد
 آنقدر سوخت که از گفته پشیمانم کرد
 دل من خون شد و فارغ ز گلستانم کرد
 آن تُنک حوصله رسوای گلستانم کرد^۴
 زلف او بود سخا حاصل سرمایه عمر
 شانه آخر ز کفم برد و پریشانم کرد

وله

گردش چشم تو می در قبح هوش کند یاد اندام تو جان در تن آغوش کند

میرزا نصیر خراسانی نصرت

از بلده ترشیز و در حکمیات ماهر بود. فقیر او را در اصفهان دیده‌ام اطوار غریبه داشت. باز در^۵ ترشیز رفته در سن کهولت رحلت نمود. [۵۵] اشعار خوب دارد، از آن جمله این چند بیت است.

اشعار

خرابات است هر هشیار دارد طبع^۶ مست اینجا
 درستی چشم دارد مومیایی از شکست اینجا

۱. لیکن ابیات خوب بسیار دارد.

۳. خائف شده ضبط بنادر.

۵. باز به ترشیز رفته در کهولت رحلت نمود.

۲. خیالش را طراوتی بود.

۴. این بیت را نسخه «پ» ندارد.

۶. هر هشیار دارد طعنه مست.

وله

دندان طمع کننده از آن رو شده ما را دیده است ترشروی ارباب سخا را^۱

وله

شدیم از خود تهی همچون غلاف تیغ از [ین حسرت^۲]
که آید روزی از شبمشیر او آبی به جو ما را

شاکرا تهرانی

ساکن اصفهان و به تحصیل علوم مشغول و در شعر قدم راسخ داشت. اکثر اوقات معاشر و انیس این خاکسار بود. مدتی است که به عالم بقا^۳ ارتحال نمود. [۵۶]
این چند بیت از اشعار اوست:

اشعار

رفیقان موافق را فروغی نیست دور از هم
به رنگ رشته‌های شمع می‌گیرند نور از هم
هر آن کو حسرت مژگان گیرایی به دل دارد
نریزد پیکرش را بعد مردن خاک گور از هم
به رنگ برگهای غنچه از باد فنا شاکر
رفیقان را جدایی می‌شود آخر ضرور از هم

وله

دوش از هجوم شوق سرم مست شور بود یادت به دل چو باده به جام بلور بود
انداختی به دور چو تیر از برت مرا پیوسته چون کمان همه کار تو زور بود

۱. ترتیب مصرعهای این بیت در نسخه «پ» برعکس است.

۲. غلاف تیغ ازین حسرت. در نسخه «ت» حیرت ذکر شده است.

۳. مدتی است که از دار فنا به عالم بقا.

هر زخم کرد تشنه لب زخم دیگرم گویا که آب خنجرِ نازِ تو شور بود
در پیش چشم من به دل مدعی نشست این شیوه از خدنگ تو بسیار دور بود
شاکر به ناله کوش که از صبح وصل یار محروم ماند آنکه به شبها صبور بود

نورس دماوندی^۱

محمد حسین نام داشت. خط نستعلیق نیکو می نوشت خاصه هرگاه قلمش اندکی خفی بود. به شاعری مشهور و عمری به آن پیشه مغرور و از امثال خود کمی نداشت. لیکن بلاغت و حلاوت^۲ سخن نصیبی است شگرف که هرکس را میسر نیاید و هر مرغکی انجیر نخاید.

در حضور نورس مذکور میرنجات می گفت که خوشنویسان این را شاعر می دانند و شعرا این را خوشنویس. [۵۷] در اصفهان مقام نموده به شاعری و خوشنویسی زندگانی سپری ساخت.

اشعار

پنهان نمودم از خلق سوز و گداز خود را
هر جا نمی توان کرد افشای راز خود را
بگذشت روزگاری در خواب تیره بختی
کردیم صرف غفلت عمر دراز خود را
از پیچ و تاب چون نیست فیض گشایش کار
بردم به کعبه دل روی نیاز خود را
در گلشنی که باشد غماز هر نسیمی
پنهان نمی توان کرد چون غنچه راز خود را

۱. در نسخه «پ» اشعار متعلق به ملامحمد نصیر فایض ابهری اصفهانی (که نامش در نسخه «پ» ذکر نشده) برای نورس دماوندی آورده شده است.
۲. بلاغت و کیفیت سخن.

نورس درین غریبی از تیره روزی بخت
یک شب ندید در خواب مسکین نواز خود را
وله

نگهدارد خدا از چشم بد خاک صفاهان را
که هرسو جلوه گر بینم سپاه کج کلاهان را
زدی بستی شکستی سوختی از روی افکندی
جوابت چیست فردای قیامت داد خواهان را

زایرای شوشتری

به اصفهان آمده بود و به منزل این داعی با دوستان یکدل آمد و باز به وطن رفته
رحلت نمود. بسیار آرمیده و شکفته و سبک روح بود به سخن انس و التیامی داشت
و اشعارش یکدست هموار بود. [۵۸]
یک بیت از او به یاد است.

بیت

نیست عیب هیچ معشوقی به عاشق آشکار
زال دنیا پیش چشم اهل دنیا پیر نیست

میرزا محمدتقی قهرمانی همدانی

تحصیل بعضی مراتب علمیّه نموده در حساب و نجوم و سیاق مهارت داشت و
از هوشمندان و اتقیای زمانه بود. کتابی در جمیع فواید علمیّه و نکات شریفه ترتیب
داده که استقامت سلیقه و ادراکش از آن هویدا است.
در معاشرت این خاکسار اشعار خوب انشا نموده بود. بیست سال شده باشد که
به ملک بقا پیوست. این بیت از او به خاطر است:

هر دلیلی بی بصیرت را نگردد خضر راه
کور کی روشن شود گر صد عصا آرد به دست

میرزا هاشم آرتیمانی

نواده میرزا ابراهیم ادهم، واقفان سیر و احوال ادوار را اطلاع بر سادات سلسله
مرحوم میررضی آرتیمانی حاصل بود. مجملاً میرزا هاشم مذکور از اصحاب فتوت
و شجاعت و سخاوت و طبعش به سخن نسبتی فطری داشت. اگر فرصت ممارست
می یافت به درجه عالی ارتقا می نمود. مخالفتی تمام با راقم این کلام داشت.
هنگامی که در اصفهان انیس بود، چنانکه ناظمان را رسم است خواستار
تخلّصی داشت، فقیر آن سلاله اصحاب قلوب را دل گفت. تا در سال هزار و یکصد
وسی و چهار به اقتضای غیرت و شجاعت فطری با لشکر همدان عازم دفاع افغان
شده در محاربه به درجه شهادت رسید. [۵۹] از افکار اوست.

اشعار

قفس درهم شکن تا خویش را در لامکان بینی
برآ از دام تا خود را همای پرفشان بینی
ایضاً

شبهیدم چشم قربانی کجایی	شب وصل است حیرانی کجایی
لباس هستیم بار است بر تن	سبکساری و عربانی کجایی
در صبح سعادت بسته گردید	گشاد چین پیشانی کجایی
خمار هستیم از درد سر گشت	شراب بزم روحانی کجایی

میرزا اسماعیل ایما

مولد و مسکنش اصفهان و از مشاهیر موزونان بود. لطف طبعی داشت و به

تجارت مدار می‌گذرانید. با راقم حروف به اخلاص آشنا و با سخن‌سرایان هم‌نوا بود. در سال هزار و یکصد و سی و دو سفر عالم بالا اختیار نمود. [۶۰]
این چند بیت از او است:

اشعار

بالا نمی‌رود ز ترقی دماغ ما
چون آفتاب دود ندارد چراغ ما
خونی که بار در دل ایام کرده بود
آورد روزگار برون از دماغ ما
حق با نگار ماست که از ماست بی‌خبر
خود را کنیم گم چو بگیرد سراغ ما
وله
کاری ز چرخ ناید جز بی‌دماغ کردن
این کاغذ کبودی است از بهر داغ کردن
وله
دو شمشیر به یار جرأت عرض نیاز بود
چون مدّ عرضه داشت زبانم دراز بود
وله
از دولت سپهر ز قارون گذشته‌ایم
از بس به جای مال به ما خاکمال داد
وله
امروز ز آفتابم پرتو به محفل افتاد
آتش به پنبه داغ از شیشه دل افتاد

میرزا باقر حضوری قمی

در جوانی به اصفهان آمده ساکن شد و به تحصیل علم دماغی می‌سوخت. آخر به موزونی طبع در سلک شعرا افتاده اوقات به همان مصروف نموده، به صحبت همان فرقه مشعوف بود تا به شاعری معروف گشت. باز به وطن رفته، در آن خاک پاک مدفون شد. مودت تمام با راقم این کلام داشت و به غایت نیکو سرشت

و خوش اخلاق بود. [۶۱] این چند بیت از اوست:

اشعار

هر جاده مرا در طلب راهنمایی است هر چشمه نشان قدم آبله پایی است

وله

ساقی به گردش آر شراب دو ساله را مگذار همچو شاخ تو از کف پیاله را

وله

عدو را زیر دست خود به ضرب دست احسان کن

نباشد حربہ‌ای جز مشت پر اریاب همّت را

میر عسگری قمی

از طائفه معماران قم و سید ساده لوح صافی طویّت بود. در آن بلده او را دیده‌ام. در انتظام نظم سرخستی به پای کار می آورد. اهالی قم او را از کهنه شاعران شهر می دانستند.

گاهی بیت استواری از قلمش پیرایه ظهور می یافت و گاهی چون نسج عنکبوت می یافت. [۶۲] این رباعی از او به یاد است:

رباعی

سبطن کز انبیا فزون مقدارند چون والد خویش محرم اسرارند

زایشان باشد مزاج اسلام قوی در تقویت دین نبی جد دارند

میر نور اکسیر کهن

برادر میر عسگری و در شعر از او پایه برتری داشت. مدّتی در اصفهان به هوس کیمیاگری افتاده سرمایه عمر را در بوته بی حاصلی سوخت و چهره از پرتو نور مرادی نیفروخت لیکن ابیات خوش عیار دارد، [۶۳] از آن جمله این چند بیت است:

اشعار

بر وحدت وجود تو کثرت نشانه‌ایست
عالم برای ذات تو توحید خانه‌ای است
هر قطره را زفیض تو بحری است در کنار
هر ماهی ز فلس تو صاحب خزانه‌ای است
روزی رسان ماهی و مرغی ز آسمان
هر قطره کز سحاب چکد آب و دانه‌ای است

وله

دید چون رخساره زرد مرا با خویش گفت
اینکه می‌گویند بیمار است صحت داشته‌است

منه

ببینید چشمش فرنگی نباشد
مکانی برایت به از دل ندارم
به مژگان دلارام جنگی نباشد
اگر عیب این خانه تنگی نباشد

عبدالمولی اصفهانی

از دوستان و معاشران دیرینه این خاکسار و قدوه مستعدان روزگار بود. به عیب و هنر می‌رسید و سخن می‌فهمید به قدر فرصت تحصیلی کرده فطانت و ذکای عالی داشت. روزگاری به صفا و خوشهدلی گذرانید. در ایام آشوب هم از اصفهان به جایی نرفت و از حالت خویش نگشت. چون با سادات سیچان؛ که موضعی است خارج آن شهر؛ نسبت داشت در آن مکان با صفا می‌بود. خط نسخ و شکسته را خوب می‌نوشت و شعر را به حلاوت و شکستگی می‌گفت. کهن سال بود و مزاجش به اعتدال جوانی، چند سال قبل از تحریر رحلتش مسموع شد. اللهم ارحمه واحشره مع اولیائک. [۶۴]

این چند بیت از اشعار او است:

اشعار

چنین که تکیه به دست نگار دارد گل دگر کجا سر و برگ بهار دارد گل

وله

عجز من و غرور تو شد آشنا به هم رسم نویست الفت شاه و گدا به هم
پا در حریم محفل دلها شمرده نه آهسته باش تا نرنی شیشه‌ها به هم

وله

تا کی برای گریه جگر خون کند کسی خرج پُرو مداخل کم چون کند کسی
در زیر آسمان بود آسودگی محال خود را مگر زدائره بیرون کند کسی

* * *

صفای ساعدش با صبح محشر می زند پهلو

سهی بالای من در آستین دارد قیامت را

وله

چه منتها که برگردن گذاری می پرستان را

اگر ای باغبان باری زدوش تاک برداری

ملا محمد نصیر فایض ابهری اصفهانی

ابهر مذکور قریه‌ای است در دو فرسنگی اصفهان و فایض مزبور فیض خدمت
بسیاری از اعیان و اذکیا و شعرای آن بلده روح پرور را دریافته، مرحوم میرزا صابا
خطاب فایض به او عطا فرموده از کهنه شاعران و بلند پروازان و به سخن خویش
نهایت نازان بود.

در مبادی احوال مدرسه نشینی اختیار و قلیل تحصیلی نموده در علم هیأت و
اصطربلاب خالی از ربطی نبود سالها با این خیرخواه اصدقا، رفیق صدیق و طریق
موافقت می پیمود. در سال هزار و یکصد و سی و چهار در عمر نود سالگی ارتحال نمود.
در اطوار و گفتار اعجوبه وقت و نادره روزگار بود و در محفل آرایبی و معرکه سازی

و قصه پردازی شبیه و انباز نداشت. در سخن شناسی هم بر اهل زمان مقدم و نسبت به افسرده نفسان زنده دم بود. قلم به صفت رقم در چهره گشایی مقالش این قدر باز می نماید که اگرچه به اصطلاح عامه کلامش شتر گربه می نمود و راه ابتدال می پیمود اما از اکثر امثال اشباه، شعرش به رونق تر و اسلوبش به طمطراق تر و اتفاق لفظش بیشتر بود. ابیات سنجیده غرّا بسیار دارد. نود ساله زندگانی را در سخنوری باخته و در این راه بسی نفس گداخته، شکرستان مصر در بزم بیانش روشنایی و سواد شکرستان نظمش رشک صفاهان در دلگشایی. [۶۵]

این چند بیت از مآثر طبع آن مجاور کوی آشنایی است:

اشعار

باغ و بهار بی تو نیاید به کار من شد بیشتر ز دیدن گل خار خار من
مشاطه سرمه می کشد این چشم مست را تا بیشتر سیاه کند روزگار من
عمرم به سر رسید و به سویم گذر نکرد شد موسم خزان و نیامد بهار من

وله

نمی پرسى نمى جویى نمى گیرى سواغ من چرا ای دین من ایمان من چشم و چراغ من
نظر کن از شکاف سینه تا داغ دلم بینی
توان از رخنه دیوار کردن سیر باغ من

وله

شور بلبل می دهد یادم که مستی پیشه کن
عکس گل در آب می گوید که می در شیشه کن

منه

بی تو نظاره گل بیشترم می سوزد لاله می بینم و گل گل جگرم می سوزد

وله

کشم چو آه دمى آن بلای جان پیدا است شود چو دود بلند آتش نهان پیدا است

منہ

گر شب دوش به طول از غم آغوش گذشت
لیک زلف سیہش آمد و از دوش گذشت
نه ہمین شمع به سر کرد کف خاکستر
شب ہم از ماتم پروانہ سیہ پوش گذشت

وله

هر دم خدنگی از دل افکار می کشم
گویا نفس زسینه من زار می کشم
اوقات عمر بس که به غفلت گذشته است
شرمندگی ز صورت دیوار می کشم

وله

قماش برگ گل و آن عذار آل یکی است
زهرچه جلوه کند حسن را مآل یکی است
بساط عیش چو برچیده می شود آخر
به پیش جام زر و کاسه سفال یکی است

وله

چنان رنجور دارد ماه نور را طاق ابرویی
که در یک ماه می گردد زپهلویی به پهلویی
کدورت آورد مویی که در شق قلم باشد
نمی باید که گنجد در میان دوستان مویی

وله

گدازد ماه را آخر تمنای ضیا کردن
نه پیش چون خودی سخت است عرض مدعا کردن
اگر دانم که پرچین می شود ابروی موج او
مراقطع نظر می باید از آب بقا کردن

وله

نکردم عشقبازی تا ندیدم ماه رخسارش
دل مشکل پسند است این که می بینی گرفتارش
ایضاً

نیفشانم به روی بستر او گل از آن ترسم
که سازد گردش رنگ گلی از خواب بیدارش

عاشق اگر بیند ستم کی شکوه از یارش کند
 بلبل نمی رنجد زگل هرچند آزارش کند
 از خاک بردارد اگر طرز خرامش جاده را
 گردن کشد کبک دری تا سیر رفتارش کند
 حرفی که یکبار از لبش کسب حلاوت می کند
 قند مکرر می شود هرگاه تکرارش کند

منه

خلق چو کردند رد کرد قبولم خدا
 در کف صاحب کند درهم رد کرده جا
 سفله نیاید تورا وقت ضرورت به کار
 پشت نخاراندت ناخن انگشت پا

* * *

فایض نادیده وصل دوش که با یار بود
 داشت ز پرواز رنگ عنبر شب در طلا

وله

من ازهم چه منت احسان کس کشم
 پایم اگر ز پیش رود باز پس کشم

ملا محمد باقر فایض مازندرانی^۱

ساکن قطن^۲ و شاعر پاکیزه سخن بود. فقیر او را ندیده‌ام، چند دفعه مراسلاتش با
 مسووده غزل می رسید تا در سال یک هزار و یکصد و بیست و هشت هجری^۳ در بلده

۱. در نسخه «پ» نام این شخص بعد از نورس دماوندی ذکر شده است.

۲. مازندرانی وطن.

۳. در سال یک هزار و بیست و هشت.

بارفروش مازندران رحلت کرد. [۶۶] از اشعار اوست:

اشعار

تا قامت رعناى تو در جلوه گری شد
ما و تن چون کاه کجا و ستم عشق
نقش قدمت دام ره کبک دری شد
کوه از غم این بار کشیدن کمری شد

وله

اختران در طلبت عاجز و حیرانی چند
گل که پیمان شکنی عادت دیرینه اوست
آسمانها به رهت آبله پایانی چند
می کنم سرخ به خوناب جگر مژگان را
خنده می آیدش از سُستی پیمانی چند
ماه من لطف کن از خانه برون آی دمی
تا ننازند^۱ به خود پنجه مرجانی چند
که به جان آدمم از منت دربانی چند
پادشاهان جهان طرفه گدا طبعانند
که ستانند خراج از ده ویرانی چند
همچو بر قندگه جلوه نکویان فایض
بر حذر باش از این آتش سوزانی چند

ملا محمد تقی تعظیم مازندرانی

در جوانی به اصفهان آمده به تحصیل مشغول شد و در صحبت راقم حروف به
بعض مقاصد علمی و مراتب شعری^۲ مأنوس شده زیانش را روانی حاصل آمد.
سخنش خالی از لطف و صفایی نبود. باز به وطن خود رفت. دیگر از وی
اطلاعی نیست. [۶۷] از اوست:

اشعار

ای گدای نمک حسن تو سلطانی چند
بندۀ مور خطت گشته سلیمانی چند
یک گریبان زغمت چاک نموده است رقیب
دسترس بود مرا کاش گریبانی چند

۱. تا بنالند.
۲. به بعض مراتب علمی و مقاصد شعری مأنوس.

دل جمعی است اسیر خم زلف تو چرا
 غافل ای این همه از حال پریشانی چند
 هیچ کس ز آتش عشق تو چو تعظیم نسوخت
 ای فدای تو چو من بی سر و سامانی چند
 وله .

مرا سرگشته دارد تا به کی در حسرت کویی
 الهی آتش آهی به جان آسمان افتد
 * * *

عشق را در سینهٔ اهل هوس نبود قرار
 کی گذارد شیر در هر بیشه پهلوی بر زمین

ملا محمد امین واصل گیلانی

از دارالسلطنهٔ لاهیجان^۱ در جوانی به اصفهان آمده به تحصیل و استكمال
 کوشیده در علم و معارف درجهٔ بلند و رتبهٔ^۲ والا یافت. اکثر اوقات در صحبت والد
 علامه قدس الله روحه می بود و در شعر و انشا از مشهوران و مسلمانان عهد بود.
 پنجاه سال گذشته باشد که در اصفهان به رحمت حق متواصل گشت.^۳ [۶۸]
 از اشعارش این دو بیت که به یاد بود ثبت افتاد.

فرد

چون شمع سربسر مژه اشکبار باش حیرت فزا چو دیدهٔ شب زنده دار باش
 بی رنگیت چو روی تماشا به خود نکرد چون کودکان مقید نقش و نگار باش

۱. از لاهیجان به جوانی در اصفهان.

۲. در معارف و معارف بلند و رتبهٔ والا یافت.

۳. به رحمت حق پیوست.

آقا رضا

خلف مجتهد الزمان مولانا محمد گیلانی مشهور به سراب^۱ چون والد مرحومش از تنکابن توابع لاهیجان^۲ به اصفهان آمده متوطن گردید تولد ایشان در اصفهان شده.^۳ در خدمت والد خود تحصیل علوم نمود. رغبت تمام به [انشاء شعر^۴] داشت و ابیات خوب از ایشان استماع شده بود.^۵ سی سال گذشته باشد که رحلت نمود. [۶۹] این چند بیت از ایشان است:

اشعار

هرگز طبیب فکر من مبتلا نداشت	گویا برای درد دل من دوا نداشت
محکم نگشت با تو اساس محبتم	از بس که حرف سست تو هرگز بنانداشت
هر بی وجود چهره به می گشت همچو عکس	بر روی من کرا که جفای تو وانداشت ^۶
خاموشیم نبود ز آسودگی رضا	از بس که تنگ بود دلم ناله جا نداشت

محمد محسن طالع گیلانی

در اصفهان مسکن گزیده به قدر تحصیلی کرده بود. به موزونی طبع به شاعری علم شد. ابیات^۷ لطیفه دارد. تا بود از معاشران فقیر بود. مدتی است که از این خاکدان کرانه گرفت. [۷۰] از اوست:

اشعار

قرین صافدلان شو که بی صفا نشود هزار سال اگر آب در گهر ماند

۱. مولانا محمد گیلانی علیه الرحمة مشهور است به سراب.

۲. چون والد مرحومش از توابع لاهیجان.

۳. تولد ایشان در اصفهان شد.

۴. رغبت تمام به انشاء شعر داشت. در نسخه «ت» انشاء و شعر ذکر شده است.

۵. از ایشان استماع بود.

۶. این بیت در هر دو نسخه مغشوش نوشته شده است.

۷. ابیاتش لطیفه دارد.

وله

صاف از سینه خدنگت بگذشت سخت [پیکان تو^۱] دلگیرم کرد

وله

دل افسرده را [یکسان^۲] بود آگاهی و غفلت
ندارد دیده تصویر بیداری و خواب از هم

محمد سعید ماهر گیلانی

فقیر او را در بلده رشت که وطنش بوده دیده در حالتی که عمرش از هشتاد درگذشته بود. شوری در دماغ داشت و همچنان سرگرم شاعری و با آنکه عامی^۳ بود منظوماتش کتاب ضخیمی به نظر درآمد. [۷۱] اشعار سنجیده روان هم بسیار داشت. ^۴ این بیت او فقیر را خوش آمد.

شب وصال نبود آنقدر که دامن یار به دست هل دهم و دامن سحر گیرم

وله

در بزم سخن خنجر مژگان بتانم مشهور به عالم شده ام از سخن خویش
فواره آتش شوم آه جگرسوز عمریست که در انجمن وصل تو چون شمع
خاموشم و خون می چکد از تیغ زبانم انگشت نما چون قلم از دست زبانم
برداری اگر مهر خموشی ز دهانم بی سوزم و یک حرف نیاید به زبانم

مولانا شمس الدین محمد گیلانی

خلف ارجمند مجتهد الزمان مولانا محمد سعید گیلانی علیه الرحمة، به حدت

۱. سخت پیکان تو دلگیرم کرد. در نسخه «ت» به صورت «سخت از پیکان دلگیرم» ثبت شده است.

۲. یکسان. در نسخه «ت» به جای یکسان آسان ذکر شده است.

۳. با آنکه عامی بود. ۴. بسیار دارد.

شعور آیتی بود. جامع فضایل نفسانی و مورد فیوضات ربّانی. مولدش اصفهان و با این قدردان مستعدان الفتی خاص و صداقتی به اخلاص داشت و الحق نادره زمان بود. اگر روزگار امهال می کرد سرآمد ارباب فضایل^۱ و کمال می شد. [۷۲] لیکن در عنفوان شباب به دارالوصال ارتحال نمود و این غزل فقیر که مطلعش این است مناسب مقال.

فرد

یکایک از نظرم نور پیکران رفتند ستاره‌های شب افروزم از جهان رفتند
در شعر و انشا رتبه عالی یافته فصول [نفیسه]^۲ منشیانه و اشعار لطیفه
عارفانه دارد.

حالا این بیت از آن والا گهر در سلک سطور این دفتر درآمد.

فرد

امروز بخشش از پی فردا خزانه ایست دست کرم به راه عدم پیش خانه ایست

میررضی فاتح گیلانی

به اصفهان آمده به عبادت و ریاضت خوی گرفته^۳ به عزلت و قناعت در لباس فقر می زیست. بعض یاران معاشر او حالات خوش از او حکایت می کنند. آخر به هند افتاده در راه گجرات تقریباً بیست سال قبل از هنگام تحریر، دزدان^۴ او را به طمع مالی که نداشت مقتول ساختند. قدری از اشعارش را کسی نزد خاکسار^۵ خواند خالی از حالتی^۶ و کیفیتی معنوی نبود. پیروی سخنان مشایخ نموده به آن عالم و گفتگو آشناست. [۷۳] این رباعی از اوست:

۱. سرآمد ارباب فضل. ۲. فصول نفیسه. در نسخه «ت» «ت» نفیسه ذکر شده است.
۳. به ریاضت و عبادت خو گرفته. ۴. دزدان به طمع مالی که نداشت.
۵. اشعارش را کسی نزد این خاکسار. ۶. خالی از کیفیتی معنوی.

رباعی

از روز ازل رضا به تقدیر شدیم صد جا سگ نفس را گلوگیر شدیم
بر خوان کسی چشم طمع نگشودیم خوردیم زس گرسنگی سیر شدیم

ملا مختار نهاوندی^۱

ستوده اطوار، آرمیده روزگار بود. مدتی با این قاصر معاشر و در سفر خراسان
همراه بود. شعرش هموار و اکثر^۲ قلم خورده این خاکسار است. [۷۴]
این چند بیت در یاد بود.

اشعار

کی به کشتن آرزوی وصلش از دل می رود
روح من چون [سایه^۳] از دنبال قاتل می رود
آنچه با گنج [و^۴] گهر نتوان برابر کردنش
قطره آبی بعد کز روی سائل می رود

وله

به نور پرتو خورشید آشنا نشوی فریب خورده این گرد آسیا نشوی
مراز آتش و آب این نصیحت است به یاد که با مصاحب ناجنس آشنا نشوی

میرزا باقر مرجع اصفهانی^۵

جوان صالح پسندیده خصال بود با راقم حروف صدیق و در سفر خراسان رفیق

-
۱. این نام در نسخه «ت» دوبار ذکر شده است.
 ۲. و اکثر از آن قلم خورده.
 ۳. روح من چون سایه. در نسخه «ت» سائل ذکر شده است.
 ۴. آنچه با گنج و گهر. در نسخه «ت» سو- ذکر نشده است.
 ۵. این عنوان در نسخه «پ» آمده و در نسخه «ت» به اشتباه برای دومین بار ملامختار نهاوندی آورده شده.

و چندی در اردوی سلطانی بعض خدمات دیوانی به وی مرجوع و در خط و سیاق
 قصب‌السبق از اقران ربوده و در شعر جودت بیان و طبع ریان داشت.
 اشعارش چون اکثر یاران اصلاح‌یافته این قاصر است چند سال گذشته که این
 سرای بی‌ثبات گذاشت. [۷۵] از اوست.

در قید زلف پرشکن افتاد کار من آشفته‌تر ز موی تو شد روزگار من
 ز افسردگی چو غنچه پیکان شده است دل رفتی تو و بهار نیامد به کار من

میرزا تابعا

نامش غلامرضا و از کهگیلویه آمده در اصفهان ساکن شد تا رحلت نمود. تا بود
 در دو فکر بود یکی شاعری و دوم کیمیاگری، خود در صرف فکر کوتاهی نکرد اما
 نارسایی فکر را چه علاج. این چند بیت از اوست:

اشعار

چرب و نرمی‌های مرهم داردم رنجورتر پنبه‌کاری^۲ می‌کند داغ مرا ناسورتر

وله

پیغام بوسه از تو تقاضا نکرده‌ام مکتوب [سربه مهر^۳] تو را وانکرده‌ام
 دارم هنوز دست به مژگان اشکبار غمنامه فراق تو انشا نکرده‌ام

میرزا مهدی الهی تبریزی

در اصفهان نشو و نما یافته قدری از اوقات^۴ خود را صرف تحصیل نموده ذکا و

۲. پنبه‌داری می‌کند.

۱. خود در صرف اوقات کوتاهی نکرد.

۳. مکتوب سربه مهر تو را. در نسخه «ت» - وعده‌های - ذکر شده است.

۴. قدری اوقات تحصیل علوم نمود.

شعوری قوی داشت. در هیأت و نجوم خاصه احکام مهارت به هم رسانیده مشهور شد و سر از خدمت افاضل و فیض^۱ استفاده یافته، هر رطب و یابس که به خیالش می رسید آن را حقایق و معارف پنداشته از برالهیوسی و خودرأیی در هر فن دخل نمود. مستقلانه، سخنان بی سر و بن درهم می بافت و اعوجاجی سخت در سلیقه اش پیدا بود. قدم در هیچ مقام و مذهب استوار نداشت گاهی خویش را به حکما بستی و گاهی به صوفیه تشبّه جستی و گاه از متکلمان گفتی و در سلک هیچ فرقه در شمار نیامدی، آخر به تباهی عقاید شهرت یافت. هوشمندان از حالش نفرت کردند. از دانشوران و اذکیاکناره گرفته با ساده دلان و بی خردان بی خبر الیف^۲ بود، آنها را مذمت می کرد و اینان را ستایش می نمود. مصداق حال این قسم اشخاص است آنچه عارفی گفته: جمعی افسار تقلید از سر بیرون انداخته فطرت اصلی را سرنگون ساخته اند به ظواهر نبوت و توابع آن قانع نباشند و از خود سخنی چند بیهوده تراشند، نه طبعشان گذارد که با هر تقلید روند و نه توفیقشان باشد که بوی تحقیق شنوند، مذذبین بین ذلك لالی هولاء و لالی هولاء، بالجمله الهی مذکور به شعر مربوط و ابیات شایسته بلند دارد. تا چندی قبل از این در سن کهولت رحلت نمود. در اصفهان مدفون شد. تجاوز الله عنه. [۷۶] این چند بیت از او است:

اشعار

به خوبان غمزه خونخوار دادند	به ما هم دیده خونبار دادند
نمی گردید از جنت تسلی	به عاشق وعده دیدار دادند
نهال آفرینش بی ثمر بود	محبت را به دلها بار دادند

وله

به مشکین طره ای پیوند کردم رشته جان را
ز تو شیرازه بستم نسخه خواب پریشان را

۱. از خدمت افاضل فیض استفاده یافته.

۲. الیف شد.

به یاد تو ازیس چون غنچه سر در جیب پیچیدم
 چو گل لبریز نکت ساختم چاک‌گریبان را
 ایضاً
 سخت می ترسم به حیرت^۲ انتظارم بگذرد
 رفته باشم از خود آن ساعت که یارم بگذرد
 ای که خاکم را به باد از جلو خود داده‌ای
 آنقدر بنشین که از پشت غبارم بگذرد
 وله
 بر سر راهم الهی کیست پرسیدی ز غیر کشته تیغ تغافل زنده نظاره‌ای

ملک معین خرم‌آبادی

به شغل انشای والی آنجا مأمور [و چون طبع آراسته بود^۳] مربوط می‌نوشت
 و قدری مقدمات علمیّه را دیده بود.^۴ در شعر سلیقه مستقیمه داشت. ابیات روان^۵ از
 او گوشزد این هنر سنج گردیده در او ان اقامت در آن شهر معاشر بود. [۷۷] از اوست:
 ای من هلاک نرگس نیرنگ ساز تو روی نیاز هر گل داغم نیاز تو^۶
 هر چند همچو نافه دلم پرده دار شد پنهان چو بوی مشک نگر دید راز تو
 روید [ز^۷] تریتم گل بادام تا به حشر بر خاکم ارفتن نگره دلنواز تو
 برچید سرو دامن رعنائی از چمن تا جلوه کرد سرو قد سرفراز تو

۱. به یاد او. ۲. سخت می‌ترسم به حسرت.

۳. و چون طبع آراسته بود. در نسخه «ت» عبارت - جوان آراسته - ذکر شده است.

۴. مقدمات علمیّه را دیده در شعر سلیقه مستقیم داشت. ۵. ابیات روان او.

۶. روی بناز پر گل داغم بناز تو.

۷. روید ز تریتم. در نسخه «ت» - به - ذکر شده است.

روشن شد از غم تو چراغ دل معین گل از گلش چو شمع سحر از گداز تو^۱

ملاعلی اعلی اصفهانی

یگانه عهد و نادره روزگار بود. در خطاطی به جایی رسید که قلمش دست خوشنویسان و استادان همه خطوط را بر چوب بست و حسن صوت و مهارتش در موسیقی به مقامی کشید که نغمه سنجان روزگار و پرده سرایان هر گوشه و کنار را بلندی آوازه در گلو شکست.

الحق آن دست و نقش را ید بیضا و دم مسیحا توانستی گفتن و در این دو شیوه شریک و شبیهی نداشت. به هریک از فنون و علوم متداوله بی ربط نبود. قوت حافظه اش به درجه کمال و در طرز صحبت^۲ به غایت شیرین مقال و در علم قرائت و حسن تلاوت آیتی و در عبارت و صفات ستوده صاحب سعادت، به شعر آشنا و سخن می شناخت.^۳ آنقدر اشعار رایقه به خاطر داشت که بی نیاز از سفاین می ساخت.

از کودکی تا پایان عمر با این کهن مشق دبستان دانش معاشر بود. فرزند ارجمند زین العابدین بناست؛ روستازاده کوسار که قریه ای است به یک فرسنگ^۴ از اصفهان؛ استعداد ذاتی و فیض الهی درهای شهرستان هنر بر رخس گشوده یوماً فیوماً بر عزت و منزلتش افزوده تا در سنه سب و ثلاثین و مائة و الف هنگام استیلای رومیه^۵ همدان آن نادره زمان در آن شهر غریب به شهادت فائز گردید. حشره الله مع الشهداء. در انشا و حسن سیاق تحریر ماهر و [به انشاء شعر^۶] قادر بود. [۷۸]

۲. و در صحبت.

۴. یک فرسنگی.

۱. دو بیت آخر را نسخه «پ» ندارد.

۳. به شعر انشا و می شناخت.

۵. استیلای رومیه بر همدان.

۶. به انشاء شعر. در نسخه «ت» عبارت «انشاء و شعر» ذکر شده است.

این چند بیت از مآثر آن مشکین رقم است.^۱

اشعار

ضعیفان را دم مردن زآفت پاسبان باشد

شکوه نعره شیران حصار نیستان باشد

وله

شمع با پروانه یار و گل به بلبل آشناست^۲

آن گل آتش طبیعت با تغافل آشناست

وله

با غبار اشک من از چشم آب آید برون

سیل گردآلود دایم از خراب آید برون

وله

خار مژگان که درین دامن صحرا مانده است

رگ ابريست که از قطره زدن وامانده است

لاله خاک شهیدان گل داغ غم تست

یا سیه [خیمه^۳] لیلی است به صحرا مانده است

کی ز می سینه^۴ ما صافدلان گیرد زنگ

خون تقوی است که در گردن مینا مانده است

خار خار گل رخسار تو از دل نرود

از گلم گل کند آن خار که در پا مانده است

گل شکفته است که خود را به گریبان تو ریخت

لاله داغی است که در سینه صحرا مانده است

۱. مآثر قلم مشکین رقم. ۲. شمع با پروانه و هم گل به بلبل.

۳. یا سیه خیمه لیلی. در نسخه «ت» کلمه - خانه - ذکر شده است.

۴. کی ز می شیشه.

می‌گذارد همه کس پا به سرش چون پرگار
هر که چون نقطه درین دائره تنها مانده است
خاک شد عالی و آمد ز گیش بوی تو باز
خرد شد شیشه ولی نشئه صہبا مانده است

محمد علی بیک دیہیم

از غلام زادگان سلاطین صفویہ و مولدش اصفهان، طبع موزون و شعر ریّان
داشت. در مجموعهٔ چند صفحه شعر خود را ثبت نموده بود به نظر رسید و از یکی
خویشاوندان او مسموع شد که در سنهٔ خمس و مائة و الف رحلت نمود. [۷۹] یکی
بیت از او به یاد است:

فرد

لبی تر از تراوشهای داغی می‌توان کردن
ازین ته جرعهٔ تر طیب دماغی می‌توان کردن

محمد علی بیک افسر

او نیز از غلام زادگان آن آستان و مولدش اصفهان و در سلک موزونان بود.
شنیده شد که در شباب عازم هند گشته دیگر خبرش معلوم نشد. [۸۰]
کسی از او این بیت خواند.

فرد

چنان دلسرد از اهل جهانم
که چشم گرمی از آتش ندارم

۱. آید زدش بوی نیاز.

ابراهیم ضابط اصفهانی

به موزونی طبیعت و کثرت صحبت مربوط به سخن شد. بعضی ابیاتش به سلاست و لطافت بود. [۸۱] از اوست:

اشعار

مطلع خورشید رخسار تو را ای مه سرشت

بر بیاض دیده می باید به خون دل نوشت

وله

صلای عشق و رسوایی دهم چون شمع تا هستم

گریبان تا به دامن می کند فریاد از دستم

وله

حیرتی دارم که با این ناتوانیها چرا

آنچه بر طبع تو می آید گران یاد من است

میرزا محمد جعفر راهب

از سادات طباطبا و نواده فاضل مشهور میرزا رفیعای نایینی است. مولود و موطنش اصفهان و سید حمیده^۱ عالیشان است. از بدایت جوانی با راقم^۲ آشنا و طبعش لطیف و سلیقه اش در شعر^۳ درست است. در این اوان گویند در همان شهر می باشد. [۸۲] اشعار خوب دارد لیکن غیر از این رباعی که در خاطر فاطر بود^۴ نمی نگارد.

رباعی

راهب خم باده پیر دیری بوده است پیمانہ حریف گرم سیری بوده است

۱. و سید حمیده صفات عالی شأنست.

۳. در شعر سلیقه درست داشت.

۴. لیکن در خاطر فاطر نبود که نگارد.

۲. از بدایت جوانی با راقم بود.

این مشت‌گلی که هست خشت سرخم میخواره عاقبت به خیری بوده است^۱

میرزا فتح‌الله خوزانی

خوزان که قریه‌ای است در دو فرسنگی اصفهان^۲. به فن سیاق آشنا شده خالی از شعور و ادراکی نبود. به هند افتاده در مهمات بعض بنادر آن درآمد و اکتساب مالی فراوان نموده به وطن خود بازگشت و مساکن شایسته در آن قریه ترتیب داده روزگاری به سامان گذرانید تا در ایام انقلاب و فتن به ضرورت با سران رؤسای هر قوم از دوست و دشمن اتصال جست و آخر به سیاست یکی از ناکسان درگذشت به صناعت شعر متتبع و شائق بود، از هر نوع اشعار دارد پاره‌ای از آن خالی از استواری نیست. [۸۳] چیزی از او به خاطر نبود که اثبات یابد.^۳

امینای زعفرانی اصفهانی

زعفران فروختی. آزادگی فطری^۴ و به غایت شکفته‌رو و بدیهه‌گو بود. در شعر ماهرو صحبتش کیفیت خوشی داشت. [۸۴] این چند بیت از اوست:

اشعار

رنجیده‌ای زمن بت نامهربان من حرفی شنیده‌ای تو مگر از زبان من
خونم حلال باد به دشمن اگر کند یک حرف در حضور تو خاطر نشان من

وله

چون سیاهی مرا ز داغ^۵ افتد
گر به گلشن گذر کنم بر یار^۶
آفتابی کند طلوع از ماه
چشم پروانه بر چراغ افتد
گل و بلبل ز چشم باغ افتد
عکس رویش چو در ایاغ^۷ افتد

۱. نسخه «پ» این رباعی را ندارد.

۳. اثبات نماید.

۴. آزادگی فطری او.

۶. با یار.

۲. در دو فرسنگی از اصفهان.

۵. چون سیاهی مرا به داغ.

۷. چو در چراغ.

سعید قصاب

شعر بسیاری [از] مردم [در] حفظ داشت^۱ و به مجلس شعرا رفته در گفتن غزلها با ایشان موافقت کردی. مکرر شعر خود را در خدمت مرحوم میرزا صایبا خوانده و با آنکه خط و سواد نداشت دیوان اشعارش بیست هزار بیت باشد. هرگز در قوافی و استعمال لفظ به موقع خود غلط نکردی و سلیقه اش با عدم بضاعت از عهده ربط کلام و روانی سخن برآمدی^۲ در مراتب دیگر، خود فوق طاقت موزونان صاحب سواد است. ابیات خوب که آن را با کلام شاعر چندان فرقی نباشد دارد. آخر ترک پیشه خود کرده ساکن مشهد مقدس شده در کهن سالی در آن مشهد^۳ مقدس مدفون شد. [۸۵]

اشعارش بر السنه دایر و در این مقام حفظ قاصر بود.

میرزا صائب

از بلده کاشان و در اصفهان نشو و نما یافته، در سلک شعرا معدود و معروف بود. طبعش استقامتی و فکرش جودتی داشت. ابیات نیک^۴ دارد. صحبتش خالی از حالتی نبود. مدتی شد که در اصفهان رحلت کرد. [۸۶]
از اوست:

اشعار

از سینه^۵ و دل ما نشنید کس صدایی مردیم از جدایی ای سنگدل کجایی
محمل گذشت و لیلی نشنید زاری ما تاگرد کاروان است ای ناله دست و پایبی
در مذهب نکویان کفرست چین ابرو چون گل شکفته رو باش گر همدم صبایی

۱. شعر بسیاری از مردم در حفظ داشت. در نسخه «ت» عبارت به صورت «شعر بسیاری مردم حفظ داشت» ذکر شده است.

۲. روانی سخن برآمدی و در مراتب دیگر.

۳. در کهنسالی در آن ارض اقدس.

۴. ابیات پاک دارد.

۵. از شیشه دل.

ملا رضا اصفهانی

پدر و خود نیز در اوایل پیشه جولاهی داشت^۱، آخر هم که دست از آن شغل کشیده^۲ به جولاه اشتهار داشت. به غایت ظریف و لطیف الطبع و نکته‌سنج و شعرش در کمال ملاحظت و استواری و ذهنش در نهایت رسایی و در معاشرت و آیین صحبت بی‌بدل. غزلها دارد، در آن ابیات بلند واقع شده. [۸۷]
این مطلع از اوست:

فرد

ناله پنداشت که در سینه‌ما جا تنگ است رفت و برگشت سراسیمه که دنیا تنگ است

شریف شیرازی اصفهانی

حداد بود و از عباد پارسایان روزگار. فیاض متعال سلیقه‌ای در شعر او را کرامت نموده^۳ بود که اگر همت بر آن می‌گماشت یکی از مشاهیر شعرا می‌شد لیکن به قدر ضرورت اوقات صرف کسب خود نموده باقی را به طاعت و عبادت به سر می‌برد و اصلاً در آن فتور و قصور روا نمی‌داشت و در خلال اوقات شریفه خود به حکم طبیعت چند بیتی می‌گفت.

فقیر به حالش اطلاع یافته^۴ او را طلب کرده از ابرار و نوادر روزگار یافت. [۸۸]
قریب به چهل سال گذشته که به عالم بقا ارتحال نموده از اوست:

اشعار

زهی دیر و حرم آینه‌دار شمع رخسارت	جهان یک چشم حیران در تماشاگاه دیدارت
دل شیخ حرم روشن سواد از مصحف رویت	برهمن را رگ جان در شکنج زلف زنارت
در این گلخن خلیل آذر فروز شعله شوقت	در این گلشن مسیحای نسیم صبح بیمارت

۱. در اوایل پیشه جولاهی داشته.

۲. آخر هم که دست را از آن کشیده بود.

۴. فقیر اطلاع به حالش یافته.

۳. او را کرامت کرده بود.

عبدالله شفق قمی

در بدایات عمر به اصفهان آمده چون کفشگر بود در همان پیشه شاگردی می‌کرد^۱ و پاره‌ای از روز را به مکتب^۲ رفته تعلیم می‌یافت تا اندک سوادی روشن نمود.^۳ چون طبع موزون داشت به گفتن شعر و صحبت شعرا مشغول شد، یاران چون لطف طبعش یافتند او را از جرگه کفشگران برآورده به لباس دیگر آراستند. آخر به کثرت صحبت درین^۴ شهر روح پرور به سخن آشنا و به شیوه مردمی و آرمیدگی موصوف شده به شاعری معروف گشته مکرر خیالات خود را گوشزد راقم این سواد نموده، خالی از اسلوبی و لطافتی نبود. عازم زیارت مشاهد منوره عراق شده در آرتیمان که منزل مرحوم میرزا هاشم بود رحلت نمود. [۸۹] از اوست.

بیت

برآمد از چمن دل هزار نخل امیدم به یاد قد تو از بس الف به سینه کشیدم

وله

گرم است ز بس که الفت تو گرم است از محبت تو
کردی تمهید با رقیبان کشتند مرا ز رخصت تو

سید محمد حسرت

از خدمه روضه رضویه علی ساکنها التحیه و به شعر معروف بود. عادت به کثرت صرف افیون نموده نصف اوقاتش در نعاس و نیمی در ذکر مدح و ذم ناس^۵ مصروف بود. ولادتش در هند اتفاق افتاده، خالی از ملاحظتی نبود. در کهنسالی رحلت نمود. [۹۰] از اوست:

۱. در همان پیشه شاگردی و پاره از روز....
۲. به مکتبی.
۳. روشن شد.
۴. به کثرت صحبت در آن شهر روح پرور.
۵. در ذکر مدح و ذم ناس مصروف بود.
۶. در کهن سالی رحلت نمود، در آن آستان مدفون شد.

فرد

بکر دولت نیست در عقد کسی بیش از دو روز
اینقدر خوشحال از آن ایام دامادی مباش

نورالدین محمد کرمانی

به اصفهان آمده با فقیر آشنا شد. به سخن مأنوس و ابیات شایسته از طبعش سر
می زد. درخواست تخلص داشت، فقیر او را منیر خطاب نمود. باز به وطن خود رفته
سفر آخرت اختیار نمود. [۹۱] از اوست:

اشعار

پیش ازین بود شبم را سحری بهتر از این داشت آهم به دل او اثری بهتر از این
غم آزادی و محرومی صیّادم سوخت کاش می داشت می بال و پری بهتر از این
باز می آید و من می روم از خویش منیر هیچ کس یاد ندارد سفری بهتر از این

محمد مؤمن^۱ صاحب مشهدی

در بازار به فروختن کرباس نشست. متقی و متعبّد بود. به قدر تحصیل نموده
شعور قوی و استعداد تمام داشت.
خط نسخ و شکسته رابه غایت خوب^۲ می نوشت و در حسن معاش دستورالعمل
دیگران^۳ توانستی بود. طبعش موزون و دریافت دقایق لفظی و معنوی نمودی.
در انقلاب روزگار به نجف اشرف رفته به صفای وقت ساکن شد. به استکمال
علوم دینیّه و عبادت مشغول شد. چون فقیر به مجاورت آن روضه فائزگشت^۴ هر

۱. حاجی مؤمن خان.

۲. خوش.

۳. در حسن معاش دستورالعمل توانستی بود.

۴. فائز شد.

روز حاضر شدہ قرائت حدیث و استکشاف حقایق آن نمودی. شنیدہ شد کہ سعادت رحلت در همان مکان اقدس یافت. [۹۲] از اوست:

بیت

دلیل و سنگ نشان جذبہ رسا چه کند
 عنان گسستگی سیل رهنما چه کند
 بہ بوالہوس ہمہ مهر و بہ عاشقان ہمہ کین
 کسی بہ آن دل بیگانہ آشنا چه کند

سراجا محمد قاسم نصاص اروسانی^۱

طبعش بیشتر از یاران خاص^۲ مشتہر خود بہ سخن آشنا بود و کلامش پختہ تر. اگرچہ کم گفتی لیکن شایستہ گفتی.^۳ کهنسال بود کہ در مشہد با فقیر ملاقات نمود بہ غایت گدازیدہ و قانع و بی ساختہ در آن ارض اقدس^۴ مدفون شد. [۹۳] از اوست:

فرد

صرف گداز کردم عہد جوانی خویش چون شمع در عذابم ز آتش زبانی خویش

میرزا عبدالرزاق نشاء تبریزی^۵

سخن شناس بود و عمر در صحبت شعر با شعرا صرف نمودہ آنچه گفتی

۱. عنوان بہ اشتباہ در نسخہ «پ» محمد مؤمن صاحب مشہدی ذکر شدہ است کہ در نسخہ «ت» مربوط بہ نفر قبل از سراجا محمد قاسم نصاص اروسانی است.

۲. طبعش بہتر از یاران حاضر مشتہر.

۳. لیکن شایستہ کهن سال بود.

۴. در آن ارض مقدس مدفون شد.

۵. در نسخہ «پ» عنوان شاعر قبلی کہ سراجا محمد قاسم نصاص اروسانی است برای این شاعر ذکر شدہ است.

درست^۱ و سنجیده گفتی. فقیر او را در سن صبا دیده‌ام. مدتها است که در اصفهان رحلت نمود. [۹۴] از اوست:

فرد

در پای خمی دیده پیمانہ ضیا یافت کوری به قدمگاه می ناب شفا یافت

میرزا محمد رضا بروجردی^۲

از اولاد جهانشاه ترکمان و جوان مستعدی بود. در اصفهان [با فقیر^۳] ملاقات نموده. اکثر در خدمت حکام آذربایجان به سر می برد. طبعش^۴ خالی از طراوتی نبود. [۹۵] از اوست:

فرد

در سوختن تست علاج طمع تو داغ است همان چاره دردی که کهن شد

میرزا حسین خالص^۵

به وزارت لرستان رسیده به احترام و احتشام زیست. کریم النفس و شکفته طبع و در شعر ماهر بود و در خرم آباد رحلت کرد. [۹۶] از اوست:

فرد

مانع رعشه پیری نشود طول امل این تب لرزه به این رشته نگردد بسته

۱. آنچه گفتی درست گفتی.

۲. در نسخه «پ» عنوان عبدالرزاق نشاء تبریزی ذکر شده است.

۳. در اصفهان با فقیر ملاقات نمود. در نسخه «ت» عبارت «با فقیر» ذکر نشده است.

۴. در خدمت حکام آذربایجان به سر می برد خالی از طراوتی نبود.

۵. در نسخه «پ» عنوان محمد رضا بروجردی است.

میرزا محمود شیرازی^۱

کهن برادر میرزا محمدباقر^۲ وزیر قورجی در جوانی بعد از وفات^۳ برادر که شاعر لطیف الطبع بود به هند افتاده منصب و خدمات یافت. در آخر عمر عزیمت عود به اصفهان نموده در بلاد سند^۴ مقتول شد.

خالی از استعدادی نبود، اشعار ریّان دارد. به ملاقات فقیر نرسیده و در وقت املا چیزی از او به یاد نبود که ثبت شود مگر این مطلع از غزل مشهور اوست:

فرد

باده نوش جان آن شد خون عاشقان نوشی بعد از این چومی با او می توان زدن جوشی

میرزا محمد شیرازی^۵

از سادات رفیع القدر بنی مختار بود. مدّتها در اصفهان [با^۶] صدیق معاشر و خطوط را خوش می نوشت و در سیاق ماهر و مراتب علمی را دیده. طبع موزون روان داشت. به غایت حمیده خصال و شیرین مقال. تخمیناً^۷ سی سال گذشته که در مشهد رضویّه؛ علی مشرفها التحیّة؛ سعادت رحلت نمود.^۸ [۹۷] از اوست:

اشعار

من افتاده را صدایی نیست در نی بـوریا نوایی نیست
جلوه ای بوالهوس به ما مفروش گل باغ تو را وقایی نیست

۱. عنوان در نسخه «پ» به اشتباه میرزا سیدحسین خالص آمده است.

۲. کهن برادر میرزا باقر. ۳. بعد از فوت برادر.

۴. عزیمت عود اصفهان نموده در سند مقتول شد.

۵. در نسخه «پ» عنوان میرزا محمود شیرازی ذکر شده است.

۶. مدّتها در اصفهان با صدیق معاشر. در نسخه «ت» حرف «با» ذکر نشده است.

۷. تخمین را. ۸. رحلت یافت.

چه گشاید زمسجد و محراب
 دل رنجور من شفا چه کند
 چه زخم دست و پا که در کف من
 رزق پیرانه سر گلوگیر است
 کوه و صحرا گرفت جلوۀ یار
 سخنم گوش می توان کردن
 ربّ العزّة تعالی مجده و الهمنا شکره و حمده فرصت بخشید که در مدّت نه روز
 بعض ساعات لیل نهار را با افسردگی کمال و تفرقه مآل^۱ که هوشی با سر نیست
 مصروف و خویش را مشغول تسوید این اوراق داشته یکصد کسی از دوستان هم
 نفس و یاران سخن رس را در این محفل گرامی و انجمن سامی فراهم آورد و از
 سخنشان آنچه خاطر آشفته مسامحت نمود به زبان قلم آورد.^۲
 الهی عاقبت محمودگردان نمقه الواثق بعروة الله الوثقی ابوالمعالی محمد
 المشتهر بعلی بن ابی طالب بن عبدالله بن عبدالزّاهدی^۳ عامله الله فی لسانه بالحسنی
 از دوستان معنوی چشم آن دارد که به دعای مودّت یاد آرند. فقط.

۲. به زبان قلم داد.

۱. با افسردگی کمال و تفرقه البال.

۳. علی الزّاهدی الجیلانی.

تعلیقات

* ص ۹۷: سید علیخان مدنی (تولد: ۱۰۵۲ هـ. ق، مرگ: ۱۱۱۷ یا ۱۱۱۸ هـ. ق یا ۱۱۲۰ هـ. ق. ۱)
صدرالدین علی مشهور به سید علیخان کبیر بن نظام الدین احمد بن محمد معصوم ابن
نظام الدین احمد بن ابراهیم بن سلام الله بن مسعود بن محمد بن صدر الحقیقه بن غیاث
الدین منصور دشتکی بن صدرالدین محمد شرف المله ابراهیم بن صدرالدین
محمد بن عزالدین اسحق بن ضیاء الدین علی بن عربشاه^۲ از بزرگان و مفاخر فارس در
قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم هجری است.
وی در شب شنبه ۱۵ جمادی الاولی سال یکهزار و پنجاه و دو (۱۰۵۲ هـ. ق) در
مدینه (محل اقامت پدرش) به دنیا آمد و پس از کسب آموزش مقدماتی در سال

۱. در کتاب روضات، ص ۴۱۳ و همین طور در ذیل ص ۸۳ آثار المعجم فرصت الدوله شیرازی سال مرگ وی
۱۱۲۰ ضبط گردیده است ولی نبیره ایشان حاج میرزا حسن فسائی مؤلف فارسنامه ناصری در گفتار دوم
این کتاب سال وفات جد خود را ذیحجه ۱۱۱۸ هـ. ق ثبت کرده است و در ص ۲۹ از همان گفتار نوشته
است که شیخ یوسف بحرانی تاریخ وفات سید علیخان را در جمله «سر مقرر شیراز» یافته است.
۲. این نسب نامه از دیباچه مؤلف در کتاب ریاض السالکین که به شماره ۱۲۰۱۱ - ۵۶ در کتابخانه مجلس
نگهداری می شود نقل شده است ولی صاحب نزهة الخواطر در جلد پنجم کتابش نسبت او را چنین ضبط
کرده است: سید شریف علی بن احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم بن سلام الله بن مسعود بن محمد بن
غیاث الدین منصور شیعی دشتکی. آنگاه می نویسد که نسب وی به جعفر بن زید بن علی بن الحسین
می رسد.

۱۰۶۸ ه. ق در شانزده سالگی همراه پدرش عازم هندوستان شد. از محضر استادانی چون شیخ محمدبن علی حشری عاملی و شیخ جعفر بن کمال الدین شیعی بحرانی در حیدرآباد علم حساب، فقه و حدیث را فراگرفت و به مرور زمان به بالاترین مقامات علمی دست یافت. وی علاوه بر دارا بودن مقام علمی و معنوی از مقامات دنیوی نیز بی بهره نبود چنانچه بعد از فوت پدرش سید نظام الدین که در اثر حادثه‌ای سیاسی رخ داد مورد توجه عالمگیر پسر شاه جهان پادشاه هندوستان قرار گرفت و مدت‌ها تصدی امور شهرهایی چون اورنگ آباد، ماهور و برار به وی واگذار شد. بنا بر گفته فسائی در فارسنامه ناصری وی به سال ۱۰۶۶ ه. ق به هندوستان رفت و در سال ۱۱۱۳ ه. ق به مکه معظمه بازگشت، بنابراین مدت اقامتش در هندوستان نزدیک به چهل و هفت سال طول کشید. در سال ۱۱۱۶ ه. ق بنا بر خواهش شاه سلطان حسین صفوی از طریق بیابان نجد به عراق عجم آمد و بعد از بازدید از اصفهان به مشهد مقدس رفت، لیکن هوای مشهد با مزاجش سازگار نشد و دوباره به اصفهان بازگشت، سپس عازم شیراز که موطن اصلی اجداد او شد و بعد از اندک زمانی به سال ۱۱۱۸ ه. ق دعوت حق را لبیک گفت و جسد پاکش را در بقعه حضرت سید میرا حمد بن موسی الکاظم (ع) مشهور به شاه چراغ به خاک سپردند. در زلزله‌ای که حدود یکصد سال پیش رخ داد قسمتی از بقعه خراب شد و قبر وی محو گشت. میرزا سید علیخان در فقه و اصول و حکمت الهی استادی بی نظیر و در ادبیات عرب و لغت متبحر بود، دیوان وی تحت شماره ۵۱۲۴ در جلد نهم جزو سوم کتاب الذریعه معرفی شده است. وی دارای تألیفات زیادی است که عبارتند از:

۱. الکلم الطیب والغبیب الصیب (در ادعیه و اوراد مأثوره)
 دو نسخه از این کتاب در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار به شماره‌های ۲۵ و ۸۵ مضبوط است. این کتاب با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:

تهران. ۱۳۲۶ ق، سنگی، رقعی، ۱۵۰ ص.

۲. انوار الربیع (در علم بدایع)

این کتاب شرح بدیعیّه سید علیخان کبیر و از معاریف کتب در این فن است. شارح به سال ۱۰۷۷ هـ. ق در دوازده شب قصیده‌ای در مدح حضرت ختمی مرتبت (ص) در ۱۴۷ بیت سروده است. این قصیده مشتمل بر ۱۵۳ نوع از صنایع بدیعیه است که نام هر یک از آنها ذکر شده است.

سید خود به شرح این قصیده بدیعیّه پرداخته و نام آن را «انوار الربیع فی انواع البدیع» گذارده و در ذیل هر یک از ابیات به شرح کامل آن پرداخته و به ابیاتی از شعرا و ادباء معروف استشهاد کرده است و در بعضی از موارد به شرح مختصری از زندگانی آن شاعر نیز پرداخته است. آغاز این کتاب چنین است:

بسمله. الحمد لله بدیع السموات والارض والصلوة علی نبیه وآله الهادین....

حسن ابتدایی به ذکر جیره الحرم له براعة شوقی یستهلّ دمی...

این کتاب در حیدرآباد و تهران با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:

حیدرآباد. ۱۲۷۳ ق. سنگی. رحلی. ۸۲۶ ص.

تهران. ۱۳۰۴ ق. سنگی. رحلی. ۸۲۷ ص.

۳. الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه

جرجی زیدان در جلد سوم تاریخ «آداب اللغة العربیة» می نویسد:

نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه برلن موجود است. و ابن یوسف در جلد دوم فهرست کتب خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار نوشته است. که ارگانی نماینده خوزستان در مجلس شورا یک نسخه از آن را در اختیار دارد. این کتاب با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:

نجف. ۱۳۸۲ ق. سربی. وزیری. ۵۹۶ ص.

۴. سلوة الغریب واسوة الادیب فی غرائب البحار وعجائب الجزائر

شرح سفرنامه‌وی به حیدرآباد است. بنا بر قول ابن یوسف، میرزا محمد علیخان نسخه‌ای از آن را در اختیار داشته است و نسخه‌ای از آن در برلین موجود است.

۵. احوال الصحابة والتابعین

ابن یوسف به نقل از روضات الجنات و صاحب روضات به نقل از ریاض العلماء می نویسد این کتاب به اتمام نرسیده و فقط یک مجلد آن در احوال بعضی از صحابه مدون شده است.

۶. رساله در اغلاط قاموس اللغة فیروزآبادی

۷. الزهره (در نحو)

۸. التذکره فی الفوائد النادره

میرزا محمد طاهر تنکابنی ضمن مجموعه ای، رساله ای از سیدعلیخان کبیر دارد که شامل پنج حدیث مسلسل به آباء است و جامع گوید: در احادیث امامیه کم اتفاق افتاده که مسلسل به آباء به ۲۷ واسطه باشد و من توفیق یافته ام که این پنج حدیث را جمع نمایم و برای آن دیباچه و خاتمه ای با تصریح به اسم مؤلف تهیه کرده است سپس از درایه شهید نقل کرده که در آنجا پس از حدیثی که مسلسل به ۱۴ پدر بوده فرموده است: این حدیث بیشترین حدیث مسلسل به آباء است که به دست ما رسید پس از آن سید گوید: واتفق توضیح مالعله یحتاج الی التوضیح عجاله حالما رقم هذه الاخبار فی هذه التذکره ولم اقف علی شیء من ذلك لاحد من السلف فان اصبت فبرکات اهل البيت والله يقول الحق وهو یهدی السبیل والیه المرجع والمآب.

«به نظر نگارنده (ابن یوسف) از کلمه فی هذه التذکره محتمل است که این رساله جزء کتاب تذکره باشد و مانعی ندارد که خود رساله ای جداگانه باشد، چنانچه ظاهر این را مقتضی نیست.

آغاز رساله این است:

بسمله. الحمد لله الذی اکمل نبیّه احمد نظام الدین و شرح بوصیه علی صدرالدین صلی الله علیهما وعلی ابناهما الهادین ائمة الائمة والخلفا والراشدین... الخ.

رساله در حدود ۱۵۰ بیت است.^۱

۱. فهرست کتابخانه سپهسالار، ابن یوسف شیرازی، ص ۲۰۶.

۹. شرح ارشاد

۱۰. نظم کافیه

۱۱. دیوان اشعار عربی

نسخه‌ای از این دیوان در کتابخانه تنکابنی موجود است؛ و نیز در جلد ۹ بخش سوم کتاب الذریعه به شماره ۵۱۲۴ معرفی شده است.

۱۲. رسائل متفرقه

۱۳. غنیة الاغانی

این تألیف در معاشرت اخوان است و نسخه‌ای از آن در تصرف حاج میرزا حسن فسائی بوده که ابیاتی از آن را نقل کرده است.

۱۴. ریاض السالکین (شرح صحیفه سجّادیه به نام شاه سلطان حسین صفوی)

یحیی نوری نویسنده کتاب «ستارگان فروزان» درباره این کتاب از قول صاحب روضات می نویسد که یکی از آثار گرانبهای سید شرح بر صحیفه سجّادیه است، وی برای این شرح بسی رنجها برده و زحمتها کشیده تا آن را به نیکوترین وجهی به اتمام رسانیده است.

ولی یکی از معاصرین وی به نام آقا حسین گیلانی شرحی فارسی بر صحیفه می نویسد و چکیده مطالب شیرین و مفید سید را در شرح فارسی خود بیان می کند و بدون آنکه از گوینده آن نامی ببرد کتاب را به نام خود منتشر می کند، سید از این سرقت به شدت آزرده و متأثر شده در صدد جوابگویی بر می آید. به همین دلیل صفحاتی از کتب تاریخ در نتیجه این خیانت وقف نقل این واقعه و توییح و دشنامهایی است که نثار سارق شده است.

این کتاب با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:

تهران. ۱۲۷۱ق. سنگی. رحلی. بی شماره صفحه.

تهران. ۱۳۰۴ق. سنگی. رحلی. ۵۸۷ص.

تهران. ۱۳۱۷ق. سنگی. رحلی. ۵۸۷ص.

تبریز. ۱۳۳۴ق. سنگی. رحلی. ۵۸۷ص.

در ضمن تلخیصی، این کتاب با عنوان و مشخصات زیر به چاپ رسیده است:
تلخیص الرياض تحفة الطالبین (اوالمقتطف من رياض السالکین فی شرح
صحيفة الساجدين). سید علیخان مدنی. تلخیص سیدابوالفضل بن محمد ریحان
سعیدی. تهران. ۱۳۸۱ هـ ق. سربى. وزیرى. ۴۱۷ ص.

۱۵. سلافة العصر من محاسن اعیان العصر

جرجی زیدان در جزء سوم از کتاب «تاریخ آداب اللغة العربية» این کتاب را به شرح
زیر معرفی می کند:

تشمّل علی تراجم شعراء القرن الحادى عشر وهى ذیل لریحانة الالباء تنتهى سنة
۱۰۸۲ هـ ق، جمع فیها اخبار الشعراء المعاصرين، ونخبا من اقوالهم، أوممن تقدمهم
نحو ما فعل الثعالبی وغيره. اطّلع علی ریحانة الالباء: لِلْخَفَاجِی، فنحا نحوه، ولكنّه
اغفل كثيرین، وزاد غيرهم، وقسمه إلى خمسة ابواب:

الباب الاول: محاسن اهل الحرمين.

الباب الثاني: محاسن اهل الشام و مصر.

الباب الثالث: محاسن اهل اليمن.

الباب الرابع: محاسن العجم والبحرين والعراق.

الباب الخامس: محاسن اهل المغرب. منه نسخة فى دارالكتب المصریه فى ۶۸۰
صفحة. وقد طبع بمصر سنة ۱۳۲۸ هـ ق.

این کتاب با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:

مصر ۱۳۲۴ هـ ق. سربى. وزیرى. بنفقة عزيز بيك زند ۶۰۷ ص.

قطر ۱۳۸۲ هـ ق. سربى. وزیرى. الطبعة الثانية ۶۰۷ ص.

تهران ۱۳۴۶ هـ ق. سوق بين الحرمين. پاساژ مهتاش. المكتبة المرتضوية.

۱۶. الحدائق النديه (شرح كبير بر الفوائد الصمدية)

شرح كبير بر «الفوائد الصمدية» شيخ بهايى است كه بحثهاى عمده ادب و نحو را
جمع آورى کرده است.

تأليف این کتاب به سال ۱۰۹۹ هـ ق به پایان رسیده و نام آن «الحدائق النديه فى

شرح الفوائد الصمدیه» است. این کتاب دارای شرحی مزجی است. شرح مذکور چند نوبت با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:

تهران. ۱۲۷۴ ق. سنگی. رحلی. خط محمد بن حسین همدانی. بی شماره صفحه.

تهران. ۱۲۹۷ ق. سنگی. رحلی. ۲۷۶ ص.

تبریز. ۱۳۰۵ ق. سنگی. وزیری. ۵۸۳ ص.

تهران، ۱۳۱۲ ق. سنگی. رحلی. ۲۸۰ ص.

نسخه‌ای از این کتاب به خط شارح با تاریخ کتابت ۱۰۷۹ هـ. ق در کتابخانه فخرالدین نصیری ذیل شماره ۱۴۹ موجود است.

۱۷. طراز اللغة (در لغت عربی است و تاریخ تألیف آن بین سالهای ۱۱۰۷ و ۱۱۰۹ هـ. ق بوده است) چنانکه مندرجات آن شهادت می‌دهد یکی از کتب بسیار باارزش است و مؤلف در دیباچه تصریح کرده است که نام آن را «الطراز الاوّل» نهادم و در ص ۴۱۳ روضات به نقل از ریاض العلماء نام این کتاب «الطراز الاوّل فیما علیه من لغة العرب معول» ضبط شده و در فارسنامه ناصری «الطراز اللغة» و در نسخه این کتابخانه^۱ در آخر باب الهمزه و باب الباء بدین نحو از خط مؤلف نقل گردیده است: «تَمَّ باب الهمزه (باب الباء) من الطراز الاوّل والکناز لما علیه من کلام العرب المعول». خلاصه اینکه پیش از این مؤلف، بدین‌گونه کسی لغت ننوشته و صاحب روضات در ص ۴۱۲ از ریاض العلماء که مؤلف آن معاصر با مؤلف طراز اللغة بود نقل نموده است که تألیف این کتاب از نصف گذشته بود که زندگانی مؤلف آن به آخر رسید و گوید که نزد ما از این کتاب نسخه‌ای است که گویا تا حرف صاد مهمله باشد.

روش مؤلف در تألیف این است که در ابتدا لغات را موافق «صحاح اللغة» و قاموس به ترتیب حروف اواخر قرار داده و ابتدا به حروف همزه به نام باب الهمزه کرده و هریک از ابواب را بر فصولی به شماره حروف تهجی تقسیم نموده است و چون لغتی را نام برد معانی آن را در ذیل می‌نگارد و در بعضی موارد به اشعار فصحا

۱. فهرست کتابخانه سپهسالار، ابن یوسف شیرازی، صص ۲۰۴-۲۰۸.

واقوال ائمه لغت هم استشهاد می‌کند پس از آن اگر این لغت و یا مشتقات آن در قرآن کریم به کار برده شده باشد، در ذیل عنوان «الکتاب» به آن آیه یا آیات اشاره می‌کند و به شرح و تفسیر آنها می‌پردازد.

پس از آن اگر این لفظ یا مشتقی از آن در اخبار و احادیث آمده باشد در زیر عنوان «الاثار» آنها را نیز ذکر و به بیان آنها می‌پردازد و در مرحله چهارم اگر این لغت یا یکی از مشتقات آن اصطلاحات خاصی از قبیل فقهی، اصولی، منطقی، ریاضی و یا حکمی و یا غیر از اینها را شامل شود در ذیل عنوان «المصطلح» از آن یاد می‌کند و چون آن لغت یا یکی از شاخه‌ها و یا ریشه‌های آن در مثلی آمده باشد تحت عنوان المثل آن را بیان و به شرح مراد و معنی می‌پردازد.

وی در ذکر لغات عرب توجه به غریب بودن آن داشته و در موارد بسیاری به اغلاط فیروز آبادی در قاموس تصریح کرده است.^۱

۱۸. شرح متوسط بر صمدیه

این شرح بعد از شرح صغیر بر صمدیه نوشته شده و نسخه‌ای از آن در اختیار میرسیداحمد مهدب نواده ایشان بوده است.

۱۹. شرح صغیر بر صمدیه

تألیف این کتاب پس از شرح کبیر وی بر این کتاب است که دارای ۶۸۰۰ بیت می‌باشد. نام آن را «الفوائد البهیة فی شرح الفوائد الصمدیه» گذاشته، این کتاب از مأخذ درسی طلاب علوم قدیمه است. این کتاب با مشخصات زیر دو بار به چاپ رسیده است:

تهران. ۱۲۷۰ق. سنگی. خشتی. ۱۷۲ص.

تهران. ۱۲۷۴ق. سنگی. ۲۵۱ص.

۲۰. مخلاة (نظیر کشکول شیخ بهائی)

چند نمونه از اشعار عربی وی:

۱. فهرست کتابخانه سپهسالار، ابن یوسف شیرازی، صص ۲۰۴-۲۰۸.

فی تعریف الصدق والصداقة

قالوا الصديق من صدق	فی حبه وما مذاق
وقيل من لم يعطنا	فی قوله انت وانا
وقيل لفظ لا يرى	معناه فی هذا الوری
وفسروا الصداقة	بالحب حسب الطاقه
اذا صحبت فاصحب	ذاحسب ونسب
رب صلاح وتقى	ينهاه عما يتقى
من خيبه و غدر	وخدعة ومكر
مهذب الاخلاق	تطرب للتلاقى
يحفظ حق غيبتك	يصون ما فى غيبتك
يظهر منك الحسنه	ويذكر ما ستحسنا
تلقاه بالامان	من حادث الزمان
صداقة الاخوان	الخاص الاعوان
لها شروط عدّة	على الرخا والشدة
الرفق والتلطف	والود والتعطف
وكثرة التعهد	لهم لكل معهد
البر بالاحباب	من اعظم الاحساب
دع خدع المودة	للسوجه مسودة
فالمحض فى الاخلاص	كالذهب الخلاص
حفظ العهود والوفاء	حق لاخوان الصفا
حقيقة الصديق	تعرف عند الضيق
يختبر الاخوان	اذا جفا الزمان
لاخير فى اخاء	يكون فى الرخاء

ترجمه شعر فى تعريف الصدق:

گفته اند دوست آن است که در دوستی صادق باشد و ناراستی نکند.

و گفته اند دوست آن است که در گفتارش (تو و من) نکند.
و نیز گفته اند واژه ای است که معنایش را در این مردم نبینی.
و آن را به دویستی در خور توان و طاقت تفسیر کرده اند.
چون هم نشینی کنی با نژادگان و نیکان کن.
که آراستگی و پرهیزکاری بسیار او را از ناشایستگی ها باز دارد.
کسی باشد که نیرنگ و ترفند و فریب او را فرو گذاشته باشد.
پاکیزه خوئی باشد که به دیدار دوستان به طرب آید.
از تو حفظ غیبت کند و از آنچه در حرز تست نگهداری کند.
نیکوییها را آشکار کند و خوبیها را بر زبان راند.
با او در امن و آسایش از حوادث روزگار بنشینی.
دوستی دوستاران و یاران یکدله را در آسایش و سختی شرطهایی است فراوان.
نرمش و مهرورزی و دوستداری و مهربانی.
و بسیار پای بند دوستان بودن در هر محفل.
نیکویی با دوستان از بزرگترین وسیله هاست.
و خیراندیشی برای برادران برترین نکوکاری است.
نیرنگ در دوستی را به روسیاهان واگذار.
زیرا دوستی بی آرایش زر بی غش است.
بر سر پیمان وفاداری بودن سزاوار دوستان یکرنگ است.
حقیقت دوست در سختیها شناخته شود.
چون روزگار کج رفتاری کند حقیقت دوستان آشکار شود.
در آن دوستی که به هنگام خوشی باشد هیچ خیری نیست.

* * *

یقول راجی الصمد	علی بن احمد
حمداً لمن هدانی	بالنطق والبیان
واشرف الصلوة	من واهب الصلوات

على النبي الهادي
 ويعد فالكلام
 والقول ذوفنون
 رواية الاشعار
 وترفع الوضيعة
 وتذهب الاحزاننا
 وتقدم الجبانا
 وهذه الارجوزة
 بديعة اللفاظ
 ابياتها قصور
 ضمنتها المعاني
 تشرح للالباب
 فان حسن العشرة
 واكثر الاخوان
 صحتهم نفاق
 بظاهر مموه
 فهذه صحبة من
 فلا تكن معتمداً
 فان قصدت الصحبة
 وان اردت علمها
 فاستمله من رجزى
 فانه كفيلا
 فصّلته فصولاً
 سميته - اذ طربا
 بغنية الاغانى
 و آله الامجاد
 لحسنه اقسام
 فى الجند والمجون
 تكسوا الاديب العارى
 وتكرم الشفيعا
 وتطرب الاخوانا
 وتعطف الغضبانا
 فى فنّها وجيزة
 تسهل للحفاظ
 ما شأنها قصور
 فى عشرة الاخوان
 محاسن الآداب
 ما حاز قوم عشرة
 فى العصر والوان
 ما زانها وفاق
 وباطن مشوّه
 تراه فى هذا الزمن
 على صديق ابدا
 فخذ لها الالهبة
 وحدها و رسمها
 هذا البديع الموجزى
 بشرحه خصيل
 تقرب الوصولا
 بنظمه واغربا
 فى عشرة الاخوان

ترجمه شعر بقول راجی:
چنین گوید امیدوار به رحمت خداوند علی فرزند احمد.
سپاس خدایی را که مرا به نطق و بیان رهنمون گشت.
و گرامی ترین درودها از خداوند عطا بخش.
بر پیامبر راهنما و خاندان بزرگوارش.
اما بعد، زیباییهای سخن را گونه‌هایی است.
گفتار را شیوه‌های است در جد و هزل.
روایت شعر ادیب برهنه را زینت بخشد.
و فرد پست را برافرازد و کریم را گرامی دارد.
غم را بزدايد و یاران را شادمان کند.
بزدلان را به اقدام و انجام عمل برانگیزد و مهاجمان و خشمگینان را مهربان سازد.
این ارجوزه (شعری که در بحر رجز باشد و عمدتاً کوتاه وزن) که در نوع
خود کوتاه است.
واژگانی تازه دارد که برای از برکنندگان آسان است.
ابیات آن کوتاه است گرچه کوتاهی در خور آن ابیات نباشد.
در میهمانی و شادمانی دوستان معانی فراوان را در آن در پیوستم.
نیکوییهای ادب را بر خردمندان بازگو کند.
همانا خوبی و حسن معاشرت چیزی است که بیش از ده نفر از یاران به آن دسترسی
ندارند.
و بیشتر دوستان در این عصر و روزگار.
همنشینی شان دورویی است و از زیور همدلی برهنه.
ظاهر آراسته و نهاد و سرشت آلوده.
بلی چنین است هم‌نشینی اینان که در این روزگار می‌بینی.
پس هرگز بر هیچ دوستی اعتماد مکن.
و اگر سر مصاحبت داشتی ابزار آن بساز.

و اگر دانش و حد و رسم آن را خواستی.
 آن را از این شعر تازه و کوتاه من بگیر.
 که آن تو را بسنده است و شرحی بارور دارد.
 آن را برای دستیابی به معانی مورد نظر تفصیلی شایسته دادم.
 چون یاران از نظم آن شگفتی نموده به طرب آمدند.
 آن را در محفل دوستان غنیة الاغانی (بی نیازکننده از الحان) نامیدم.

منابع

ارمغان. جواهر الکلام. سال ۸. صص ۲۶-۲۹؛ اسماء المؤلفین. اسماعیل پاشا بغدادی. ص ۷۶۳؛
 اعیان الشیعه. محسن امین. ج ۸ صص ۱۵۲-۱۵۳؛ امل الأمل. محمد بن حسن (حرّ عاملی).
 ص ۱۷۶؛ تاریخ ادب اللّغة العربیة. جرجی زیدان. ص ۳۰۶؛ دانشمندان و سخن سرایان فارس.
 محمد حسین رکن زاده آدمیت. صص ۲۱۳-۲۲۲؛ الذریعه. محمد محسن آقابزرگ تهرانی. ج ۳/۹
 صص ۷۵۴-۷۵۵؛ روضات الجنّات. محمد باقر موسوی خوانساری. ج ۴ ص ۳۹۴؛ ریاض العلماء.
 عبدالله افندی اصفهانی. ج ۳ صص ۳۶۳-۳۶۷؛ ریحانة الادب. محمد علی مدرس ج ۲. ص ۹۱؛
 ستارگان فروزان. یحیی نوری. صص ۲۷-۲۹؛ سرو آزاد. غلامعلی آزاد بلگرامی.
 صص ۲۸۶-۲۸۸؛ سلافة العصر، سید علیخان مدنی. صص ۳-۴؛ الغدیر. عبدالحسین احمد
 الامینی. ج ۱۱ ص ۳۴۶؛ فارسنامه ناصری. حسن حسینی فسایی. صص ۱۰۳۵-۱۰۴۸؛ فهرست
 کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار. ابن یوسف شیرازی. ج ۲. صص ۱۰۳، ۲۰۴-۲۰۹، ۳۵۳-۳۵۴،
 ۳۸۱، ۴۰۱-۴۰۲، ۴۱۱، ۴۲۸؛ فهرست کتابهای چاپی (عربی - فارسی). خانبابامشار.
 صص ۱۰۰، ۲۱۴، ۳۰۶، ۳۴۸، ۵۰۰، ۵۲۲، ۶۷۹، ۷۴۸؛ فهرست نسخه های خطی فارسی. احمد
 منزوی. ج ۲ (۱). ص ۱۱۶۳؛ فوائد الرّضویة. عباس قمی. صص ۲۶۹-۲۷۳؛ الکنی واللقاب.
 عباس قمی. ج ۲ ص ۴۱۲؛ مجالس المؤمنین، نورالله شوشتری. ص ۱، مصفی المقال. محمد
 محسن آقابزرگ تهرانی. ص ۲۶۹؛ نجوم السّماء. محمد علی کشمیری. صص ۱۷۶-۱۸۱؛
 نسمة السّحر. یوسف بن یحیی صنعانی. صص ۱۷۰-۱۷۲.

* ص ۱۰۱: محمد مسیح بن اسماعیل فسایی (مرگ ۱۱۱۵ و یا ۱۱۲۷ ه. ق. ۱)
 محمد مسیح بن اسماعیل فسائی مشهور به آخوند مسیحا و میرزا مسیحا فسائی از
 بزرگان علم و دانش در قرن یازدهم است.
 محل تولد وی قصبه فسا از محال شبانکاره فارس بود، با آنکه همه اقوام
 و خویشان وی از اشراف و بزرگان آن دیار و صاحب مشاغل دیوانی بودند وی از همه
 آنها روی گرداند و در ابتدای جوانی زادگاه خود را ترک کرد و در شیراز به خدمت آقا
 حسین خوانساری رسید و در زمره شاگردان وی درآمد و به تحصیل علوم مشغول
 گشت تا اینکه سرانجام موفق به دریافت درجه اجتهاد شد و سالها در مقام
 شیخ الاسلامی فارس مشغول خدمت بود. او به سال ۱۱۲۷ ه. ق در قریه فدشکو
 پس از نزدیک به نود سال عمر وفات یافت.
 مسیحای فسائی صاحب قلم و دارای طبع شعر بود. تخلص وی در عربی «مسیح»
 و در فارسی «معنی» است.

وی دارای تألیفات متعددی است که به ترتیب عبارتند از:

۱. تحفه سلیمانیه (ترجمه ارشاد شیخ مفید)
 این کتاب با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:
 تهران. ۱۳۰۳ ق. سنگی. رحلی. ۵۳۷ ص. به اهتمام علی محمد بن معصوم مشهدی.
۲. قصیده الطنانه (شعر عربی در مدح علی (ع))
 صاحب فوائد الرضویه در ص ۶۴۳ گوید: این قصیده در حاشیه نهج البلاغه مطبوعه
 در ایران ثبت شد هر که خواهد به آنجا رجوع نماید. من در کرمانشاهان زیارت کردم
 حواشی او را بر حواشی خفزی بر شرح تجرید به خط سید اجل عالم آسید جعفر
 موسوی و تاریخش سنه ۱۱۵۴ ه. ق.
۳. سفینه

۱. همه منابع مرگ وی را ۱۱۲۷ ه. ق ذکر کرده اند مگر نصرآبادی که در ص ۱۷۴، سال ۱۱۱۵ ه. ق را ذکر
 می کند.

فیلم به شماره ۲۴۴۴ در دانشگاه تهران به خط وی موجود است.

۴. حاشیه شرح تجرید طوسی

خطی به شماره ۱۹۶۵ دانشگاه تهران.

۵. حلیة الآداب و حلبة الكتاب

خطی به شماره ۲۴۵۴ دانشگاه تهران.

۶. قصر و اتمام نماز

۷. دیباجة ترجمة مصائب النواصب

۸. مجموعة اشعار فارسی و عربی

(نام شماره‌های ۶ و ۷ و ۸ در تذکره حزین آمده است.)

۹. اثبات واجب و توحید او

نسخه خطی این کتاب فراوان است:

نسخه ۳۰۲ کتابخانه آستان قدس.

نسخه ۸۵۵ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

نسخه ۶۲۹۶ کتابخانه مدرسه سپهسالار.

اثبات واجب و توحید توسط عبدالله نورانی با استفاده از سه نسخه مذکور با ضمیمه ذیلی به چاپ رسیده است.

این رساله در کتاب «آرام‌نامه» به کوشش مهدی محقق از ص ۱۱۲-۱۵۳ به چاپ رسیده است.

آغاز رساله چنین است:

بسمله و به ثقتی یا من منه المبدء والیه المنتهی... چنین گوید: ابن اسماعیل الفسائی

محمد المدعو به مسیح... این چند کلمه ایست مختصر در بیان اثبات واجب و توحید او.

انجام: او را شریکی در واجبیّت بالذات و در ایجاد ممکنات نیست. واللّه اعلم بحقیقة الحال.

چند نمونه از اشعار فارسی وی که از سایر تذکرها جمع آوری شده است:

سیه بختی که دارد در نظر لعل می آشامش

چو داغ لاله از خون جگر رنگین بود جامش

نفس برگرد آن چون رشته گلدسته می گردد
زبان هرگاه گل بر سر زند از بردن نامش

* * *

دلی از نار در آزار خود بی تاب تر دارم
نوآموز غم دیوانگیها در نظر دارم
چو ابری گرد از خاکم به چندین رنگ برخیزد
چنین کز اختلاف طور او خون در جگر دارم

* * *

همچو داغ لاله بخت ما نقاب وصل ماست
گر در آغوش توایم از پیرهن در آتسیم

* * *

به پیری پیش گیرند اهل دنیا دامن خواهش
قد این خاها چون خم شود قلاب می گردد

* * *

خون به قدر چهره رنگین کردنی در دل نماند
این قدر هم نیست رنگ از چرخ زنگاری مرا

* * *

چون نگاه عینک آن رهرو که روشن دل بود
سنگ راهش باعث نزدیکی منزل بود

* * *

رنگش ز شوخ چشمی نظاره بشکند
بر روی او به دیده معنی نظر کنید

منابع:

آثار العجم. فرصت حسینی شیرازی ص ۸۳: آرام نامه. مهدی محقق. ص ۱۱۲-۱۵۳: تاریخ ادبیات در ایران. ذبیح الله صفا. ج ۵. صص ۳۱۶-۳۱۷؛ ریحانة الادب. محمدعلی مدرس.

ص ۳۱۴؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسنخان. صص ۴۳۰-۴۳۱؛ فارسنامه ناصری. حسن حسینی فسائی. صص ۱۳۹۲-۱۳۹۳؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران. ج ۳. ص ۱۳۳؛ فهرست کتابهای چاپی مشار. خانبابامشار. ص ۸۰۱؛ فوائدالرضویه. عباس قمی. ص ۶۴۳؛ مرآة الفصاحة، شیخ مفید، ص؛ مؤلفین کتب چاپی مشار. خانبابا مشار. ج ۶ صص ۱۹۰-۱۹۱؛ نجوم السماء. محمدعلی کشمیری. صص ۱۹۵-۲۰۱؛ نصرآبادی. محمدطاهر نصرآبادی. صص ۱۷۴-۱۷۵.

* ص ۱۱۱: شاه محمد شیرازی

احمد گلچین معانی در کتاب کاروان هند صص ۸۵۴-۸۵۰ را به شرح حال وی اختصاص داده است و تذکره «لطایف الخیال» و رساله «لطیفه غیبیه» در شرح مشکلات دیوان حافظ و «مقامات السالکین» در مصطلحات موسیقی و آرای دانشمندان اسلامی در باره روایی و ناروایی غنا را از آثار وی می داند.

در ریاض الشعرا و ریاض العارفین آفتاب رای لکنوی از شخصی به نام عارف شیرازی نام برده شده و در ذیل شرح حالش آمده است که در اوایل سلطنت شاه صفی در لباس فقر به اصفهان آمده سکنی گزید، می گفته است که خاله زاده مولانا عرفی ام و معلوم نیست که این شخص شاه محمد عارف شیرازی است یا اینکه کس دیگری است.

منابع

ریاض الشعراء علیقلی خان واله داغستانی ذیل عارف شیرازی؛ ریاض العارفین. آفتاب رای لکنوی. ص ۳؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. صص ۳۲۱-۳۲۲؛ منتخب الاشعار، مردان علیخان مبتلا. ص ۷۸؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۳۶۷. کاروان هند، احمد گلچین معانی صص ۸۵۴-۸۵۰؛ نصرآبادی، محمد طاهر نصرآبادی ص ۱۸۶.

* ص ۱۱۳: شیخ ابراهیم گیلانی (مرگ ۱۱۱۹ ه. ق.)

شیخ ابراهیم گیلانی فرزند شیخ عبدالله و عموی محمدعلی حزین لاهیجی است. وی نسبتش با چهارده واسطه به شیخ زاهد گیلانی می رسد. از تاریخ ولادت و عمر وی

اطلاعی در دست نیست، رضا قلیخان هدایت تاریخ وفاتش را به سال ۱۱۲۲ ه. ق.^۱ در کاظمین ذکر کرده است. اما حزین در این تذکره تاریخ مرگ وی را سال ۱۱۱۹ ه. ق. و مدفن او را لاهیجان می‌داند. ولی مقبره او نامعلوم است. در شیخانه که در چند کیلومتری لاهیجان واقع شده، در ضلع غربی بنای عظیم و کهنی که به آرامگاه شیخ زاهد معروف است گوری با کاشی سبز به طرز خاصی دیده می‌شود که دیر سالان آن سامان می‌گویند: پیری به نام زاهد در دل این گور آرمیده است. متأسفانه هیچ نوع کتیبه و سنگ نبشته‌ای که مؤید این بیان باشد به نظر نمی‌رسد.^۲ یک نسخه از اثر وی موسوم به رافع‌الخلاف که حاشیه بر کتاب مختلف علامه حلی است در فهرست کتابخانه عمومی معارف به شماره ۷۱ ذکر شده است.^۳

رباعی

عمری به در مدرسه‌ها بنشستیم با اهل ریا و کبر و کین پیوستیم
از یک نظر عاشق رمزی آخر هم از خود و هم ز غیر خود وارستیم

منابع:

ارمغان. ۳۸ (۱۳۴۸) صص ۳۴۶ - ۳۵۰؛ اعیان‌الشیعه. محسن امین. ج ۲، ص ۲۵۳. شمع انجمن. محمد صدیق حسن‌خان. ص ۶۱؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم‌خان خلیل. صص ۵ - ۶؛ مخزن‌الغرائب. احمد علی خان هاشمی سندیلوی. صص ۲۶۰ - ۲۶۱؛ نامها و نامدارهای گیلان. جهانگیر سرتیپ‌پور. ص ۸؛ نجوم السماء. محمد علی کشمیری. صص ۱۷۵ - ۱۷۶.

* ص ۱۱۶: شیخ خلیل‌الله طالقانی (مرگ ۱۱۱۴ ه. ق.)

وی از عرفای بزرگ روزگار خویش بود و بنابر گفته هدایت در ریاض‌العارفین، در سن پنجاه سالگی در اصفهان زاویه‌نشین شد و مدت سی سال را به انزوا گذرانید. در سال

۱. ریاض‌العارفین، رضا قلی‌خان هدایت، ص ۲۱۶.

۲. ارمغان، فریدون نوزاد. شماره ۳۸ صص ۳۴۶ - ۳۵۰.

۳. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. علی بنه‌کن. ذیل ابراهیم گیلانی، ج ۲، ص ۵۳۱.

۱۱۱۴ هـ. ق زندگی را وداع گفت و در بقعه علی بن سهل اصفهانی به خاک سپرده شد. آثار وی عبارتند از: رساله زادالسیل در آداب سلوک و رساله علم مناظر و مرایا و متن کافیہ ابن حاجب کہ بہ فارسی آن را سروده است.

منابع

اعیان الشیعه. محسن امین. ج ۵. ص ۳۵۵؛ رجال اصفهان. عبدالکریم جزوی. صص ۲۱۰-۲۱۱؛ ریاض العارفین. رضا قلی خان ہدایت. ص ۷۴؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۱۳۴؛ فوائد الرضویہ. عباس قمی. ص ۷۵؛ مینو در یا باب الجنة. محمد علی گلریز. ج ۲ ص ۹۴۶؛ نجوم السماء. محمد علی کشمیری. ص ۱۹۵.

* ص ۱۱۸: ظہیرالانام تفرشی

نصرآبادی^۱ در تذکرہ اش بہ این نکتہ اشارہ می کند کہ: بنابر وفور قابلیت نظارت و پیش نمازی ولایت گرجستان بہ وی مفوض شدہ بہ اتفاق عالیجاہ شاہ نظرخان والی کاخ ت روانہ آن ولایت شد و الحال در آنجاست حسن سلوکش بہ مرتبہ ای است کہ عالیجاہ معزی الیہ از سخن و صوابدید او یکسرہ عدول نمی نماید. اشعار زیر از او در تذکرہ نصرآبادی آمدہ است:

در نرد طریق دین منم در بیدری	در ششدر حیرانیم از بی خبری
نقشی کہ دوشش نشسته از من اینست	کز جان و دلم شیعه اثنی عشری

* * *

آنکس کہ ز فہم و ہوش نامی دارد	نہ ما حضری ونہ طعامی دارد
امروز ز روشنان کہ بتوانم گفت	روز است کہ چاشتی و شامی دارد

* * *

امشب کہ رخ تو شمع بزم آرا بود	وز حیرت دیدار توام صہبا بود
-------------------------------	-----------------------------

۱. مطالب تذکرہ نصرآبادی با تذکرہ حزین مغایرت دارد.

در آینه خویش نظر می‌کردم جز من همه چیز اندرو پیدا بود

* * *

عرفان به گفتگو نگشاید نقاب را مینا ز سنگ سرمه کند این شراب را
ناراست را ز مالش دوران گریز نیست از رشته پیچ و تاب برد پیچ و تاب را
گو می‌رود از خمار و نبیند کسی به چشم ابرو بلند کردن موج سراب را
میخانه را ز مدرسه نتوان شناختن از بس که رهن باده نمودم کتاب را

* * *

نی نیست درین بیشه که لبریز شکر نیست
سنگی نه درین دست که سنگین ز گهر نیست

این طرفه حدیثی است که از ظاهر و پنهان
در هیچ نشد داخل و از هیچ به در نیست

* * *

از دانش مبدأ و معاد اشیا
بشنو سخنی که نشنوی جز از ما
عالم ز ابد تا به ابد یک سخنست
گوینده آن خدا نیوشنده خدا

* * *

تلاش رشته را با گوهر ناسفته می‌ماند
به فکر سستِ عقل از راز عشقش سر به در بردن

* * *

زبان صوفی دلمرده را حکایت عشقت
چو نقش آینه مصحف بود به لوح مزاری

منابع

ریحانة الادب. منعمد علی مدرس. ج ۴ ص ۷۳؛ صبح گلشن. علی حسن. ص ۲۶۵؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۳۶۳؛ قاموس الاعلام. شمس الدین سامی. ص ۳۰۳۵؛ نجوم السماء. منعمد علی کشمیری. ص ۲۰۳-۲۰۴؛ نصرآبادی. منعمد طاهر نصرآبادی. ص ۱۷۱-۱۷۰.

* ص ۱۱۹: قوام الدین منعمد قزوینی (مرگ ۱۱۵۰ ه. ق)

قوام الدین قزوینی از بزرگترین ادیبان نیمه اول قرن دوازدهم هجری است که در اواخر سده یازدهم به دنیا آمد. پس از فراگرفتن تحصیلات مقدماتی و سطوح، محضر آیت الله شیخ جعفر بن عبدالله ابراهیم (حویزه‌ای الاصل کمره‌ای، متوفی ۱۱۱۵ ه. ق) را برای تکمیل دانسته‌های خود انتخاب کرد و پس از گذشت سالیانی چند در علوم اسلامی و ادبیات عرب مقامی والا یافت و به نظم بسیاری از ارجوزه‌ها از جمله صرف و نحو، فقه و حساب توفیق یافت.

قوام الدین مورد اعتماد شاه سلطان حسین صفوی بود و به خواهش وی سفری به رودبار قزوین کرد و درخت خونبار را واقع در دهکده «رزآباد» که عامه مردم در باره‌اش می‌گفتند در روزهای عاشورا از آن خون جاری می‌شود از نزدیک دید و در بازگشت رساله‌ای به نام «چنار خونبار» تألیف کرد و برای شاه مذکور فرستاد. وی در تاجگذاری نادرشاه که در روز پنجشنبه ۲۴ شوال ۱۱۴۸ ه. ق رخ داد حضور داشت. مرگ وی در سال ۱۱۵۰ ه. ق اتفاق افتاد و در امامزاده حسین به خاک سپرده شد. بعدها در سال ۱۳۰۷ ه. ق که سعد السلطنه (باقرخان اصفهانی) حاکم قزوین به خرج میرزا علی اصغرخان اتابک به تعمیر و تجدید بنای امامزاده حسین (ع) پرداخت قبور بسیاری از بزرگان شهر را مانند مولی رفیعا و آقارضی و قوام الدین منعمد و امثالهم را که خراب شده بود تغییر داد و استخوانهای آنها را در طاق بزرگی که روبروی در ورودی امامزاده حسین (ع) است قرار داد، بنابراین آرامگاه بزرگان نامبرده از میان رفته است.

آثار وی عبارتند از:

۱. ارجوزه فی الاخلاق: در حاشیه «نهایة التحریر» توسط سید تقی نامی ذکر شده است.
۲. ارجوزه فی الاسطرلاب: نظمی است در صحیفه الاسطرلاب شیخ بهایی.
۳. ارجوزه فی اصول الفقه: نظم زبدة الاصول شیخ بهایی، این منظومه هزار و سی و یک بیت است که نظم آن در سال ۱۱۰۴ ه.ق پایان یافته است.
شروع آن:
الحمد لله العلی العالی ذوالنور والبها والافضال
پایان:
والحمد لله مصلیاً علی ختم الرساله و آل العلا
۴. ارجوزه فی اصول الفقه نظم مختصر اصول حاجبی است
۵. ارجوزه فی البیان
این ارجوزه در علم بیان و شامل ۲۷۴ بیت که این چنین آغاز می شود:
افصح قول بسط اللسانا حمد الذی علمنا البیانا
تا آنکه گفته است:
وبعد فالعبد قوام اتقنا منظومه البیان نظماً حسناً
نسخه آن بنا به گفته صاحب «الذریعه» در ضمن مجموعه ای از موقوفات حاج علی محمد نجف آبادی در کتابخانه حسینیه پیدا شده که نام «منظومه البیان» تاریخ آن است (۱۱۳۵ ه.ق).
۶. ارجوزه فی التجوید (نظم شاطبیه)
۷. ارجوزه فی الحساب. نظم خلاصه الحساب شیخ بهایی.
۸. ارجوزه فی الخط نظم شافیه ابن حاجب به نام: «رمح الخط فی نظم علم الخط» که در سال ۱۱۲۳ ه.ق در اصفهان به پایان رسیده است.
۹. ارجوزه فی الصرف
۱۰. ارجوزه فی الطب. نظم قانونچه به نام مفرح القوام

۱۱. ارجوزه فی الفقه. نظم لمعه دمشقیه به نام تحفة القوامیه اصل این کتاب از مصنفات شیخ جلیل شمس‌الدین محمد شهید مکی است و از معتبرترین کتابهای فقه امامیه است. این کتاب با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:
- سنگی. رحلی. به خط محمد بن مصطفی موسوی مازندرانی. ایران ۶۵-۱۳۶۶ ه.ق. بی شماره صفحه. در خاتمه روضه البهیة.
۱۲. ارجوزه فی النحو به نام صافیه (نظم کافیه). کافیه ابن حاجب را در سال ۱۱۳۳ ه.ق. به نظم درآورده است.
۱۳. حاشیه بر شفای ابوعلی سینا.
۱۴. چنار خونبار
۱۵. ترجمه خلاصه الافکار فیض که برای شیخ علیخان وزیر ترجمه کرده است.
۱۶. قصاید دوازده گانه
۱۷. مدایح و مقطعات در ستایش پیغمبر اکرم (ص)
۱۸. الانوار القوامیه فی اسرار الکلامیه
۱۹. دوازده امام
۲۰. تقریظ به ذخر الرائع
۲۱. حاشیه بر شفای ابوعلی سینا
۲۲. تجلیات هفتگانه
۲۳. ساکب العبرات
۲۴. قصیده تائیه در وقایع یوم الطّف
۲۵. شکیات منظوم. فارسی در چهل بیت لطیف این کتاب در گنجینه سید حسن صدر کاظمی محفوظ است.

منابع:

اعیان الشیعه. محسن امین. ج ۸ ص ۴۵۲؛ الذریعه. محمد محسن آقابزرگ تهرانی. ج ۱

صص ۱۵۴، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۷۱، ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۹۰، ۵۰۴، ج ۹، ص ۴۸۷، ج ۱۱، ص ۲۴۸، ج ۱۴، ص ۲۱۹، ج ۱۵، صص ۵ و ۲۱. روز روشن. محمد مظفر حسین صبا. ص ۶۶۶؛ ریاض الجنة. زنوزی. ص ۶۷۲؛ ریاض الشعراء. واله داغستانی. ذیل نام قوام الدین قزوینی؛ ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج ۲ ص ۱۲۹؛ ریحانة الادب. محمد علی مدرس. ص ۳۲۲؛ فرهنگ سخنوران و سرایندگان قزوین. محمود خیری. ص ۲۵۷؛ الکنی واللقاب. عباس قمی. صص ۹۰-۹۴؛ مینودر. محمد علی گلریز. ج ۲ صص ۶۰-۶۳، ۸۱۴-۸۱۷؛ نجوم السماء. محمد علی کشمیری. صص ۱۹۴-۱۹۵.

* ص ۱۲۱ محمد مسیح کاشانی

میرزا محمد طاهر نصرآبادی درباره اش چنین اظهار نظر می کند:
از عزیزان کاشان است جامع جمیع علوم و حاوی آداب و رسوم. در نظم و نثر عربی و فارسی، خیالش کمال قدرت و لطافت دارد و نهایت ملاحظت و سلامت، اما از نظم عربی دندان به فارسی نمی گذارد چنانچه در شکارگاه منشآت عربی به دوستان ارسال داشته بودند که غزالان الفاظش بی کمند سطور قاموس و صراح به تصرف هیچ خاطری در نیاید، عبارات و صاف نسبت به الفاظش مکالمه روستایی و ترک و به صورت و معنی دلنشین کوچک و بزرگ.

معرفی دیوان: دیوان وی در الذریعه به شماره ۳۱۷۷ درج ۲/۹ ص ۵۷۶ و همین طور در فهرست نسخه های خطی فارسی ج ۳ ص ۲۳۹۹ و بالاخره در مجلس به شماره ۲۴۵۱ ج ۸ ص ۱۵۲ به ترتیب زیر معرفی شده است:

این نسخه به خط شکسته نسبتعلیق غلامحسین سده ۱۳ و شامل غزلیات و رباعیات و در حدود ۷۰۰۰ بیت است:
... کنم آن سرو قد دلجو را هرچه گویم به از آن است چه گویم او را
آغاز:

در آینه خانه رو نمود این معنی معنی چو یکی بود دلت گفت یکی

* * *

اشعار زیر از صاحب کاشانی در سایر تذکرها ذکر شده است:

گیرد به قرض هر چه زهرکس نمی دهد

دشنام اگر دهند به او پس نمی دهد

* * *

پر مکن خون در دلم تا دوستی ماند بجای

شیشه چون از باده پرشد از هوا خالی شود

* * *

سنگ از دل شکسته خورد شیشه حیات

تا برخوری ز عمر مخور بر دل کسی

* * *

هرکس که دم زهوش بر یار می زند سر را هزار بار به دیوار می زند

* * *

دل بهر چه در بزم تو ما داشته باشیم در کعبه چرا قبله نما داشته باشیم

* * *

نبود عجب زنازکی پای آن نگار رنگ حنا اگر کف پای بر آن زند

* * *

باده کی بی ابر مستان را دماغ تر دهد نخل عیش می کشان از آب باران بر دهد

* * *

کجا فکر شکست بی دل و دین دگر دارد

که در دل هر چه دارد با من آن بیدادگر دارد

زیس کاهیده ام دوراز تو هیچ از من نمی ماند

ز چشم ناتوانم عکس اگر آینه بردارد

* * *

بسکه خوش زلف و کاکل افتاده است

تاب در جان سنبل افتاده است

یار سرگرم عشق همچو خودیست

برق در خرمن گل افتاده است

* * *

گل من تا شنیدم از تو بوی بی وفایی را

بهم چون غنچه پیچیدم بساط آشنایی را

پریدهای چشمم بردی از جاگر نمی کردم

نگهدار تن کاهیده رنگ کهربایی را

* * *

خار از پایی بکش شاید که همراهت شود

نان درویشی بپز تا توشهٔ راحت شود

* * *

در گرد راه گرم روان برق سوده است چشم کسی مباد پی کاروان ما

* * *

چو صیدی کوبه لشگرگاه افتد دلگم افتاده در دام نظرها

* * *

من یک از معتکفان حرم دل بودم یوسف حسن تو آورد به بازار مرا

* * *

از بر لیلی و شان مگذر که مجنون می کنند

چون اسیرشان شدی از شهر بیرون می کنند

* * *

شکر لله که درین گلشن پر گل صاحب یک قفس وار به دل جای طپیدن دادند

* * *

بر زخم مشک بستم و بر دل نمک زدم آسودگی به طالع من بیشتر نبود

* * *

بر نهال قد او باد اگر تند وزد
تا من بنای جور تو ویران نمی‌کنم

خون بلبل چکد از شاخ گل نسرینش
از گریه منع دیده‌گریان نمی‌کنم

* * *

خود را ندید تا به رخت دیده باز کرد
زور شراب عشق نگردد حریم یار

آینه‌دل به دست تو دادوز خویش رفت
آمد فقیه جانب مسجد به دوش رفت

* * *

خوش فتادست خرابی به پی منزل من
اشکم از دیده به دامن همه خونین آمد

من ندانم که چه دیده‌ست در آب و گل من
شسته شمشیر درین چشمه مگر قاتل من

* * *

شد گرم جگر سوزیم آن رند شرابی
در کوره غم شیشه صاف دلم آخر

از جوش تف آبله‌ها گشت حبابی
فرداست که این سبب ذقن گشته گلابی

از پرورش آب حیای گل رویش

منابع

الذریعه. محمد محسن آقابزرگ تهرانی. ج ۲/۹. ص ۵۷۶؛ ریاض الشعراء. علیقلی خان واله داغستانی. ذیل مسیح کاشانی. ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ص ۳۷۶؛ روز روشن. محمد مظفر حسین صبا. ص ۴۵۶؛ ریحانة الادب. محمد علی مدرس. ج ۵ ص ۳۱۳؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۳۲۲؛ فهرست کتابخانه مجلس. فخری راستکار. ج ۸ ص ۱۵۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج ۳ ص ۲۳۹۹؛ مردان بزرگ کاشان. کوروش زعیم. صص ۵۶-۵۸؛ نصرآبادی. محمد طاهر نصرآبادی. صص ۱۷۵-۱۷۶.

* ص ۱۲۳ کمال‌الدین حسینی فسائی (مرگ ۱۱۳۴ ه. ق.)

در تذکره‌های مختلف مطلبی علاوه بر آنچه که حزین ذکر کرده بود یافت نشد.

منابع

روضات الجنات. محمد باقر موسوی خوانساری. ج ۵ ص ۳۸؛ شمع انجمن. محمد صدیق

حسن خان. صص ۳۹۹ - ۴۰۰؛ فارسنامه ناصری. حسن حسینی فسائی. ص ۱۳۹۴؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۴۹۰؛ الکنی واللقاب. عباس قمی. ص ۲۲۷؛ مرآت الاحوال جهان نما. آقا احمد بهبهانی. صص ۱۰۲، ۱۱۱، ۲۴۶، ۲۶۱، ۲۷۴، نجوم السماء. محمدعلی کشمیری. ص ۲۲۰؛ نصرآبادی. میرزا محمدطاهر نصرآبادی. صص ۲۰۱ - ۲۰۲.

* ص ۱۲۵ میرزا علیخان گلپایگانی

بنابر نقل تذکره نصرآبادی به علت دارا بودن تقوا و حسن اخلاق به شیخ الاسلامی گلپایگان برگزیده شد ولی به علت آزار و اذیت مردم این شهر استعفا داد. نقل است که این شهر در تیول شخصی به نام حسین قلیخان بود، وی ملازمی داشت که به آدم خوار مشهور بود، حسین قلیخان حاکمیت شهر را به این شخص واگذار کرد کسی در مجلس آقا حسین خوانساری می گفت که شخصی آدم خوار نام داروغه گلپایگان شده است ایشان فرمودند که از گرسنگی خواهد مُرد.

چند بیت زیر در تذکره حزین نیامده است:

چون توان با اهل دنیا صاف کردن سینه را . کز دوروییها گل رعنا کند آینه را

* * *

دور از تو خون مرده نماید چراغ من می همچو لاله خشک شود در ایام من

* * *

بس که از رشک او گداخته شد سر مویی دماغ فاخته شد

* * *

از بس گلش به آب نزاکت سرشته اند بی بهله گل به دست نگیرد نگار من

* * *

دور از تو مدّ آه مرا شمع محفلست مژگان به دور دیده من خط باطلست

* * *

پنهان نکند مرگ ز ما قاتل ما را چون پرده چشمست کفن بسمل ما را

* * *

داریم بی تو چشم زمردم رمیده‌ای خنجر به خویش از مژده خود کشیده‌ای
نومید نیستیم که چون داغ لاله هست با هر شبی چراغ خدا آفریده‌ای

* * *

بس که بی او چهره‌ام با سیلی غم آشناست

خانه آینه او تمثال من چینی نماست

* * *

رخسار ترا نیل خط سبز ضرور است چشم همه کس از نمک حسن تو شور است

* * *

دور از تو ز رشته‌های آه سحری بستم کمر خویش به عزم سفری
دانم که به پای خود به جایی نرسم چون خار روم مگر به پای دگری

منابع

روز روشن. محمد مظفر حسین صبا. ص ۵۶۵؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. ص ۳۲۰؛
صبح گلشن. علی حسن. ص ۲۹۲؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۴۰۳؛ قاموس
الاعلام. شمس الدین سامی. ص ۳۱۹۳؛ نجوم السماء. محمد علی کشمیری. صص ۲۰۲-۲۰۴؛
نصرآبادی. محمد طاهر نصرآبادی. صص ۱۸۵-۱۸۶.

* ص ۱۲۳ سید مرتضی علم عاملی

صاحب شمع انجمن او را برادر رضی شارح شافیه در صرف و کافیه در نحو می داند.

منابع

اعیان الشیعه. محسن امین. ج ۱۰ ص ۱۱۷؛ ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج ۲ ص ۴۱؛ شمع
انجمن. محمد صدیق حسن خان. ص ۳۲۰؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور.
صص ۳۹۹-۴۰۰؛ نجوم السماء. محمد علی کشمیری. صص ۲۲۲-۲۲۳.

* ص ۱۲۸ محمد علی سکاکی شیرازی (مرگ ۱۱۳۵ هـ.ق)
 مولانا محمد علی شکیب شیرازی معروف به سکاکی (چون پدرش شمشیر ساز
 و کاردگر بود به این نام شهرت یافت) بود.
 رضا قلیخان هدایت در ریاض العارفین او را منسوب به سلسله ذبیح کبرویه
 می داند و می گوید:
 مثنوی در فتوحات شاه سلطان حسین منظوم کرده است.
 هدایت مرگش را این گونه وصف می کند:
 در استیلای افاغنه در شیراز زخمی منکر یافت، دیرگاهی در خون طپان و به کلمه
 طیبه رطب اللسان بود عاقبت ذکرش به مذکور انجامید.

منابع:

آشکده آذر. آذر بیگدلی، به تصحیح جعفر شهیدی. ص ۳۸۶؛ ریاض الجنة. زنوزی. قسم دوم
 ص ۸۴۹؛ ریاض العارفین، رضا قلیخان هدایت ص ۴۵۶؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان.
 ص ۲۱۷؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۸۶؛ فارسنامه ناصری. حسن حسینی
 فسائی. ص ۱۱۷۱؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۳۰۴؛ قاموس الاعلام.
 شمس الدین سامی. ص ۲۸۶۵؛ نجوم السماء. محمد علی کشمیری. صص ۲۲۶-۲۲۷.

* ص ۱۳۰ میرزا هاشمی همدانی (مرگ ۱۱۳۶ هـ.ق)

ریاض الشعرا درباره وی می نویسد:
 میرزا هاشمی همدانی اهل همدان و متخلص به احیا عارفی عظیم الشأن و فاضلی
 همه دان بود. به شوق استفاده و ادراک علوم به دارالسلطنه اصفهان آمده قریب به ده
 سال در آن بلده به فراغ بال خلاصه اوقات شبانروزی را صرف معاصر و مذاکره نموده.
 در هر کمال به درجه ای رسیده به فنون حکمیات حتی ریاضیات و طب
 و موسیقی مهارتش به حد ریاست و حسن اخلاق و اطوارش دستور ازکیای روزگار
 بود. از اصفهان عازم مشهد مقدس رضوی علی مشرفه السلام دیده به شرف زیارت

مشرّف و بافضلا و مستعدان آن دیار مدّتی گذرانیده مراجعت به همدان نمود. و تدریس آن بلده از اولیای دولت قاهره حسب الاستحقاق با ایشان مرجوع شده با وجود شغل تدریس خود را از معالجه بیماران معاف نداشته طبابت نفوس و ابدان را با هم جمع ساخته... تا آنکه استیلای افغنه باغیه و اختلال نظام دولت صفوت نشان که رومیّه نیز نقص صلح دستور قدیم نمود پاشایان و سرداران عظیم الشان به عزم تسخیر و تخریب ولایات و سرحدات ایران لشکر کشیدند و شهر همدان محصور پاشای بغداد و گروه انبوه عساکر روم گردیده و جمهور آن شهر از غایت غیرت و حمیت هیچگونه راضی به سازش و مصالحه نشده به ممارست شهر پرداخته، مستعدّ پیکار شدند و آخر الامر به حسب تقدیر مغلوب شده قتل عام در آن شهر رواج گرفته و هرکس را یافتند کشتند و گروهی از رومیّه به خانه فاضل مذکور آمده او را با جمعی از منسوبانش از همان شربت چشانند این رباعی از نتایج افکار ایشان در خاطر بود ثبت نمود:

در کور دلی اگرچه بی انبازم جمله چشمم به راه لطفش بازم
بر من به حقارت منگر گر مورم من ساخته صنع سلیمان سازم

منابع:

اعیان الشیعه. محسن امین. ج ۱۰. ص ۲۶۰؛ ریاض الشعرا. علیقلی خان واله داغستانی. ذیل هاشمی همدانی؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. صص ۵۳۱-۵۳۲؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۶۲۸؛ نجوم السماء. محمد علی کشمیری. ص ۲۲۲.

* ص ۱۳۳ میرزا حبیب الله اصفهانی

در آتشکده آذر^۱ این رباعی از وی نقل شده است:

دو شینه که یار بر سر یاری بود آن نرگس مست در وفاداری بود
در خواب نرفته بود آن غمزه هنوز ای مرغ سحر چه وقت بیداری بود

۱. آتشکده آذر، آذربئیگدلی، جعفر شهیدی، ص ۱۷۹.

منابع:

آتشکده آذر. آذربئیگدلی. به تصحیح جعفر شهیدی. ص ۱۸۰؛ اعیان الشیعه. محسن امین. ج ۴ ص ۵۵۹؛ تذکره الشعراء. محمد عبدالغنی خان. ص ۴۲؛ الذریعه. محمد محسن آقابزرگ تهرانی. ج ۱/۹ ص ۲۳۰؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. ص ۱۲۸؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۵۳؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۱۵۱؛ قاموس الاعلام. شمس الدین سامی. ص ۱۹۲۷؛ لغت نامه دهخدا. علی اکبر دهخدا. ص ۲۵؛ نجوم السماء. محمد علی کشمیری. صص ۲۲۱-۲۲۲.

* ص ۱۳۴ محمد هادی مشهدی (مرگ ۱۱۳۴ ه. ق.)

واله داغستانی در ریاض الشعراء وی را این گونه معرفی می کند:
محمد هادی مشهدی متخلص به ایما از طالب علمان نمایان بود و فی الحقیقه در علوم ادبیه و فقه و حدیث کمال متانت و مهارت داشت. در اوایل سانحه انقلاب ایران فوت شد و الحال خلف ارشدش محمد اشرف نام جوانی در نهایت استعداد و قابلیت است، تحصیلات را به مرتبه کمال رسانیده اگر فرصت یابد از مشاهیر فضلا خواهد شد. مولوی مرحوم به صحبت شعر بسیار مایل و گاهی که خود فکر می نمود خالی از کیفیت و متانت نبود.

منابع:

ریاض الشعراء. علیقلی خان واله داغستانی. ذیل محمد هادی مشهدی؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۵۲۲.

* ص ۱۳۶ سید قاسم بروجردی

مطالب سایر منابع در باره این شاعر رونویسی از تذکره حزین است.

منابع

فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور، ص ۴۶۲؛ نجوم السماء. محمد علی کشمیری. ص ۲۲۲.

* ص ۱۳۷ قاضی مجدالدین دزفولی

ریاضی زیر در ریاض العارفین از وی نقل شده است:

رنگم گاهی زرنج و اشکم یعنی است سرگشتگیم به عالم از بی وطنی است
جا بر سرخوان دهرم از بی دهنی است این تیر که دیده ایم از بی کفنی است

منابع:

اعیان الشیعه. محسن امین. ج ۹ ص ۴۵؛ تحفة العالم. عبداللطیف خان شوشتری. ص ۱۰۸؛ الذریعه.
محمد محسن آقابزرگ تهرانی. ج ۳/۹ ص ۹۶۰؛ ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج ۲ ص ۱۷۰؛
صبح گلشن. علی حسن. ص ۳۶۲؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۱۲۵؛ فرهنگ
سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۵۰۹؛ قاموس الاعلام. شمس الدین سامی. صص ۲۴۰،
۴۱۶۷؛ نجوم السماء. محمد علی کشمیری. صص ۲۱۹-۲۲۰.

* ص ۱۳۸ قاضی نظام الدین خوانساری

وی در خوانسار به دنیا آمد. و در ابتدای جوانی به جهت تحصیل به اصفهان رفت
و سرانجام رتبه مولویت یافت. بیشتر اوقاتش را با شعرا می گذرانید. بعد از مدتی
به خرم آباد رفت و بنا بر خواهش اهالی آنجا شغل قضاوت را پذیرفت.

با آنکه قاضی و متشرع بود، بسیار درویش مسلک و ظریف بود و با موسیقی
کاملاً آشنایی داشت و صدایش آن قدر دلنشین بود که بنا بر گفته والہ داغستانی: «اگر
گاهی در تنهایی به مصرعی مترنم می شد و علی الغفلة به گوش کسی می رسید
بیهوش می گردید».

منابع:

ریاض الشعراء. علیقلی خان والہ داغستانی. ص ۳۱۲؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان.
ص ۴۵۵؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۶۰۷-۶۰۸، نجوم السماء. محمد علی
کشمیری. صص ۲۲۳-۲۲۴.

* ص ۱۳۹ صدرالدین گیلانی

مولانا صدرالدین در رشت به دنیا آمد و بعد از تحصیل مقدماتی، راهی اصفهان شد و در مدارس آنجا به کسب علم پرداخت و در اکثر دانشها به مقام استادی رسید. بعد از مدتی عازم هندوستان شد ولی دوباره به اصفهان بازگشت و از محضر استاد بزرگ شیخ عنایت گیلانی که از حکمای بزرگ دوران خود بود استفاده برد، سپس عازم گیلان شد و در آنجا به تدریس پرداخت. منصب شیخ الاسلامی رشت هم به وی واگذار گردید. از نظر اخلاقی بسیار تند مزاج بود، به طوریکه همنشینان و معاشرانش همواره با احتیاط با وی صحبت می کردند تا کار به نزاع و خشونت نکشد. در اشعار وی خوب و بد در هم آمیخته است.

منابع:

الذریعه. محمد محسن آقابزرگ تهرانی. ج ۱/۹ ص ۱۵۵؛ روز روشن. محمد مظفر حسین صبا. ۴۷۳؛ ریاض الشعراء. علیقلی خان واله داغستانی؛ ذیل صدرالدین گیلانی؛ ریحانة الادب. محمد علی مدرّس. الف. ص ۲۲۲؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۲۲؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۹۹؛ قاموس الاعلام. شمس الدین سامی. ص ۱۴۴۴؛ نامها و نامدارهای گیلان. جهانگیر سرتیپ پور. ص ۷۲؛ نتایج الافکار. محمد قدرت الله گوپاموی. ص ۱۰۹؛ نجوم السماء. محمد علی کشمیری. ص ۲۲۲.

* ص ۱۴۱ میرزا محمد طاهر وحید قزوینی (تولد: ۱۰۱۵ ه. ق. ۱؛ مرگ: ۱۱۱۲ ه. ق. ۲)

میرزا محمد طاهر فرزند میرزا حسین خان قزوینی ملقب به وحید. منشی، ادیب، مورّخ و شاعر سده یازدهم و اوایل سده دوازدهم هجری است. وی در قزوین به دنیا آمد، پس از فراگرفتن تحصیلات مقدماتی و ممارست در

۱. جاویدان خرد. وحید قزوینی به کوشش محمدتقی دانش پزوه، ش ۲، صص ۱۵-۱۷.

۲. تذکره خوشگوسال وفات وی را ۱۰۸۲ ذکر کرده است.

امور محاسبه و دفترداری به خدمات دیوانی روی آورد و به نوشتن جلدی از دفاتر مالیاتی پرداخت و لیاقتی کامل از خود نشان داد تا اینکه مورد پسند «اعتمادالدوله»؛ وزیر «شاه صفی» (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ق.ه) و شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۷ ق.ه) واقع گشت و به واسطه درستی و کار آمدیش دستیار و مشاور وی گردید.

پس از کشته شدن «اعتمادالدوله» سید علاءالدین حسین خلیفه سلطان، صدراعظم جدید ایران او را به منصب مجلس نویسی و یا وقایع نگاری گماشت و در سال ۱۰۵۵ ق.ه مورخ رسمی دربار شاه عباس دوم و مأمور نوشتن تاریخ سلطنت این پادشاه شد.

بعد از مدتی مورد غضب واقع گشت ولی در سال ۱۱۰۱ ق.ه بنا بر نقل رضا قلیخان هدایت بعد از مرگ شیخ علیخان زنگنه وزیر شاه سلیمان بن عباس شاه (۱۰۷۸-۱۱۰۵ ق.ه) میرزا طاهر بر مسند وزارت تکیه کرد و مرجع امرا و شعرا و مورد توجه عرب و عجم و ترک و دیلم گردید و تا جلوس «شاه سلطان حسین» (۱۱۰۵-۱۱۳۵ ق.ه) بر سر کار بود. بعد از این به واسطه زیادی سن از کار کناره گرفت و بنابه نوشته نصرآبادی در سال ۱۱۱۲ ق.ه جهان را بدرود گفت.

وحید قزوینی شاعری پرکار و سرودهایش اعم از قصیده و غزل و مثنوی بالغ بر هزاران هزار بیت است.

او خود را شاعری بسیار توانا می دید و از آنجا که دوست صائب تبریزی بود سعی بر آن داشت که از شیوه و سبک او پیروی کند.

معاصران به مناسبت موقعیت و مقامی که وحید داشت از شیوه و روش او در اشعار خود پیروی می کردند.

نصرآبادی درباره او می گوید:

حقاً مجموعه کمالاتش از زیب و زینت مستغنی و دیباچه استعدادش از سر لوح بیان مغنی است:

تا قلمش گشته ثریا گسل	کرده عطارد رقمش را سجل
در کف او خامه چو کاوش کند	بی حرکت نکته تراوش کند

یا قوتی که از آفتاب طبعش چراغ افروخته، شمع گوهر شب چراغ از او روشن و نهالی که به آبیاری سراب خاطرش سرکشیده روضه رضوان ازو گلشن، طبعش در ترتیب نظم و نثر مجمع بحرین رموز غیبی و قلمش در نگارش معانی قرین خانه لاریبی است. با اینکه در تحصیل علوم از احدی استفاده ننموده و هیچگاه فرصت آن نداشته باز به قوت ادراک از جمیع علوم بهره وافی برده در ترتیب نظم قوه بدیهه‌اش به حدی است که تا کسی نام بیت برد معمار خاطرش به دستیاری خامه به عمارت آن پرداخته....

محمود افضل سرخوش در کلمات الشعراء می‌گوید: «با صائب همسر بود و همعصر. هر بیتش ورد زبان سخنوران است و دیوانش محراب نماز معنی گستران، فکرهایش همه تلاشی و الفاظش مزین به خوش قماشی».

لطفعلی بیک در آتشکده آذر چنین اظهار نظر می‌کند: «به مراتب علمی مربوط و نود هزار بیت دیوان ایشان به نظر رسیده و به علت مناصب دیوانی تحسین بسیار در هر شعری از شعرای زمان شنیده به رغم فقیر اگر خوف منصب نبود از هیچ‌کس تحسین نمی‌شنود.»

رضاقلی خان هدایت در مجمع‌الفضحا ج ۲ ص ۵۰ می‌گوید: «نود هزار بیت دیوانش در شیراز دیده شد که مشتمل بر نظم و نثر ترکی و فارسی و رسالات در هر فن بود اما ملاحظتی نداشت.»

ملک‌الشعرا در سبک‌شناسی از او به عنوان شاعر و منشی دربار صفوی اسم می‌برد.^۱ ادواربراون می‌گوید که «این شاعر را نمی‌توان جزو شعرای درجه اول محسوب داشت ولی فوق‌العاده در راه سخن‌سرایی جدیت نمود.»^۲ وی از خوشنویسان مشهور زمان خویش بود.

آثار وی به ترتیب عبارتند از:

۱. دیوان وحید قزوینی:

دو نسخه از این دیوان در فهرست کتابخانه سپهسالار با شماره‌های ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱

۱. سبک‌شناسی، محمدتقی بهار، ج ۳، ص ۲۷۶.
۲. نمونه‌ای از خط او در مجله یادگار، سال پنجم، شماره یکم و دوم، ص ۱۱۹ چاپ شده است.

در صص ۷۰۱-۷۰۲ معرفی شده است. همین طور در فهرست خطی ایندیا آفیس دو دیوان و یک مجموعه از آثار وی در ج ۱ صص ۹۰۰ و ۹۰۱ تحت شماره‌های 1655, 1654, 1653 و همینطور ج ۲ ص ۱۳۰ ثبت شده است.

در الذریعه ج ۴/۹ ص ۱۲۶۶ نسخه‌ای از دیوان وحید به شماره ۸۱۲۳ معرفی شده است.

۲. کلیات وحید قزوینی:^۱

مجلس ۱۱۶۳: شکسته نستعلیق روزگار سراینده، شاید این نسخه همان انتخاب کرده صائب و نویسنده از خویشان نزدیک صائب باشد، دیوان دارای غزل و رباعی و فردیات و چند نامه پیرامن ۱۳ هزار بیت، ۱۲۰ گ ۵۲ بیت [ف.مجلس ۳: ۶۱۷]

مجلس ۱۱۶۱: نستعلیق ۱۰۸۱، شاید خامه میرزا رضی پسر شفیعی خراسانی باشد و گویا دستخوردگیها از سراینده باشد. پیرامن چهل هزار بیت دارد: ناز و نیاز، مثنوی آغاز و انجام افتاده، خلوت راز، عاشق و معشوق، فتح قندهار، آلات جنگ، وصف نرد، وصف طنبور، وصف عمارت شاهی، وصف همایون تپه، گلزار عباسی، دیوان دارای قصیده و قطعه و غزل و رباعی ۳۴۲ گ ۸۵ بیت [ف.مجلس ۳: ۶۱۱]

مجلس ۱۱۶۲: نستعلیق اوایل سده ۱۲، پیرامن ۱۳۱۰۰ بیت دارد: خلوت راز، ناز و نیاز، ساغر سرشار، عاشق و معشوق، فتح قندهار، آلات جنگ، دیوان دارای قصیده و رباعی، ۲۶۴ گ و ۱۸ بیت [ف.مجلس ۳: ۶۱۵]

تبریز، حاج آقا حسین نخجوانی: نسخه کهن تاریخ یاد نشده [نسخه‌ها ۴: ۳۴۰]
۳. منشآت:

مجموعه منشآت وحید در حدود دوست و پنجاه نامه است که به مناسبت شغل و مقامی که داشته به امرا و سلاطین و بزرگان نوشته است. این مجموعه به خط زیبای محمد مسیح کمره‌ای است که با عبارات زیر آغاز می شود: «حسب الفرموده جناب محمّدت و مکرمت مآب آخوندی مخدومی مولوی مولانا محمد که محبوب - القلوب خاصّ و عام و مراعی بیچارگان گمنام است این نسخه در منتصف ربیع الثانی

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، ص ۱۸۹۹.

در دارالسلطنه اصفهان مرقوم قلم شکسته رقم محمد مسیح کمره‌ای گردید.»
مشخصات چاپی این مجموعه به شرح زیر است:^۱

کلکته، ۱۸۲۶م، ۱۲۴۲ق، سنگی.

نول کشور، لکهنو، ۱۸۴۴م، ۱۲۶۰ق، سنگی.

کلکته، ۱۸۲۶م، وزیری، ۲۴۴ص.

منشآت وحید.

کلکته، ۱۲۴۲ق، ۱۸۲۶م، سنگی.

نول کشور، لکهنو، ۱۲۶۰ق، سنگی، وزیری، ۱۸۳ص.

لکهنو، ۱۸۶۸م، سنگی، وزیری، ۱۸۳ص.

لکهنو، ۱۸۷۳م، سنگی، وزیری، ۱۸۳ص.

گانپور، ۱۳۰۹ق، سنگی، وزیری، ۱۸۴ص.

هند، بی تاریخ، سنگی، وزیری، ۱۲۸ص.^۲

۴. عباس‌نامه^۳ یا تاریخ شاه‌عباس ثانی یا تاریخ طاهر وحید:

که در آن وقایع را از آغاز پادشاهی این شهریار تا سال بیست و دوم سلطنت او به

دست داده است. این کتاب با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:

عباس‌نامه، عمادالدین محمد طاهر بن حسین خان قزوینی متخلص به وحید، به

تصحیح ابراهیم دهگان. اراک، ۱۳۲۹ش، سربی، وزیری، ۳۵۳ص.

در ج ۱ ص ۲۱۸ فهرست خطی فارسی ایندیا آفیس چند نسخه از این کتاب به

شماره‌های ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷ معرفی شده است.

۵. ساقینامه:

تهران، دانشگاه ۴۳۴۴، نستعلیق سده ۱۱، در دیوان او که در فهرست کتابخانه به

استناد این بیت از رضوان دانسته شده است:

۱. فهرست کتب چاپی مشار، خانباامشار، ص ۱۳۶۱.

۲. مؤلفین کتب چاپی مشار، خانباامشار ج ۳، صص ۳۷۴، ۵۹۱.

۳. نسخه‌ای از این تاریخ در کتابخانه ملک الشعراء بهار موجود است.

بده می که رضوان شود بندهات توان ریخت نقل از شکر خندهات
[ف. دانشگاه ۱۳: ۳۳۰۰]

۶. شهر آشوب:

مثنوی است در بحر متقارب به نام شاه سلیمان صفوی، که هر یک از پیشه‌وران
و صنعتگران روزگار را در چند بیت تعریف و توصیف می‌کند: توحید، مناجات،
منقبت، ستایش شاه، بیان میخانه، صفت تصویر و مصوّر، روایح، حوض و فواره،
طنبور، کمانچه، باغ، پیرمغان، حکیم، منجم، فقیه، ادیب، صوفی، مهندس، طبیب،
بذله‌سنج، منطقی، زاهد، خزان، چهارباغ اصفهان، حصار شهر و بازار و قیصریه،
میدان ضرابخانه هندویان، چیت‌سازان، فیل‌خانه، کرگدن، گاومیش، حمام، مسجد،
نقاره‌خانه، دهل، جواهری، عطار، تیرگر، کمانگر و دهها عنوان دیگر.
تهران، دانشگاه ۴۳۴۴: نستعلیق سده ۱۱، آغاز در دیباچه و انجام.^۱

۷. وصف نرد:

مثنوی است در پیرامن ۶۰ بیت.
آغاز:

بود بازی نرد باب شهان که در بزم از رزم دارد نشان
تهران، مجلس ۱۱۶۱/۷: در کلیات او نوشته ۱۰۸۱ ه.ق (ص ۱۳۳ - ۱۳۴) ۶۰ بیت
[ف. مجلس ۳: ۶۱۳]

۸. وصف همایون تپه:

مثنوی است در توصیف همایون تپه اشرف در ۶۰ بیت.
آغاز:

همایون تپه جای باده‌نوشی است که آنجا فیض گرم گل‌فروشی است
تهران، مجلس ۱۱۶۱/۱۰: در کلیات او نوشته ۱۰۸۱ ه.ق (ص ۱۴۱ - ۱۴۲)
[ف. مجلس ۳: ۶۱۱]

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، ص ۲۹۷۳.

۹. وصف طنبور:

آغاز:

نیست سازی به خوبی طنبور هیچ سر را نبوده است این شور
تهران، مجلس ۱۱۶۱/۸: در «کلیات» او نوشته ۱۰۸۱ (ص ۱۳۹-۱۴۰) ۶۸ بیت است
[ف.مجلس ۳:۶۱۳]

۱۰. وصف آلات جنگ:

مثنوی است در پیرامن ۸۰۰ بیت.

آغاز:

به نام طرازنده مغز و پوست که خورشید یک چشمه صنع اوست
تهران، مجلس ۱۱۶۱/۶: در کلیات ۱۸۰۳۱، او نوشته ۱۰۸۱ (ص ۱۱۹-۱۳۳) کامل
و پیرامن ۸۰۰ بیت است [ف.مجلس ۳:۶۱۳]

تهران، مجلس ۱۱۶۲/۶: در «کلیات: ۱۸۰۳۲» او از سده ۱۲ (ص ۳۹۰-۴۱۹) انجام
افتاده، ۵۴۰ بیت دارد [ف.مجلس ۳:۶۱۶]

۱۱. ناز و نیاز:

مثنوی است بزمی در عشق ناز و نیاز

تهران، مجلس ۱۱۶۱/۱: نستعلیق ۱۰۸۱، در «کلیات» او (ص ۲-۴۹) ۳۸۶ بیت از
نسخه ۱۱۶۲ مجلس از آغاز و انجام کم دارد. [ف.مجلس ۳:۶۱۲]

تهران، مجلس ۱۱۶۲/۲: نستعلیق آغاز سده ۱۲ در «کلیات» او (ص ۱۲۴-۲۹۵)،
پیرامن ۳۲۰۰ بیت و گویا کامل است ولی سرآغاز مشخصی ندارد.

آغاز: (به احتمال)

خدایا سینه‌ای بی سوز دارم ولی همچون چراغ روز دارم

سپس:

پریشان می شود چون غنچه پیوست اگر دل را نگهدارم به صد دست

انجام:

اگرچه ساقیت باشد جم و کی (بمانند نل و دمن)

اینک عنوانهای آغاز نسخه: مناجات در عرض حال، در صفت نای، نعت پیامبر، صفت معراج، منقبت امیر، ستایش پادشاه زمان عباس ثانی، صفت تیغ شاه، صفت تیرشاه، صفت اسب شاه، تعریف سخن، آغاز داستان ناز و نیاز، غزل از زبان عاشق، غزل از زبان معشوق، رفتن نیاز به کوی معشوق و گرفتار شدن، تدبیر پرستاران ناز، نامه نوشتن ناز به نیاز و به قاصدی فرستادن عتاب، جواب نوشتن نیازنامه ناز را ... تا به آخر [رؤیت]

مشهد، گلچین معانی: سده ۱۱ همراه با «عاشق و معشوق» از همو [شهر آشوب در شعر فارسی: ۶۸]

۱۲. گلزار عباسی:

مثنوی است در پیرامن ۶۸۰ بیت به نام شاه عباس دوم (۹۹۵-۱۰۳۷ ه.ق).
آغاز:

خسروی بود در دیار عراق همجو شمشیر خود به گیتی طاق

تهران، مجلس ۱۰/۱۱۶۱: نستعلیق ۱۰۸۱، شماره ۱۰ «کلیات» او (ص ۱۴۵-۱۵۶)،
در پیرامن ۶۸۰ بیت [ف.مجلس ۳: ۶۱۴]

تهران، سلطنتی ۴۸۷ (۶۴۱ ف): در «کلیات» او همراه «دیوان»، از همو، سده ۱۱
[ف.دکتر بیانی: ۴۱۶]

تهران، دانشگاه ۳۳۴۹/۵: نستعلیق عجزی بهبهانی، سده ۱۱-۱۲، در جنگ زرین
(ص ۱۱-۳۸ هامش [ف.دانشگاه ۱۱: ۲۳۵۰])

تهران، دانشگاه ۲۴۵۴/۱۶ شکسته نستعلیق سراینده‌ای با تخلص (تحسین) در
دارابگر شیراز، نزدیک ۱۱۰۱، نزدیک به هفتصد بیت است (ص ۱۳۲-۱۵۰) [ف.
دانشگاه ۹: ۱۱۸۹]

موزه بریتانیا (۳۷۶) Or. ۴۷۷۲: با تاریخ ۱۱۷۰ ه.ق (۱۷۵۶ م) در دفتر (گ ۹۶) آغاز
برابر نمونه [ریو، ذیل ۲۳۴]

این منظومه را به نام شاه عباس دوم به رشته نظم کشیده است. آغاز این منظومه ذکر تاریخ
عمومی و اخبار انبیا و خلفا و پادشاهان و در آخر وقایع قزوین و نواحی اطراف آن.

۱۳. فتحنامه قندهار:

مثنوی است رزمی در پیرامن ۴۸۰ بیت.
در ذیل کلیات وحید قزوینی آمده است.
آغاز:

شهی را که خواهد خدا کامیاب نخستش دهد سیر چون آفتاب

۱۴. عاشق و معشوق:

مثنوی است عشقی در داستان دوراجه زاده هندی، در پیرامن ۱۳۰۰ بیت و چون آن
دو به اصفهان می‌رسند سراینده به مناسبت (ششصد بیت به توصیف مردم
و پیشه‌های آن شهر به روش شهر آشوب می‌سراید:
آغاز:

ای ذات تو ترجمان اشیاء ماهیت (ماهی) خموش و بحر گویا
تهران، مجلس ۱۱۶۱/۴، نستعلیق ۱۰۸۱ در «کلیات» او (۷۸-۱۰۱) نسخه کامل
و پیرامن ۱۳۰۰ بیت است [ف.مجلس ۳: ۶۱۳]
تهران، گلچین معانی، سده ۱۱، آغاز برابر نمونه، همراه «ناز و نیاز» او [شهر آشوب در
شعر فارسی: ۶۸]

تهران، سلطنتی ۴۸۷ (۶۴۱ ف): در «کلیات» او از سده ۱۱، در فهرست آمده است:
مثنوی داستان عشقی (مثنوی جانبخش) [ف.دکتر بیانی: ۴۱۶]
تهران، دانشگاه ۳۳۴۹/۶: نستعلیق عجزی بهبهانی، سده ۱۱-۱۲ ضمن جنگ زرین،
(ص ۳۹-۵۳) در فهرست آمده: مثنوی جانبخش یا عاشق و معشوق
[ف.دانشگاه ۱۱: ۲۳۵۰]

تهران، مجلس ۱۱۶۲/۴: نستعلیق آغاز سده ۱۲ در «کلیات» او (ص ۲۹۶-۳۶۲) آغاز
۱۷ بیت افتاده، پیرامن ۱۲۰۰ بیت دارد [ف.مجلس ۳: ۶۱۵]

۱۵. خلوت راز:

مثنوی است در پیرامن ۲۲۰۰ بیت.
آغاز:

- ای فرازنده سرای جهان به گل و خشت آشکار و نهان
تهران، مجلس ۱۱۶۱/۳: نستعلیق در «کلیات» ۱۸۰۳۱ او نوشته ۱۰۸۱ آغاز افتاده
[ف.مجلس ۳: ۶۱۱]
- تهران، سلطنتی ۴۸۷ (۶۴۱ ف): همراه «دیوان» ۲۶۹۴۹ او از سده ۱۱ [ف.دکتر بیانی]:
[۴۱۶]
- تهران، مجلس ۱۱۶۲/۱: در «کلیات: ۱۸۰۳۲» او از سده ۱۲، نسخه کامل با ۲۲۰۰
بیت، آغاز برابر نمونه [ف.مجلس ۳: ۶۱۵]
۱۶. حساب = رساله‌ای در...
رساله‌ای در سه مقاله: ۱ - حساب اهل هند در یک مقدمه و دو باب، مقدمه در صور
اعداد (بنگرید: حساب منسوب به شیخ بهائی)
مجلس ۲۱۷۳: نسخه، غره‌ع ۱، ۹۹۹.
آغاز: حمدله... ۹۸ ص، ۱۵ س [ف.مجلس ۶: ۱۱۱]
مجلس ۲۱۳۶: تحریری، ۱۲۱۶.
آغاز: الحمد لله الذی یحاسب، ۱۴۲ ص، ۱۳ س [ف.مجلس ۶: ۱۱۰]
مجلس ۲۷۶۷/۱۵: نسخ ۱۲۳۷ (۳۸۸-۴۱۲).
آغاز برابر نمونه [ف.مجلس ۹: ۱۸۴]
۱۷. مثنوی در تعریف عمارت شاهی:
۶۰ بیت در تعریف و توصیف عمارت شاهی
آغاز:

زهی خانه شاه عالم پناه که هستی تو بر خانه‌ها پادشاه^۱
۱۸. مثنوی ساغر سرشار:

از این مثنوی فقط هفت بیت باقیمانده و بقیه آن از میان رفته است.
میوه این نخل سر عاشقان برگ و برش جان و دل عارفان

۱. مینودریا باب الجنة، محمدعلی گلریز، ج ۲، ص ۸۸۲.

بیت آخر:

گشت در آن باغ پی عارفان میوه مقصود ز میمش عیان^۱

۱۹. مثنوی بی نام:

چون از اول و آخر آن افتاده نام آن معلوم نشد. این مثنوی مشتمل بر داستانهای
چندی است که در حدود یک هزار و سیصد و هشتاد بیت است. (۱۳۸۰)
آغاز:

چهره چنان صاف که شخص خیال دیده در آن آینه مردم جمال
پایان:

سنگ گران در کف هر کینه‌ور کرده بدان وزن متاع خطر^۲
۲۰. قصاید:

یک هزار و صد بیت را شامل می‌شود.
آغاز:

خداوندا دلی ده پر ز گوهر چون دل دریا که نتواند در او افکند کشتی خواهش دنیا^۳
۲۱. غزلیات:

شامل سی هزار بیت است.

آغاز:

کرامت کن عیاری یارب این ناقص عیاران را بده دستی که گیرم دامن پرهیزکاران را^۴

۱. فهرست کتابخانه مجلس. یوسف اعتصامی ج ۱، ص ۶۱۵؛ مینو دریا باب الجنة، محمدعلی گلریز، ج ۲، ص ۸۸۷.

۲. فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، یوسف اعتصامی ج ۱، ص ۶۱۳؛ مینو دریا باب الجنة، محمدعلی گلریز، ج ۲، ص ۸۸۵.

۳. ریحانة الادب، محمدعلی مدرس ج ۵، ص ۱۵۵ به نقل از تنقیح المرام؛ مینو دریا باب الجنة، محمدعلی گلریز، ج ۲، ص ۸۵۸؛ هدیه الاحباب، ص ۳۵.

۴. فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، یوسف اعتصامی ج ۱، ص ۶۱۹.

۲۲. رساله‌ای در کلام^۱

در این رساله می‌گوید چون دیدم دلایلی که در کتابهای کلامی در باره پنج اصل دین آورده‌اند بر پایه باطل ساختن دور و تسلسل نهاده شده است و این خود مورد نزاع می‌باشد و سخنان فراوان در این باره گفته شده است، من خواسته‌ام آنها را از راه دیگری اثبات کنم که به تباه ساختن دور و تسلسل نیازی نباشد و این رساله را ساختم.

او در این رساله در پنج اصل دین راه دیگری پیش گرفته و اصل نیازمندی و بی‌نیازی موجودات را پایه استدلال خود ساخته، هستی خداوند و یگانگی او را ثابت کرده است. در سه اصل دیگر پایه استدلال او دانایی خداوند است که ناگزیر دادگر خواهد بود و هر چیزی را در جای خود خواهد گذارد و ناگزیر باید پیامبر و پیشوایی آموزنده از سوی او برای راهنمایی مردم بیاید و مردم را در برگزیدن آن دستی نخواهد بود و معاد و رستاخیز هم چون پیامبر گفته است راست خواهد بود و نیازی به دلیل نخواهد داشت.

منابع:

آشکده آذر. آذر بیگدلی. به تصحیح جعفر شهیدی ۲۳۳؛ آثارالشیعه. جواهرالکلام. ج ۴. ص ۱۰۰؛ احوال و آثار خوشنویسان. مهدی بیانی. ج ۳ ص ۷۸۴، تاریخ ادبیات ایران. ادوارد براون. ج ۴ صص ۱۷۵، ۱۹۴، ۱۹۷؛ تاریخ ادبیات فارسی. هرمان اته ص ۲۰۰؛ تاریخ تذکره‌های فارسی. احمد گلچین معانی. ج ۱ صص ۶۵۴-۶۵۵ و (۲) ۱۴۸، ۶۱۸، ۶۹۳؛ تذکره خوشنویسان. غلام محمد هفت قلمی. ص ۱۱۷؛ تذکره حسینی. حسین دوست سنهلی. ص ۳۵۹؛ تذکره شوشتر. عبدالله شوشتری. ص ۱۳۹؛ جاویدان خرد (۱۳۵۵) ۲، صص ۱۵-۱۷؛ جشن‌نامه مدرس رضوی. ضیاءالدین سجادی. صص ۲۰۱-۲۲۵؛ دانشمندان آذربایجان. محمدعلی تربیت. ص ۸۰؛ الذریعه. محمد محسن آقابزرگ تهرانی. ج ۴/۹، ص ۱۲۶۶؛ ریحانه‌الادب. محمدعلی مدرس. ج ۴ صص ۲۸۱-۲۸۲؛ روز روشن محمد مظفر حسین صبا صص ۹۰۱-۹۰۵؛ روضات الجنات. محمدباقر موسوی خوانساری. ج ۱ ص ۱۹۵؛ سبک‌شناسی بهار. محمدتقی بهار. ج ۳ صص ۲۵۹،

۱. جاویدان خرد، الاصول الخمسه به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه، ش ۲، صص ۱۵-۱۷.

۲۷۶-۲۷۷؛ سرو آزاد. غلامعلی آزاد بلگرامی. صص ۱۳۲-۱۳۶؛ سفینه خوشگو. بندر ابن داس خوشگو. حرف و؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. صص ۵۱۳-۵۱۵؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۳۵۳؛ فرهنگ سخنوران و سرایندگان قزوین. محمود خیری. صص ۲۷۴-۲۷۹؛ فهرست استوری. ج ۱ صص ۳۱۴ و ۱۲۸۲؛ فهرست بریگل. شماره ۸۸۸؛ فهرست چاپی ایندیآفیس. صص ۲۱۶، ۳۵۰، ۵۱۱؛ فهرست خطی فارسی ایندیآفیس. ج ۱ ص ۲۱۸ ج ۲ صص ۱۳۰، ۹۰۰-۹۰۱؛ فهرست فارسی ریوج ۱ صص ۱۸۹-۱۹۰؛ فهرست کتابخانه سپهسالار. ابن یوسف شیرازی. ج ۲ صص ۶۹۹-۷۰۱؛ فهرست کتابخانه مجلس. یوسف اعتصامی آشتیانی ج ۱ صص ۶۱۷-۶۲۰؛ ابن یوسف شیرازی، ج ۳ صص ۴۴۱-۴۴۲؛ فهرست میکروفیلیمهای دانشگاه تهران. محمد تقی دانش پژوه. ج ۲ ص ۳۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج ۱ صص ۱۶۲-۱۶۳، ج ۳ صص ۱۸۹۸، ۱۸۹۹، ۲۸۰۰، ۲۸۹۰، ۲۹۷۳-۲۹۷۴، ۳۰۱۴، ۳۰۶۹، ۳۰۷۰، ۳۲۵۸، ۳۲۹۶، ۳۲۹۷، ۳۳۰۰؛ فهرست کتابهای چاپی مشار. خانبابا مشار صص ۳۷۴، ۱۳۶۱، ۲۲۸۳؛ قاموس الاعلام. شمس الدین سامی. ص ۱۹۹۳؛ کلمات الشعراء. محمد افضل سرخوش. صص ۱۱۹-۱۲۱؛ گلزار ادبیات ایران. ادوارد براون. صص ۵۷-۵۹؛ مجمع الفصحا. رضاقلیخان هدایت. ج ۲، ص ۵۰؛ مؤلفین کتب چاپی (فارسی، عربی). خانبابا مشار. ج ۳ ص ۵۹۱؛ مینودز یا باب الجنة. محمد علی گلریز ج ۲ صص ۸۷۲-۸۷۴-۸۸۸، ۸۹۲-۸۹۳، ۹۰۰-۹۰۲؛ نتایج الافکار. محمد قدرت الله گوپاموی. صص ۷۴۰-۷۴۳؛ نصرآبادی. محمد طاهر نصرآبادی. ص ۱۷؛ یادگار سال ۵ شماره ۱ و ۲ صص ۱۱۸-۱۲۰.

* ص ۱۴۶ میرزا داوود متولی (مرگ ۱۱۳۳ ه. ق.)

میرزا داوود^۱ متولی فرزند میرزا محمد شفیع مستوفی است. وی در قطعه‌ای که در دیوانش ثبت شده تصریح می‌کند که به سال ۱۰۶۵ ه. ق در اصفهان متولد شده است.^۲ وی منسوب به خاندان صفوی^۳ و از طرف مادر نواده شاه عباس ماضی بود و بنا بر تصریح واله داغستانی در ریاض الشعراء،^۳ مادر وی شهربانو بیگم دختر شاه سلیمان صفوی و خواهر شاه سلطان حسین صفوی بود. وی مدتی طولانی به تولیت آستان

۱. در دیوانش این بیت آمده و اسمش بنا بر تصریح خود او محمد داوود ذکر شده است:
طالع بنده سرگشته محمد داوود

۲. فهرست کتابخانه سپهسالار، ابن یوسف شیرازی. ج ۲ ص ۵۹۶.

۳. ریاض الشعراء، واله داغستانی، ذیل میرزا داوود متولی.

قدس رضوی منصوب شده^۱ و هنگامی که شاه سلطان حسین صفوی او را برای کسب مقام وزارت به اصفهان دعوت کرد وی این قطعه را برای او فرستاد:

دوش در واقعه با چرخ نزاعم افتاد

من تنک حوصله در بحث و فلک هرزه دراست
بیع می کرد جهان را به من و در عوضش

ذره خاک در شاه خراسان می خواست
گفتم ای چرخ تو هر چند که پرزورتری

لیک در بیع و شرا جبر نمی آید راست
ذره خاک درش را به دو عالم ندهم

ذره خاک از من و عالم ز تو سودا به رضاست
وی پس از قتل شاه سلطان حسین، در مشهد به نام شاه سلطان صفوی مدت چهل روز شاهنشاه ایران نامیده شد ولی بعد از مدتی به دست طرفداران نادر میرزا کورگشت و بقیه عمر را در انزوا به عبادت گذرانید و در حوالی سال ۱۱۳۳ ه.ق در مشهد درگذشت.^۲

درباره سال مرگ وی اتفاق نظر نیست ولی مسلم این است که وی تا سال ۱۱۳۱ ه.ق زندگی می کرده چرا که ماده تاریخ مرگش را میرزا محسن تأثیر با عبارت: آه از تأثیر آه = ۱۱۳۱ ه.ق سروده است.

صاحب آتشکده آذر درباره شعر وی هجو ملیحی را بیان می کند: اکثر اوقات به صحبت فضلا و شعرا مشغول و خود نیز صاحب دیوان بوده، دیوانش مطالعه شد. این یک بیت از تمامی دیوان وی انتخاب گشت:

نگوید آنکه بدانند چه گوید آنکه نداند

به حیرتم سراغ وصال از که بگیرم
و صاحب تذکره نصرآبادی وی را این گونه می ستاید: با وجود حوادث سن از اکثر

۱. در مطلع الشمس، ج ۲، ص ۲۳۷، سال احراز این مقام ۱۱۰۹ ه.ق ذکر شده است.
۲. در شمع انجمن ص ۱۵۵ محل مرگ وی اصفهان ذکر شده است.

کمالات بهره وافی برده و باده معنی از دست ساقی دانش خورده طبعش نهایت نزاکت دارد.
در فهرست کتابخانه سپهسالار با استناد به بیت زیر، تخلص وی عشق ذکر شده است:
زاده عشق مصرعی خواند به رسم تعمیه
قصر جهان نما شده آینه جهان نما^۱

آثار وی عبارتند از:

۱. دیوان: بالغ بر ۸۰۰۰ بیت است که این چنین آغاز می شود: لوامع حمد و ثنایی که چون
کوکبه تابشیر در مطلع بندگی ظهور نماید.

در این دیوان بعد از دیباچه چند قصیده، غزلیات مرتب به حروف تهجی بر
حسب ردیفها، مثنوی مسافرت نامه از اصفهان تا مشهد مقدس (این مثنوی گذشته از
اینکه ابیاتی لطیف دارد نام یک به یک منازل میان این دو شهر نامی ایران را در آن
زمان تعیین می کند و بسیاری از امثال را در آن مندرج ساخته است).

این دیوان به شماره ۱۸۸۳ در الذریعه، ج ۱/۹ ص ۳۱۱ ثبت شده است.

مشخصات این دیوان به شرح زیر است:^۲

سپهسالار ۲۵۶: نسخه گویا پاکنویس اصل است برخی جایها را سفید گذارده که
تکمیل کند. دارای: دیباچه، قصیده، غزل، سفرنامه، زبورالعاشقین، نمکدان دین،

ترکیب بندی ترکی، زرین، ۳۱۹ گ ۱۵ س [ف. سپهسالار ۲: ۵۹۷ و ۴: ۴۹۱]

۲. نمکدان دین: مثنوی است در بیان مجلس خصوصی شاه سلطان حسین صفوی و افراد
آن و نقل مطالب دینی که در آن مجلس مطرح می شده است.

۳. زبورالعاشقین: مثنوی است در تعریف سر تا پای محبوب:

چو تعریف سراپا یافت اتمام
زبورالعاشقینش ساختم نام

و آغازش این چنین است:

عزیزان دوستان مهرآفرینان
شهیدان کشتگان محنت قرینان

۱. فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ابن یوسف شیرازی ج ۲، ص ۵۹۵. لازم به ذکر است که
تخلص پدر وی عشق بود.

۲. فهرست نسخه های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، ص ۲۳۲۵.

مشخصات این مثنوی به شرح زیر است:^۱

تهران، سپهسالار ۲۵۶: نسخه پاکنویس اصل است از روزگار سراینده، همراه «سفرنامه» او [ف. سپهسالار: ۲: ۵۹۵-۵۹۷ و ۴: ۴۹۱]

تبریز، ملی ۳۰۴۶/۲: در جنگ مورخ ۱۰۶۷-۱۱۴۸ (ص ۱۵ هامش) [ف. ملی تبریز: ۱: ۳۷۶] تهران، دانشگاه ۴۴۷۶: شکسته نستعلیق، با تاریخ ۱۱۱۸ در جنگ (ص ۶۱-۶۳)، در فهرست به نام «سراپا» یاد شده، آغاز برابر نمونه، در ۵۵ بیت است [رؤیت] تهران، دانشگاه ۳۳۴۹/۸: نستعلیق عجزی بهبهانی، سده ۱۱-۱۲ (ص ۶۳-۷۵) در جنگ، زرین [ف. دانشگاه ۱۱: ۲۳۵۰]

تهران، دانشگاه ۲۵۹۱/۱۳۹: ضمن مجموعه آقا محمد معینا اردوبادی، به خامه خلیفه برهان‌الدین، محمد دزماری پسر الیاس، یک رجب ۱۱۰۴ (ص ۶۴۷-۶۴۹) [ف. دانشگاه ۹: ۱۴۰۴]

موزه بریتانیا (۳۷۶) ۵۲۴۷۷۲: با تاریخ ۱۱۷۰ (۱۷۵۶م) در دفتر (گ ۲۵۳پ) آغاز برابر نمونه [ریو، ذیل: ۲۳۵]

تهران، دکتر مفتاح ۲۶۴/۲: با تاریخ ۱۲۳۰ به همان خامه در دفتر [رؤیت]. مشهد، رضوی ۲۲۹ (۴۴۸۵): تاریخ یاد نشده، در یک جنگ، آغاز برابر نمونه، انجام افتاده [ف. رضوی ۷: ۲۶۳]

سلطان‌الانساب^۲ از میرزا داوود اصفهانی. سراینده از نزدیکان شاه‌سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵) بوده، در دیباچه گوید: این پادشاه مرا برای مقام صدرالصدوری دعوت کرده پذیرفتم و چندسالی تولیت آستانه مشهد را پذیرفتم و چندین سال در آنجا کار کردم. نژادنامه منظوم صفویان است تا پیامبر و نیز سرگذشت نیاکان آن شاه برخی از رویدادهای بزرگ روزگار آنان، در قالب مثنوی. آغاز:

۱. همان منبع، ج ۴، صص ۲۸۵۳-۲۸۵۴.

۲. فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی ج ۶، ص ۴۳۳۸.

به نام آنکه آدم را نسب داد به نطق از کائنات او را حسب داد
تهران، ملی ۲۳۵۴ ف: نستعلیق سده ۱۲، ۱۳۶ گ ۱۵ س زیادداشتهای دکتر جان
لایونگودا.]

چند نمونه از اشعار میرزا داوود متولی:

بر خاک درت ناصیه سودن سود است
در شعر خوشت هوش رود از دلها
آنکس که نه بندهات بود مردود است
حقاً که قرین نغمه داوود است

* * *

از لعل لب در تب و تاب است دل ما
در آتش یاقوت کباب است دل ما

* * *

زشادی خنده دندان‌نمایی زد به شمشیرش

چو از لبهای زخم‌کاریم شد استخوان پیدا

* * *

چون گلم نیست زعریانی تن‌پروایی
دارم از خون جگر خلعت سرتا پایی

* * *

افتاده زکف زلف تو و کام گرفتیم
شب بر سر دست آمد و آرام گرفتیم

* * *

بی تو از شعله آه دل دیوانه ما
سیل دودی شد و برخاست ز ویرانه ما

* * *

رنگ غم زینت فزاید خاطر بی‌کینه‌را
بال طوطی سرو باشد گلشن آینه‌را

* * *

در راه تو از بس که سر از پا نشناسم
تبخاله حسرت به لبم آبله پاست

* * *

مردمک می‌جهد از دیده آهو چو سپند
نگه گرم که بر دیده صحرا افتاد

* * *

قبله من سرای آن ترساست
جانم اندر هوای آن ترساست

کافر در ره مسلمانان گر مرا کس به جای آن ترساست

* * *

دارد به رخ این دخترک از پاره دلها یزک

اشک یتیمان زک خون شهیدانش حنا

منابع:

آتشکده آذر. آذر بیگدلی. به تصحیح حسن سادات ناصری. بخش سوم. صص ۹۴۱-۹۴۲؛
 آتشکده آذر. به تصحیح جعفر شهیدی. صص ۱۸۰-۱۸۱؛ تاریخ حزین. حزین لاهیجی. ص ۶۴؛
 تذکره الشعراء. محمد عبدالغنی خان. ص ۵۲؛ الذریعه. محمد محسن آقابزرگ تهرانی: ج ۱/۹
 ص ۳۱۸؛ ریاض الجنة. زنوزی. روضه پنجم. ص ۸۲۸؛ ریاض الشعراء علیقلی خان واله داغستانی.
 ذیل میرزا داوود متولی. ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ص ۲۳۸؛ ریاض العارفین.
 رضاقلیخان هدایت. ص ۱۹۵؛ سفینه خوشگو. بندر ابن داس خوشگو. ص ۹۹؛ شمع انجمن.
 محمد صدیق حسن خان. ص ۱۵۵؛ صبح گلشن. علی حسن. ص ۱۶۰؛ صحف ابراهیم. علی
 ابراهیم خان خلیل. ص ۶۲؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۲۰۵؛ فهرست کتابخانه
 مدرسه عالی سپهسالار. ابن یوسف شیرازی. ج ۲ صص ۵۹۴-۵۹۵، ج ۴ ص ۴۹۱؛ فهرست
 نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج ۳ صص ۲۳۲۵، ۲۸۵۳-۲۸۵۴؛ قاموس الاعلام.
 شمس‌الدین سامی. ص ۲۱۰۹؛ منتخب اللطایف. رحیم علیخان ایمان. ص ۱۸۱؛ نتایج الافکار.
 محمد قدرت‌الله گوپاموی. صص ۲۴۴-۲۴۵؛ نصرآبادی. میرزا محمد طاهر نصرآبادی.
 صص ۱۴-۱۵.

* ص ۱۴۷ میرزا مهدی مستوفی (مرگ ۱۱۲۹ ه. ق.)
 در هیچ‌یک از تذکره‌ها نام او ثبت نشده است.

منابع:

فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۵۷۲.

* ص ۱۴۸ میرزا محمد امین ازل (مرگ ۱۱۳۵ ھ.ق)

میرزا محمد امین فرزند میرزا محمد شفیع است.^۱ وی اغلب به انزوا زندگی می کرد مگر یک بار که برادرش میرزا محمد مهدی مستوفی به سفر عتبات عالیات رفته بود و تا بازگشت وی عهده دار منصب استیفای موقوفات شد. به هنگام محاصره اصفهان درگذشت و در کنار برادر به خاک سپرده شد.^۲ این چند بیت از اوست:

گهی زدست بتان گاه از زبان رقیبان
ازل تو بر سر این عاشقی چها نکشیدی

* * *

فغان که سوخت فراق تو جان ناشادم
کجاست وصل که گیرد زدوریت دادم

* * *

به وصل دایم چشم زخم هجر رسید
به عین تندروها زیا درافتادم

* * *

به هجر خویش مده عادتم که می ترسم
خدا نکرده رود ذوق وصلت از یادم

* * *

شنیدم از زبان شمع و روشن گشت بر من هم
ازل مانند سیمابی که در آینه می باشد
که یک شب اختلاط خلق جان بگدازد و تن هم
خلاص از صورت مردم نگشتم بعد مردن هم

منابع:

ریاض الشعراء. علیقلی خان واله داغستانی. ذیل نام میرزا محمد امین ازل؛ ریاض العارفین. آفتاب
رای لکهنوی ج ۱ ص ۵۵؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. ص ۶۱؛ صحف ابراهیم. علی
ابراهیم خان خلیل. ص ۸؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۳۷؛ منتخب اللطایف.
رحیم علیخان ایمان. ص ۷۱.

* ص ۱۵۰ میرزا ابراهیم

نصرآبادی می گوید: که وی از جانب پدر نواده علامی میرزا ابراهیم همدانی است و

۱. صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، ص ۸.

۲. ریاض الشعراء، علیقلی خان واله داغستانی، ذیل نام میرزا محمد امین (ازل).

از طرف والده همشیره زاده عالیحضرت میرزا بدیع مشهدی است. چون تولیت مزار
فایض الانوار امامزاده سهل علی^۱ با حضرت میرزا ابراهیم است هر سال یکمرتبه
جهت ضبط حاصل موقوفات و نسق آستانه به آنجا تشریف می‌برند و باز مراجعت به
اصفهان نموده به تحصیل علوم و تهذیب اخلاق مشغول است.
این چند بیت از اوست:

روزگاری شد که با دردت هماغوشیم ما همچو سیل از هستی خود خانه بردوشیم ما
چون سپند دور از آتش در شب هجران یار ناله‌ها در دل گره داریم و خاموشیم ما

* * *

چه گزند است زدلسردی افلاک مرا نگره گرم تو برداشته از خاک مرا
بس که ایام به ناکامی من می‌گردد گردش جام بود گردش افلاک مرا

* * *

بی‌تاب شوی چو پرسی از احوالم سرگشته شوی مگرد در دنبالم
سرگشتگیم چنان مهیا گردید کاینه فلاخن است در تمثالم

منابع:

الذریعه. محمد محسن آقابزرگ تهرانی. ج ۱/۹ ص ۱۶؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان.
ص ۶۲؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۶؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور،
ص ۱۳؛ نصرآبادی. میرزا محمد طاهر نصرآبادی. صص ۹۷-۹۸.

* ص ۱۵۰ میرزا اشرف میردامادی (مرگ: ۱۱۳۳ ه. ق.)

در شمع انجمن نام پدر وی عبدالحییب و در صحف ابراهیم عبدالحنیف ذکر شده
است.^۲ دو بیت زیر در تذکره حزین نیامده است:

از عکس رویت آینه پرنور می‌شود بر هر زمین که جلوه کنی طور می‌شود

۱. آقابزرگ تهرانی در ج ۱/۹ ص ۱۶ الذریعه می‌گوید که این امامزاده در جنوب شرقی تهران واقع است.
۲. شمع انجمن، محمد صدیق حسن خان، ص ۶۲؛ صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، ۲۵.

بشتاب که داری هوس کشتن اشرف ترسم که خبر یابد و از ذوق بمیرد

منابع:

ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج ۱ ص ۲۰۸؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. ص ۶۲؛
صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۲۰؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۴۴.

* ص ۱۵۲ خیال میردامادی

وی نوه میرمحمد باقر داماد و از شاگردان آقا جمال خوانساری بود. به هنگام فتنه
افغانها در اصفهان درگذشت.

دیوان وی به شماره ۱۸۴۴ در الذریعه ج ۱/۹ صص ۳۰۸-۳۰۹ معرفی شده است
و همین طور در فهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۲ ص ۷۰۲.

چند نمونه از اشعار وی:

هر که زیبای جهان است ز زیبایی تست
از ازل تا به ابد بپیش هر بینایی تست
حسن هر جا که رود صید تماشایی تست
همه یک پیش و در پرده بینایی تست

* * *

ای ماه سپهر خَلَقْتُ الافلاک
رمزی است که نیست سایه اندام تو را
وز هر چه نیاید و نمی شاید پاک
یعنی که شبیه تو نیفتاده به خاک

* * *

جز تماشای جمال تو تماشایی نیست
هر که حیران جمالی است تماشایی نیست

منابع:

تذکره الشعراء. محمد عبدالغنی خان. ۵۱؛ الذریعه. محمد محسن آقابزرگ تهرانی. ج ۱/۹
صص ۳۰۸-۳۰۹؛ ریاض الشعراء. علیقلی خان واله داغستانی. ذیل خیال میردامادی؛
ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ص ۲۳۲؛ ریاض العارفین. رضاقلیخان هدایت. ص ۱۹۴؛
شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. ص ۱۴۳؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور.
ص ۱۹۹؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران. علینقی منزوی ج ۲ ص ۷۰۲.

* ص ۱۵۳ میرزا ابوالحسن تمنا (مرگ: ۱۱۱۸ ه.ق.)^۱

میرزا ابوالحسن دستغیب شیرازی فرزند میرزا جعفر متولّی امامزاده میرمحمد از سادات دستغیب شیراز است. بنابر نقل نصرآبادی «آباء ایشان به غیر فضیلت حالتی داشته‌اند که اولیا را دست دهد.»

مدتی در شیراز به خدمت ابوالولی تحصیل می‌نمود بعد از آن به اصفهان آمد، به اعتبار قرابت در منزل مرحوم میرزا هدایت حکیم بود بعد از فوت ایشان به جهت رفع دلگیری به زیارت عتبات عالیات رفته به سلامت مراجعت نمود.^۲
وی از شعرای عهد شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ه.ق) و شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۴۰ ه.ق) بوده است.

تخلص وی در ابتدا تسلی و بعد از آن به تمنا تغییر یافته است.
دیوانش قریب ده هزار بیت می‌شود.^۳
چند بیت از ابوالحسن تمنا:

بر مراد دل نرفتم نیم گام از دست دل همچو نابینا که عمری دست نابینا گرفت^۴

* * *

با وجود آنکه چشم بزمش از من روشن است قدر من چون شمع هر ساعت تنزل می‌کند

* * *

کبوتری به قفس بود شب به ناله در آمد دل اسیر به یاد آمدم بین چه کشیدم

* * *

حیات جاودان بخشد به عاشق چشم شهلایش ز رفتن باز دارد عمر را مژگان گیرایش

۱. طرائق الحقایق، معصوم علیشاه شیرازی، ج ۳، ص ۳۲۲.

۲. تذکره نصرآبادی، میرزا محمدطاهر نصرآبادی، صص ۱۸۷-۱۸۸.

۳. طرائق الحقایق، معصوم علیشاه شیرازی، ج ۳، ص ۳۲۲.

۴. مرحوم عبرت در تذکره «مدینه‌الادب» این بیت را چنین نوشته است:

بر مراد خود نرفتم نیم دام از دست دل همچو نابینا که عمری دست نابینا گرفت

و به ابراهیم تسلی شیرازی منسوب داشته است ولی تذکره روز روشن می‌نویسد از ابوالحسن تسلی است.

(نقل از دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۲، صص ۲۸-۲۹)

چو شمع دیدهٔ هجران کشیده آب شد آخر گل جدایی هم صحبتان گلاب شد آخر

* * *

کجا ثابت محبت از دلایل می تواند شد دلیل عالم دل صاحب دل می تواند شد
زبس پیمانہ در خونِ طپیدن سر خوشم دارد هلال عید من شمشیر قاتل می تواند شد

منابع:

دانشمندان و سخن‌سرایان فارس. محمدحسین رکن‌زاده آدمیت. ج ۲ صص ۲۸-۲۹؛
ریاض الشعراء. علیقلی خان واله داغستانی. ذیل ابوالحسن تمنا؛ ریاض العارفین. آفتاب رای
لکهنوی. ص ۱۳۹؛ ریحانة الادب. محمدعلی مدرّس. ج ۱ ص ۳۵۰؛ شمع انجمن. محمدصدیق
حسن خان. ص ۹۹؛ طرائق الحقائق. معصوم‌علیشاه شیرازی. ج ۳ ص ۳۳۲؛ فارسنامه ناصری.
حسن حسینی فسائی. صص ۹۱۵، ۱۱۶۱؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور ص ۱۱۸؛
قاموس الاعلام. شمس‌الدین سامی. ص ۱۶۶۹؛ نصرآبادی. میرزا محمدطاهر نصرآبادی.
صص ۱۸۷-۱۸۸.

* ص ۱۵۳ میرزا معز فطرت مشهدی (تولد: ۱۰۵۰؛ ه. ق. مرگ: ۱۱۰۱ ه. ق.)

میرزا معزالدین محمد موسوی فرزند میرزا فخرا و دخترزادهٔ میرمحمد زمان مشهدی
که سرآمد علمای مشهد مقدس بود.

در ابتدای جوانی بر اثر اختلافی که با پدرش پیدا کرد مشهد را ترک کرده و روانه
اصفهان شد و مدت ده سال در مدرسهٔ جدّه در حلقهٔ درس آقا حسین خوانساری
حاضر شد و کسب علوم عقلی و نقلی را به نحد کمال رسانید.

به سال ۱۰۸۲ ه. ق. عازم هندوستان شد و به علت لیاقت ذاتی مورد توجه اورنگ
زیب عالمگیر پادشاه واقع شد و شاه وی را به ازدواج دختر شاه‌نوازخان صفوی
درآورد. او با این ازدواج موقعیت بهتری به دست آورد و ابتدا به دیوانی صوبهٔ
عظیم‌آباد - پتنه مأمور شد و چون با امیدخان ناظم پتنه پسر امیرالامرا شایسته‌خان

۱. سرو آزاد، غلامعلی آزاد بلگرامی، ص ۱۲۷.

توانست کنار بیاید، اختلافشان بالا گرفت و سرانجام خبر این نزاع و دشمنی به گوش پادشاه عالمگیر شاه رسید. شاه وی را به حضور طلبید و در سال ۱۰۹۹ ه.ق به خطاب موسی خان و «دیوان تن» سرافرازی یافت و بعد از یکسال به دیوانی مجموع ممالک دکن مأمور شد^۱ و سرانجام در همین شهر درگذشت. عبارت «افضل اولاد زمانه» تاریخ ولادت و «کجا شدن موسوی خان» تاریخ وفات اوست.

تخلص وی در ابتدا فطرت بود ولی بعدها آن را به «موسوی» تغییر داد. نصرآبادی او را این گونه وصف می کند:

جوان قابل فاضلی است به صفات حسنه آراسته در تحصیل علوم سلیقه اش در کمال رسایی و ذهنش در نهایت خوش ادایی است.^۲

مجمع النفائس: از بزرگ زادگان ایرانست، صاحب کمالات صوری و معنوی است. شاعری دون مرتبه اش و امارت کمترین پایه اوست، در ایران با میرزا صائب و غیره صحبتها داشته است.^۳

نتایج الافکار: کلامش در فصاحت و بلاغت به کمال طمطراق، نظم رنگینش گلشن سخن را آراسته و نثر متینش رونق انجم کاسته، طبع شریفش به مشاطگی عرایس نازک خیالی کف گشوده و فکر لطیفش به لالی آبدار اشعار آویزه گوش نازنینان خوش مقالی نموده طبع نقادش قالب سخن را به معانی تازه روح بخشیده و فکر و قادش بزم نظم را به مضامین برجسته گرم گردانیده الحق فاضلی بلند پایه است و ناظمی گرانمایه.^۴ چند نمونه از اشعار وی:

به خود یک لحظه بودن صد خطر در آستین دارد

خدا اجری دهد می را که بی ما می کند ما را

* * *

۱. سروآزاد، غلامعلی آزاد بلگرامی، ص ۱۲۷.

۲. نصرآبادی، میرزا محمد طاهر نصرآبادی، ص ۲۷۶.

۳. مجمع النفائس، سراج الدین علی خان آرزو، ص ۶۸.

۴. نتایج الافکار. محمد قدرت الله گوپاموی ص ۶۵۲.

زشور ناله من رفت بیستون بر باد
هنوز چشم تو در قصر خواب شیرین است

* * *

جلوهای کردی که افتاد آفتاب از طاق چرخ
دستی افشاندی که مهتاب از کنار بام ریخت

* * *

در شبستان ازل شمع یکی بیش نبود بزم را از پر پروانه چراغان کردند

* * *

موسوی گر خویشان را می کشی وقت است وقت
صبح هم روشن شد و آواز پای برنخاست

* * *

نمی باشد نگین قیمتی را نقش در طالع
هنر هر کس که دارد در جهان گمنام می گردد

* * *

اینکه از بی سخنی کشت مرا چیزی نیست
زنده ام کرد به یک حرف قیامت این است

* * *

نو توبه ایم کهنه شرابی به جام کن
ساقی عیار ناقص ما را تمام کن

* * *

نباشد آشنایی در جهان غیر از می نابم
اگر در خانه خود نیستم در عالم آبم

* * *

گر اندک قوتی می داشتم می رفتم از یادش
غبار خاطر او گشته ام از ناتوانیها

کجا فارغ توان شد یک نفس از سوز عشق او
که دامن می زند بر آتش ما دل طپیدنها

تمام غفلتم از بندگی چه سود مرا چو مخمل از رگ خواب است تار و بود مرا

* * *

بود تا حیرانیم آئینه دار روی او از خراش ناله ام زلف سیاهش شانه داشت

* * *

رنگ رخسارش مگو از آه این دیوانه ریخت

بسکه پر شد باده حسن از لب پیمانہ ریخت

* * *

جوش حسرت چاکها اندر دل آواره کرد

نامه ام را بی قراریهای مضمون پاره کرد

* * *

به خاموشی گذشت از بس که در غم روزگار من

پس از مردن غبارم سرمه آواز می گردد

* * *

پیش قاصد چون دلم آغاز بی صبری کند نامه را پرواز رنگم کاغذ ابری کند

* * *

نه تو تنگ دست حسنی نه من از نظاره مفلس

ستم است بر نگاهم مژه را نقاب کردن

منابع:

ریاض الجنۃ. زنوزی. روضۃ پنجم. قسم دوم. صص ۹۰۰-۹۰۱؛ ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی، ج ۲. ص ۹۵؛ سرو آزاد. غلامعلی آزاد بلگرامی. ص ۱۲۶-۱۲۸؛ شام غریبان. لچهمی نرائن شفیق اورنگ آبادی. ص ۱۹۲؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. صص ۳۶۷-۳۶۸، ۴۴۰؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۵۶۷؛ کاروان هند. احمد گلچین معانی. ص ۱۰۲۶؛ مآثر الامرا. شاهنواز خان. ج ۲ ص ۶۳۳؛ مجمع النفائس. سراج الدین علی خان آرزو. ص ۶۸؛ نتایج الافکار. محمد قدرت الله گوپاموی. صص ۶۵۲-۶۵۸؛ نصر آبادی. میرزا محمد طاهر نصر آبادی. صص ۲۷۶-۲۷۷.

* ص ۱۵۵ ملا حاجی محمد گیلانی

اطلاعات منابع موجود درباره حاجی محمد گیلانی رونویس مطالب تذکره حزین است.

منابع

شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. ص ۴۳۱؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۵۲۲؛ نجوم السماء. محمد علی کشمیری. ص ۲۰۶.

* ص ۱۵۷ میرنجات اصفهانی (مرگ ۱۱۲۲ هـ.ق)

میر عبدالعالی نجات اصفهانی از شعرای نیمه دوم قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم هجری است. نامش در تذکره حزین نسخه مضبوط در دانشگاه تهران، عبدالمعال و در نسخه پاکستان، تذکره آتشکده آذر، نصرآبادی و تذکره القبور عبدالعال ثبت شده است. ولی در ریاض الشعراء، ریاض العارفین، تذکره الشعراء و منتخب الاشعار (میر) عبدالعالی ثبت شده که از بقیه اقوال صحیح تر به نظر می رسد و دلیل صحت این ادعا، بیت زیر است:

به عشق عالیم چون بود فرجام پدّر فرمود عبدالعالیم نام

میرنجات از سادات حسینی کهگیلویه فارس بود که در اصفهان سکنی گزید و به اصفهانی مشهور شد با این حال بعضی او را قمی نوشته اند.

وی فرزند میرمحمد مؤمن حسینی مستوفی میرزا حبیب الله صدر بود و بعد از آن مستوفی کهگیلویه شد و بعد از قدرت الله وردی خان مستوفی استرآباد گردید.

عبدالعالی در عهد شاه سلیمان صفوی از منشیان دربار شاهی بود و در زمان شاه سلطان حسین ریاست کتابخانه سلطنتی به وی واگذار شد.

وی شاگرد صائب اصفهانی و یار و ندیم میرزا طاهر وحید قزوینی هم بوده است. حزین لاهیجی می گوید که میرزا طاهر وحید بر دیوان میرنجات که مشتمل بر حدود ده هزار بیت است دیباچه ای نوشته است ولی آقای گلچین معانی در مجله وحید اینطور اظهار نظر می کند که: نسخه ای از دیوان او را که من دیده ام فاقد دیباچه

مزبور بوده و تمام آن دیباچه را در منشآت وحید می‌توان یافت.
 درباره شعر وی نظرات مختلفی ابراز شده است: حزین می‌گوید که وی در انشا
 ماهر و به غایت نیکو می‌نوشت، شعرش از جودت و لطافت و اسلوبش از غرابت
 افسانه روزگار است.

تذکره‌نویسان اصولاً نظر مساعدی نسبت به شعر وی ابراز نمی‌کنند شعرش رایمزه و غیر
 قابل درج در تذکره‌ها می‌دانند. تنها نصرآبادی است که او را با عبارات زیر می‌ستاید:
 «در نظم بیت معنی پرداز است از سرو مصرعش خاطرها گلشن و از صفای
 سخنش طبعها روشن».

ولی به نظر من تنها نظر دقیق و نه صحیح درباره او از آن علیقلی خان واله
 داغستانی صاحب ریاض الشعرا است که بد و خوب شعرش را به نقد می‌کشد و این‌گونه
 اظهار نظر می‌کند: «در سخن سنجی و نادره‌گویی یگانه آفاق و در خوش صحبتی و
 کوچک‌دلی در عالم طاق بوده، لطیفه‌های نمکین و نقلهای شیرین از وی برزبانهاست.
 اما در شاعری آنچه مردم به او گمان دارند نبود بلکه می‌توان گفت که چون مذمت
 شعر بعد از زلالی خوانساری و میرزا جلال اسیر و شوکت بخارایی در گردن
 میرنجات مرحوم است چه زلالی و میرزا جلال را در بعضی اشعار راه به وادی
 مهملات افتاده به اعتقاد خود این روش را نزاکت‌گویی دانسته‌اند و حال آنکه از فرط
 بی‌مایگی درین وادی پی غلط کرده و از منزل مقصود دور افتاده‌اند از عهده روش
 نزاکت‌بندی ملاحظه‌وری ترشیزی به قوت طبع و زور مایه برآمده و هرکس تتبع او کند
 البته کارش به مهمل‌گویی می‌انجامد، اما میرنجات مرحوم ماورای روش آنها طرز
 تازه اختراع کرده است که پسندیده طبع عوام شده یعنی تابع روزمره اجامر و اوباش
 و بازاریان گردیده و به طریق گفتگوی ایشان بنای شاعری را گذاشته است و چون اکثر
 خلق از دریافت دقایق مراتب سخنوری محروم و دست فکرتشان از دامن عرایس
 محله فصاحت و بلاغت کوتاه است و به آنچه مطابق سلیقه و موافق طبعشان اتفاق
 افتاده باشد راغب می‌باشند، لهذا به روش او رغبت تمام پیدا شده اکثر به همان طرز
 مایل گردیده اگر موزون باشند تبع آن می‌نمایند و الا به خواندن و شنیدن این قسم

قناعت می کنند.»

وی در حدود هشتاد سالگی دار فانی را وداع گفت و در محوطه آرامگاه آقاحسین خوانساری در اصفهان به خاک سپرده شد.

میرزا محسن تأثیر که از شعرای هم دوره وی بوده در تاریخ وفاتش چنین گفته

است:

نمکی خوان شعر میرنجات که نکویش جمله را حالست

از جهان رفت و بهر تاریخش همه گفتند: «جای او خالیست»

که جمله «جای او خالیست معادل است با سال ۱۱۲۲ ه.ق. مجتبی کیوان در مجله

یغما اطلاعاتی درباره قبر وی به دست می دهد که بیان آن خالی از فایده نیست.

در سایه دیوار شرقی بقعه آقاحسین خوانساری سنگ قبری است که دارای

مشخصات زیر است:

سنگ در شکل و هیأت و تراش و کتابت عیناً سنگ مزار مولانا صائب است که

مزار میرنجات اصفهانی است و بیت زیر که سروده خود شاعر است در بالای سنگ

به چشم می خورد:

شد باعث غفلت مرا آگاهی از آمرزشت برده است خواب راحتم در سایه دیوار تو

و در حاشیه راست و چپ سنگ نیز هر سوی پنج مصرع از آثار میرنجات با خط

نستعلیق خوب نوشته شده است:

آن را که محبت تو باشد شایسته حضرت تو باشد

من کیستم و گناه من چیست تا مانع رحمت تو باشد

سررشته نیستی و هستی در قبضه قدرت تو باشد

از ذره گرفته تا به خورشید در ظل حمایت تو باشد

پیوسته نجات لایبالی مست می وحدت تو باشد

کاتب نقش سنگ محمد صالح خوش نویس نامدار صفوی است که سنگ مزار

مولانا صائب را نیز با خط نستعلیق خوب در جمادی الاول ۱۰۸۷ ه.ق نوشته است.

میرنجات دارای آثار منظومی است که به ترتیب عبارتند از:

۱. دیوان میرنجات

دیوان میرنجات که متعلق است به کتابخانه عبدالحسین بیات. این نسخه قطع رقعی^۱ دارد و به خط نستعلیق متوسط در اوایل قرن دوازدهم هجری نوشته شده و مشتمل بر مثنوی مسیرالسالکین. این دیوان شامل پنج هزار بیت است و بندرت می توان از غزلیات وی شعری که نسبتاً خوب باشد به دست آورد، اشعار زیر به زحمت انتخاب شده است:

بلندی آنقدر جوای برادر که چون افتی توانی باز برخاست

* * *

گرچه ما بنده غمیم ولی شادی آزاد کرده دل ماست

* * *

تا چند روز و شب به تو فریاد ما رسد

یک ره چه می شود تو به فریاد ما رسی

* * *

به گلشن آمدی و همه سروها به تعظیم از آن زمان که زجا خاستند نشستند

* * *

بر وضع روزگار چو گل خنده می زند هرکس که دید عاقبت کار خویش را

این هم یکی از غزلیات نسبتاً خوب اوست:

عمریست که با من نگهش گرم ستیزاست خواری کش عشقم چکنم یار عزیزست

چون رشته بگسسته گوهر شب هجران از تاب جدایی نفسم آبله ریزست

خون من از آن ابروی خم گشته نریزی با ما همه ناز تو به کج دارو مریزست

رام من و بیگانه اریاب هوس شد قربان سراپاش که از اهل تمیزست

گر روی دلی دیده ام آنجا عجبی نیست خاک سر کویش ز صفا آینه خیزست

گر وصل میسر نشود آه طیبیا جز مرگ علاج غم معشوق چه چیز است

چون نقد نظر تا شده خاک سر کویت در دیده کونین نجات تو عزیزست

۱. ماهنامه وحید، احمد گلچین معانی، ۳۷-۳۸.

مشخصات دیوان وی در فهرست نسخه‌های خطی به شرح زیر است:^۱
 - دیوان میرنجات: لنین‌گراد، آکادمی علوم شوروی، Or.C ۸۵۹ نستعلیق
 محمدعسکر فرزند زین‌الدین محمدرحیم، سه‌شنبه ۲۱ شعبان ۱۱۲۸ در اصفهان
 فیلم آن در ملی ع ۳-۳۴۹۲ و ۷-۳۵۷۶ هست [فیلمها: ۹۹]
 - دیوان میرنجات اصفهانی: عبدالعالی فرزند میرمحمد مؤمن حسینی به روزگار
 شاه‌سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ ه.ق)، در گذشته پیرامن ۱۱۴۰.
 سپهسالار ۱۴۴: میرزا حسین منشی، تاریخ یاد نشده، تملک ۱۲۸۱.
 آغاز: در گب عشق هر آن نامه که دلخواه بود، ۱۶ گ ۱۰ اس [ف. سپهسالار ۴: ۵۳۶].
 - دیوان نجات قمی: سراینده مثنوی گل کشتی
 لنین‌گراد G۸۵۹: نبشته ۱۱۲۸، فیلم آن در تهران ملی هست [نسخه‌ها ۳: ۱۰۲]

۲. مسیرالسالکین

این مثنوی به سال هزار و هشتاد و پنج هجری قمری سروده شده و آنچه از آن
 باقی مانده شامل یک هزار و دوست بیت است. ^۱
 وی درین منظومه سرگذشت خود را از دوران طفولیت تا سال ۱۰۸۵ ه.ق به
 تفصیل شرح داده و در ضمن آن از میزان تحصیلات و عاشقیها و سفرهای خود،
 همچنین اوضاع و احوال اجتماعی زمان و شهرهایی که دیده و رجالی که به صحبت
 ایشان رسیده و شعرای هر دیاری که بر آنجا گذشته یاد کرده است.
 میرنجات هر یک از شعرای خراسان و قم و کاشان و شیراز و اصفهان را در یک
 بیت نام برده ولی در حق استاد خود مولانا صایب داد سخن داده و از میرزا طاهر
 وحید قزوینی به تفصیل سخن رانده است. ^۲

مسیرالسالکین فواید تاریخی بسیار دارد که از آن جمله است زنده بودن مولانا
 صائب در سال ۱۰۸۵ هجری قمری و در آنجا که به وصف محله عباس‌آباد

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج ۳ ص ۲۵۶۷.

۲. تذکره منظوم رشحه، رشحه اصفهانی، مقدمه احمد گلچین معانی، ص ۵.

می پردازد و از استاد خود صائب یاد می کند او را زنده نشان می دهد. و اینکه تذکره نویسان ماده تاریخ وفات صائب را «صایب وفات یافت» و «بود با هم مردن آقا رشید و صایبا» نوشته اند که برابر با ۱۰۸۱ ه.ق است. بدون شک از هر دو ماده تاریخ یک حرف «ه» که عدد آن پنج است ساقط شده و در اصل چنین بوده: «صایب وفات یافته» و «بوده با هم مردن آقا رشید و صایبا» که برابر با ۱۰۸۶ هجری قمری است.^۱

۳. گل کشتی

مثنوی است در بحر رمل محذوف بر وزن فعلاتن، فعلاتن، فعلاتن فعلن این کتاب از نظر اشتغال بر لغات و اصطلاحات ورزشی و فنون کشتی منبع مهمی به شمار می رود و در نوع خود بی نظیر است. ابیات این مجموعه به طور پراکنده در فرهنگ بهار عجم و چراغ هدایت و مصطلحات الشعرا و تاریخ ورزش باستانی ایران مندرج است.^۲

این کتاب چند بار در ایران و هندوستان به چاپ رسیده است.

- گل کشتی: میر عبدالعلی اصفهانی لکهنو، ۱۸۸۱ م، وزیری، ۴۲ ص.

میر عبدالعلی اصفهانی، مرادآباد. سنگی. رحلی. ۷۲ ص

- گل کشتی: میرنجات قمی، به تصحیح حسین کوهی کرمانی

تهران [مطبعة مظاهری] ۱۳۲۷ ه.ش، سربی، ۳۱ ص.

معرفی این مثنوی در فهرست نسخه های خطی فارسی به شرح زیر است:^۳

- گل کشتی: نجات قمی اصفهانی، سید عبدالعالی: مثنوی است عشقی، در آن وصف کشتی رفته است. آغاز:

در گپ عشق هر آن نامه که دلخواه بود زینتش نام خوش حضرت الله بود

موزه بریتانیا (۳۷۶) Or ۴۷۷۲: با تاریخ ۱۱۷۰ (۱۷۵۶ م) در دفتر (گ ۲۶ پ) [ذیل، ریو: ۲۳۵]

موزه بریتانیا ۱۲۵۶۰/۵ Add: با تاریخ ۱۲۲۳ (۱۸۱۳ م) (گ ۱۲۲-۱۳۴) [ریو ۲: ۱۸۲۱]

موزه بریتانیا (۳۳۷) Or ۳۶۶۸: از سده ۱۹ م، ۱۶ گ [ذیل ریو: ۲۱۲]

تبریز، ملی ۲۸۶۶: نوشته ۱۲۸۳ [نسخه ها: ۴: ۳۰۹]

۱. وحید، میرنجات احمد گلچین معانی، ص ۳۹.

۲. همان منبع، ص ۳۵.

۳. فهرست نسخه های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، ص ۳۰۸۲.

تهران، ملک ۴۶۷۶/۱۰: نستعلیق سده ۱۳، (۲۶۷ ر- ۲۷۰ پ) آغاز برابر نمونه،

اکلیلی [رؤیت]

تهران، دانشگاه ۵۱۴۲/۶: در جنگ سده ۱۳ [ف. دانشگاه ۴۱۲۴:۱۵]

پاکستان، لاهور، پروفیسور شیرانی ۶۳۲۰/۱: نوشته منگولعل درتونگ، ۲۴ ج

۱۲۶۴/۲ (۱۸۴۸ م) [ف. دکتر محمد بشیر حسین ۱۶۶:۱]

تهران، دانشگاه ۴۸۵۸: نستعلیق سده ۱۳-۱۴، با دیباچه‌ای در سرگذشت او،

۱۲ گ ۱۴ اس [رؤیت]

تهران، ملک ۵۱۰۵: نستعلیق یوسف شیرازی، ج ۱۳۱۸/۲ در شهر ناصری برای آقا میرزا

علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم، اکلیلی، آغاز برابر نمونه، ۱۴ گ ۱۱ اس [رؤیت]

تهران، ملک ۵۱۳۸: نسخ علی فرزند عبدالرسول، صفر ۱۳۳۳، به دستور

ملک التجار ممالک محروسه ایران، آغاز برابر نمونه، ۱۳ گ ۱۱ اس [رؤیت]

لنین‌گراد، آکادمی علوم شوروی ۵۱۱۳۲: تاریخ یاد نشده، (۶۲ پ- ۶۸ ر)

[آکیموشکین ۴۷۴:۱]

منابع:

- آتشکده آذر. آذر بیگدلی. به تصحیح حسن سادات ناصری. صص ۱۰۳۲-۱۰۳۳؛ آتشکده آذر.
آذر بیگدلی. به تصحیح جعفر شهیدی. صص ۲۰۹-۲۱۰؛ تاریخ ادبیات فارسی. هرمان اته
ص ۱۹۹؛ تذکره الشعراء. محمد عبدالغنی خان. ص ۱۳۳؛ رجال اصفهان. عبدالکریم جزوی. ص ۵۱۵؛
دانشمندان و سخن‌سرایان فارس. محمد حسین رکن‌زاده آدمیت. ص ۶۵۲؛ روز روشن. محمد
مظفر حسین صبا. ص ۸۰۴؛ ریاض الجنة. زَنُوزی. روضه پنجم. قسم دوم. ص ۹۳۱؛ ریاض الشعراء.
علیقلی خان واله داغستانی. ذیل میرنجات؛ ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج ۲
ص ۲۷۰-۲۷۱؛ ریحانة الادب. محمد علی مدرّس. ج ۶ ص ۱۳۳؛ شعرای کشمیر. محمد اسلم خان
سالم کشمیری. صص ۴۸۰-۴۸۴؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسنخان. ص ۳۶۵؛ صحف
ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. صص ۱۳۱؛ ۱۱، ۱۲ ح؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور.
ص ۵۹۴؛ فهرست کتابهای چاپی مشار (چاپی. سنگی). خانبابا مشار. ص ۲۷۶۳؛ فهرست
نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج ۳ ص ۲۵۶۷؛ قاموس الاعلام. شمس الدین سامی.

صص ۴۵۶۱-۴۵۶۲؛ کلمات الشعراء. محمدافضل سرخوش. ص ۱۱۳ ح؛ منتخب الاشعار. مردان علیخان مبتلا. ص ۱۰۹؛ نصرآبادی. محمدطاهر نصرآبادی. صص ۲۷-۲۸؛ وحید. ج ۱ ش ۳، صص ۳۳-۳۹؛ ش ۵، صص ۶۸-۷۰؛ یغما ۲۳ (۱۳۴۹): صص ۶۱۱-۶۱۳.

* ص ۱۶۲ شوکت بخارائی (مرگ ۱۱۰۷ ه. ق.)

میرزا محمد اسحاق بخارائی از شاعران سده یازده و آغاز قرن دوازدهم هجریست. در منابع ترکی^۱، پدر وی را یکی از امیران بخارا معرفی کرده‌اند که شوکت پس از مرگ وی بر اثر آزار مخالفان و مدعیان امیری مجبور به ترک بخارا شد و به مشهد گریخت. سرگذشت وی از این تاریخ به بعد در همه منابع اعم از ترکی و فارسی تقریباً مشترک است.

اما در تذکره‌های فارسی پدر وی را صرافی بخارائی می‌دانند که به تربیت فرزندش همت می‌گمارد و بعد از مرگش فرزند عهده‌دار شغل وی شده و همان طریق معاش را ادامه می‌دهد تا اینکه:^۲

«روزی دو سه سوار از یک پیش دکان او به یکدیگر رسیده ایستادند و به حرف زدن مشغول شدند. اسبان بساط او را پامال کرده از هم پاشیدند، شوکت حرف ناخوشی بر زبان آورده ناانصافان به دشنام و تازیانه اذیتها رسانیدند شوکت به شور آمد، همان ساعت دل از وطن برداشته راه خراسان برگرفت و در سنه ۱۰۸۸ ه. ق به هرات آمده به خدمت صفی قلیخان شاملو که بیگلریگی آنجا بود رسیده مهربانی بسیار یافت. از آنجا به مشهد مقدس آمد. میرزا سعدالدین محمد راقم وزیر خراسان نیز کمال محبت و رعایت نسبت به حالش مرعی داشته و وی نیز با قضائیدی غرا به مدح وی می‌پرداخت. در یکی از قصائد می‌گوید:

ستاره فلک اقتدار سعدالدین که سعد اکبر از او کرد استفاده نور
بیاض شعر و سواد خط تو را نازم که به ز شام هرات است و صبح نیشابور

۱. قاموس الاعلام شمس الدین سامی ج ۴ ص ۲۸۸۱ و Turk Ansiklopedisi Cilt XXX.P.265.

۲. خزانه عامره. غلامعلی آزاد بلگرامی صص ۲۸۱-۲۸۲.

شوکت سالها در هرات و مشهد مقدس به سر برد.

روزی میرزا سعدالدین کسی را در طلب شوکت فرستاد، شوکت در آن وقت بی دماغ بود. جواب رد داد میرزا آزرده شد و با حصار گفت: یاران ببینید من با شوکتا چه بد کردم این حرف به شوکت رسید، متأثر شد و این بیت فرو خواند:

منت اکسیر ما را زنده زیر خاک کرد از طلا گشتن پشیمانیم ما را مسر کنید

همان ساعت همه را پشت پا زد و نمود دزویشی در بر کرد و سر به صوب اصفهان کشید و بقیه عمر در دارالامان انزوا به سر آورد^۱ و در مقابری که منسوب به مزار شیخ بزرگوار علی بن سهل بن اصفهانی رحمه الله که در خارج حصار آن شهر است مکانی مانوس اختیار نموده بردباری ساخت و اکثر اوقات به عزلت در آن مقبره به سر می برد، رفته رفته به انزوا و ریاضت افزوده ترک معاشرت با خلق نمود:

تا به کی شوکت گریزی از میان مردمان وحشتی از خویش کن آخر تو هم از مردمی

و در سه روز یک بار به لب نانی افطار نمودی و نحافت بدن و گدازش از حد گذشته بود، در همانجا بود تا اینکه به سال ۱۱۰۷ ه.ق در همان مزار که زندگی می کرد بدرود حیات گفت و در همانجا دفن شد، شیخ خلیل الله طالقانی پس از چند سال متصل به تربت او مدفون گردید.^۲

درباره شوکت نکته درخور توجهی را ادواربراون ذکر می کند و آن اینکه: «وی نفوذ و عظمتی بزرگ در ادبیات ترکیه دارد. گیپ درباره وی می گوید که: «اختری بود که اکثر شعرای عثمانی را بیش از نیم قرن راهنمایی کرد، در حضور ذهن و کثرت اختراع و مجاز و تشبیهات تازه شهرتی عالمگیر داشت.»^۳

استاد تارلان در مجله وحید^۴، ضمن معرفی شعرای ترک از شاعری به نام شیخ

۱. سروآزاد، غلامعلی آزاد بلگرامی، صص ۱۲۰-۱۲۲.

۲. تذکره القبور، عبدالکریم جزوی، ص ۲۱۶.

۳. تاریخ شاعری عثمانیان، هامیلتون گیپ، ج ۱، ص ۱۳۰، ج ۴، صص ۹۶-۹۷ و ۱۸۵. پ.

A History of ottoman Poetry. London 1958.

۴. وحید، شماره هفتم، سال هفتم، صص ۸۵۱-۸۶۵.

غالب نام می برد و در ضمن معرفی او می گوید:

او از شعرای درجه اول ما محسوب می شود، در نیمه دوم قرن هجدهم مسیحی می زیسته است تخیل او مشعشع و دقیق و دارای احساس باریکی است. مثنوی حسن و عشق از زیباترین آثار عرفانی اوست. در طریقت پیر و مولوی شیخ و منظور نظر خاص سلطان سلیم ثالث بود. افسوس دیری نزیست. در سن ۴۲ سالگی بدرود حیات گفت. در زبان فارسی اشعار بسیاری سروده است از شعرای سبک هندی پیروی کرده است. مخصوصاً عاشق اسلوب شوکت بخاری است.

براون در کتاب «گلزار ادبیات ایران»^۱ ادعا می کند که شوکت بخارانی در ایران مجهول الهویه است و برای اثبات مدعای خود می گوید که رضاقلیخان هدایت در مجمع الفصحا و ریاض العارفین سطور بسیار کمی را به وی اختصاص داده و فقط دو بیت از اشعار وی را نقل کرده است.

به نظر من این ادعا براساس این دلیل نادرست است، چرا که حزین معترف این نکته است که دیوان وی مشهور و اشعارش بر السنه جمهور دائر است. علاوه بر این، تذکره های معروف قرن ۱۱ و ۱۲ صفحات بی شماری را به این شاعر اختصاص داده اند و این دلالت بر ذهن دقیق و نکته یاب بعضی از تذکره نویسان دارد که متوجه عظمت و ذوق حساس و بی نظیر شوکت بوده اند. بهترین و جامع ترین کلام را صاحب «مرآة الصفا» بیان می کند که: «شوکت اکثر مضامین ادعایی می بندد و معانی و قوعی کم دارد.»^۲ نظر سایر تذکره نویسان درباره وی چنین است:

— میر عبدالرزاق خوافی در بهارستان سخن^۳: در فن شعر معنی آفرین صاحب تلاش است بلکه در جلوگاه سخن گستری چنین نازک خیال خوش فکر چهره نمای وجود نگشته. کلامش بسکه تازگی الفاظ در نگین عبارت و شوخی معنی و نزاکت خیال دارد می توان گفت شعرش معنی ندارد. دیوانش سراسر منتخب ارباب معنی است

۱. گلزار ادبیات ایران، ادوارد براون، ص ۶۰.

۲. شمع انجمن، محمد صدیق حسنخان، ص ۲۲۳.

۳. تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، ج ۵، بخش دوم، ص ۱۳۳۴ - ۱۳۳۹.

و میان سخن سنجان دست به دست می گردد.

— صحف ابراهیم^۱: روز به روز از فیض تربیت، شعرش رتبه لطافت و سلامت یافته بر سنجیدگی و کمالش می افزود. طرز خاصیت باریکی معانی و تازگی خیال را به اقصی مراتب رسانیده.

اگرچه بعضی اشعارش به فهم ارباب سلیم و ذهن مستقیم نیست. اما بیشتر ابیات مطبوع و برجسته دارد. و دیوانش مشهور و بر السنه جمهور دایر است.

ریاض الشعراء^۲: در روش خود بی نظیر و در طرز خود بی بدیلست. نزاکت افکارش به حدی رسیده که بعضی از آنها در هنج اعتدال نمانده است.

— نتایج الافکار: بعد عبور به سر منزل شعور، نقود نازک خیالی به بساط خوش مقالی فراچید و به جواهر معانی آبدار سخن را آرایش بخشید. به طبع در نزاکت کلام و تلاش تازه یگانه و به فکر و وقت پسند در فصاحت و بلاغت منتخب زمانه^۳.

— سرود آزاد: معنی یاب دقت آفرین و گلدسته بند خیالات رنگین است. از عنفوان شعور زلف سخن را شانه کشید. و چهره عرائس معانی را غازه تازه مالید^۴.

— کلمات الشعراء: بسیار نازک خیال و صاحب تلاش و معنی یاب بوده است. گویند از خاک توران مثل او برنخاسته است^۵.

به نظر من ناشناس ماندن وی در میان ایرانیان ساکن ایران این است که شعر وی با ذوق ایرانی سازش و همخوانی ندارد همچنانکه بیدل با همه زیبایی آفرینی هایش.

ابیات شوکت بخارایی:

بسکه از شش جهتم چشم به راه تو چو شمع

مرکز دایره نور نظر گردیدم

۱. صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، صص ۸۳-۸۴.

۲. ریاض الشعراء، علیقلی خان واله داغستانی، ذیل شوکت بخارایی.

۳. نتایج الافکار، محمد قدرت الله گوپاموی، صص ۳۸۶-۳۸۷.

۴. سرود آزاد، غلامعلی آزاد بلگرامی، ص ۱۲۰.

۵. کلمات الشعراء، محمدافضل سرخوش، ص ۶۱.

دل عاشق وجود از هر چه باید زان فنا گردد
 از آن آبی که گندم سبز گردد آسیا گردد
 مانی چو نقش آن صنم مست می کشد
 چون می رسد به ساعد او دست می کشد

* * *

ز هم نمی گسلد رشته نظاره من به عمر خود نکند غیر یک نگاه تو را
 * * *

از تعلق بستگی در کار پیدا می شود چشم سوزن حلقه زنجیر عیسی می شود
 * * *

دل از یاد دهانش آن چنانم تنگ شد امشب
 که یکجا جمع شد چون برگهای غنچه داغ من
 * * *

نموده باده فزون حسن شوخ و شنگ تو را
 شراب روغن گل شد چراغ رنگ تو را
 ز سایه مژه چشم موربست قلم
 چو می کشید مصور دهان تنگ تو را
 * * *

باده از خود رفت و ناز چشم مدهوش تو شد
 شد تکلم خون و رنگ لعل خاموش تو شد
 شیر انوار تجلی را چو می کردند صاف
 درد آن مهتاب و شهد آن بناگوش تو شد
 * * *

چو چشم بتانیم از خود خراب
 توان کرد از سرمه تعمیر ما
 فلک حسن تو را از حسن یوسف کرد گلگون تر
 که رنگین تر کند شاعر ز مطلع حسن مطلع را

از آب تیغ برگ گل عیش چیده‌ایم صبح بهار ما کف دریای خون ماست

* * *

کلبه روشن‌دلان را احتیاج فرش نیست خانه آینه را از جوهر خود بوریاست

* * *

چهره تا رنگین زمی کردم بهار از دست رفت
تا به کف ساغر گرفتم لاله‌زار از دست رفت

* * *

عافیت بی‌تو بلای دل غمدیده‌ ماست مالش مخمل ما فتنه خوابیده‌ ماست

* * *

به هر گلشن که آن سرو بلند اقبال می‌آید
گل از بالیدن خود بهر استقبال می‌آید

* * *

چنان زگردش آن چشم مضطرب گشتم
که رنگ من به نگاهش به نیم ره برخورد

* * *

الهی رنگ تأثیری کرامت کن فغانم را به موج اشک بلبل آب ده تیغ زبانم را
امید نکهت زخمی زبی پروا گلی دارم که آواز شکست رنگ پندارد فغانم را

* * *

سیه مستی که می‌گیرد به شبها دامن مینا
کند مستی به مهتاب بیاض گردن مینا

بهار زندگانی صحبت یاران موزونست
به پای سرو بگذار از کف خود دامن مینا

* * *

رگ ابر خدنگ او که از بحر کمان خیزد
کند همچون گهر در استخوانم آب پیکان را

برده است از بس خیال روی او ما را زخود

موی سر شد جوهر آینه زانوی ما

از خیال شمع رویش بسکه پُر گردیده‌ام

همچو فانوس است رنگ او عیان از روی ما

* * *

تا به زلف یار نسبت گشت روحانی مرا شد رگ جان شاخ سنبل از پریشانی مرا

* * *

لب تو باده گلگون ایاغ آینه را رخ تو مرهم کافور داغ آینه را

لب تو ساخته جام شراب آینه را حرارت نگهت کرد آب آینه را

نمی‌کشند زکس صاف گوهران منت بود فتیله جوهر چراغ آینه را

* * *

گریه حسرت مجو مژگان خود فرسود را

نیست از باران خبر ابر شفق آلود را

هیچ‌کس از تیره‌بختی‌های من آگاه نیست

می‌کنم از شعله ادراک پنهان دود را

* * *

دیوانه کرد بسکه هوایت بهار را باشد کف از شکوفه به لب شاخسار را

* * *

آماده فنا نکند زندگی قبول دست رد است ریشه پیری حیات را

دل دوزنگاه تو ز مژگان سیاه است مژگان سیاه تو پر تیزنگاه است

* * *

عریان نشی است ما را پیراهن حریری

از بسکه خوش قماش است تارش نمی‌نماید

* * *

همچو گندم ز عدم زاد سفر می‌بندم نان ته کرده خود را به کمر می‌بندم

* * *

باده از خود رفت و یار چشم مدهوش تو شد
شد تبسم خون و رنگ لعل خاموش تو شد

* * *

نباشد آستین و ساعدش را امتیاز از هم
صفای ساعد او بسکه شد از آستین پیدا
نگه چون سرمه برگردد به مژگان تماشایی
به هرجا می شود آن شوخ جولان آتشین پیدا

* * *

هیچ مرگی نبود سخت تر از خودبینی
پیش صاحب نظران آینه خشت لحد است

* * *

می توان دادن از آن کنج دهن کام مرا
آرزویم گرچه بسیار است از کم بیش نیست

* * *

غنیمت است جوانی که مو سفید شدن
به قدر فرصت یک شیر گرم کردن نیست

* * *

عشق معشوق چو شد حسن کند تسخیرش
شیشهٔ سرپوری زاد ز قمری دارد

* * *

هستی جاوید باشد ماتم خود داشتن
خضر پیراهن به مرگ خویش آبی می کند

* * *

خود آرا شوخ زاهد مشربی افنکده از پایم
که دستش سبچه از تخم گل رنگ حنا دارد

* * *

بود کوچک دلی سرمایه عزت بزرگان را
اگر دریا کند گردآوری خود را گهر باشد

* * *

قیمت گوهرم افزون زنگه می گردد
گردش چشم خریدار کند غلطانم

* * *

سخن را قطع کن تا قطع راه دل توانی کرد
که من از قرص مهر خامشی زاد سفر دارم
طمع در مذهب آزاد مردان کفر می باشد

چرا گیرم ز ناصح پند آخر همتی دارم
به مردن هم نیفتد از بلندی رتبه نامم

به رنگ مرده فیروزه تابوت از نگین دارم

* * *

در از بیگانگی شوخی به روی آشنا بندد
که از وحشت به شام دیده آهو حنا بندد

* * *

در شام غم خویش مرا صبح امید است
گر نقش نگین تیره بود نام سفید است

* * *

از برای سرخ رویی سعی بیش از پیش کن
چون گل رعنا خزان را زبردست خویش کن

* * *

نفس از بدن رهی سوی آن آستانه یافت
بو کرد خاک را سگ و راهی به خانه یافت

* * *

خون من صد بار می ریزی و می بندی حنا
نیست دلگیری دمی از کشتن و بستن تو را

نباشد آسمان را آفتی از لامکان سیران خطر از رنگ می بیرون زدنها نیست مینا را

* * *

یک مشت استخوان شدم از بس گرفته است
چون کعبتین داغ تو از شش جهت مرا

* * *

وقت آن شد که سبک روحیم از دست برد
چون حنای سرناخن شده ام پا به رکاب

* * *

دید و وادید بود مایه سرگردانی گردش عید مرا سنگ فلاخن کرد است

* * *

صبح پیری بردمید از کف بنه پیمانہ را مرهم کافور شد موی تو زخم شانہ را

* * *

شراب قطع حیات است بی تو مستان را می دو سالہ کند کار ذوالفقار اینجا

* * *

موج چون می می زند از بسکه رنگ از تن تو را
چون حباب بادہ گلگون است پیراہن تو را

می رسی گلگون بیاض دیدہ از سر چمن
بسکہ رنگین شد نگاه از دیدن گلشن تو را

* * *

نشئه بادہ ایجاد بود هستی ما عنبر موج شراب است سیه مستی ما
سبزہ زاریست ز ما دامن صحرای جنون دانہ آبلہ سبز است ز تردستی ما

* * *

می شود سبز از زمین شعلہ من تخم آہ
نیست جز بال سمندر سبزہ گشت شعلہ را

از پر پروانہ شوکت گر نہی عینک بہ چشم
در شب تاریک خوانی سرنوشت شعلہ را

خدایا گردباد شعله گردان پیکر ما را
بنای دیر ما از آب و خاک حرص می باشد
ز تأثیر نم او سبز گردد خرمن آتش
رگ طول امل را قطع کردیم از ندامتها
غبار آسیای بادکن خاکستر ما را
بود طول امل ز نثار نفس کارفرما را
به دوزخ خشک نتوان کرد دامان تر ما را
کف افسوس ما مقراض باشد رشته ما را

* * *

ندیدم بسکه از شوخی سمندپرشتابش را

خیال حلقه چشم پری کردم رکابش را
رخ معشوق و عاشق را پس یک پرده جا باشد

پریدنهای رنگم وا کند بند نقابش را
ز گرمیهای بزم ما کسی آگه نمی گردد

نباشد رنگ چون تار نظر دود کبابش را
به مجلس رنگ شوخی ریخت از بس گردش چشمش

رم آهو تصور می کنم موج شرابش را

* * *

مست من از جلوه کیفیت به هر راهی که ریخت

خاک او خاصیت داروی بیهوشی گرفت
غنچه عیش کسی خندد که چون رنگ حنا

دست گل پیراهنی بهر هم آغوشی گرفت
می خورم شوکت به یاد لعل او خون جگر

از دل من غنچه تعلیم قح نوشی گرفت

* * *

بوسیدم و نگشت صدایی ازو بلند
خال لب تو سرمه آواز بوسه است

* * *

ترسم به یک تغافل بیجا خورد شکست

پاس دلم بدار که بسیار نازک است

* * *

خون جگر شراب ایام نگاه ماست چشم سپید پنبه داغ نگاه ماست
 ما چون سپند گرم رو دشت شعله ایم خاکستری که ماند بجا گرد راه ماست

* * *

از رنگ باده بسکه صفا موج می زند خورشید در پیاله ما موج می زند
 نظاره چون عرق به رخت آب می شود از چهره تو بسکه حیا موج می زند

* * *

چند چون مجنون سرم خاک ره سودا بود گردباد من غبار دامن صحرا بود

کرده ایم از اهل عالم گوشه ای را اختیار چشم ما را سرمه از خاکستر عنقا بود

* * *

به صحرای غمش تنها نه من سرگشتگی دارم که همچون گردباد اینجا سر افلاک می گردد

* * *

تن من بسکه پیکانها ز زخم تیرها دارد شگفت استخوانم ناله زنجیرها دارد

* * *

زند موج خموشی آب و خاکم از سیه بختی چو سیل بی صدا از کوهسار سرمه می آیم

* * *

بسکه سر تا پای من شد محور سر تا پای تو همچو فانوسم ز پیراهن نگاه آید برون

* * *

سوی من گاهی که می آرد نسیم آواز او افکنم از پرده های گوش پا انداز او

* * *

زالال گوهر از فواره یاقوت می جوشد کند از آستین بیرون چو آن گلگون قبادستی

* * *

معرفی نسخ خطی آثار شوکت بخارایی:

۱. کلیات: رضوی ۴۵۱ (۸۷۹۳): شکسته بی نقطه سده ۱۲، دارای دیباچه بیاض، مثنوی، غزل، رباعی، یادداشتهایی به نثر

آغاز: خدایا رنگ تأثیر کرامت کن فغانم را ۲۰۶ گ [ف. رضوی ۷: ۴۳۴]

آصفیه ۸۵۱ دیوان: تاریخ یاد نشده. در فهرست آمده: مجموعه کلیات شوکت بخاری و غیره [ف. آصفیه ۳: ۳۰۲]

۲. دیوان: هرمان‌اته در تاریخ ادبیات فارسی ص ۱۹۹ می‌گوید: دیوان وی مرکب از غزلیات و یک مثنوی عرفانی است که با یک شرح ترکی مزین است.

تهران. فخرالدین نصیری ۶۴: سده ۱۱

استکهلم، دانشگاه ۸: سده ۱۱ [نسخه‌ها ۵: ۷۱۴]

قاهره، دارالکتب ۲۵-م ادب فارسی قوله: تعلیق نور محمد فرزند شاه محمد

بلخی ۱۱۱۲ در مدرسه حسین پاشا قسطنطنیه. ۲۰۲ گ ۱۷ س [مخطوطات ۱: ۱۷۳]

قاهره، دارالکتب ۲۰-م ادب فارسی: تعلیق محمد فرزند سلیمان ۱۱۱۶ زرین،

۱۶۷ گ ۲۰ س

قاهره، دارالکتب ۲۱-م ادب فارسی: تعلیق، رجب ۱۱۱۷، زرین ۱۳۲ گ ۳۱ س

[مخطوطات ۱: ۱۷۳]

بنگال، ایشیاتک ۸۱ دیوان (۳۴۷): نستعلیق ۱۱۲۶ [ف. بنگال: ۱۱۱]

استانبول، طوپقپوسرای R.۹۶۳: نوشته زین‌الدین. ۱۱۲۷

آغاز: از بسکه ریخت رنگ جنون بر سرم هوا، ۱۷۸ گ ۱۵ س [ف. فهمی

ادهم ۱: ۲۹۱]

استانبول، طوپقپوسرای R.۹۶۲: نوشته ۱۱۴۲، ۱۵۷ گ ۲۱ س

استانبول، طوپقپوسرای R.۹۶۷: نوشته حسن ۱۱۴۲، ۱۳۰ گ ۱۷ س [ف. فهمی

ادهم ۱: ۲۹۲]

پاکستان، دانشگاه پنجاب، قصیده‌های اوست، ۴۴ گ ۲۳ س [ف. مخطوطات ۲: ۱۲۶]

استانبول، طوپقپوسرای H.۹۸۰: ۹۳ گ ۲۲ س [ف. فهمی ادهم ۱: ۲۹۳]

استانبول، طویقپوسرای R.۹۶۶: ۱۶۰ گ ۱۷ اس
 این دیوان در الذریعه ج ۹ ص ۵۵۰ معرفی شده است. و مشخصات چاپی این
 دیوان به شرح زیر است: لکهنو، ۱۲۹۰ هـ. ق. سنگی. وزیری. ۱۰+۱۴۸ ص.
 ذبیح الله صفا در کتاب «تاریخ ادبیات در ایران» ج ۵/۲ ص ۱۳۳۶ می گوید که از
 دیوان وی یک نسخه در کتابخانه موزه بریتانیا و سه نسخه در کتابخانه ملی پاریس
 موجود است و معترف است که نسخه شماره 761-Supp کتابخانه ملی پاریس را خوانده است.

منابع:

تاریخ ادبیات ایران. ادوارد براون ج ۴ صص ۱۸۹، ۱۹۷، ۱۹۸؛ تاریخ ادبیات در ایران. ذبیح الله صفا.
 ج ۵ بخش دوم. صص ۱۳۳۴-۱۳۳۹؛ تاریخ ادبیات فارسی هرمان اته ص ۱۹۹؛ تذکره حسینی.
 حسین دوست سبتهلی. ص ۱۸۴؛ تذکره الشعرا. محمد قدرت الله گوپاموی. ص ۷۴؛ تذکره شعرای
 کشمیر. محمد اسلم خان سالم کشمیری. صص ۱۸۰-۱۸۱؛ رجال اصفهان. عبدالکریم جزوی.
 ص ۲۱۶؛ خزانه عامره. غلامعلی آزاد بلگرامی. صص ۲۸۱-۲۸۴؛ دائرةالمعارف مصاحب.
 غلامحسین مصاحب. ج ۲، ص ۱۵۰۲؛ دانشوران خراسان. غلامرضا ریاضی. ص ۲۸۸؛ الذریعه.
 محمد محسن آقا بزرگ تهرانی. ج ۲/۹. صص ۵۵۰-۵۵۱؛ ریاض الشعرا. علیقلی خان واله
 داغستانی. ذیل شوکت بخارایی؛ ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ص ۳۶۵؛
 ریاض العارفین. رضاقلیخان هدایت. ص ۲۱۳؛ سروآزاد. غلامعلی آزاد بلگرامی. صص ۱۲۰-۱۲۲؛
 شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. صص ۲۲۲-۲۲۴؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان
 خلیل. صص ۸۳-۸۴؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۳۱۶؛ فهرست چاپی
 ایندیا آفیس. ص ۸۲۲؛ فهرست فارسی ایندیا آفیس. ص ۲۰۶؛ فهرست نسخه های خطی فارسی.
 احمد منزوی. ج ۳ صص ۱۸۷۵، ۲۳۸۵-۲۳۸۶؛ قاموس الاعلام. شمس الدین سامی. ص ۲۸۸۱؛
 کلمات الشعرا. محمد افضل سرخوش. صص ۶۱-۶۲؛ گلزار ادبیات ایران. ادوارد براون. ص ۶۰؛
 منتخب الاشعار. مردان علیخان مبتلا. ص ۷۱؛ منتخب اللطایف. رحیم علیخان ایمان.
 صص ۲۴۰-۲۴۱؛ مؤلفین کتب چاپی (فارسی. عربی). خانبااشار. ص ۴۵۴؛ نصرآبادی. میرزا
 محمد طاهر نصرآبادی. ص ۴۴۲؛ وحید. شماره هفتم. سال هفتم. صص ۸۵۱-۸۶۵؛

A history of ottoman Poetry. Gipp.P.130

Turk Ansiklopedisi CILT XXX

Milli EGITIM BASIMEVI-Ankara 1981

* ص ۱۶۵ ملا سعید اشرف مازندرانی (متوفی: ۱۱۱۶ ه.ق)

ملا محمد سعید اشرف متخلص به اشرف مازندرانی فرزند محمد صالح مازندرانی و نواده دختری ملا محمد تقی مجلسی (متوفی ۱۰۷۱ ه.ق) است.

وی در اصفهان به دنیا آمد و از محضر پدر و استادانی چون میرزا قاضی و آقا حسین خوانساری بهره برد. اشرف در سال ۱۰۷۰ ه.ق، در آغاز جلوس اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸-۱۱۱۹ ه.ق) بر اثر مرگ فرزندش محمد رفیع و وفات جد مادریش محمد تقی مجلسی به هندوستان رفت و معلم زیب النساء بیگم دختر بزرگ این پادشاه شد.

بعد از مدتی به یاد یار و دیار افتاد و در ضمن قصیده‌ای خطاب به زیب النساء بیگم درخواست بازگشت به وطن را از وی کرد:

یکباره از وطن نتوان برگرفت دل در غربتم اگرچه فزونست اعتبار
پیش تو قرب و بعد تفاوت نمی‌کند گو خدمت حضور نباشد مرا شعار
نسبت چو باطنی است چه دهلی چه اصفهان دل پیش تست تن چه به کابل چه قندهار
بالاخره در سال ۱۰۸۳ ه.ق به اصفهان بازگشت ولی بار دیگر به هندوستان رفت و در عظیم آباد پتنه به خدمت شاهزاده عظیم الشان بن شاه عالم بن عالمگیر که در آخر عهد جد خود به نظم امور آن سرزمین می‌پرداخت رسید. این شاهزاده او را گرامی داشت. اشرف در پایان عمر قصد زیارت حج کرد و می‌خواست از راه بنگاله سوار بر کشتی شود و از این طریق به زیارت حرمین شریفین نایل آید، اما در شهر مونگیر از توابع پتنه به سال ۱۱۱۶ ه.ق درگذشت. گور وی در آنجا مشهور است. فرزندان وی در بنگاله ساکن بودند.^۱

۱. یکی از فرزندان وی علامه محمد امین بود که شرح مبسوطی بر قسم کلام تهذیب ملا سعدالدین تفتازانی نوشته است. اولاد او در زمان سلطنت ابراهیم برادر نادرشاه منقرض شدند. دیگری میرزا محمد علی متخلص به داماد است که مدتی را در مرشدآباد بنگاله به عزلت گذرانید. دیگری زینب بیگم زوجه مرحوم ملا محمد تقی فرزند ملا عبدالله بن ملا محمد تقی مجلسی علیهم‌الرحمه بود و صبیبه او مریم بیگم جلیله جد میرزا محمد تقی الماسی و والده والد مرحوم میرزا حیدر علی بوده است. (نقل از مرآت

وی علاوه بر شاعری در خوشنویسی^۱ و نقاشی نیز دستی داشته است، رباعی زیر این معنی را تصریح می‌کند:

اشرف تو کمیت نکته دانی رانی
اسرار و رموز جاودانی دانی
هرچند که مانند نداری در خط
در شیوه تصویر به مانی مانی

در شعر و سخنوری به شیوه صایب^۲ معتقد بود و از وی پیروی می‌کرد.

انواع شعر اعم از قصیده، غزل، مثنوی و قطعه را تجربه کرده است.

تذکره‌نویسان از او به نیکی یاد می‌کنند و سبک شاعری او را می‌ستایند.

صاحب شمع انجمن می‌گوید:^۳ سید فاضل صاحب جودت بود، شاعر والا قدرت، طبع چالاکش معانی تازه به هم رسانید و گلهای سخن رنگین در جیب و دامن سامعه می‌افشانند.

در تذکره‌های سروآزاد و هفت آسمان^۴ مطالب مذکور عیناً تکرار شده است.

در کلمات الشعراء^۵ و ریاض الشعراء^۶ بالفاظ زیر از او یاد و ستایش شده است:

از خوش خیالان زمان بود، معنی یاب خوش خیال بود. اکثر تلاش به طرز

ایهام می‌کند، عجب صاحب قدرت است. در ترتیب نظم طبیعی به غایت عالی

داشت. در سفینه خوشگو^۷ هم از فضل و کمال او یاد شده است، تنها تذکره صحف

ابراهیم^۸ است که درباره او نظری متفاوت ابراز می‌کند:

در بند الفاظ نابسته و مضمون تازه آنقدر همت آن والاهمت مصروف بود که

الاحوال جهان‌نما، تصحیح علی دوانی، صص ۱۳۲-۱۳۳

۱. در خط شاگرد عبدالرشید دیلمی خواهرزاده میرعماد سیفی حسنی قزوینی بود.

۲. با میرزا صائب و میرزا طاهر وحید قزوینی هم صحبت بوده است.

۳. شمع انجمن، محمد صدیق حسن خان، صص ۳۲-۳۴.

۴. هفت آسمان، مولوی آغا احمد علی احمد، صص ۱۵۸-۱۵۹.

۵. کلمات الشعراء، محمدافضل سرخوش، ص ۷.

۶. ریاض الشعراء، علیقلی خان واله داغستانی، ذیل اشرف مازندرانی.

۷. سفینه خوشگو، بندر ابن داس خوشگو، دفتر سوم، صص ۱۷-۲۲.

۸. صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، ص ۹، ح ۵.

اشعارش کمتر چاشنی درد دارد.

اشعار ملا سعید اشرف که در تذکره حزین نیامده است:

گرد خط آخر برای چهره‌ات اکسیر شد

این غبار از بهر حسنت خاک دامنگیر شد

از پریشان‌حالی آخر کار من صورت گرفت

بس که آمد مو به کلکم خامه تصویر شد

* * *

اشرف به خوش آمدش تکاهل نکنی در هر وصفی به او تغافل نکنی

دلدار تو گر به بر کند گل بدنی تو جامه به غیر چشم بلبل نکنی

* * *

در جوانی روش حالت پیری دارم چون گل زرد بهارم به خزان می ماند

* * *

نقره چون انگشتی گردید می پیچد به لعل

می شود در وقت پیری حرض دنیا بیشتر

* * *

در نامه زمانه بجز حرف جنگ نیست گویا که از سیاهی لشکر نوشته اند

* * *

به غیر من که به تن نقش بوریا دارم اتو کشیده که دارد قبای عریانی

* * *

داده پیراهن و دستار و قبا را به شراب اشرف امشب به حرامی زدگان می ماند

* * *

چو آن آبی که شوید طفل در وی مشقی خود را

هزاران حرف در هر قطره اشکی نهان دارم

* * *

گویا در آرزوی نفس شیرین می رود زان که نفس کوه کن امروز سنگین می رود

نشود شعر کس از معنی مردم رنگین زندگانی نتوان کرد به جان دگران

* * *

کاهلان را جز لگد کوب حوادث چاره نیست
می کند مالیدگی سستی اعضا را علاج

* * *

همچو درویشی که شیرینی بر منعم برد
عاشقان پیش تو اول جانسپاری می کنند

* * *

از غم افلاس اوقاتم به بیهوشی گذشت
چون چراغ مفلسان عمرم به خاموشی گذشت

* * *

مهر خود را از تو ای بی مهر کی خواهم برید
تا جوانی عاشقم چون پیر گردیدی مرید

* * *

کار خود کن راست چون فواره بی امداد غیر
خود نهال خویش و خود آب روان خویش باش

* * *

چو برگ لاله نشینند گرد هم عشاق
به خصه کردن داغ تو در میانه خویش

* * *

آثار وی به ترتیب عبارتند از:

دیوان: نسخه‌ای از دیوان اشرف مشتمل بر انواع شعر به خط نستعلیق خوش و جلی
خود شاعر، با تصحیحات و اضافات پیرامون هفت هزار بیت اشعاری که تا سال هزار
وهشتاد و سه (۱۰۸۳ ه.ق) در ایران و هندوستان سروده در کتابخانه آستان قدس
رضوی به شماره (۳۴۸) موجود است که در فهرست کتابخانه مزبور (۳۶۳:۷-۳۶۷)

معرفی شده است. در کتابخانه ملی نیز نسخه دیگری از دیوانش مورخ هزار و نود و شش (۱۰۹۶ ه.ق) به شماره (۲۰۰۶) مضبوط است که از نسخه آستان قدس اشعار بیشتر دارد.^۱

نسخه‌ای از این دیوان در الذریعه ج ۱/۹ ص ۷۸ تحت شماره ۴۵۱ دیوان اشرف، معرفی شده است.

چاپی: الله آباد. ۱۲۹۰ ق. سنگی. وزیری، ۱۴۰ ص.

معرفی این دیوان به شرح زیر است:^۲

— رضوی ۳۴۸ (۴۵۸۹): مورخ ۱۰۸۳ و [ف. رضوی ۷: ۳۶۳]

— تهران، ملی ۲۰۰۶ فهرست نشده: در «کلیات» مورخ ۱۰۹۶ [ف. رضوی ۷: ۳۶۶]

— موزه بریتانیا Or۹۷۵۳ نوشته ۱۲۴۰ [نسخه‌ها ۴: ۶۷۸]

کلیات اشرف مازندرانی^۳: ملا محمد سعید فرزند ملا محمد صالح، نوه مجلسی یکم، زاده در اصفهان و درگذشته ۱۱۱۶ ه.ق.

— رضوی ۳۴۸ ادبیات (۴۵۸۹): نستعلیق شش‌دانگ خوش باسیرده سرلوح، نسخه

اصل با افزودگیهایی از خود سراینده. شعرهایی که تا ۱۰۸۳ سروده را دارد:

ساقینامه، شهر آشوب، نصیحت به فرزند خود، مثنوی سوز و گداز نسبت به

همسرش، قضا و قدر و جز آنها، ۳۱۳ گ ۱۲ اس [ف. رضوی ۷: ۳۶۳]

— تهران، ملی ۲۰۰۶ فهرست نشده: نوشته ۱۰۹۶، از نسخه ۳۴۸ رضوی کامل‌تر

است از آن میان ساقینامه‌اش در برابر ۴۱۴ (نسخه رضوی) ۵۷۶ بیت دارد [ف.

رضوی ۷: ۳۶۶]

کلیات سعید: ملا سعید اشرف محمد صالح استاد زیب‌النساء دختر عالمگیر پادشاه

[میر عثمان علی] باید همان اشرف مازندرانی، محمد سعید فرزند صالح نوه مجلسی

یکم، درگذشته ۱۱۱۶ باشد.

۱. کاروان هند، احمد گلچین معانی، ص ۶۷.

۲. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، صص ۲۲۲۷-۲۲۲۸.

۳. همان منبع، ج ۲، ص ۱۸۴۶.

— آصفیه ۱۲۰۵ دیوان: نوشته خوش ۱۱۲۹ [ف. آصفیه ۴: ۲۹۸]

— آصفیه ۱۲۴۷ دیوان: تاریخ یاد نشده [ف. آصفیه ۴: ۲۹۸]

معرفی ساقینامه وی^۱:

— ساقینامه: از اشرف مازندرانی (م ۱۱۱۶ ه.ق). مثنویست و در پایان آن یک غزل.

آغاز:

دلا مژده بادت که نوروز شد چو می بوی گل عشرت اندوز شد

الذریعه ۱۲: ۱۰۳

— مشهد، رضوی ۳۴۸/۱ (۴۵۸۹): در «کلیات» مورخ ۱۰۸۳ او آغاز برابر نمونه

(ص ۱۹۳-۲۲۸) دارای ۴۱۴ بیت [ف. رضوی ۷: ۳۶۳]

— تهران، ملی ۲۰۰۶ فهرست نشده: در «کلیات» مورخ ۱۰۹۶ او دارای ۵۷۶ بیت

[ف ۷: ۳۶۶]

شهر آشوب^۲: از اشرف مازندرانی، محمدسعید (۱۱۱۶ ه.ق) مثنویست در تعریف

و بدگویی هولی هند، در بحر «حدیقه» ی سنایی در ۱۱۱۸ بیت (هولی یکی از

جشنهای ملی هند در آغاز بهار است).^۳

آغاز:

ساقیا پرده حجاب بکش وز جمال حیا نقاب بکش

ذریعه ۱۹: ۲۲۸

— مشهد، رضوی ۳۴۸/۲ (۴۵۸۹): در «کلیات» او مورخ ۱۰۸۳ (ص ۲۲۹-۲۳۸)

آغاز برابر نمونه [ف. رضوی ۷: ۳۶۳]

معرفی مثنویهای ملا سعید اشرف مازندرانی:^۳

— سوز و گداز: اشرف مازندرانی (م ۱۱۱۶). مثنویست در سوز و گداز از دوری

۱. تذکره پیمان، احمد گلچین معانی، صص ۹۱-۱۱۲.

۲. شهر آشوب در شعر فارسی، احمد گلچین معانی، صص ۶۹-۷۵.

۳. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، صص ۲۸۵۹، ۲۸۶۰، ۲۸۶، ۲۹۲۳، ۲۹۷۲،

۳۰۴۲، ۳۱۱۸.

همسرش، سپس خطاب به همسرش درباره ترک هند و برگشت به میهن.
آغاز:

صباحی خوش لقا چون نامه دوست که خوشحالی نمی گنجید در پوست
- مشهد، رضوی ۳۴۸ ادبیات.

۴۵۸۹: نستعلیق سده ۱۱ با دستخوردگیهایی از سراینده (ص ۲۵۳-۲۶۲) [ف].

رضوی ۷: ۳۶۴

- قضا و قدر: مثنویست در پیرامن ۴۰۰ بیت.

آغاز:

شنیدم روزی از روشنروانی چو گل نازک خیالی نکته دانی

الذریعه ۱۷: ۱۴۵

- مشهد، رضوی ۳۴۸/۶ (۴۵۸۹): در «کلیات» مورخ ۱۰۸۳ او [ف]. رضوی

۳۶۴:۷

- تهران، ملک ۳/۵۳:۶۰: نستعلیق سده ۱۱، (۳۷ ر-۴۴ پ) پیرامن ۲۵۷ بیت

[رؤیت]

- مشهد، رضوی ۳۴۸/۶ ادبیات: نستعلیق سده ۱۱ نسخه اصل با

دستخوردگیهایی از سراینده (ص ۲۶۳-۲۷۹). آغاز برابر نمونه [ف]. رضوی ۷: ۳۴۶

- تهران، ملک ۵۶۱۱: نستعلیق محمدعلیخان، سده ۱۲ در هند، آغاز برابر نمونه،

پیرامن ۲۸۰ بیت [رؤیت]

- تهران، سلطنتی ۶۳۴ (۷۵۰ ف): شکسته نستعلیق سده ۱۲، در مجموعه نظم

و نثر، زرین [ف]. دکتر بیانی: ۶۰۹

- تهران، ملک ۴۶۷۶/۱۲: نستعلیق سده ۱۳، (۲۸۴ ر - ۲۹۷ پ) آغاز برابر

نمونه، پیرامن ۴۰۰ بیت [رؤیت]

- پاکستان، دانشگاه پنجاب P/VI 78 521: نستعلیق تاریخ یاد نشده، آغاز برابر

نمونه [ف]. عبدالله ۲: ۲۸۴

- مثنوی اشرف مازندرانی: در پند به فرزند خود محمدامین.

آغاز:

ای نور چراغ دیده من آرام دل رمیده من
زیبا خلف سپهر مینا مینای می هنر امینا

ذریعه ۱۹: ۸۲

مشهد، رضوی ۱۳۴۸ ادبیات (۴۵۸۹): نستعلیق ششدانگ و خوش، نسخه اصل،
ضمن دیوان که تصحیحات آن به خامه سراینده است (ص ۲۳۹-۲۵۲) آغاز برابر
نمونه [ف. رضوی ۷: ۳۶۳]

مشهد، رضوی ۲۳۳ ادبیات (۴۴۹۰): نستعلیق در جنگ مورخ ۱۸۹۳ = ۱۲۱۱
در هند (ص ۳۱۴-۳۲۳)، آغاز برابر نمونه [ف. رضوی ۷: ۲۷۰]

منابع:

آتشکده آذر. آذر بیگدلی. به تصحیح حسن سادات ناصری. ج ۲ صص ۸۶۵-۸۶۸؛ آتشکده آذر.
آذر بیگدلی. به تصحیح جعفر شهیدی. ص ۱۶۹؛ تذکره پیمانہ. احمدگلچین معانی.
صص ۹۱-۱۱۲؛ تذکره الشعراء. محمد عبدالغنی خان. ص ۱۴؛ الذریعه. محمد محسن آقابزرگ
تهرانی. ج ۱/۹، ص ۷۸؛ ریاض الشعراء. علیقلی خان و آله داغستانی. ذیل اشرف مازندرانی؛
ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج ۱ ص ۵۸؛ سروآزاد. غلامعلی آزاد بلگرامی.
صص ۱۱۶-۱۱۹؛ سفینه خوشگو. دفتر سوم. بندر ابن داس خوشگو. صص ۱۷-۲۰؛ شام غریبان.
لجهمی نرائن شفیق اورنگ آبادی. ص ۴۱؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. صص ۳۲-۳۴؛
شهر آشوب در شعر فارسی. احمد گلچین معانی. صص ۶۹-۷۵؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول
خیامپور. ۴۳؛ فوائد الرضویہ. عباس قمی. ص ۵۴۵؛ فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی شماره
۳۴۸ (۷: ۳۶۳-۳۶۷)؛ فهرست کتابخانه ملی شماره ۲۰۰۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی.
احمد منزوی. ج ۲ (۱)، ص ۱۱۳۹ ج ۳ صص ۱۸۴۶، ۱۸۷۰، ۲۲۲۷-۲۲۲۸، ۲۸۵۹-۲۸۶۰،
۲۹۷۲، ۲۹۲۳، ۳۰۴۲، ۳۱۱۸. قاموس اعلام. شمس الدین سامی. ص ۹۷۵؛ کاروان هند.
احمد گلچین معانی. صص ۶۲-۷۴؛ کلمات الشعراء. محمد افضل سرخوش. صص ۷-۸؛ مجله
گوهر. سال اول. ش ۱۱-۱۲. آذر و دی ماه ۱۳۵۲ ه. ش، صص ۱۰۸۷-۱۰۹۹. مازندران. جغرافیای
تاریخی و اقتصادی. عباس شایان. ص ۲۶۷؛ مجمع النفائس. سراج الدین علی خان آرزو.
صص ۲۲-۲۳؛ مخزن الفرائب. احمد علی خان هاشمی سندیلوی. صص ۱۹۷-۲۰۳؛

مرآت الاحوال جهان‌نما. احمد بهبهانی. صص ۱۳۰، ۱۳۲-۱۳۳، ۲۶۰، ۲۶۸، ۲۷۱؛
منتخب الاشعار. مردان علیخان مبتلا. ص ۳۶؛ منتخب اللطایف. رحیم علیخان ایمان. ص ۷۰؛
نامه آستان قدس. ش ۱۹ صص ۶۰-۶۸؛ نتایج الافکار. محمد قدرت‌الله گوپاموی. صص ۵۴-۵۸؛
نجوم السماء. محمد علی کشمیری. ص ۱۸۵؛ نصرآبادی. محمد طاهر نصرآبادی.
صص ۱۸۱-۱۸۲؛ هفت آسمان. مولوی آغا احمد علی احمد. صص ۱۵۸-۱۵۹.

* ص ۱۶۹ میرزا محسن تأثیر تبریزی (تولد: ۱۰۶۰ ه.ق؛ مرگ: ۱۱۲۹ ه.ق)^۱

میرزا محسن تأثیر^۲ یکی از رجال زمان شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی است.
مادر وی نواده ابوالخان زرگر تبریزی بود و سلسله نسب ایشان به محمد حسین چلبی
تبریزی می‌رسید.

اجداد ایشان را شاه عباس صفوی (۱۰۵۲-۱۰۷۷ ه.ق) از تبریز کوچاند و در
اصفهان محله عباس آباد که خود بنا نهاده بود سکنی داد.

در انشاء سیاق کمال مهارت را داشت و به این خاطر از مستوفیان لایق دربار
صفویه بود در اواخر مثنوی جهان‌نما و حسن اتفاق به این نکته
اشاره می‌کند:

خدمت پنجاه و دو سه ساله‌ام	ساخته سرگشته چو جوآله‌ام
مرحمت خسرو عرش آشیان	داد به سرکار عراقم مکان
گرچه زمن راست قلم تر نبود	همچو منی در همه دفتر نبود
با حسبم بود مقارن نسب	عزل شدم بی‌گنه و بی‌سبب
مدتی هم وزارت دارالعباد یزد به وی واگذار شد:	

در یزد شها زعین رأفت	کردی چو وزارتتم عنایت
چون گشت زحسن اتفاقم	تفت آینه‌دار اشتیاقم
زانروست که با کمال نسبت	از حسن بیان کلک فکرت

۱. فهرست کتابخانه سپهسالار، ابن یوسف شیرازی، ص ۵۷۳.

۲. در تاریخ یزد نوشته عبدالحسین آیتی، نام وی محمد حسن ثبت شده است.

این نادره مثنوی که طاقست
 قطعه ذیل را هم در خاتمه خدمات خود گفته است:
 چون خلاص از عمل یزد شدم
 گشتم آسوده فتادم به بهشت
 پی تاریخ یکی ز اهل سخن
 قلم آورد و تخلص بنوشت
 در زمان شاه سلطان حسین صفوی، اشعار خود را به خدمت حکیم الممالک شیخ
 حسین متخلص به شهرت^۲ فرستاده منظور نظر جمیع شعرای هندوستان گردید
 و فقیر خوشگو فیضها از آن برداشته است.^۳
 وی در اواخر دوران حیات صائب (مرگ ۱۰۸۱ ه.ق) پا به جهان هستی گذارد.
 در مقطع یکی از غزلهای خود چنین گوید:
 حاذق نبض سخن در همه عالم نیست بجز از صائب و تأثیر که از تبریزند
 نظر اغلب تذکره نویسان در باره وی خوب و نیکوست.
 از آن جمله شمع انجمن در باره وی می گوید «انجمن فکرش به دقایق سخن رسا
 و به لفظ و معنی آشناست».^۴
 نتایج الافکار: در نظم پردازی دستگاہ وافر داشت و در رموز شعری نیکو و
 ماهر بوده است.^۵
 صاحب ریاض الشعرا گوید: فکرش رسا و مضامین تازه در افکار ابکارش بسیار است.^۶
 سراج الدین علیخان آرزو که یکی از معارف معاصرین اوست در چراغ هدایت که
 مشتمل بر الفاظ اصطلاحات شعرای متأخرین است بیشتر به اشعار تأثیر متمسک
 شده و دلایل و مستشهادات تعبیرات و مصطلحات دوره صفویه را از ابیات وی آورده است.

۱. منظومه حسن اتفاق.
 ۲. حکیم الممالک شیخ حسین شیرازی متخلص به شهرت در تاریخ ۱۱۴۹ ه.ق در شام جهان آباد هند
 درگذشت.
 ۳. سفینه خوشگو، بندر ابن داس خوشگو دفتر ثالث، ص ۹۴.
 ۴. شمع انجمن، محمد صدیق حسن خان، ص ۹۸.
 ۵. نتایج الافکار، محمد قدرت الله گوپاموی، ص ۱۲۸.
 ۶. ریاض الشعراء، علیقلی خان واله داغستانی، ذیل میرزا محسن تأثیر.

ولی صاحب آتشکده آذر خلاف نظر همه تذکره نویسان اظهار می دارد که:
دیوانش ملاحظه شد با وجود آنکه تخلصش تأثیر است سخنش بی تأثیر است.
وبعد ادامه می دهد که: به سعی تمام این دو بیت از او انتخاب و نوشته شد. اما
شعراول کمال امتیاز را دارد:

مایل تو را به غیر نخواهم وگرنه من بیزارم از کسی که دلش مایل تو نیست

* * *

هر شکوه‌ای که بشنید آن هم شکایتی شد

یک شکوه کردم اول آخر حکایتی شد^۱

وی در سال ۱۱۲۰ ه.ق بعد از معزول شدن از خدمت دیوانی گوشه نشین شد و
از همه امور دنیوی کناره گرفت به سال ۱۱۲۹ ه.ق در منزل خویش در اصفهان
درگذشت.

اینک چند نمونه از اشعار وی:

هزار شکر که هنگام رفتن از در تو چو استخاره نمودم به اشک راه نداد

* * *

نشاط باطن اگر نیست رنگ عیش مریز که زعفران نکند خنده روی هندو را

* * *

با ماست یار متفق و با رقیب نیست این حسن اتفاق کسی را نصیب نیست

* * *

بر ما چه ستمها که نرفت از تن خاکی چون ریشه دویدیم و به جایی نرسیدیم

* * *

عیش امروزه مفت می دانیم فکر فردا قیامت است اینجا

* * *

افزون کند جدایی مردم کمال را بالذ فزون چو نخل ز نخلی جدا شود

۱. آتشکده آذر، آذر بیگدلی بخش سوم، به تصحیح حسن سادات ناصری، صص ۹۲۷-۹۲۸.

پردرنگ از رخم چون بینم آن حسن خدایی را
چنین با یار باید ریخت رنگ آشنایی را

* * *

ربط عشاق آن چنان آمد که از یکتا دلی
قبر مجنون گر شکافی کوهکن پیدا شود

* * *

در طریق عشقبازی پاکشیدن خوشتر است
ره نوردی را که از پاخار می باید کشید

آثار وی به ترتیب عبارتند از:

۱. دیوان: نسخه‌ای از این دیوان در فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار به شماره ۵۱۹ با مشخصات زیر ثبت شده است.

این دیوان شامل قصائد در توحید و مناقب پیغمبر اکرم و ائمه مکرم علیهم صلوة الله و مرثیه حضرت سیدالشهداء و مدح شاه سلیمان و تاریخ ورود عبدالعزیز پادشاه بخارا به ایران و ورود محمدخان وزیر سابق و وزارت وحید و ترکیب بندی به نام رموزالعاشقین.

مذیل به منقبت حضرت امام زمان (ع) و تمام اینها بر حسب شماره دقیق (۱۶۰۰) بیت است.

مشخصات نسخ خطی دیوان وی به شرح زیر است:^۱

— مجلس ۸۵۳۶ فهرست نشده: سده ۱۱-۱۲ [رؤیت]

— مجلس ۹۵۷: شکسته نستعلیق روزگار سراینده، میان ۱۱۲۴-۱۱۲۹، در

«کلیات» او [ف. مجلس ۲۳۸:۳]

— سپهسالار ۲۸۳: نستعلیق روزگار سراینده، گویا تصحیح شده خود او، زرین، در

«کلیات» او [ف. سپهسالار ۵۷۳:۲ و ۴۷۸:۴]

— دانشگاه ۳۶۲۸/۱: شکسته نستعلیق سده ۱۱-۱۲، آغاز افتاده، در کلیات.

— ملک ۵۹۳۵: نستعلیق خوش اواخر سده ۹، زرین، در «کلیات» او [رؤیت]

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، ص ۲۲۵۸.

— مجلس ۴۲۷۶ نستعلیق شده ۹، در «کلیات» او [رؤیت].
 — مجلس ۱۱۳۵: از اواخر سده ۹، در «کلیات» او [ف. مجلس ۵۴۵:۳]
 — شیراز، صدرالدین محلاتی: در «کلیات» مورخ ۱۲۳۸ او [نسخه‌ها ۲۷۳:۵]
 — مجلس ۱۱۳۳: در «کلیات» او مورخ ۱۲۵۲، رباعیات اوست [ف. مجلس
 ۵۴۲:۳]

— دانشگاه ۴۳۷۵/۱: نستعلیق سده ۱۳-۱۴، نزدیک به ۱۴۰ غزل و ۹۰ رباعی
 (ص ۱-۰۰۰) [ف. دانشگاه ۱۳: ۱۳۳۴۰]

۲. مقطعات تواریخ: در ۲۱۶ بیت. این قطعات متضمن وقایع و تواریخی است که در
 زندگی او واقع شده است و تاریخ دقیق بسیاری از حوادث و سال مرگ بسیاری از
 شاعران و بزرگان معاصر وی را از میان این قطعه‌ها می‌توان به دست آورد:
 قطعه ذیل را در وفات آقامحمد باقر مجلسی علیه‌الرحمه گفته است:

چو رفت از جهان شیخ‌الاسلام دین که دانش به او عقل دانا فروخت
 به فوتش رقم کلک تأثیر زد دل خلق از فوت آخند سوخت
 حرف لام که در وسط کلمه خلق واقع شده و ۳۰ عدد رقم دارد اگر از مجموع کلمه
 آخند که ۱۱۴۱ است حذف شود ۱۱۱۱ می‌ماند که ماده تاریخ فوت آن بزرگوار است.
 قطعه در فوت محمدبن الحسن مشهور به آقارضی متخلص به مسرور قزوینی
 مؤلف لسان‌الخواص گفته است.

پی تاریخ او گردید فکرم همان آقا رضی تاریخ آن شد^۱
 و قطعه در شورش یزد گفته است. که می‌شود ۱۱۱۶ ه.ق
 چون مصدر ابواب تو شد جمری و لوطی تاریخ شد این واقعه را شورش او باش
 قطعه زیر در وفات میرنجات ناظم منظومه گل‌کشتی و رییس کتابخانه سلطان حسین است:
 نمک خوان شعر میرنجات که نکویش جمله را حالست
 از جهان رفت و بهر تاریخش همه گفتند جای او خالیست
 که می‌شود ۱۱۲۱ ه.ق.

۱. که می‌شود ۱۱۱۴ ه.ق.

به چند ماده تاریخ دیگر که در این مجموعه آمده است در زیر اشاره می شود:^۱
 قطعه مفصلی در وفات علامه عصر آقا حسین خوانساری. ۱۰۹۳ ه. ق.
 قطعه ای در وفات میرزا علاءالدین محمد گلستانه. ۱۱۰۰ ه. ق.
 قطعه ای در وفات شیخ علیخان زنگنه وزیر. ۱۱۰۱ ه. ق.
 قطعه ای در وزارت میرزا طاهر وحید. ۱۱۰۱ ه. ق.
 قصیده ای در فوت شاه سلیمان. ۱۱۰۵ ه. ق.
 ۳. مثنوی منهاج المعراج، در بیان معراج حضرت محمد (ص) به بحر تقارب در ۴۳۹ بیت:
 آغاز:

ستایش همان حد فرزانه ایست که از سبزه اش نه فلک دانه ایست
 خدا را ستودن خدا را رواست که ذاتش قدیم است و وصفش بقاست
 مشخصات نسخ خطی این مثنوی به شرح زیر است:^۲

— تهران، مجلس ۳/۹۵۷: شکسته نستعلیق روزگار سراینده، ۱۱۲۴-۱۱۲۹، پیرامن

۴۳۹ بیت در «کلیات» او، نسخه آشفتگی دارد [مجلس ۳: ۲۳۹]

— تهران، سپهسالار ۲۸۳: در «کلیات» او از روزگار سراینده، گویا (بلغ) در کنار

برگها از سراینده باشد [ف. سپهسالار ۴: ۴۷۸]

— تهران، دانشگاه ۳/۳۶۲۸: شکسته نستعلیق سده ۱۲ (ص ۱۴۲-۱۶۳) در

«کلیات» او [ف. دانشگاه ۱۲: ۲۶۳۲]

۴. جهان نما: مثنوی به بحر مخزن الاسرار در ۶۸۹ بیت در ستایش امامان و وصف
 ساختمانهای پادشاهی فرح آباد.

آغاز:

بسم الله الرحمن الرحيم نیزه خطیست به قصد غنیم
 مشخصات نسخه خطی:^۳

۱. دانشمندان آذربایجان، محمدعلی تربیت، صص ۷۷-۸۱.

۲. فهرست نسخه های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، ص ۳۲۴۵.

۳. فهرست نسخه های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، ص ۲۷۵۲.

- تهران، مجلس ۹۵۷: شکسته نستعلیق روزگار سراینده، ۱۱۲۴-۱۱۲۹ «کلیات»
 او با یادداشتی از سراینده، ۶۸۹ بیت [ف. مجلس ۳: ۲۳۸]
- تهران، سپهسالار ۲۸۳: نستعلیق روزگار سراینده، گویا (بلغ) از خود او باشد،
 نسخه هنری [ف ۲: ۵۷۴ و ۴: ۴۷۸]
- تهران، دانشگاه ۳۶۲۸/۲: شکسته نستعلیق سده ۱۱-۱۲ (ص ۱۰۶-۱۴۲)
 کلیات او [ف. دانشگاه ۱۲: ۲۶۳۲]
۵. دعوة العاشقین: مثنویست در برابر «خسرو و شیرین» نظامی، در ۲۶۷ بیت در آن از
 بزم و آلات طرب و سماع و نام استادان و نوازندگان روزگار خود یاد کرده است.
 آغاز:
- بیا ای بلبل فرخ پر وبال که از گل گشته‌ای شوریده احوال
 مشخصات نسخه‌های خطی این مثنوی^۱:
- تهران، دانشگاه ۳۶۲۸/۴: شکسته نستعلیق سده ۱۱-۱۲ (ص ۱۶۳-۱۷۶) در
 «کلیات» او [ف. دانشگاه ۱۲: ۳۶۳۲]
- تهران، مجلس ۹۵۷: شکسته نستعلیق روزگار سراینده، میان ۱۱۲۴-۱۱۲۹ در
 کلیات اوست (ص ۲۱۱-۲۳۴) در ۲۶۷ بیت [ف. مجلس ۳: ۲۴۰]
- تهران، سپهسالار ۲۸۲: نستعلیق روزگار سراینده، و گویا [بلغ] از خود سراینده
 باشد، در کلیات او با آرایشهایی .
- تهران، سلطان‌القرائی: در «کلیات» او
۶. مثنوی گلزار سعادت: در تعریف باغات و عمارات قصر سعادت آباد اصفهان در ۵۲۷
 بیت (سریع مطوی موقوف).
 آغاز:
- به سر دارد هوای خامه دولت ز وصف گلشن باغ سعادت
۷. ثمرة الحجاب: مثنوی است در برابر هفت‌پیکر در ۱۴۸ بیت (خفیف مسدس مقطوع).
 آغاز:

۱. همان منبع، ج ۳، صص ۲۸۱۲-۲۸۱۳.

- شبی از همدمان ایمانی
همه افسانه سنج چون بلبل
مشخصات نسخه‌های خطی
- تهران، دانشگاه ۳۶۲۸/۶: شکسته نستعلیق سده ۱۱-۱۲ (ص ۱۰۳-۱۹۳)
«کلیات» او [ف. دانشگاه ۱۲: ۲۶۳۲]
- محفلی گرم بود روحانی
همگی همزبان چو دسته گل
- تهران، مجلس ۹۵۷/۷: شکسته نستعلیق روزگار سراینده ۱۱۲۴-۱۱۲۹
«کلیات» او، پیرامن ۱۴۸ بیت [ف. مجلس ۳: ۲۴۰]
۸. معمای جهان: مثنوی برای مقدمه رساله در معما در ۲۴ بیت.
آغاز:
به نام آنکه در اجمال و تفصیل
خردها رفت از کنهش به تحلیل
- تهران، دانشگاه ۳۶۲۸/۷: شکسته نستعلیق سده ۱۱-۱۲ (ص ۲۰۳-۲۰۵) در
«کلیات» او [ف. دانشگاه ۱۲: ۲۶۳۲]^۱
۹. حسن اتفاق: مثنویست در توصیف دیه تفت از توابع یزد: توصیف کوه، دشت
و ساختمانها و باغها و سپاسگزاری از فرمانروایی بر یزد و ثنای پادشاه.
آغاز:
تفتست و فرشته بلبل او
مه تفته ز آتش گل او
- تهران، مجلس ۹۵۷/۹: شکسته نستعلیق روزگار سراینده میان ۱۱۲۴-۱۱۲۹
در «کلیات» او (ص ۲۷۹-۳۰۳) در ۲۸۵ بیت [ف. مجلس ۳: ۲۴۰]
- تهران، سپهسالار ۲۸۳: نستعلیق روزگار سراینده، وگویا [بلغ] خط سراینده
باشد، ضمن «کلیات» اوست با آرایشها.
- تهران، دانشگاه ۳۶۲۸/۸: شکسته نستعلیق سده ۱۱-۱۲ (ص ۲۰۵-۲۲۳) در
«کلیات» او [ف. دانشگاه ۱۲: ۲۶۳۳]
۱۰. میمنت نامه: مثنوی است در راستی و درستی و اخلاق شامل ۲۹۳ بیت و در بحر متقارب.

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، ص ۳۲۲۴.

آغاز:

به نام خداوند فرد قدیم که بنموده ما را ره مستقیم

۱۱. غزلیات مرتب به حروف تهجی موافق ردیفها در (۱۰۲۴۰ بیت).

آغاز:

ای در کف حمد تو سر رشته عنوانها دارند سرافرازی از نام تو دیوانها

۱۲. فردها و ابیات متفرقه مرتب به حروف تهجی موافق ردیفها در (۱۰۰۰) بیت

۱۳ رباعیات (۱۳۰ رباعی).

۱۴. قصائد و غزلیات و قطعات که به ترکی انشاد کرده و شامل ۴۴۷ بیت است.

بطور اجمال می توان گفت که کلیات وی شامل ۱۶۴۳۵ بیت است.

منابع:

- آتشکده آذر. آذر بیگدلی. به تصحیح حسن سادات ناصری. ص ۹۲۷؛ ارمغان سال ۱۲ ش ۳.
 صص ۱۵۱-۱۷۱؛ تاریخ یزد. عبدالحسین آیتی ص ۳۱؛ تذکرة الشعرا. محمد عبدالغنی خان.
 ص ۳۱؛ تذکرة شعرای کشمیر. محمد اسلم خان سالم کشمیری. ص ۳۵؛ رجال اصفهان.
 عبدالکریم جزوی. ص ۲۰۹؛ چهل مقاله. صص ۲۱۵-۲۲۰؛ دانشمندان آذربایجان. محمد علی
 تربیت. صص ۷۷-۸۱؛ الذریعه. محمد محسن آقابزرگ تهرانی. ج ۱/۹ صص ۱۶۴-۱۶۵؛
 ریاض الشعرا. علیقلی خان واله داغستانی. ذیل میرزا محسن تأثیر؛ ریاض العارفین. آفتاب رای
 لکهنوی. ج ۱ ص ۱۳۱؛ ریحانة الادب. محمد علی مدرس. ج ۱ ص ۳۱۵؛ سفینه خوشگو. بندر ابن
 داس خوشگو. دفتر سوم. صص ۹۳-۹۵؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. ص ۹۸؛ صحف
 ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۲۴؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۱۰۸؛
 فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار. ابن یوسف شیرازی. ج ۲ صص ۵۷۳-۵۷۵؛ فهرست
 نسخه های خطی فارسی. احمد منزوی. ج ۳ صص ۱۸۵، ۲۲۵؛ فهرست نسخه های خطی
 مجلس شورای ملی. یوسف اعتصامی ج ۲ صص ۵۷۲-۵۷۵، ابن یوسف شیرازی ج ۳
 صص ۲۰۰-۲۰۱؛ قاموس الاعلام. شمس الدین سامی. ص ۱۶۰۶؛ مخزن الغرائب. احمد علی خان
 هاشمی سندیلوی. صص ۴۳۱-۴۳۵؛ منتخب الاشعار. مردان علیخان مبتلا. ص ۴۴؛
 منتخب اللطایف. رحیم علیخان ایمان. صص ۱۲۳-۱۲۴؛ نتایج الافکار. محمد قدرت الله
 گوپاموی. صص ۱۲۸-۱۲۹؛ نشریه دانشکده ادبیات تبریز. ج ۱ ش ۱ صص ۴۷-۵۲.

* ص ۱۷۱ شفیعا اثر شیرازی (مرگ: ۱۱۲۵ ه.ق^۱)

از شاعران معروف قرن یازده و دوازده هجری است. تذکره حزین علی رغم همه نقل قولهایی که درباره محل تولد میرزا شفیعا از وی کرده اند در این باره هیچگونه اشاره ای ندارد و فقط به این نکته اشاره می کند که «در اصفهان و فارس از معاشران راقم حروف بود.»
همه تذکره نویسان محل تولد وی را قریه پراشگفت می دانند^۲ ولی در شمع انجمن، شهر شیراز ذکر شده است. البته من منبع این گفته را پیدا نکردم اما در مقاله ای که در مجله ارمغان سال ۱۳۴۴ (ش ۴ و ۵) صص ۱۹۹-۲۰۶ با عنوان ملاشفیع اثر مازندرانی به قلم شهاب طاهری درج شده است عکس این نقل قول دیده می شود.
وی ملاشفیع متخلص به اثر را از مردم ساری مازندران می داند و معتقد است که میرزا شفیع اثر، دوران کودکی خود را در شهر ساری گذرانده، سپس به شیراز و اصفهان رفته و مدتی را در آنجا اقامت نموده است.
بعد از مدتی برای دیدار با دوستان و آشنایان به بهاری بر می گردد ولی در این سفر به تنگدستی دچار می شود و تصمیم به بازگشت می گیرد و این را در ضمن ابیاتی بیان می کند:

ماهی است جای نعمت الوان به خوان من شد اکل میته روزی مازندران من

* * *

چون توانم زندگی در کشوری کردن که هست صحبت شعر از قبیل توبه فصل بهار
تا زیند بهمین ویخ راهها مسدود نیست خویش را زین ورطه می باید کشیدن بر کنار

۱. در شمع انجمن، ص ۴۲ سال مرگ وی ۱۱۲۰ ه.ق ذکر شده است ولی در بعضی از تذکره ها سال مرگ وی را ۱۱۱۳ ه.ق ذکر کرده اند (تذکره الشعرا، ص ۸؛ مخزن الغرائب، ص ۲۲۱) که درست به نظر نمی رسد زیرا از نامه ای که به کلبعلی خان حاکم فارس نوشته معلوم می شود که در سال ۱۱۲۳ ه.ق زنده بوده است. همچنین ثابت شده که در سال ۱۱۲۵ ه.ق هنگام هجوم افغانها به ایران زنده بوده و به ده لار گریخته است. (لار قصبه ای است در جنوب غربی شیراز و این غیر از شهر لار معروف است که در ۲۵۹ کیلومتری بندرعباس قرار گرفته است.) نقل از دانشمندان و سخن سرایان فارس، حرف الف، ص ۱۸۰.
۲. دهی است از دهستان کوهمره سرخی که در ۵۷ کیلومتری غرب شیراز واقع شده است.

دیدن احباب بر من بود واجب همچو حج چند روزی داشتم در صحبت ایشان قرار
باز آهنگ صفاهان می‌کنم زین رو که من در وطن همچون عجم در کعبه‌ام بی اعتبار

* * *

میرزا شاعری نابینا بود و گویا در نه سالگی بر اثر بیماری آبله بینایش را از دست
داد. با این حال از کسب علوم معمول زمان خویش فارغ نگشت و از معروفترین
شعرای زمان خود شد.

وی بنابر نقل مجمع‌الفنای «شاگرد مسیح‌الزمانی میرزا هادی قلندر والدنواب
بقراط‌الزمانی علوی‌خان بود» خیلی خوش طبع بود و زبان‌گزیده داشت، بسیار معانی
تازه در کلام او هست، طرز شعر او با طور ملا محمد سعید اشرف مازندرانی بسیار
ماناست.»

وی روزگار سلطان حسین آخرین پادشاه صفوی را دریافته است.

علی اصغر حکمت رساله‌ای درباره‌ی این شاعر به زبان فرانسه نوشته که در اکتبر
۱۹۷۵ م در دهلی نوبه چاپ رسیده است.

مطلبی درباره‌ی دیوان وی در مجله ارمغان سال سوم (ش ۳، ۴) ص ۱۰۱ به قلم
وحید درج شده است که عیناً نقل می‌شود:

«دیوان (اثر) شیرازی در دست یک صحاف بی اطلاع مثله شده و نزدیک بود
اوراقش را به باد فنا ببرد، اهتمام و سعی (ادیب‌زاده و ادیب بزرگ) آقای امیرالکتاب
فرزند هنرمند استاد زمان آقای ملک‌الکلام (مجدی) کردستانی آن دیوان را از دست
باد فنا در ربنده و از ارسال آن به اداره ارمغان ما را رهین منت ابدی نمودند.

در دیوان اثر، مضامین بکر و اصطلاحات امثال سائره زمانش به وفور یافت
می‌شود و چنانکه تأمل و دقت وافی در آن به عمل آید چه بسا امثال و محاوراتی
به دست آید که امروز اغلب آنها متروک و حتی از نظر فرهنگ‌نویسان هم مهجور
مانده است و البته هر یک از این امثال که معرف ذوق و سلیقه عامه مردم در آن عصر
بوده خود در صورت جمع‌آوری و تدوین گنجینه گرانبهایی برای ادبیات فارسی
بخصوص فرهنگ توده را در آن زمان شامل است.

ذکر چند نمونه از اشعار وی

خط کرده ظاهر آن دهن غنچه رنگ را در کار بود حاشیه این متن تنگ را

* * *

بگذرد دائم سخنور را به خون خوردن مدار سرخی منقار طوطی شاهد این مدعاست

* * *

نشستن زیر شمشیر بتان فیض دگر دارد که آب استاده خوردن تندرستی را ضرر دارد

* * *

نمی‌گنجد خیال دیگری در سینه تنگم همین در شیشه ام جای پریزاد تو می‌باشد

* * *

نگردد وسعتی در رزق ارباب سخن پیدا که طوطی را مدار روزی از تنگ شکر باشد

* * *

تیره روزیهای ارباب سخن بی فیض نیست خانه چون تاریک باشد جمع می‌گردد حواس

* * *

به اندک مهلتی دزد سخن رسوا کند خود را چه کالایی برد کم مایه زود آرد به بازارش

* * *

به لفظ تازه توانی زدن ز معنی لاف صفای می‌نماید ز شیشه ناصاف

* * *

رشته طول امل تار و جهان طنبورست چه قدر بر سر این کاسه خالی شورست

* * *

اثر آخر به زلف پر فن او نقد جان دادم امانت دار خود کردم زنادانی پریشان را

* * *

مرا بر دل غباری نیست از خاک فراموشان که بی مانع در آنجا می‌توان خاکی به سر کردن

غزل

داغ غمت ز سینه اندوهگین شکفت
 از غنچه فتیله گل آتشین شکفت
 با بی‌زری چو لاله عباسی از چهره
 باید مرا به بزم تو صبح پسین شکفت

از طرز اختلاط تو با من دل رقیب گاهی ز مهر غنچه شد و گه ز کین شکفت
چون خاطری که بشکند از نکهت بهار دایم دلم ز خرّمی همنشین شکفت
از قدر و قیمت آن گل خودرو (اثر) فتاد مانند لاله بس که به هر سرزمین شکفت
مشخصات نسخ خطی دیوان اثر شیرازی^۱

— بنگاله، ایشیاتک ۶ دیوان (۵۱۲): نستعلیق ۱۰۴۵ [ف. بنگال: ۱۰۴]

— لنین‌گراد ۱۱۶۶ B: نبشته ۱۰۵۵، همراه دیوان مدهوش، فیلم آن در ملی هست
[نسخه‌ها ۴: ۱۰۲]

— مجلس، ۱/۱۱۸۶: نستعلیق ۱۱۳۴ (ص ۱-۱۷۴) آغاز و میان افتاده، برگها
مشوش دارای: مثنوی، قصیده، قطعه، غزل، رباعی، فرد است و پیرامن ۳۲۰۰ بیت.
[ف. مجلس ۳: ۶۶۷]

— ملک ۶۳۶۷: نستعلیق سده ۱۲ آغاز و انجام افتاده، جدول زر، پیرامن ۵۶۰ بیت
غزل، مثنوی، قصیده در ستایش امامان، ماده تاریخ جلوس شاه سلطان حسین، تاریخ
تالار شاه یاد شده را دارد، ۲۱ گ ۱۴ اس [رؤیت]

— تبریز، ملی ۲۹۹۵: در جنگ مورخ ۱۲۸۱-۱۳۱۴، سروده‌هایی است به فارسی
و آذری، ۸ گ [ف. ملی تبریز ۱: ۷۴]

— رضوی ۸۹۳۹: نستعلیق، تاریخ یاد نشده، ۱۰۱ گ، اهدایی حکمت [نسخه‌ها ۵: ۳]

منابع:

ارمغان ۳ (۳ و ۴) ص ۱۰۱، ۳۴ (۵ و ۴) صص ۱۹۹-۲۰۶؛ تذکرة الشعرا. محمد عبدالغنی خان.
ص ۸؛ تذکرة شعرای کشمیر. محمد اسلم خان سالم کشمیری. صص ۶-۸، ۵۵۵-۵۶۳؛
دانشمندان و سخن‌سرایان فارس. محمد حسین رکن‌زاده آدمیت. صص ۱۷۹-۱۸۵؛ الذریعه.
محمد محسن آقابزرگ تهرانی. ج ۱/۹ صص ۵۳، ۳۵۰؛ ریاض الشعرا. علیقلی خان واله داغستانی.
ذیل اثر شیرازی؛ ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج ۱ ص ۳۵؛ سرو آزاد. غلامعلی آزاد
بلغرامی. صص ۱۴۲-۱۴۳؛ شاعران کور. علی اکبر مشیر سلیمی. صص ۱۸۳-۱۹۱؛ شمع

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، ۲۲۱۷.

انجمن. محمد صدیق حسن خان. ص ۴۲؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۶؛ فارسنامه ناصری. حسن حسینی فسائی. صص ۱۱۵۴-۱۱۵۶، ۱۱۷۱؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۲۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج ۳ ص ۲۲۱۷؛ فهرست نسخه‌های خطی مجلس شورای ملی. یوسف اعتصامی ج ۲ ص ۱۱۸۵؛ قاموس الاعلام. شمس الدین سامی. ص ۷۸۰؛ لغت نامه دهخدا. علی اکبر دهخدا. ص ۱۰۰۶؛ مجمع النفائس. سراج الدین علی خان آرزو. صص ۱۳-۱۴؛ مخزن الغرائب. احمد علی خان هاشمی سندیلوی. صص ۲۲۰-۲۲۲؛ منتخب الاشعار. مردان علیخان مبتلا. ص ۳۱؛ منتخب اللطایف. رحیم علیخان ایمان. ص ۶۹.

* ص ۱۷۴ مخلصای کاشی^۱ (مرگ: ۱۱۵۰.ق.۲)

اسمش میرزا محمد و اصلش از قریه نراق^۲ است. در زمان شاه سلطان حسین صفوی از کاشان به اصفهان آمد و مقیم شد و در همان شهر نیز درگذشت. در تذکره‌های مختلف درباره وی نظراتی ابراز شده است که به شرح زیر است:

شمع انجمن: قیاس صحیحش منتج مضامین تازه و کلام ملیحش مفید حلاوت بی اندازه، مرد همواره نیکو خصال بود طبعی به سخن آشنه و میلی مفرط به شعر داشت.

نتایج الافکار: مخلص کاشانی از عالی طبعان آن دیار و از فصحای بلاغت شعار بوده طبع متینش به تلاش مضامین تازه آشنا و کلام رنگینش به لطافت بی اندازه همنا.

مجمع النفائس: اکثر اشعارش به طرز سلمان و شیخ کمال خجندی و امیر حسن دهلوی است. دیوانش از ایران چهل سال است که به هندوستان رسیده (۱۱۲۳.ق) آنچه دیده شده در بند الفاظ تازه است، حتی در بعضی جاها بنای شعر را بر لهجه گذاشته است. ابیاتش قریب چهار هزار بیت است.

۱. در شمع انجمن ص ۴۳۳ نامش مخلص قمی نوشته شده است.
۲. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، ص ۲۵۲۲.
۳. از شاعران اواخر عهد صفوی است. تذکره نویسان او را از مردم کاشان دانسته‌اند، ولی مرحوم آذر بیگدلی، با آنکه وی را نراقی نوشته حال و کارش را در ضمن شاعران قم آورده است، نقل از آتشکده آذر تصحیح حسن سادات ناصری بخش سوم ص ۱۲۹۳.

چند نمونه از اشعار مخلصای کاشی:

قدت بیجا نشد مشهور در عالم به رعنائی

تخلص بیشتر شهرت کند از نام موزون را

* * *

به دست غیر دادی ساعد چون نقره خامت

به قربان سرت گردم مکن این خام دستیا

* * *

مکن از سرمه سبز من سیه آن چشم جادو را

لباس تیره چندانی مناسب نیست هندورا

نگردد شمع گر خاموش امشب کشته خواهد شد

که با چندین فسون کردم به خواب آن طفل بدخو را

* * *

نیستم در زیر بار قرض واحسان کسی

گر مرا دینی به گردن هست حق قاتل است

آرزو دارم که تیرش را دهم در دیده جا

کاش از دستش برآید آنچه مخلص در دل است

* * *

ما ترک می به گفته واعظ نمی کنیم

مینا بگو برآورد این پنبه را ز گوش

* * *

قرینه فلک اطلسم جهان سخن را

به رتبه از همه بالاترم ستاره ندارم

* * *

نگاهم چون گذشت از زلف شد محبوبناگوشش

چو آن رهرو که گردد مانده از شب تا سحر رفتن

* * *

دلم فشرده آن پنجه نگارین است

مخمسی که به دل ناخنی زند این است

کرد بیجا دلم از طرهٔ جانانه جدا دست مشاطه الهی شود از شانۀ جدا
 برق در جان هواداری فانوس فتد تا به کی شمع جدا سوزد و پروانه جدا
 کارم از عشق رسیده است به جایی مخلص که به من خویش جدا گرید و بیگانه جدا

* * *

مَهَم طفلست و من پیر ای خدایا مهلت عمری
 که در یابم مگر کیفیت عهد شبابش را

* * *

دل نمی دانم کدامین عنبرین مو برده است
 این قدر دانم که زخم سینه ام نو برده است

* * *

نرگس مخمور او با سر مه الفت کم کند آهوی وحشی سیاهی را چو بیند رم کند

* * *

از نارسیدگی است که صوفی کند خروش
 سیلاب چون به بحر رسد می شود خموش

* * *

بس که دایم در تلاش معنی بیگانه ام آشنایهای من با دوستان بی وفاست

* * *

مخلص به هر که می نگرم در قمار عشق
 بازنده است لیک ندانم برنده کیست

* * *

بیگانه وار می گذری از سواد چشم ای نور دیده حب وطن در دل تو نیست
 می آیی همچو دولت و چون عمر می روی آگه کسی ز آمدن و رفتن تو نیست

* * *

باغبان بیجا نمی ریزد به پای تاک آب
 دختری دارد که عقل و هوش از سر می برد

ز پا افتادن تن نیست قیدی جان آگه را شود آزاد زندانی چو زندانش فرود آید
اگر از دیدن گل باغبان منعم کند مخلص چنان گریم که دیوار گلستانش فرود آید

* * *

بلا تشبیه رخسار عرقناک تو را ماند ز روی مهر عالمتاب گر اختر برون آید

* * *

چون پدری که طفل را پیش معلم آورد غمزه شوخ چشم را دست به دست ناز ده
و عده وصل تا به کی ناز ندارد این قدر چاره جان خسته کن یا دل برده بازده

مشخصات نسخ خطی دیوان وی به شرح زیر است:^۱

مجلس، ۱۱۸۶/۳: نستعلیق ۱۱۳۵ (صص ۳۹۴-۳۹۶) دارای غزل پیرامن ۲۰۰۰ بیت.

الهی پرتو نور یقین ده شمع جانم را بشوی از حرف باطل یک قلم لوح زبانم را
[ف. مجلس ۳: ۶۶۸]

ملک، ۵۷۶۵/۸: نستعلیق هندی با تاریخ ۱۱۵۱ در دفتر (۱۲۷ ر - ۱۵۷ پ)، آغاز

برابر نسخه پیشین [رؤیت]

پاکستان، دانشگاه پنجاب ۲۳ PIVI ۵۵۸ (۵۶۲ ف): شکسته محمد انصارالله،

۱۱۶۷ [ف. عبدالله ۲: ۵۹۳]

ملک، ۵۴۷۵: نستعلیق سده ۱۲ دارای غزل، رباعی، قصیده، باز رباعی، مثنوی.

آغاز:

ای لاله زار و داغ تو صحرای سینه ها وی ساحت چمن زکلکت آبگینه ها

۵۴۸ گ ۱۵ س [رؤیت]

دانشگاه، ۳۸۰۲/۲: نستعلیق سده ۱۲ (ص ۱-۵۵) غزل است و آغاز در حرف

الف افتاده [ف. دانشگاه ۱۲: ۲۷۸۵]

موزه بریتانیا، Or ۱۰۹۲۶: سده ۱۲ [نسخه ها ۴: ۶۷۹]

مشهد، فرخ ۲۴۶: تاریخ یاد نشده، به کوشش آقای فرخ تکمیل شده [نسخه ها

۳: ۹۱]

۱. فهرست نسخه های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، ص ۲۵۲۲.

تبریز، ملی ۲۷۸۸: نوشته ۱۲۷ (?) [نسخه‌ها ۴: ۲۹۸] پاکستان، دانشگاه پنجاب ۱۰۴ SPI/ VI ۴۵۱۵: شکسته آمیز، سده ۱۲.

منابع:

آشکده آذر. آذر بیگدلی. به تصحیح حسن سادات ناصری. صص ۱۲۹۳-۱۲۹۴: تذکره حسینی. حسین دوست سنهلی. صص ۳۲۱-۳۲۲: تذکره الشعرا. محمد عبدالغنی خان. ص ۱۲۲: تذکره شعرای کشمیر. محمد اسلم خان سالم کشمیری. صص ۳۶۴-۳۸۲: ریاض الشعرا. علیقلی خان واله داغستانی. ذیل مخلصای کاشی؛ ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج ۲ ص ۱۹۳: سرو آزاد. غلامعلی آزاد بلگرامی. صص ۱۲۵-۱۲۶: شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. صص ۴۳۸-۴۳۹: فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۵۳۰: فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج ۳ ص ۲۵۲۲: فهرست نسخه‌های خطی مجلس شورای ملی. ابن یوسف شیرازی ج ۳ ص ۴۷۷: مجمع النفاث. سراج الدین علی خان آرزو. ص ۱۱: منتخب اللطایف. رحیم علیخان ایمان. ص ۳۸۸.

* ص ۱۷۶ نجیبای کاشی

نجیبا از شاعران معروف اواخر صفویه است که نامش به اشتباه در تذکره حزین چاپ الفت «بخشا» آمده است. عبدالرسول خیامپور در فرهنگ سخنوران این اشتباه را تکرار کرده و با دو نام متفاوت این شخص را معرفی کرده است یکی با نام واقعی این شخص که همان نجیبای کاشی است (ص ۵۹۷) و دیگری با عنوان بخشای کاشی (ص ۷۹) که برگرفته از تذکره حزین چاپ الفت است.

کوروش زعیم هم در کتاب خود (مردان بزرگ کاشان) سرگذشت صحیح و همینطور اشعار وی را با عنوان بخشای کاشی ذکر کرده است. مهدی اخوان ثالث در مقاله‌ای که در معرفی کتاب «حزین لاهیجی زندگی و زیباترین غزلهای او» در مجله انتقاد کتاب ج ۲ ش ۶ به چاپ رسانده است علت این اشتباه را این‌گونه بیان می‌کند: «در خصوص «تذکره المعاصرین» حزین که تا بحال دو یا سه بار در اصفهان چاپ شده اشاره به یک دو نکته بیجا نمی‌نماید: اول آنکه او به شعر اغلب معاصران خود اعتقادی ندارد و انتقادی تند و بجا از شعرای عصر می‌کند و از میان آن‌همه انبوه

شعرا فقط صدنفر را لایق ذکر دانسته که بسیاری از اینها هم شاعر به معنی خاص کلمه نبوده‌اند.

نکته دوم راجع به چاپ این تذکره در اصفهان: متأسفانه با آنکه دو سه بار چاپ شده غلطهای فاحش غریب کتاب همچنان باقی است. به عنوان نمونه یک مورد عجیب را یادآور می‌شوم: شاعری بوده با تخلص «نجیب» که اهل کاشان بوده و از شعرای خوب آن عهد و از بهترین مذکوران تذکره حزین است.

در تذکره نصرآبادی هم چند کلمه مختصر راجع به او هست. این شاعر در زمان نصرآبادی هنوز جوان بوده یا در ایام جوانی حزین از پیران و مشاهیر قدمای عهد بوده، حزین با آن الف تعظیم و تکریم معمول زمان از او به عنوان «نجیبای کاشی» یاد کرده است. اما در چاپهای متعدد اصفهان نام او را در حرف «ب» به عنوان «بخشای کاشی» می‌بینیم. شباهت خطی «نجیبا» و «بخشا» موجب چنین تخلص و تغییر مکان بیجایی از حرف «ن» به حرف «ب» و از «نجیب» به «بخش» شده است. عجیب این است که حضرات ناشر و مقدمه‌نویس فاضل تذکره در چاپهای کتاب این قدر صرف وقت و دقت نکرده‌اند که این شاعر مشهور و مهم عصر (مؤلف تاریخ کشیکخانه) را بشناسند و بدانند همان «جوان نامراد» مذکور در تذکره نصرآبادی است و تخلص «بخش» مورد ندارد و عجیب‌تر آنکه از او شعر با تخلص «نجیب» نقل کرده‌اند و متوجه نشده‌اند. بی‌شک حزین مرتکب چنین اشتباهی نشده است.»

تذکره‌های معتبر آن دوره از او به عنوان نجیبا نام برده‌اند از جمله: واله داغستانی در ریاض الشعرا می‌نویسد: والدش محمد حسین نام داشته در سلک بزازان می‌بوده و در زمان خاقان مالک رقاب مغفور به منصب ملک الشعرا می‌ممتاز گردیده. اقران او از راه حسد به تیغ زیان خاطرش را آزرده اهاجی رکیک کرده بر زبانها انداختند. خلاصه نجیبا طبعش در انشای نظم خوانی خالی از قدرت و لطفی نبوده.

صبا در روز روشن می‌گوید:

در شمع انجمن دو جا ذکر کرده، یکجا همین قدر نوشته نجیب کاشانی نامش نورا، بزاز می‌کرد و جای دیگر آورده نجیب‌الدین محمد کاشی الی آخر ماقال و در

«نشر عشق» و «آفتاب عالمتاب» نگاشته که نجیب کاشی نامش ملانور به پیشه بزازی به سر می برد. سوای آن دیگر نجیب کاشی که پیشه بزازی می کرد درین هردو تذکره و در «ید بیضا» هم مذکور نیست و اشعاری که در شمع انجمن به نام این هردو نجیب مرقوم است در تذکره ها به ضمن کلام نجیب ملانورا به ضبط درآمده، از اینجا پیداست که هردو یکی است و این ملانورا حرفه بزازی آبایی را ترک کرده به زی شاعری متلبس گردید و از وطن به اصفهان رخت کشید و با میرزا ابراهیم مستوفی الممالک صحبتی گرم کرده به ذریعه اش به حضور سلطان حسین صفوی رسید و عز قبول یافته مخاطب به خطاب ملک الشعرائی گشت و به اقامت صفاهان از خیال وطن درگذشت.

میرزا محمد طاهر نصرآبادی هم در تذکره معروفش با عبارات زیر از او یاد می کند:
والد خواجه محمد حسین کاشی پدرش داخل بزازخانه است. مرد کدخدایی است در اصفهان به آن امر مشغول بود اگرچه حضرت نورا در حداث سن و ابتدای نشو و نماست اما عندلیب طبعش بلندپرواز و نکته پرداز و با طوطیان هم آواز است. دو سال قبل از این به اصفهان آمده در خان مشهور به خان کاشیان به امر بزازی مشغول بود. اما شوخی طبعش نمی گذاشت که در آن پابرجا باشد و چون گلدسته، عزیزان از دستش نمی گذاشتند.

و همینطور در شمع انجمن ص ۲۰۶ ذیل نام لطفعلی بیک شامی به نکته ای اشاره شده است که تخلص نجیبا را برای نورالدین محمد تأیید می کند:
«... تخلصش در ابتدا نجیب بود و چون نور محمد کاشی همعصر وی همین تخلص را داشت به خاطر رعایت ادب و نزاکت این تخلص را کنار گذاشت و سامی را انتخاب کرد.»
در تذکره شوشتر هم ذیل سرگذشت زایرای شوشتری نام وی آمده است:
زایرا همواره با مشاهیر شعرا مانند میرزا طاهر وحید و شفیعی اثر و میرنجات و نجیبای کاشی و میرزاهادی شیرازی و مخلصا و غیرهم همطرح و همداستان بود.
چند بیت زیر از اوست که در تذکره حزین ذکر نشده است:
اوراق صبر و طاقت عاشق به باد ده از یک نگاه خانه مردم خراب کن

در دیده معنی مژده شوخ بیانم خاموشم و خون می چکد از تیغ زبانم
آوارگیم منزل و مقصود ندارد چون تیر هوایی به نظر نیست نشانم^۱

* * *

تو هم ای شاخ گل دستی به خون من نگارین کن
به خون عندلیبان غنچه رنگین کرده پیکان را

* * *

جور فلک کشد دلم گر ز غمت رها شود
دانه ز برق چون رهد طعمه آسیا شود

* * *

در بحر غمت همچو حبات از دل بی تاب
آهی نکشیدیم که از خویش نرفتیم

* * *

نشناسدم چو رشته گوهر کشیده کس بیجا نریختم عرق انفعال را

* * *

ز بام و در مه و خورشید چون پروانه می بارد
کدامین شمع روشن کرد امشب محفل ما را

منابع:

تذکره شوستر. عبدالله شوستری (فقیر) صص ۱۲۰، ۱۳۹-۱۴۲؛ روز روشن. محمد مظفر حسین صبا. صص ۸۰۷-۸۰۹؛ ریاض الشعرا. علیقلی خان واله داغستانی. ذیل نورای کاشی متخلص به نجیب؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. صص ۴۶۰، ۴۶۳؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۵۹۷؛ مردان بزرگ کاشان. کوروش زعیم. صص ۵۳-۵۶؛ نصرآبادی. میرزا محمد طاهر نصرآبادی. صص ۳۷۱-۳۷۲.

۱. این بیت را حزین ذیل نام میرزاباقر ذکر کرده است.

* ص ۱۷۹ میرزا بدیع اصفهانی (مرگ: ۱۱۱۳.ق. ۱)

وی فرزند میرزا محمد طاهر نصرآبادی است. صاحب خزانه عامره^۲ درباره وی می نویسد که مشق تاریخ گویی را به جایی رسانیده که محاسب اندیشه در احصای تعریف آن قاصر است.

واله داغستانی می نویسد: در اتمام عمارت چهلستون دولتخانه اصفهان که به حکم سلطان حسین میرزای صفوی تعمیر یافته قصیده در مدح آن پادشاه و توصیف آن عمارت گفته بود از صد بیت متجاوز، مصرع اول تاریخ شروع عمارت و مصرع ثانی تاریخ اتمام که یک سال بعد از شروع بود و در هر بیت مناسب مصراع اول با ابتدا بنا و مناسبت مصراع ثانی با اختتام مرعی داشته، پادشاه بعد از انعام صله وافر و خلعت لایق و بخشیدن اقطاع از خالصه پادشاهی نصیرآباد منصب جلیل القدر ملک الشعرائی با مرسوم همه ساله از خزانه عامره به آن نکته دان مکرمت فرمود.

پدرش میرزا محمد طاهر در تذکره نصرآبادی این گونه از فرزند یاد می کند:^۳
بدیع الزمان ولد کمینه منحصر در فرد است. امید که جمیع فرزندان مسلمانان به منتهای پیری و کمالات که موجب نجات در این باشد برسند.

کمال شور دارد چنانچه در حل معما و ترتیب نظم و انشا طبعش خالی از لطفی نیست اما کاهلی را مانع تحصیل کمالات ساخته کم متوجه ترتیب و تتبع نظم دفتر می شود، امیدوارم که دست قدرت الهی باعث رفع این مانع شده شوق دریافت و تحصیل حسنات که باعث اعتبار دارین او باشد کرامت فرماید.

ابیات زیر از وی نقل می شود:

تیره روزی باعث مطلب رسیدن می شود
شب چراغ سوزش پروانه روشن می شود

۱. شمع انجمن، محمد صدیق حسن خان، ص ۱۸۰؛ صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، ص ۲۲؛ تاریخ

مرگ وی در تذکره الشعراء ۱۱۲۱.ق ثبت شده است.

۲. خزانه عامره، غلامعلی آزاد بلگرامی، صص ۱۵۰-۱۵۱.

۳. نصرآبادی، میرزا محمد طاهر نصرآبادی، صص ۴۵۵-۴۵۶.

دیدن راه است بهتر شمع چون با دیگر است
چشم ما روشن چراغ هر که روشن می شود
حلقه افزوتر کند بر دام حرص و آرزو
قامت منعم که خم از بار مردن می شود

* * *

روشن ضمیر را به بصر احتیاج نیست سرچشمه بهر آب گهر احتیاج نیست؟
موی سفید را مکن آلوده حنا شیر صباح را به شکر احتیاج نیست
همدست کی رواست ید قدرت تو را این دست را به دست دگر احتیاج نیست

* * *

گریه‌های سرد زاهد را نماید کار سست
می شود از بارش باران دی دیوار سست
نیست چون پیکان او در دل اثر با ناله نیست
ریخت چون دندان بود گوینده گفتار سست

* * *

می کند بیدار احسان دولت خوابیده را
عطسه می سازد سبک مغزان گران گردیده را
نانجیبان را لباس سروری رسوا کند
می کند ظاهر گهر دزد گهر دزدیده را

* * *

جنونی کو که تا پر شور سازد مغز جانم را
نمک سازد به زخم کوه و صحرا استخوانم را
که می خواهد لب نانی ز چرخ از تنگدستیها
که غیرت می کند دستاس امروز استخوانم را

* * *

از خموشی صد دهن راه سخن داریم ما
همچو مجمر جای در هر انجمن داریم ما
کشته زهر تغافل تا ابد بی نشئه نیست
چون گل تریاک تلخی در کفن داریم ما

* * *

خضم سرکش را زیون ما از تواضع می کنیم
هست پشت چون کمان ما دم شمشیر ما
خط مشکین نیست گرد عارض گلنار تو
هست رحل آبنوس مصحف رخسار تو

* * *

نمی کند گره ای مشت ضبط خورده ما چو آسیاست کف دست هم فشرده ما
* * *

بر نیاوردم به شهرت نام چون نقش نگین
چرخ کج رفتار بیجا بر سر سنگم نشاند

* * *

پاک گوهر رد احسان با تهی دستی کند پرتو خورشید را آینه بر دیوار زد
قصیده ای در مدح پیامبر (ص) گفته این دو بیت از آن است:
سر بر فلک رسیده تو را تا رسا کنی دست شکسته ای که به مقصود نارساست
کم نیستی ز خاک که دیوار چون شود در راه دستگیری هر کور را عصاصت
یک نسخه چاپی از دیوان وی در کتابهای چاپی مشار و مؤلفین کتب چاپی
(فارسی و عربی) با مشخصات زیر به دست آمد:

بمبئی، ۱۳۳۴ق، سنگی، وزیری، ۱۶+۱۶۸ ص.
در الذریعه، ج ۱/۱۹ ص ۱۳۰، از دیوان وی همراه با ذکر بعضی از مشخصات یاد
شده است.

در فهرست نسخه های خطی فارسی مشخصات نسخه خطی تاریخ چهلستون به

شرح زیر است:!

– تهران، دانشگاه ۱۵۱/۲۵۹۱: ضمن مجموعه آقا محمد معینا اردوبادی مورخ
۱۱۰۴ (ص ۶۷۵) [ف.دانشگاه ۹:۱۴۰۵]

منابع:

تذکره الشعرا. محمد عبدالغنی خان. ص ۲۵؛ خزانه عامره. غلامعلی آزاد بلگرامی. صص ۱۵۰-۱۵۱؛
الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج ۹/۱ ص ۱۳۰؛ روز روشن. محمد مظفر حسین صبا. ص ۱۰۳؛
ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج ۱ ص ۱۰۸؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. ص ۸۰؛
صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۲۲؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور.
ص ۸۰؛ فهرست کتابخانه مجلس. عبدالحسین حائری ج ۹ ص ۱۴۰۵؛ فهرست نسخه‌های خطی
فارسی. احمد منزوی ج ۴ ص ۲۷۰۳؛ کتابهای چاپی مشار. خانبابا مشار. ص ۱۵۰۷؛
منتخب اللطایف. رحیم علیخان ایمان. ص ۱۱۰؛ مؤلفین کتب چاپی (فارسی و عربی). خانبابا
مشار. ج ۲ ص ۱۳۴۰؛ نصرآبادی. میرزا محمد طاهر نصرآبادی. ص ۴۵۵-۴۵۶.

* ص ۱۸۰ میرزا حسن غیور

صاحب ریاض الشعرا او را اینگونه وصف می‌کند:

از اعزه دارالامان کرمان و در کمالات نادره دوران بود. به آن فطرت وحدت شعور
کمر دیده شده و در صنایع لطیفه غریبه بی همال بود. خط شکسته‌اش بر خطوط
استادان خط نسخ کشیده.

مدتی به وزارت گرجستان مأمور و در میان دد و دام تصدیع تمام کشیده باز
معاودت به طرف وطن مألوف خود نموده اکثر اوقاتش صرف انشای شعر و صحبت
مستعدان می‌گشت، شعرش کمال رتبه و چاشنی دارد، مثنوی خوبی در بحر مثنوی
مولوی گفته گویا در همان بلده به جوار ایزدی پیوست. این چند رباعی ازوست:

اندیشه ظلم بر ضعیفان نکنم هرچند رسد نفع به من آن نکنم
گویند مشو ز زخم من خون هرگز؟ من خانه عنکبوت ویران نکنم

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۴، ص ۲۷۰۳.

ابروی تو پیوسته گره دار چراست
 قربان سراپات شوم حیرانم
 زلف تو چو روز عاشقان تار چراست
 چشمت به تن درست بیمار چراست
 * * *
 خود را به نجف ای دل غمناک بکش
 روی سخنم به تست بی درد غیور
 در دیده غبار مقدم پاک بکش
 ای خاک به سر سری به آن خاک بکش

منابع:

تذکره حسینی. حسین دوست سنهلی. ص ۳۴۶؛ ریاض الشعرا. علیقلی خان واله داغستانی. ذیل
 میرزا حسن غیور. ستارگان کرمان. حسین بهزادی اندوهجردی. ص ۲۸۸؛ شمع انجمن. محمد
 صدیق حسن خان. ص ۳۴۶؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۴۲۴.

* ص ۱۸۱ لطفعلی بیگ شامی (مرگ: ۱۱۲۰ هـ.ق)

تخلصش در ابتدا نجیب بود و چون نورمحمد کاشی همعصر وی همین تخلص را
 داشت، به خاطر رعایت ادب و نزاکت، این تخلص را کنار گذاشت و سامی را انتخاب
 کرد. تخلص وی در تذکره شمع انجمن به غلط «ساقی» ثبت شده است.^۱
 صاحب تذکره نصرآبادی به این نکته اشاره می کند که وی در ضمن سرایش قطعه‌ای
 از وی تقاضای تخلص می کند.^۲
 اینک چند شعر از وی:

به رفتار آورد چون یار آن سروخرامان را
 ز رفتن باز می دارد خجالت آب حیوان را
 نگاهش بر سر ناز است باز امروز می ترسم
 که برگرداند از قتل من آن برگشته مژگان را

* * *

۱. شمع انجمن، محمد صدیق حسن خان، ص ۲۰۶.
 ۲. نصرآبادی، میرزا محمد طاهر نصرآبادی، صص ۴۴-۴۵.

رخش از نور ایمان آفریدند
 ز اهل دل سلامت روی برتافت
 به عالم نام رعنائی علم شد
 خطش از رشته جان آفریدند
 چو آن برگشته مژگان آفریدند
 چو آن سرو خرامان آفریدند

* * *

شب نشاط سرآمد دلا چه بی هوشیست
 به دست تجربه ام آمد از صدف این دُر
 می زنند آن قلب مژگان کز چنین صفها به هم
 سرگرائیها که من می بینم آخر تیغ کین
 در نظر بی وزن چون نظم ز هم پاشیده ام
 دمید صبح ندامت چه خواب خرگوشیست
 که جای گوهر معنی دهان خاموشیست
 می زنی تا چشم برهم می خورد دنیا به هم
 می گذارند آن دو ابرو بر سر دلها به هم
 بسکه از شوق تو سبقت می کنند اعضا به هم

* * *

گه بیخود و گه خراب و گه مست دلم
 آن روز که هرکسی ز کس داد زند
 گه بیهده گرد و گاه پا بست دلم
 فریاد زخم که داد از دست دلم

* * *

امروز هر آغوش که از شوق تو باز است
 فرداست که محراب دل اهل نیاز است

* * *

در چشم پاک بین که بود نور امتیاز
 دریا کجا به دیده پر نم برابر است

* * *

کامی است مرا گر فلک دست دهد
 یا حجت من کند چو دستم کوتاه
 در دستش از این هر دو یکی هست دهد
 یا آنکه به قدر همتم دست دهد

منابع

آتشکده آذر. آذر بیگدلی. به تصحیح جعفر شهیدی. ص ۱۵؛ ریاض الشعرا. علیقلی خان واله
 داغستانی. ذیل لطفعلی بیگ شامی؛ ریحانة الادب. محمدعلی مدرس. ج ۲ ص ۴۱۷؛ شمع
 انجمن. محمد صدیق حسن خان. ص ۲۰۶؛ صبح گلشن. علی حسن. ص ۱۹۶؛ فرهنگ
 سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۲۵۸؛ قاموس الاعلام. شمس الدین سامی. ص ۲۵۱۲؛
 نصرآبادی. میرزا محمد طاهر نصرآبادی. صص ۴۴-۴۵.

* ص ۱۸۳ افراسیاب خان
تذکره حزین بیشترین اطلاعات را در باره این شخص ذکر کرده است.

منابع:

صبح گلشن. علی حسن. ۲۸؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۴۷.

* ص ۱۸۴ عوض خان لاری
آنچه که در باره عوض خان در دیگر منابع ذکر شده است به طور کامل رونویسی از
تذکره حزین است.

منابع:

دانشمندان و سخن سرایان فارس. محمد حسین رکن زاده آدمیت. ج ۳ ص ۷۲۲؛ روز روشن. محمد
مظفر حسین صبا. ص ۵۷۹؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۴۱۱.

* ص ۱۸۴ حکیم محمد تقی شیرازی
در شمع انجمن هم افزون بر مطالب تذکره حزین نکته‌ای ذکر نشده است.

منابع:

شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. ص ۹۹؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۱۱۶.

* ص ۱۸۵ حکیم محمدرضا عرب بروجردی
نام وی فقط در تذکره حزین ذکر شده است.

منابع:

فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۲۳۰.

* ص ۱۸۶ حکیم شاه معصوم لاری
نام وی اولین بار در تذکره حزین ذکر شده است.

منابع:

صبح گلشن علی حسن. ص ۴۳۰؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۵۵۳؛ قاموس الاعلام. شمس الدین سامی. ص ۴۳۲۷.

* ص ۱۸۷ صامت اصفهانی (مرگ ۱۱۰۰ هـ.ق)

وی اهل اصفهان و فرزند آقا مؤمن اصفهانی است. برای اولین بار در زمان عالمگیر پادشاه برای تجارت به هندوستان سفر کرد و بعد از مدتی به ایران بازگشت ولی گویا دوری از هند را نتوانست تحمل کند و دوباره به این کشور رفت و این بار اقامتش حدود پانزده سال طول کشید، تا اینکه سرانجام به سال ۱۰۸۳ هـ.ق به اصفهان بازگشت.^۱

نصرآبادی او را اینگونه وصف می‌کند: همگی از صحبت او فیض صوری و معنوی می‌برند و خصوصاً فقیر، چنانچه گاهی فقیر نوازی فرموده به مسجد لبنان^۲

۱. شمع انجمن، محمد صدیق حسن خان. صص ۲۶۶-۲۶۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی احمد منزوی ج ۳ ص ۲۴۰۲؛ نتایج الافکار، محمد قدرت‌الله گوپاموی ص ۴۲۱.

۲. لبنان از محلات قدیمی اصفهان است (رک محاسن اصفهان مافروخی). مسجدی که به نام مسجد لبنان معروف است بناکرده یکی از ارکان نامی اصفهان در قرن هشتم است و نام وی در ترجمه محاسن اصفهان به شکل زیر آمده است:

صاحب معظم قدوه اعظم الامم جلال الوزراء جمال الدولة والدین، محمد دیلم دستجردی الاصفهانی. مترجم رساله محاسن ۷۲۹ هـ.ق حسین بن محمد بن ابی‌الرضا علوی آوی در بنیانگذاری این مسجد شخصاً حضور داشته است و نام آن را عمارت جمال‌الدین می‌گوید. و سعید هروی درباره مسجد و عمارت مشهور لبنان اشعاری دارد:

از بی ذوق و تفرج گر به لبنان در شوی
صاحب عادل جمال‌الدین محمد کآورد
مسجدی بینی مروج بر سر آب روان
سبز خنگ آسمان را حکم او در زیر ران

هنر فرد در گنجینه آثار اصفهان نوشته است که: از آثار قدیمی مسجد به غیر از چند قطعه گچ‌بری از دوره‌های قبل از صفویه و چند لوح کاشی‌کاری از دوره صفویه - که در تالار جدیدالبناء مسجد برجای گذاشته شده است چیز دیگری باقی نمانده - در زیر تالار بزرگ مسجد لبنان نهر آبی جریان دارد... این مسجد مورد تقدیس مردم اصفهان است و چنین شهرت دارد که حضرت امام حسین (ع) در این مسجد نماز گذارده‌اند. نقل از تذکره شعرای کشمیر. اصلح. ص ۲۰۶.

می آید. طبعش لطیف است.

داغستانی در ریاض الشعرا وی را به داشتن بیان شیرین و زبان نمکین می ستاید. در مجمع النفائس آمده است که: «خیلی رنگین بیان است، در غزل تلاشهایی بالا دست دارد، قدری زبان او به میرزا جلال اسیر می ماند.»
وی معاصر شاه سلیمان مغفور صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ه.ق) بوده است. مجموعه اشعارش قریب سه هزار بیت است. چند قصیده و مثنوی در بحر شاهنامه به طریق ساقی نامه گفته است.

مشخصات دیوان وی به شرح زیر است^۱
پاکستان، لاهور، پروفیسور شیرانی ۱۸۴۰/۲/۴۸۶۰: ملا مؤمن ۳۱؛ جلوس
محمدشاه ۱۱۶۱ (۱۷۴۸م) با رباعی به خامهٔ دل محمدشاد مورخ ۱۱۶۵ [ف. دکتر
محمد بشیر حسین، ج ۱، ص ۱۹۹]

چند نمونه از اشعار صامت صفاهانی:

زین بیش مسوزان به ستم ریشه مارا این نخل مبادا ثمری داشته باشد
پامال مکن اشک جگرزادهٔ ما را این قطرهٔ مبادا گهری داشته باشد

* * *

لب خود را ندهی فرصت شیرین سخنی گر بدانی که چه مقدار مکیدن دارد
از لبش بوسه طلب کردم و دشنام داد ماجرای من و معشوق شنیدن دارد

* * *

به خون آلوده مژگان شانه کردم زلف خوبان را
جز این گلشن کجا سنبل به رنگ ارغوان بینی
خدا آن غمزهٔ صاحب مروّت را نگهدارد
به کویش بحرهای خون ناحق کشتگان بینی

* * *

گل رنگی از آن عارض گلفام ندارد سنبل ز سر زلف تو آرام ندارد

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، ص ۲۴۰۲.

ما را نگه چشم تو از چشم تو خوشتر بادام صفای گل بادام ندارد

* * *

ستم کشان که به زیر عتاب می سازند به صبر تلخی غم شهد ناب می سازند
نشان چشمه حیوان ز خضر جستم گفت: دلی است کز ستم عشق آب می سازد

* * *

از کشتنم گران مژه پرهیز می کنند پیکان به سنگ سرمه چرا تیز می کنند
دل ز آب خضر منت بیجا نمی کشد این جام را یک آبله لبریز می کنند

* * *

بی رخس دستی که بر سر می زدم از کار ماند

پا ز رفتن دیده از دیدن لب از گفتار ماند

بس که بر خود دامن افشانندیم مانند هلال

از قبای هستی ما یک گریبان وار ماند

* * *

در دل هوس زلف دو تا بود شکست وین آینه چون عیب نما بود شکست
بر سنگ زدیم شیشه عالم را هر چیز درو غیر خدا بود شکست

* * *

عالم دلش پر است ز آه و فغان ما

افلاک یک جرس بود از کاروان ما

ما را اگر چه شمع ولگن در بساط نیست

سوزد چو شمع در دهن ما زبان ما

خاموشیم نشان به منزل رسیدگیست

این نکته از جرس شده خاطر نشان ما

* * *

سامان شوق بین که به راه طلب چو اشک

پرواز می کند ز قفا نقش پای ما

خون یکرنگی من از همه جا می جوشد سنگ بر سینه زدم ناله زمینا برخاست
حیرانیم از لذت دیدار برآورد از خود خبرم کردوز خود بی خبرم ساخت

* * *

امید دستگیری دارد از لطف صباگردم
مگر بر باد رفتنها مرا از خاک بردارد

* * *

خاکم به باد داد و غبارم به سیل شست دیگر غم فراق تو با من چه می کند

* * *

سیل بودم هر دم از پست و بلندم ناله بود
بحر گشتم جمله ناهموارها هموار شد

* * *

دریا کسی ندیده به این آرمیدگی دل خون شد و به شکوه لبم آشنا نشد

* * *

در مصافی که بود عشق زدهشت پنهان صرفه بوالهوس آن است که پیدا نشود

* * *

در خانه شکسته نگیرد کسی قرار ترسم که رفته رفته غم از دل به در شود

* * *

به مژگانی افتاده کار دلم که خنجر به صید حرم می کشد
چو کاغذ بود بی بقا توبه ام هوا تا شود ابر نم می کشد

* * *

گرچه من رخت سفر بستم زرشک پیرهن
دل به رنگ تکمه در بند گریبان تو ماند

* * *

یکره گذر به طرف چمن کن که از غمت
خون جگر فرو نرود در گلوی گل

دل پریشانی جاوید تمنا می کرد با سر زلف پریشان تو سودا کردم
تو نه آنی که کنی گوش به فریاد کسی ناله را بیهده در کوی تو رسوا کردم

* * *

مغان ز معجزه آتش ز آب می سازند ز قطره قطره شراب آفتاب می سازند

* * *

شمع و سپند و شعله و پروانه و کباب انصاف می دهند که مردانه سوختم

* * *

رہین منت رنگ است آب آئینه من دماغ دیدن ابنای روزگار ندارم

* * *

به حرف و صوت زان لبها تسلی کی شود شوقم

به رنگ بوسه جا خواهم در آن کنج دهن کردن

* * *

ز شاهنامه گفتار لب فرو بندی اگر ز ما شنوی داستان خاموشی
قسم به ناله که رونق گذار بوی گلست صغیر بلبلم از آشیان خاموشی

منابع:

تذکره شعرای کشمیر. محمد اسلم خان سالم کشمیری. صص ۲۰۵-۲۱۳؛ الذریعه. آقابزرگ
تهرانی. ج ۲/۹ ص ۵۹۰؛ ریاض الشعرا. علیقلی خان واله داغستانی. ذیل صامت اصفهانی؛
ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ص شام غریبان. لچهمی نرائن شفیق. اورنگ آبادی ص ۱۵۷؛
شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. صص ۲۶۶-۲۶۷؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور.
ص ۳۲۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج ۳ ص ۲۴۰۲؛ کاروان هند.
احمد گلچین معانی. صص ۶۹۶-۷۰۰؛ کلمات الشعرا. محمد افضل سرخوش. ص ۶۸؛
نتایج الافکار. محمد قدرت الله گوپاموی. ص ۴۲۱؛ نصرآبادی. میرزا محمد طاهر نصرآبادی.
ص ۳۴۷.

* ص ۱۸۷ میر عبدالغنی تفرشی

بیت زیر در ریاض الشعرا از وی نقل شده است:
یکبار اگر رخ خود آن دلربا نبیند
عاشق اگر نگردد از چشم ما نبیند

منابع:

تذکره الشعرا. محمد عبدالغنی خان. ص ۹۶؛ ریاض الشعرا. علیقلی خان واله داغستانی. ذیل
میر عبدالغنی تفرشی؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۳۷۸.

* ص ۱۸۸ میرزا مهدی عالی مشهدی

در صحف ابراهیم چنین وصف شده است:
در وادی سخنوری قدرت او به کمال بود، در تمام مملکت خراسان نظیر و همال نداشت.
شعر بسیار گفته و از هر قسم نظم به رشته تقریر سفته است. چنانکه خودش می گوید:
ز اشعار رنگین صد و سی هزار
نبوشتیم بر صفحه روزگار
بیت زیر هم در تذکره حزین ثبت نشده است:
ره دل می رود سالیک از آن رسوا نمی باشد
برون از خویش رفتن را صدای پا نمی باشد

منابع:

روز روشن. محمد مظفر حسین صبا. ص ۵۱۹؛ ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج ۲ ص ۱۲؛
صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۱۰۴؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور.
ص ۳۷۳.

* ص ۱۸۹ ابوالمعالی مشهدی

آنچه را که سایر منابع درباره ابوالمعالی نوشته اند رونویسی از تذکره حزین است.

منابع:

ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج ۱ ص ۲۷؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۲۴؛ نجوم السماء. محمدعلی کشمیری. ص ۲۴۴.

* ص ۱۹۰ سید عبدالله حسابی

نام وی فقط در تذکره حزین آمده است.

* ص ۱۹۲ میر معصوم اصیل

در سایر منابع مطلبی افزون بر نوشته‌های حزین نیامده است.

منابع:

روز روشن. محمد مظفر حسین صبا. ص ۵۷؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۱۰؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۴۵.

* ص ۱۹۳ میرزا سید رضا اصفهانی (مرگ: ۱۱۳۳ ه.ق)

وی معاصر شاه سلطان حسین صفوی بود. چند بیت زیر از او در تذکره‌های مختلف آمده است:

زیس پر شد به یاد لعل جان بخشی دل تنگم

صدای آب حیوان می کند گر بشکند رنگم

* * *

اشکم بین ز دیده چه بی تاب می رود تا چشم کار می کند این آب می رود

* * *

هر کس که چشم مست تو را یاد می کند خاموش می نشیند و فریاد می کند

* * *

تار و پود بسترش از رنگ و بوی گل کنید

آن بدن یک پیرهن از برگ گل نازک تر است

منابع:

آتشکده آذر. آذربایگدلی. به تصحیح جعفر شهیدی، ص ۱۸۱؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ص ۲/۹

ص ۳۶۴؛ روز روشن. محمد مظفر حسین صبا. صص ۲۹۸-۲۹۹؛ صبح گلشن. علی حسن. ص ۱۷۶؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۲۳۰؛ نگارستان سخن. سید نورالحسن بن محمد صدیق. ص ۳۲.

* ص ۱۹۴ میرزا ابوطالب حیات (مرگ: ۱۱۳۵.ق)

نام وی فقط در تذکره حزین آمده است.

منابع:

فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۱۷۴.

* ص ۱۹۴ میرزا زاهد علی سخا (مرگ: ۱۱۶۴.ق^۱)

واله داغستانی در ریاض الشعرا زندگی وی را اندکی گسترده تر بیان می کند: میرزا زاهد علی سخا ولد میرزا سعدالدین لاری در ایام اختلال اوضاع ایران به حکومت لار و بنادر معین شده، مدتها با افغانه کوششهای مردانه نمود. آخر الامر مغلوب ایشان شد، مدتی در اصفهان محبوس بود از جانب ایشان به حکومت بندرعباس مقرر شده به مقرر حکومت که رسید همچنان همت بر مخالفت آن جماعت گذاشته مدتها به آن منوال گذرانیده بالاخره تاب مقاومت نیاورده به معاونت فرنگیان به هندوستان آمده به استصواب برهان الملک بهادر به ملازمت پادشاه به منصب اعلی سرفرازی یافت و در سال ورود فقیر به هندوستان در سنه ۱۱۴۶.ق به دست زن مغنیه که در هندوستان به تعلق خاطر نگاهداشته بود به تحریک اغیار مسموم و در مقبره برهان الملک بهادر شاهجهان آباد مدفون گردید.^۲

چگونگی ورود وی به هندوستان از سفینه خوشگو به شرح زیر است:^۳

وی در عهد مبارک محمد شاهی به هندوستان جنت نشان رسید. پنج هزاری می کردند همتش سر به قبول فرو نیاورد، نواب برهان الملک سعادت خان بهادر به او

۱. سفینه خوشگو، بندر ابن داس خوشگو، دفتر سوم، ص ۱۹۳.

۲. ریاض الشعرا، علیقلی خان واله داغستانی، ذیل میرزا زاهد علی (سخا).

۳. سفینه خوشگو، بندر ابن داس خوشگو دفتر سوم، ص ۱۹۳-۱۹۵.

وعدۀ هفت‌هزاری شدن کرده بود، در همان نزدیکی غلام بچۀ مادر به خطای که با
زنش سر و کار داشت بهانه طواف مزار خواجه قطب‌الدین بختیار از خانه‌اش برآورده
بود و به اتفاق زن بی‌حیا زهری در کار او کرد تا جهان را بدرود کرد. وقت نزع این بیت
گفته پیش نثار محمدخان برادرزاده نواب برهان‌الملک که الحال شیرجنگ خطاب
دارد خواند:

چنان شد بی‌حلاوت زندگی چون کوهکن بر من

که گردد تلخ در کامم خورم گر آب شیرین را
از اتفاق آنکه قاتل نمک به حرام دیوان اشعارش نیز از روزگار برانداخت، حق‌تعالی او
را از بیخ براندازد.

اشعاری از میرزا زاهد لاری:

اعتباری نیست گرمیهای معشوقانه را شمع می‌خواهد برای سوختن پروانه را

* * *

تضمین مصرع خواجه حافظ شیرازی:

دوش کلکم بر زبان حرف لب دلدار داشت

بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت

بی‌گزندی کی میسر گشت احسانی ز خلق

چون فسونگر کیسه این قوم گویا مار داشت

* * *

به تمکینی برد مکتوب شوقم را که پنداری

زمقتلهای رنگین قاصدم پا در حنا دارد

* * *

به دلم خدنگ نازت به چه گیر پا نشسته

چو شکسته استخوانی که برو همان‌نشسته

سر و کار ما فتاده به بتی که بعد مردن

نرود به رهگذاری که غبار ما نشسته

زبالای تو امشب بر سر پروانه پیچیدم عجایب رسمانی از برای شمع تاییدم

* * *

نیست در مشرب ما باده کم از آب حیات
گشته تا شیشه تهی پر شده پیمانۀ ما

نشئه در باده گهر در صدف و بو در گل
آنقدر لطف ندارد که تو در خانه ما

* * *

جنونی کو که آرم در تصرف کوه و هامون را
کنم حک از نگین سنگ طفلان نام مجنون را

میان حسن و عشق از بس که باشد حس یکرنگی
کشد نقاش با هم صورت لیلی و مجنون را

به گلشن رفتم و از بس دلم بر بود از داغت
شکست از غم بنه فرق لاله چشم کاسه خون را

رسایهای عقل از نشئه صها بود یارب
چه حکمت بود رفتن در خم بی می فلاتون را

* * *

میر یا رب به دوزخ از کرم رند شرابی را
مروت نیست در آتش فکندن مرغ آبی را

* * *

آزرده ام زیار به حدی که بعد از این
صد بوسه گر دهد همه بر روش می زخم

* * *

ز شوق انبساطی در دل مکتوب پیدا شد
که هرچندش به رنگ غنچه پیچیدم چو گل و اشد

* * *

به لب حدیث فراق تو آشنا نکنم زبان به حرف جدایی چو خانه وا نکنم

هر جا که دو همدم بود امروز چو مقراض

دارند زی چشم بد از بهر جدایی؟

* * *

مرا به هجر رضا حالتی است چون غواص

که آب اگر گذرد از سرم نفس نکشم

* * *

کی کام ز هند بی وفا می خواهم هر چیز که خواهم از خدا می خواهم

چون سبحه به منصب صدی ساخته‌ام اما جاگیر کربلا می خواهم

منابع:

اسماء المؤلفین. اسماعیل پاشا بغدادی. ص ۷۶۷؛ تذکره شعرای پنجاب. خواجه عبدالرشید. صص ۱۷۱-۱۷۲؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج ۲/۹ ص ۴۳۴؛ ریاض الشعرا. علیقلی خان واله داغستانی. ذیل میرزا زاهد علی (سنا). ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج ۱ ص ۳۰۱؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس. محمد حسین رکن‌زاده آدمیت. صص ۶۳-۶۴؛ سفینه خوشگو. بندر ابن داس خوشگو. دفتر سوم. صص ۱۹۳-۱۹۵؛ شام غریبان. لجهمی نرائن شفیق اورنگ‌آبادی. ص ۱۳۶؛ شمع‌انجمن. محمد صدیق حسن خان. صص ۲۰۶-۲۰۷؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۲۶۲؛ مجمع‌النفائس. سراج‌الدین علی خان آرزو. صص ۵۶-۵۷؛ منتخب‌الاشعار. مردان علیخان مبتلا. ص ۶۷.

* ص ۱۹۵ میرزا نصیر خراسانی

مطالب صبح گلشن درباره میرزا نصیر خراسانی با آنچه که در تذکره‌حزین آمده یکی است.

منابع:

صبح گلشن. علی حسن. ص ۵۱۹؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۶۰۳.

* ص ۱۹۶ شاکرا تهرانی

در صبح گلشن آمده است که: «به وطن اصلی خیر باد گفته به وطن اصفهان اختیار

نمود و همین جا بر زمین آسود.»

دو بیت زیر از اوست:

همچون جرس زدوری یار یگانه‌ام فریاد خیزد از در و دیوار خانه‌ام

* * *

از کلام دیگران مستند و من خمیازه کش نشته‌ای از باده خود نیست چون مینا مرا
در فهرست نسخه‌های خطی فارسی ذکری از رباعیات وی با مشخصات زیر آمده است:
تهران، الهیات ۱۰/۵۴۲: د: با تاریخ ۱۳۱۲ در دفتر، رباعیهایی است در بی معنی بودن
سروده‌های حافظ از او و دیگران (۸۲-۸۴) [ف. الهیات ۱: ۳۲۲]

منابع:

الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج ۲/۹ ص ۴۹۳؛ ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ص ۳۳۴؛ صبح
گلشن. علی حسن. ص ۲۱۷؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل ص ۸۷؛ فرهنگ سخنوران.
عبدالرسول خیامپور. ص ۲۸۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی ج ۴ ص ۲۸۳۴؛
قاموس الاعلام. شمس‌الدین سامی. ص ۲۸۲۲.

* ص ۱۹۷ نوری دماوندی

محمدحسین اهل دماوند بود و در جوانی به اصفهان آمد و با صائب تبریزی معاشر
و مجالس بوده است. ^۱ ذبیح‌الله صفا در ج ۵/۲، صص ۱۳۳۰-۱۳۳۳ اطلاعاتی در
باره او نقل کرده است.

چند بیت زیر از اوست:

آنکه محراب‌دو عالم‌گوشه‌ابروی اوست
در دل هر ذره پنهان آفتاب روی اوست
طرفه صحرائی است صحرای سواد معرفت
حیرت نظاره آنجا شوخی آهوی اوست

۱. نصرآبادی، محمدطاهر نصرآبادی، ص ۴۰۷.

پیچ و تاب موج دارد در هوای گوهری
آنکه دریا را ز هرگرداب راهی سوی اوست
تا به لب بحر سرشکم اختر تبخاله داشت
حلقه گرداب رقص شعله جواله داشت

* * *

تا به وصف خط مشکینش رقم پرور شود
چون سر زلفش قلم فواره عنبر شود
جلوه اش در چشم عارف می زند موج ظهور
ماه من پنهان اگر چون آب در گوهر شود
دیوان وی برجای مانده و مشخصات آن به شرح زیر است:^۱
دانشگاه ۱۶۶/۲۵۹۱: مجموعه آقا محمد معینا اردوبادی مورخ ۱۱۰۴ گزیده‌ای
است (ص ۷۳۰-۷۳۳ متن و هامش) [ف. دانشگاه ۹: ۱۴۰۶]

منابع:

تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا ج ۲، صص ۱۳۳۰-۱۳۳۳ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج ۴/۹، ص ۱۲۳۰؛ روز روشن. محمد مظفر حسین صبا. ص ۸۵۲؛ ریاض الشعرا. علیقلی خان واله داغستانی. ذیل نام نورس دماوندی؛ ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج ۲ ص ۳۰۱؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۶۱۹؛ فهرست دانشگاه تهران. محمدتقی دانش‌پژوه ج ۹ ص ۱۴۰۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج ۳ ص ۲۵۸۷؛ منتخب الاشعار. مردان علیخان مبتلا. ص ۱۰۹؛ نصرآبادی. محمدطاهر نصرآبادی. ص ۴۰۷؛ نگارستان سخن. نورالحسن بن محمد صدیق. ص ۱۳۴.

* ص ۱۹۸ زایرای شوشتری (مرگ: ۱۱۲۶ ه. ق. ۲)
در تذکره شوشتر اینگونه از وی یاد شده است:

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، ص ۲۵۸۷.
۲. الذریعه، آقابزرگ تهرانی ج ۲/۹، ص ۴۰۰.

خواجه عبدالمحمد زایرا، فصیحی صاحب کمال و شاعری شیرین مقال بود و بالاصل شاگرد ملاکاسبی مسمی به محب علی است و در مدایح و اخشتو خان (۱۰۷۸ ه.ق) و حسین پاشای بصری و سایر معاریف آن عصر قصاید و مقطعات بسیار داشت که اکنون اکثر آنها از میان رفته و غزلیات و منظومات بسیار از او در مجموعه‌ها موجود است که از نسخه دیوان او که به نظر رسیده افتاده است و همواره با مشاهیر شعرا مانند میرزا طاهر وحید و شفیعی اثر و میزنجات و نجیبای کاشی و میرزا هادی شرر شیرازی و مخلصا و غیرهم همطرح و همداستان بود و تا عهد حکومت بیجن خان معمر شد و در سال بیست و شش وفات نمود و این غزل در دیوان او مذکور است:

مقام راحت و امنیت رضا اینجاست
 دلا به گوشه عزلت نشین که جا اینجاست
 که جای هم نفس و یار و آشنا اینجاست
 ز کینه خلوت دل را مکن غبار آلود
 همین بس است که آن خانه و خدا اینجاست
 میان کعبه و دل امتیاز اگر خواهی
 لباس کعبه فیض است ظلمت شبها
 مراد اگر طلبی قبله دعا اینجاست
 در آبه حلقه افتادگان و فیض بخواه
 که همچو خاک نجف خاک اولیا اینجاست
 بود زمرگ غم اهل دین زمانه و من
 چو شمع داغ از این زندگی بلا اینجاست
 کجا رویم که بیت الحرام ما اینجاست
 نمی نهیم چو خم پا برون زمیخانه
 خجل ز زندگی درد بی دوا اینجاست
 به گنج فقر که آسودگی مرا اینجاست
 که کعبه و حرم و زمزم و صفا اینجاست
 ز طوف کوی تو زایر نمی رود جایی
 چند تک بیت از او:

در پیش آنکه یافته فتح از شکستگی
 بهتر بود ز صف شکنی کسر شأن خویش

* * *

قرب حق با خودی از ترک تعلق نشود
 نیست ممکن که زیک نفی برآید اثبات

* * *

هر دم استقبال گردی می کند پیک نظر
 بر سر راهش چو چشم انتظار افتاده‌ام

منابع:

تذکره شوستر. عبدالله شوستری متخلص به فقیر. صص ۱۲۰، ۱۳۹-۱۴۲؛ الذریعه. آقا بزرگ تهرانی. ج ۲/۹ ص ۴۰۰؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۷۸؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۲۴۶.

* ص ۱۹۹ میرزا هاشم آرتیمانی (مرگ: ۱۱۳۴ ه.ق)

میرزا هاشم از سادات بلند مرتبه آرتیمان در اطراف همدان بود. تخلص وی در ابتدا «اسم» بود هنگام ورود به اصفهان و آشنایی با حزین از وی درخواست تخلص می‌کند، حزین پس از انتخاب تخلص «دل» این رباعی را برایش می‌فرستد:

ای ماه دو هفته کاملت می‌خوانم نور دل و شمع محفلت می‌خوانم
 اظهار تخلص تو نمودی به حزین خود جان جهانی و دلت می‌خوانم

واله داغستانی در ریاض الشعرا خصوصیات اخلاقی او را بیان کرده و او را به داشتن مشربی به غایت وسیع و طبعی بی‌نهایت کریم می‌ستاید و می‌گوید: «اغلب در لباس نمد و جامه درشت گذرانیده و چاکران و خدمه را به لباس فاخر و وضع اهل تجمل می‌داشت.» چگونگی کشته شدن وی در برگیرنده بعضی از واقعیت‌های تاریخی حکومت شاه سلطان حسین صفوی است و اینکه برای دفاع از این آب و خاک هیچ انسجام و سازماندهی مرکزی در کار نبود مگر حمیت‌های فردی و مقاومت‌های محلی که نتیجه‌اش جز شکست و فروپاشی نبود، اینک عبارات ریاض الشعرا:

«با آنکه فتنه عظیمی که افغانه ماعنه دارالسلطنه اصفهان را محصور داشتند، ایشان از فرط حمیت و مردانگی جمعی از سادات منصوبان خود و ملازمان همگی دوستان نفر سوار و پیاده را اختیار و از خانه خود سوار شده به عزم محاربه اعدا به سپاه حاکم همدان ملحق گردید در دو منزلی اصفهان افغانه را استقبال نموده حربی سخت اتفاق افتاد بالاخره حاکم همدان تاب مقاومت نیاورده به اتمام سپاه فرار اختیار و آن هاشمی شیردل با یاران خود در معرکه پای ثبات استوار، چنان گرم کارزار شد که آن لشکر انبوه را مشغول نموده مجال تعاقب گریختگان احدی را نماند و در آخر روز که

یراق کمانداری تمام شده بود هجوم افاغنه ایشان را در میان گرفته تمامی، سوای آن پنج کس که گریخته بودند شربت شهادت چشیدند.»
این چند بیت از اوست:

گل باغ کی به چشم من زار آید ای دوست
ز فشار پنجه غم چو رمدم در آتش افکن
که به دیده بی جمالت مژه خار آید ای دوست
دل خون گرفته دیگر به چه کار آید ای دوست

* * *

ترک من و رسم دلربایی نکنی
ترسم که بمیرم و نبینم دگرت
دوری ز تو مرگست جدایی نکنی
ای عمر عزیز بی وفایی نکنی
این رباعی را میرزا یوسف تبریزی متخلص به عزیز به نام خود در نزد راقم حروف خوانده و شیخ محمد علی حزین منسوب به میرزا هاشم نموده «العلم عند الله».

منابع:

الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج ۱/۹ ص ۳۲۸؛ روز روشن. محمد مظفر حسین صبا. ص ۲۶۱؛ ریاض الشعرا. علیقلی خان واله داغستانی. ذیل نام میرزا هاشم آرتیمانی. ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ص ۲۴۱؛ صبح گلشن. علی حسن. ص ۱۶۴؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۶۴؛ منتخب الاشعار. مردان علیخان مبتلا. ص ۶۰؛ منتخب اللطایف. رحیم علیخان ایمان. ص ۱۸۱-۱۸۲؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۲۱۰؛ قاموس الاعلام. شمس الدین سامی. ص ۲۱۵.

* ص ۱۹۹ میرزا اسماعیل ایما (مرگ: ۱۱۳۲ هـ.ق)
وی از شعرای معاصر سلطان حسین صفوی است که با میرنجات و شفیعی
شیرازی دو شاعری که حزین به تفصیل از آنها سخن رانده دوست و معاشر بوده
است. شغل وی علاقبندی بود.

۱. تذکره الشعرا، محمد عبدالغنی خان، ص ۲۳؛ ریاض العارفین، آفتاب رای لکهنوی، ص ۹۶؛ ریاض الشعرا، علیقلی خان واله داغستانی، ذیل میرزا اسماعیل ایما.

چند نمونه از اشعار ایمای اصفهانی:

چاره زمی کن دل افسرده را گرم نگهدار هوا خورده را

* * *

بس که حرف حق کسی در دهر نتواند شنید

گیرد اول در اذان گفتن مؤذن گوش را

* * *

مضمون کسی گل نکند از سخن ما کی سبزه بیگانه برآرد چمن ما

* * *

خصم را غافل گرفتن نیست از مردانگی پشه با این ناتوانی میزند اول صدا

* * *

صحبت اریاب غفلت داد هشیاری مرا از صدای خواب این قوم است بیداری مرا

* * *

حکم قتل اگر آن شوخ جفاکیش کند عمر کم فرصتم از شوق به سر می آید

* * *

مال ظالم می شود دایم نصیب دیگران شمع هرگز خانه زنبور را روشن نکرد

* * *

به او در وصل هم مکتوب می باید فرستادن

ز حرف آشنا از بس که خود را دور می گیرد

* * *

بی وعده آمد امشب آن مرهم دل ریش همچون گلی که آید در غیر موسم خویش

* * *

راه می گردانی از من هر کجا بینی مرا از چه راهست اینقدر ای شوخ تغییر سلوک

* * *

کی بود فکر ترقی در دل دیوانه ام خوش هوا از پستی دیوار باشد خانه ام

* * *

مژده بر هم زدن اهل نظر مقراض است

بهر قطع نظر از دولت دنیا کردن

* * *

مدح یک سلسله از بهر تو باید کردن
همچو شعری که بگویند برایش غزلی

* * *

حریص کی به جهان عیش دلپذیر کند
کجا گرسنه تواند که خواب سیر کند

* * *

تابه کی گویی ز دنیا بگذرم
چون جرس باید سخن در راه گفت

* * *

دل به معشوقه سپارم که به از معشوق است

زن پرستاری بیمار به از مرد کند

* * *

شیوه تعزیه وارث مُمسک این است
که کند روز عزا باز سر همیان را

مشخصات نسخه خطی دیوان وی به شرح زیر است:^۱

— دانشگاه ۲۶۱۸/۸: نستعلیق نزدیک ۱۱۴۰ (س ۴۶۹-۴۷۲) منظومه‌ای است.

آغاز:

ممکن نیست که ترتیب دهم دیوان را
نتوان کرد به یک جلد پرزادان را

منابع:

تذکره الشعرا. محمد عبدالغنی خان؛ ص ۲۳؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج ۱/۹ ص ۱۱۴؛ روز روشن.
محمد مظفر حسین صبا. ص ۹۵؛ ریاض الشعرا. علیقلی خان واله داغستانی. ذیل نام میرزا
اسماعیل ایما؛ ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج ۱ ص ۹۶؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان
خلیل. ص ۱۶؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۷۲؛ فهرست کتابخانه مجلس.
عبدالحسین حائری. ج ۹ ص ۱۴۸۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج ۳ ص ۲۲۴۵؛
منتخب الأشعار. مردان علیخان مبتلا. ص ۳۸؛ منتخب اللطایف. رحیم علیخان ایمان. ص ۷۲.

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، ص ۲۲۴۵.

* ص ۲۰۰ میرزا باقر حضوری قمی

در تمام تذکرها از شخصی به نام حضوری قمی نام برده شده که معاصر شاه تهماسب صفوی است و در اواخر سال ۱۰۰۰ ه. ق در نجف درگذشته است بنابراین این شخص نمی تواند از دوستان حزین باشد که در یک قرن بعد به دنیا آمده است. نام این شخص در فرهنگ سخنوران ص ۱۶۸ به عنوان یکی از دوستان حزین ذکر شده است.

* ص ۲۰۱ میر عسگری قمی

وی برادر نورالدین قمی متخلص به اکسیر است.

چند بیت زیر از او در تذکرها ریاض العارفین و روز روشن آمده است:

شاهی که به کربلا ظفرباب نشد	گردون بمراد او... یاب نشد
گردید چو تشنگی بر او مستولی	حیرت دارم چرا فلک آب نشد
* * *	

بر رخ نشسته گرد ملامت بسی مرا	نبود عجب اگر شناسد کسی مرا
-------------------------------	----------------------------

منابع:

روز روشن. محمد مظفر حسین صبا. ص ۵۴۴؛ ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج ۲ ص ۳۲؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۳۹۱.

* ص ۲۰۱ میر نوراکسیر کهین

چند بیت زیر از نوراکسیر کهین است که در تذکره حزین ذکر نشده است:

به دوران اگر دست تنگی نباشد	رخ مرد را زرد رنگی نباشد
مکانی برایت به از دل ندارم	اگر عیب این خانه تنگی نباشد
چه رو بر قفا کرد مژگان شوخت	که این رسم ترکان جنگی نباشد

* * *

نه همین عزت به بزم اهل عشرت داشته است

دختر رز هر کجا بوده است حرمت داشته است

منابع:

الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج ۱/۹ ص ۸۹؛ روز روشن. محمد مظفر حسین صبا. صص ۷۲، ۶۵؛ ریاض الشعرا. علیقلی خان واله داغستانی. ذیل نام نورا کسیر کھین؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۱۲؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۵۲؛ مکتب وقوع. احمد گلچین معانی. صص ۸۳-۸۶.

* ص ۲۰۲ عبدالمولی اصفهانی

رباعی زیر از وی در نگارستان سخن آمده است:

آسان بر آن نگار نتوان رفتن
بی دیده اشکبار نتوان رفتن
گردیست میان ما و جانان هستی
تا ننشیند غبار نتوان رفتن

منابع:

فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۳۸۱؛ نگارستان سخن. نورالحسن بن محمد صدیق حسن خان. ص ۶۰.

* ص ۲۰۳ ملا محمد نصیر فایض ابهری اصفهانی (تولد: ۱۰۴۴ ه؛ مرگ: ۱۱۳۴ ه)

مولا محمد نصیر فرزند استاد قاسم ابهری در یکی از بلوکات اصفهان به نام «ابهر»^۱ زاده شد. وی شاگرد میرزا صائب بود و نخست در مدرسه جزوه کشی می کرد.^۲ در سفینه خوشگو نقل شده که در زمان جهانگیر به هند رفت و در خدمت قاسم خان مصاحبت تمام پیدا کرد و با معاصران خود پنجه در پنجه می زد. قصاید بسیار در مدح شاه سلطان حسین صفوی گفته است. در یکی از این قصاید از شیوه انوری پیروی کرده و صله ای نیکو و قابل از آن شاه دریافت کرده است، دو بیت از آن قصیده که در وصف اسب شاه سلطان حسین است در اینجا نقل می شود:

اشهبت را به دامن صحرا لاله خواهد که داغ ران باشد

۱. ریاض العارفین، آفتاب رای لکهنوی، ص ۷۱.

۲. شمع انجمن، محمد صدیق حسن خان صص ۳۵۹-۳۶۰؛ خزانه عامره، غلامعلی آزاد بلگرامی، ص ۳۶۸.

جستن از آرمیدنش پیداست همچو تیری که در کمان باشد.^۱
 به هنگام محاصره افغانها در سن ۹۰ سالگی به مرگ طبیعی در اصفهان
 درگذشت. در شمع انجمن و خزانه عامره یکسان درباره اش قضاوت شده است و هر
 دو تذکره وی را اینگونه معرفی می کنند:

اطوار عجیبه داشت و در مجلس آرای و نقالی و ندیم پیشگی منفرد زیست.^۲
 صاحب خوشگو اشعارش را پخته و طبعش را نیرومند می داند.
 چند بیت از اشعار وی:

گردون در کینه می زند جورنگر جانان غم دل نمی خورد طور نگر
 مطرب حرفی نمی زند حال ببین ساقی قدحی نمی دهد دور نگر

* * *

نمی دانست بلبل بود تا سیر چمن کارش
 که آخر می گدازد هجر گل در بوته خارش
 نیفشانم به روی بستر او گل از آن ترسم
 که سازد گردش رنگ گلی از خواب بیدارش

* * *

با ما به گردشی چکند روزگاریها ما دیده ایم گردش چشم تو بارها
 دود از بنفشه زار بر آورده طره ات آتش زده است روی تو در لاله زارها

* * *

گل رفت و عندلیب ازو یادگار ماند دادیم اگر زدست یکی را هزار ماند

* * *

فتح از سر مژگان بود ابروی بتان را پیکان دم شمشیر کند پشت کمان را

* * *

چشم بگشا اگرت دیده بینایی هست که نهان از نظر خلق تماشایی نیست.

۱. خزانه عامره، غلامعلی آزاد بلگرامی، ص ۳۶۹.

۲. شمع انجمن، محمد صدیق حسن خان، صص ۳۵۹ - ۳۶۰؛ خزانه عامره، غلامعلی آزاد بلگرامی، ص ۳۶۸.

مثنوی در تعریف بسم الله دارد.
دیوان وی به شماره ۵۴۳۳ در الذریعه ج ۳/۹ بخش سوم ص ۸۰۵ ثبت شده است.
نسخه‌ای خطی از مثنوی قضا و قدر وی با مشخصات زیر به ثبت رسیده است.^۱
تهران، دانشگاه ۲۴۴۴/۳۶: عبدالکریم نجاریاشی در کابل و قندهار
۱۱۸۹-۱۱۹۵ (ص ۳۲۴) [ف: دانشگاه ج ۹ ص ۱۱۲۶] مثنوی قضا و قدر در ضمن
جنگی از عبدالکریم نجاریاشی قندهاری در قندهار و کابل در سالهای ۱۱۸۹
و ۱۱۹۵ گردآوری شده است و مشخصات آن به شرح زیر است:
قضا و قدر فیض ابهری: داستان کودک اصفهانی و مقدمات دیوارسک واقعی (۳۲۴)^۲.

منابع:

تذکره حسینی. حسین دوست سنهلی. ص ۲۵۳؛ تذکره الشعرا. محمد عبدالغنی خان. ص ۹۸؛
خزانه عامره. غلامعلی آزاد بلگرامی. صص ۳۶۸-۳۷۳؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج ۳/۹
ص ۸۰۵؛ ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج ۲ ص ۷۱؛ شمع انجمن. محمد صدیق
حسن خان. صص ۳۵۹-۳۶۰؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. محمد تقی دانش پژوه
ج ۹ ص ۱۱۲۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی. ج ۴ ص ۳۰۴۷؛ مینودریا
باب الجنة. محمدعلی گلریز. ص ۸۸۵؛ نتایج الافکار. محمد قدرت الله گوپاموی. صص ۵۴۵-۵۴۶.

* ص ۲۰۶ ملا محمد باقر فیض مازندرانی

مطالب ریاض العارفین در باره این شخص رونویسی از تذکره حزین است.

منابع:

ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ص ۱۳۶؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۱۱۵.

* ص ۲۰۷ ملا محمد تقی تعظیم مازندرانی

منابع:

ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ص ۱۳۶؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. ص ۹۹؛

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۴، ص ۳۰۴۷.

۲. فهرست دانشگاه، ج ۹، ص ۱۱۲۶.

صحف ابراهیم: علی ابراهیم خان خلیل. ص ۳۴؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۱۱۵.

* ص ۲۰۸ ملامحمد امین واصل گیلانی (مرگ: ۱۱۱۵ هـ ق)

ملا محمد امین در تذکره نصرآبادی^۱ فرزند درویش محمد لاهیجی معرفی شده است. وی از گیلان به تبریز رفت و از مقربان درگاه میرزا ابراهیم وزیر آذربایجان شد. بعد از آن به مشهد مقدس مشرف شد و در این شهر با ملامحمد امین اسطرلاب ساز بحثهای فراوان داشت. سرانجام به اصفهان آمد و در مدرسه حاج محمدباقر مهابادی ساکن و به تحصیل مشغول گشت.

اشعار زیر به نام وی ثبت شده است:

در کار عقده بیشتر از اضطراب شد
بی جوهران به تربیت آدم نمی شوند
افتد گره به رشته چو پریچ و تاب شد
شبم به بوی گل نتواند گلاب شد

* * *

تا دیده ماه تازگی سبب غمبش
می کشت ننگ کامروایی دل مرا
از بس گزید هیچ نماند است از لبش
شادم که روزگار نفهمید مطلبش

* * *

جاهل زخموشی مگر از عیب برآید
جز بستن لب نیست دوا بوی دهان را

* * *

در حقیقت عینکی بهتر ز پشت چشم نیست

دیده چون بستی دو عالم را تماشا می کنی

* * *

بر جبهه گره آنکه زنادانی خود زد
دل چو بیناشد ز نور حق نظر درکار نیست
مشتی است گره کرده به پیشانی خود زد
در چو وا شد حلقه بیرون در درکار نیست

* * *

سربلندیهای ما تاریک دارد راه را
شمع تاننشست از پا پیش پای خود ندید

۱. نصرآبادی، میرزا محمد طاهر نصرآبادی، صص ۳۵۲-۲۵۳.

به شکوهات چه شود باز چشم گریانم فتد زاشک گره بر زبان مژگانم

* * *

بعد مردن می شود آخر ره کوتاه ما شمع سان اندازه عمر است طول راه ما

* * *

مگو قطع بیابان فنا کی می توان کردن
به یک پا همچو شمع این راه را طی می توان کردن

* * *

حنای دست تو را هر که دید می داند که جوی شیر لبالب ز خون فرهاد است

* * *

لعلت که دایم از جگرم قوت کرده است خون مرا به شیشه چو یاقوت کرده است

* * *

هر زمین از سایه زلف تو باغ بلبل است بر کف پایت حنا چون رنگ بر روی گلست

* * *

منت احسان صاحب حرمتانم گشته بود گر نمی شد دستگیر از فقر بی دامانیم

* * *

به این دو قرص کسی تا به کی معاش کند چو آسمان دنی نان به شیشه مالی نیست

* * *

زیاد غیر می گردد به دل یاد خدا کمتر
چو پر شد خانه می باشد به صاحبخانه جا کمتر

* * *

به نامداری خود تا سری بر آوردم فلک چو خاتم از کینه سنگ بر سر کوفت

* * *

نصر آبادی می گوید:

مثنوی دارد مسمی به خلوت راز در بحر «تحفة العراقین» این چند بیت از آن است:

تعریف براق

چتر بالت به گاه پرواز بر تارک عرش سایه انداز

نقش سم تبست ماه و خورشید
بر سطح سپهر مانده جاوید
یعنی سفر تمام کردی
نه دایره را دوگام کردی
تعریف ذوالفقار

ای صف شکن صفوف اعدا
در صنع (وضع) وجود خارجی لا
بر سطح تو جوهری که پیدا است
الحق دام شکار اعدا است
رباعی

دانا هر چند خوارتر می گردد
در رتبه بزرگوارتر می گردد
چون جاده وجود اهل دانش هر دم
پامال شد آشکارتر می گردد

منابع:

ریحانة الادب. محمد علی مدرس. ج ۶ ص ۲۹۰؛ سفینه خوشگو. بندر ابن داس خوشگو. حرف
و؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. ص ۵۱۲؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور.
ص ۶۳۹؛ نصرآبادی. میرزا محمد طاهر نصرآبادی. صص ۳۵۲-۳۵۳.

* ص ۲۰۹ آقارضا (مرگ ۱۱۳۵ ه.ق.)

وی در اصفهان به هنگام حمله افغانه درگذشت. چند بیت زیر در تذکره حزین ذکر نشده است:
مدعی منکر جانبازی عشاق تو بود
زان میان تیغ تو ما را به شهادت طلبید

* * *

چو آبی در صف آلودگان پرهیز کمتر کن
که اینجا منزلت هر کس به مقدار گنه دارد

* * *

بیابان بلا خاری ندارد
که از دامان من تاری ندارد

* * *

خلوت طلب برای چه می گشت هر زمان
گر مدعی زوصل تو صد مدعا نداشت

منابع:

الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج ۲/۹ ص ۳۶۷؛ روز روشن. محمد مظفر صبا. ص ۲۹۸؛ ریاض الشعرا.

علیقلی خان واله داغستانی. ذیل آقارضا اصفهانی؛ صبح گلشن. علی حسن. ص ۱۷۵؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۷۱؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۲۳۰؛ قاموس الاعلام. شمس الدین سامی. ص ۲۲۸۵؛ نجوم السماء. محمدعلی کشمیری. ص ۲۰۴.

* ص ۲۰۹ محمد محسن طالع گیلانی

بیت زیر از وی در صحف ابراهیم نقل شده است:

ز خون دل حنا بستم به دست گل‌عذار خود

ندارد هیچکس دل‌بستگی چون من به یار خود

منابع:

شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. ص ۲۷۶؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۹۵؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۳۵۲.

* ص ۲۱۰ ماهر گیلانی

در سایر منابع افزون بر نوشته‌های حزین مطلب دیگری در باره ماهر گیلانی نیامده است.

منابع:

شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. ص ۴۳۱؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۵۰۶.

* ص ۲۱۰ مولانا شمس الدین محمد گیلانی

اطلاعات حزین درباره شمس الدین محمد گیلانی از سایر منابع کامل تر است.

منابع:

فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۵۲۲؛ نجوم السماء. محمدعلی کشمیری. ص ۲۲۴.

* ص ۲۱۱ میررضی فاتح گیلانی (مرگ: ۱۱۴۵ هـ. ق^۱)

میرزا محمد رضی مشهور به فاتح در رشت به دنیا آمد. در جوانی از گیلان به اصفهان

۱. باتوجه به نگارش متن تذکره المعاصرین در سال ۱۱۶۵ هـ. ق و توجه به این نکته که حزین سال مرگ فاتح گیلانی را بیست سال قبل از تحریر این تذکره، ذکر می‌کند. این تاریخ تقریبی درست به نظر می‌رسد.

رفت و از آنجا عازم هندوستان شد. مدتی در دهلی اقامت کرد و بعد از آن به قصد زیارت مکه معظمه راه حجاز را در پیش گرفت. در گجرات^۱ در میانه قصبه سرونج و بلده اجین دزدان به طمع مالی که نداشت وی را کشتند.^۲
اشعار زیر که در تذکره حزین ذکر نشده است:

هست در کوی یار خانه ما لن ترانی بود ترانه ما

* * *

مطلب ما دیگر و مقصود موسی دیگرست

عاشقان را با نظربازان نماند کارها

* * *

رسواست هر که شیفته گلرخان شود در پرده بوی گل نتواند نهان شود

* * *

ما درس جز حدیث خموشی نخوانده ایم در بزم ما اشاره کم از قیل و قال نیست

* * *

دو رکعت کز سر هر دو جهان برخاستن باشد

به هر کس کو به شرع عشق بالغ گشت واجب شد

* * *

همان پروانه بزم حضورم من که می گشتم ترا گرد سری بی بال و پر در کنج تنهایی

منابع:

تذکره الشعراء. محمد عبدالغنی خان ص ۹۷؛ روز روشن. محمد مظفر حسین صبا. ص ۵۹۲؛
ریاض العارفین. رضاقلیخان هدایت. ص ۲۲۷؛ شام غریبان. لجهمی نرائن شفیق اورنگ آبادی.
ص ۲۱۲؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۱۱۷؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول
خیامپور. ص ۴۲۵؛ کاروان هند. احمد گلچین معانی. ص ۹۶۹؛ نامها و نامدارهای گیلان. جهانگیر
سرتیپ پور. ص ۳۶۴؛ نگارستان سخن. نورالحسن بن محمد صدیق حسن خان. ص ۷۱.

۱. صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، ص ۱۱۷.

۲. تذکره الشعراء، محمد عبدالغنی خان، ص ۹۷.

* ص ۲۱۲ ملامختار نهاوندی

دیوان این شخص در الذریعه ج ۳/۹ ص ۱۰۱۷ به شماره ۶۶۲۲ ذکر شده است. در فهرست نسخه‌های خطی فارسی از دیوان مختار نام برده شده است که دنباله نام این شخص مشخص نیست به هر حال مشخصات این دیوان به شرح زیر است:

بنگال، ایشیاتک (آسیایی) ۱۲۱ دیوان (۱۱۴۵):
شکسته، فرسوده، تاریخ یاد نشده [ف. بنگال: ۱۱۵]

منابع:

الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج ۳/۹، ص ۱۰۱۱؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. ص ۴۳۱؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۵۲۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج ۳ ص ۵۲۱۹.

* ص ۲۱۲ میرزا باقر مرجع اصفهانی

منابع:

صبح گلشن. علی حسن. ص ۴۰۱؛ فرهنگ سخنوران عبدالرسول خیامپور ص ۵۳۴؛ قاموس الاعلام. شمس‌الدین سامی. ص ۴۲۵۸.

* ص ۲۱۳ میرزا مهدی الهی تبریزی

ذکر نام وی در تذکره‌ها توأم با تعریف و تمجید فراوان است مگر در تذکره حزین که با دیدی انتقادی به افکار و عقاید و چرخشهای مختلف اندیشه وی می‌نگرد و خوب را از بد جدا می‌سازد و واقعیت را آنگونه که خود بدان معتقد بوده است بیان می‌کند.

منابع:

دانشمندان آذربایجان. محمد علی تربیت. ص ۴۹؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج ۱/۹ ص ۹۲؛ روز روشن. محمد مظفر حسین صبا. ص ۷۴؛ سخنوران آذربایجان. عزیز دولت‌آبادی.

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، ص ۲۵۱۹.

صص ۲۱۱-۲۱۳؛ صبح گلشن. علی حسن. ص ۳۵؛ صحف ابراهیم. غلی ابراهیم خان خلیل.
ص ۱۲؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۵۵.

* ص ۲۱۵ ملک معین خرم آبادی

مطالب سایر تذکرها در باره خرم آبادی رونویسی از تذکره حزین است.

منابع:

صبح گلشن. علی حسن. ص ۴۳۴؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۵۵۵؛
قاموس الاعلام. شمس الدین سامی. صص ۴۳۳۴.

* ص ۲۱۶ ملا علی اعلی اصفهانی (مرگ: ۱۱۳۶ ه.ق)

حزین کاملترین شرح حال را در باره ملا علی اصفهانی آورده است.

منابع:

احوال و آثار خوشنویسان. مهدی بیانی. ج ۱ و ۲ ص ۴۳۵؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول
خیامپور. ص ۴۷.

* ص ۲۱۸ محمد علی بیگ دیهیم (مرگ: ۱۱۰۵ ه.ق)

مطالب سایر منابع در باره این شاعر رونویسی از تذکره حزین است.

منابع:

الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج ۱/۹ ص ۳۳۶؛ روز روشن. محمد مظفر حسین صبا. ص ۲۷۱؛
فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۲۱۴؛ مشار. خانبابا مشار. ص ۲۴۱.

* ص ۲۱۸ محمد علی بیگ افسر

محمد علی بیگ افسر اصفهانی از غلامزادگان صفویه بود. ^۱ در جوانی در دوره عالمگیر

۱. شیخ احمد علی خان هاشمی سندیلوی در مخزن الغرائب، صص ۲۶۶-۲۶۷ معززخان افسر
و محمد علی بیگ افسر را دو فرد انگاشته و تحت دو شماره ۱۹۰ و ۱۹۱ نام آنها را ذکر کرده و بدین ترتیب

پادشاه (۱۰۶۹-۱۱۱۸ ه.ق) به هند رفت و اقتداری بهم رسانید و به معززخان ملقب شد و سرانجام در بنگاله درگذشت. در سفینه خوشگو آمده است که وی دیوان غزل و رباعی دارد^۱ ولی این مطلب را من در جای دیگری نیافتم.

چند نمونه از اشعار وی:

اعراب کرده نامه فرستم به نزد دوست
یعنی که کرد هجر تو زیر وزیر مرا

* * *

گفتی ز گریه‌های تو ترسید چشم من
بگذار نور دیده من این بهانه را

* * *

تا کند هر دم به رنگ دیگری ما را اسیر
کاکل او دام دیگر زلف دام دیگر است

* * *

دارم دلی که هرگز نشکسته خاطر من را
بیمار گشته از غم پرهیز اگر شکسته

* * *

نمی‌خواهم که گردد ناخن من بند در جایی
مگر خاری برآرم گاهگاهی از کف پای

* * *

به آن اکراه در آینه عکس خط خود بیند
که پنداری به مصحف می‌کند نظاره ترسایی
به رنگ سرمه می‌دادند جا در دیده اصف
اگر می‌بود اندک مردمان را چشم بینایی

* * *

هرچند خراب و خسته و ناشادم
یک ساغر باده می‌کند آبادم
قصه که چون ترازوی باده فروش
کردند برای می‌کشی ایجادم

* * *

منابع:

تذکره الشعراء. محمد عبدالغنی خان. ص ۱۶؛ تذکره شعرای کشمیر. محمداسلم خان سالم کشمیری. صص ۱۷-۱۸؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج ۱/۹ ص ۸۳؛ روز روشن. محمد مظفر حسین صبا.

۱. سفینه خوشگو، بندر ابن داس خوشگو، صص ۲۱۴-۲۱۵.

دچار اشتباه شده است.

ص ۶۳؛ سفینه خوشگو. بندر ابن داس خوشگو. دفتر سوم. صص ۲۱۴-۲۱۵؛ شام غریبان.
لجهمی نرائن شفیق اورنگ آبادی. صص ۴۰-۴۱؛ صبح گلشن. علی حسن. ص ۲۹؛
صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص الف؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور.
ص ۴۷؛ قاموس الاعلام. شمس الدین سامی. ص ۱۰۰۱؛ کاروان هند. احمد گلچین معانی. ص ۸۰؛
مخزن الغرائب. احمد علی خان هاشمی سندیلوی. ص ۲۶۶.

* ص ۲۱۹ ابراهیم ضابط اصفهانی

مطالب تذکره‌های زیر در باره ضابط اصفهانی رونویسی از تذکره حزین است.

منابع:

روز روشن. محمد مظفر حسین صبا. ص ۴۸۸؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۹۴؛
فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۳۴۵.

* ص ۲۱۹ میرزا محمد جعفر راهب^۱ (مرگ: ۱۱۱۶ ه.ق)

وی از سادات طباطبائی و نواده فاضل مشهور میرزا رفیعی نائینی است. از جانب
مادر نسبتش به سلطان‌العلما خلیفه سلطان می‌رسد. وی از جمله کسانی بود که به
هند سفر کرد ولی بعد از مدتی به اصفهان بازگشت.

صاحب خزانه عامره در صص ۲۴۶-۲۴۷ در کتابش می‌گوید: فقیر هرگاه از ملک
سند به کشور هند برگشت و وارد لاهور گردید میرزا امامقلی برادر خرد میرزا جعفر
در رفاقت علیقلی خان واله داغستانی برخورد و تا دهلی به اتفاق مسافت طی کردند
ذکر میرزا جعفر اکثر از زیان این هر دو عزیز استماع افتاد. غلام حیدر سلمه‌الله تعالی
خلف‌الصدق میر محمد یوسف که حسن خاتمه این صحیفه به نام اوست از وطن
کتابتی به فقیر فرستاد و در آنجا می‌نویسد که در شهر بنارس سنه اربع و سبعین و مائة
والف با میرزا علی بن میرزا جعفر راهب ملاقات دست داد از احوال پدر خود

۱. تذکره نصرآبادی، میرزا محمد طاهر نصرآبادی، ص ۴۱۴، نام وی را راهب رنانی اصفهانی ذکر کرده
است و علتش بنا بر نقل وی آن است که راهب در قبیله رنان از اعمال اصفهان زاده شد.

می گفت. اشعار راهب جمع نشد اگر مجموع اشعار او فراهم می آمد تا چهل پنجاه هزار می شد، اقسام سخن دارد از غزل و قصیده و رباعی و غیره نادر شاه نامه نیز به نظم آورده، دیوان او پنج شش هزار بیت نزد میرزا علی رضا دیده شد. راهب هرگاه این دو بیت اخیر نظم کرد با میرزا علی رضا پسر خود گفت: اگر میرزا صائب درین وقت زنده بود و این دو بیت پیش او می خواندم اگر هیچ صله نمی داد یک گل، خود البته مرحمت می کرد:

در چمن چون لب لعل تو گهربار شود غنچه گل گره خاطر گلزار شود
شب زبسی تابی اشک است دلم بی آرام دایه در رنج بود طفل چو بیمار شود
بنابر نوشته نصرآبادی طبعش خالی از لطفی نبوده شعر بسیار به مجموعه
ملاقدرتی اصفهانی نوشته است. وی در اصفهان درگذشت و در گورستان آب بخشان
از حومه بیدآباد به خاک سپرده شد.^۱

میرسیدعلی مشتاق در تاریخ وفات وی سروده است:

«راهب صد حیف زین جهان رفت» = ۱۱۶۶ ه.ق

درالذریعه دیوان وی به شماره ۲۰۷۵ در جلد ۹/۲ ص ۳۵۳ معرفی شده است.

ریاض الشعراء، اشعار زیادی از وی آورده است که عیناً نقل می شود:

ز شوق وصل تو بر لب رسیده جانی هست

وصیّت است بیا تا مرا زبانی هست

اگر ز تیغ تو بی بهره ام به این شادم

که از خدنگ تو بر دل مرا نشانی هست

بده به قیمت دل هر چه می دهی که مرا

نه فکر سود و نه اندیشه زبانی هست

به احتیاط نظر می کند به گل بلبل

در آن چمن که چو شبنم نگاهبانی هست

۱. نصرآبادی، میرزا محمد طاهر نصرآبادی، ص ۴۱۴.

به شمع نوبت گفتار کی رسد راهب

به محفلی که چو من آتشین زبانی هست

* * *

افکنده به پا سلسله آن زلف دو تا را
نه مزده و صلی نه پیامی نه حدیثی
تا چند سر زلف تو در دست نسیم است
آسوده‌ام از غارت زلفش من بیدل
صد عقده غم از دل غمدیده راهب
آراست برای دل ما دام بلا را
در کوی تو بستند مگر باد صبا را
می‌پسند پریشان‌تر از این خاطر ما را
از درد چه غم رهرو بی‌برگ و نوا را
بگشاید اگر باز کنی بند قبا را

* * *

ضعف تن بس که مرا مانع شبگیر شده است
به اسیران بلا هیچ نمی‌پردازد
مدتی شد که درین میکده خمیازه کشیم
می‌رود رو به قفا صید زنجیر گهش
راهب از میکده گر پا بکشم معذورم
سایه‌ام همچو خط جاده زمین‌گیر شده است
غمزه‌ای باز ز خون خوردن ما سیر شده است
تا رسد دور به من دختر رز پیر شده است
شوق آن حلقه فتراک گلوگیر شده است
خط پیمانه مرا حلقه زنجیر شده است

* * *

افکند چین بر ابروی خود در عتاب ما
ما جای باده خون دل خویش می‌خوریم
نخجیر کی ز حلقه فتراک سرکشد
اخگر شود به دیده سرشک از تف جگر
راهب نجات کشتی ما در شکستن است
بر روی خویش تیغ کشید آفتاب ما
پیمانه احتیاج ندارد شراب ما
باشد کمند زلف تو مالک رقاب ما
ریزد به جای قطره شرار از سحاب ما
آرام بحر شد سبب اضطراب ما

* * *

گر پیش نهال قد او جلوه طراز است
عاشق خبر از گردش ایام ندارد
در پنجه او صید طپیدن نتواند
نقدی که سزاوار تو باشد به کفم نیست
عذر گنه سرو همین بس که دراز است
روز و شب محمود رخ و زلف ایاز است
مژگان تو گیرنده‌تر از چنگل باز است
چیزی که مرا هست همین عجز و نیاز است

راهب اگر آن چشم سیه مست جفا کرد
خوش باش که دنباله ایام دراز است

* * *

کسی در دل از من غباری ندارد
زمانه چو من خاکساری ندارد
در احسان اهل ستم نیست فیضی
فروغ شرر اعتباری ندارد
بکش پا زبزمی که باشد رقیبی
گلی را طلب کن که خاری ندارد
خرابم از آن گردش چشم ورنه
بما فتنه دهر کاری ندارد
میسر شود گر وصال تو راهب
تمنای باغ و بهاری ندارد

* * *

ز سوزن رشته کوتاه نظر یاری طمع دارد
کسی از تنگ چشمان کی وفاداری طمع دارد
ز چشمش مردمی جوید دل پردرد و حیرانم
که بیماری زیماری پرستاری طمع دارد
چو مرغ نیم بسمل تا به کی راهب به خون غلتد
ز شصت غمزات یک ناوک کاری طمع دارد

* * *

بی نصییم زلبش گر همه پیمانہ شوم
نکنم جا به دلش گر همه افسانه شوم
چشم بر راه وصالم ولی از وصل چه سود
آید و پیخود از آن جلوه مستانه شوم
عمرها شد که ندیدم خم زلفی راهب
در نظر سلسله ای نیست که دیوانه شوم

* * *

هر که در بزم چون تو مژه تر دارد
نه غم خلد و نه اندیشه کوثر دارد
می کشد عاقبت کار محبت به جنون
باده چون کهنه شود نشئه دیگر دارد
اغنیا را نبود بهره ای از عمر دراز
زودتر بگسلد آن رشته که گوهر دارد
لحظه ای آینه از وصل تو محروم نشد
می توان گفت که اقبال سکندر دارد
راهب از حسرت لعل تو به محفل همه شب
باده از خون دل خویش به ساغر دارد

* * *

دارد از پی صبح و صلی شام هجران غم مخور
هست پنهان در سیاهی آب حیوان غم مخور

گر ببندد بز رخت رضوان در فردوس را
 در نظرها هست آن چاک گریبان غم مخور
 هست در کف تا سر زلف پریشانی مرا
 گر شود شیرازه عالم پریشان غم مخور
 گرچه خوبان را به افسون رام کردن مشکل است
 می شود هر مشکلی در عشق آسان غم مخور
 راهب از آسایش گنج قفس غافل مباش
 چند روزی گر شود دور از گلستان غم مخور

* * *

این صفحه رخسار بود یا مه تابان
 این حلقه زنجیر بود یا شکن زلف
 این حقه یاقوت بود یا قدح لعل
 این لعل شکر بار بود یا می گلرنگ
 راهب به نهایت نرسد قصه آن زلف
 یا سر زده خورشید از آن چاک گریبان
 این ترکش پر تیر بود یا صف مژگان
 این ساغر پرباده بود یا لب خندان
 این گوهر شهوار بود یا در دندان
 این طره شبرنگ بود یا شب هجران

* * *

جان به لب آمد حریفان را ز استغنائی تو
 از شماتت گفتن پروانه می سوزد دلم
 گر نکردم دیده را فرش رخت بی وجه نیست
 جان حسرت دیدگان را نیست تاب انتظار
 همچو راهب بی تکلف گفتگویی می کنم
 شد به ساغر باده خون از حسرت لبهای تو
 شمع من در انجمن خالیست امشب جای تو
 ترسم از مژگان من خاری خلد در پای تو
 می کشد امروز ما را وعده فردای تو
 باد سر تا پای من قربان سر تا پای تو

* * *

ساقیان بی شر و شور است بسی محفل ما
 عاقبت نخل محبت ثمری خواهد داد
 سر مینا بگشا تا بگشاید دل ما
 کوتاهی گر نکند طالع بی حاصل ما

* * *

درین دیر کهن چون شمع نتوان زیستن دیری
 دلا تا فکر اسباب جوانی می کنی پیری
 سراغی از دل دیوانه گم گشته می گیرم
 ز هر جانب که در گوش آیدم آواز نخجیری
 کشیدم رنجها تا آنکه ویران ساختم خود را
 از آن ترسم که ما را بوده سازندم به تعمیری؟
 اگر راهب تمنای طواف کوی او داری
 بزن گامی بره تا کی ... یار می گیری

* * *

بجوشد خون می در خم چو من از جوش بنشینم
 ننال در چمن بلبل چو من خاموش بنشینم
 هم آغوش است با گل بلبل و با شمع پروانه
 ستم باشد که من راهب تھی آغوش بنشینم

* * *

خسته لعل تو خونین جگری نیست که نیست
 محو رخسار تو صاحب نظری نیست که نیست
 از تمنای تو خالی نبود هیچ دلی
 داغ سودای تو در هیچ سری نیست که نیست
 گنه از کوتاهی همت غواص بود
 ورنه در بحر حقیقت گهری نیست که نیست

* * *

دل بی تو طمع زهستی خویش برید
 چون نقش قدم نشسته ام بر سر راه
 شد دیده در انتظار وصل تو سفید
 چون حلقه به در دوخته ام چشم امید

* * *

راهب نگهش مست و خرابم دارد
 زلف سیهش به پیچ و تابم دارد

دانم ز تغافل لب کم سخنش این آتش خاموش کبابم دارد

* * *

ای رشک چمن کف حنا بسته تو آشوب زمانه نرگس خسته تو
باشد قد من خیمده چون قد کمان پیوسته ز ابروان پیوسته تو

* * *

جان بی تو ز لذت خور و خواب گذشت

از ساغر لعل و باده ناب گذشت

از تیغ تو دل نمی کند قطع امید

لب تشنه نمی تواند از آب گذشت

* * *

راهب به من آن ستیزه خو یار نشد وز ناله من دلش خبردار نشد
آمد به سر رحم پس از مردن من تا دیده نخفت بخت بیدار نشد

* * *

ایات زیر از تذکرة‌های مختلف است:

چه سان سنجد کسی با خال و خط ابروی جانان را

نباشد آیتی برتر ز بسم الله قرآن را

* * *

در میکده دور از لب لعل تو کبابم این طرفه که می سوزم و در عالم آبم

* * *

چنان مکن که ز خاکم غبار برخیزد مباد پرده ام از روی کار بر خیزد

* * *

آسوده خاطران چمن را چه آگهی از ناله ای که مرغ گرفتار می کند

* * *

خوشا به عشرت مرغی که آشیان دارد به گلشنی که نه گلچین نه باغبان دارد

جدا افکند چون نقش قدم زان نازنین مارا
زد آخر آسمان بی مروّت بر زمین مارا

* * *

صد لاله شکفت از گیل ما داغ تو نرفت از دل ما

* * *

دلی بستم به آن عهدی که بستی . تو آخر هر دو را درهم شکستی

منابع:

آتشکده آذر. آذربئیگدلی. به تصحیح جعفر شهیدی. ص ۳۷۹؛ اسماء المؤلفین. اسماعیل پاشا بغدادی. ص ۲۵۵؛ تذکره حسینی. حسین دوست سنبهلی. صص ۱۳۶-۱۳۸؛ تذکره سخنوران یزد. اردشیر خاضع. ص ۱۴۲؛ تذکره شعرای پنجاب. خواجه عبدالرشید. صص ۱۵۸-۱۵۹؛ تذکره الشعرا. محمد عبدالغنی خان. ص ۵۵؛ خزانه عامره. غلامعلی آزاد بلگرامی. صص ۲۴۶-۲۴۷؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج ۲/۹ ص ۳۵۳؛ رجال اصفهان. عبدالکریم جزوی. ص ۳۲۳؛ ریاض الشعرا. علیقلی خان واله داغستانی. ذیل نام راهب اصفهانی؛ ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج ۱ ص ۲۵۴؛ سفینه المحمود. محمود میرزا قاجار. ج ۲ صص ۴۷۲-۴۷۳؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان. ص ۱۷۴؛ صبح گلشن. علی حسن. ص ۱۷۳؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۷۵؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۲۲۳؛ کاروان هند. احمد گلچین معانی. ص ۴۳۷؛ منتخب الاشعار. مردان علیخان مبتلا. ص ۶۱؛ منتخب اللطایف. رحیم علیخان ایمان. صص ۱۹۸-۱۹۹؛ نتایج الافکار. محمد قدرت الله گوپاموی. صص ۲۸۰-۲۸۳؛ نصرآبادی. محمد طاهر نصرآبادی. ص ۴۱۴.

* ص ۲۲۰ فتح الله خوزانی

تذکره الشعرا از شاعری به نام ملافتح الله خوزانی نام می برد که سال مرگش ۱۰۲۶ هـ ق است و درباره وی می نویسد که: وی در زمان نورالدین جهانگیر والی هند به این کشور آمد و در همان کشور نیز درگذشت. با توجه به سال فوت این شخص بعید به نظر می رسد که این دو نفر یک تن باشند.

منابع:

تذکرۃ الشعراء. محمد عبدالغنی خان. ص ۹۹؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۴۳۱.

* ص ۲۲۰ امینای زعفرانی اصفهانی

نام امینا در تذکرۃ شعرای خوانسار و یزد و رجال اصفهان در زمرۃ شاعران دورۃ صفویہ ذکر شده است ولی به تحقیق نمی توان گفت که همین امینای زعفرانی اصفهانی است که حزین از او نام برده است.

در تذکرۃ روز روشن و صحف ابراهیم معرفتی کوتاهی از او شده است.

منابع:

روز روشن. محمد مظفر حسین صبا. ص ۸۲؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۲۰؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۶۳.

* ص ۲۲۱ سعید قصاب

تذکرۃ صبح گلشن مطالبی را درباره این شخص نقل می کند که ذکر آن خالی از فایده نیست: نامش سعیدا، موزون طبعی خوش گفتار در خطۃ کاشان گذشته و بر سر دیوانی که اینک حاضر است قصاب به معنی قصب باف نوشته لکن کتب لغت از این معنی آبی است و از فحوای بعض مقاطعش مستفاد می شود که حرفه او جزاری و قصابی بوده است. بالجمله شاعر رنگین خیال و سخنور خوش مقال بود کلیاتش که در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و شش (۱۱۷۶ ه.ق) داخل کتب خانه احمد شاه پادشاه دهلی شده این وقت موجودست همگی ابیاتش قریب هزار و پانصد معدود.

چند بیت از سعید قصاب

گو سپند او منم قصاب در این انتظار می نماید دیر قربانم نمی دانم چرا

* * *

رو مکن از گله قربانیان قصاب را

جان من بی سگ درین صحرا شبانی مشکل است

چوپان و چوب لاسلس و گوسپند و کارد

ساطور و سنگ و مصقل و قصاب کرد یخ

* * *

گو سپندانند با قصاب جرک عاشقان روز و شب در انتظار عید قربان تواند

* * *

ز سیلاب سرشک لاله گون قصاب در صحرا

پراز خون می کنم دامان صحرا تا چه پیش آید

* * *

ز آب دیده به راهت همیشه کاسه چشم چو جام پر به کف رعشه دار لرزد و ریزد

* * *

نشستن با تو و بر خود نبالیدن ستم باشد

تو را دیدن دگر در پوست گنجیدن ستم باشد

* * *

هلاکم می کند با آنکه می رنجد زمن بیجا

چه سازم گر خدا ناخواسته روزی بجا رنجد

* * *

ما بار عشق بر دل پر غم گذاشتیم چندین هزار غم به سر هم گذاشتیم

* * *

چو سیل سینه پرافغان و چهره خاک آلود به کوه ودشت گذاری که داشتم دارم

* * *

ای مهر دلفروز گل روی کیستی و ای ماه نو نمونه ابروی کیستی

تا صبح همچو شمع زحیرت گداختم ای شام تار حلقه گیسوی کیستی

* * *

دندان که در دهان نبود خنده بدنماست

دکان بی متاع چرا واکنند کسی

خوش گلشنی است حیف که گلچین روزگار

فرصت نمی دهد که تماشا کند کسی

* * *

غیر روی تو نظر بر دگری نیست مرا عکس آینه ام از خود خبری نیست مرا

* * *

وادی عشق است اول ترک هستی گفته ایم کرده ام بر خویشتن نزدیک راه دور را

* * *

دل پر از افغان و ظاهر خالی از جوشیم ما از سخن لبریز و از گفتار خاموشیم ما

تا ببر گیریم هر دم تیر تقدیر تو را جمله اعضا چون کمان پیوسته آغوشیم ما

چون تن آینه پنهان در لباس جوهریم گرچه در ظاهر زعریانی نمد پوشیم ما

حرف بسیارست اما رخصت گفتار نیست بر سر چندین هزار اسرار سر پوشیم ما

نزد اهل دل زیاندانی نمی دانیم چیست هر کجا قصاب حرفی بگذرد گوشیم ما

* * *

قطره ای تا از می شوق تو باشد درایاغ کافریم از آرزوی جام جم داریم ما

هست تا اشک ندامت ایمنیم از سوختن بیم ز آتش نیست تا در دیده نم داریم ما

* * *

چون به کف گیری ز بهر امتحان آینه را می کند نور رخت در جسم جان آینه را

* * *

ما اسیران همه مرغان خوش الحان همیم هم زبان هم نفس و همدم بستان همیم

می کند عکس یکی جلوه در آینه ما چشم بگشوده به روی هم و حیران همیم

* * *

میان خویرویان تا نمودند انتخاب از هم جدا کردند رخسار تو را با آفتاب از هم

دل صدپاره آتش نهاد خون چکانم را به بزم عیش می گیرند خوناب کباب از هم

* * *

درون آشیان از بیضه تا من سر برآوردم
 زتیر غمزه بیداد خوبان پر برآوردم
 لبش را با تبسم آشنا کردم ز مهر آخر
 به قلاب محبت ماهی از کوثر برآوردم
 نهال باغ حرمانم گلم داغ است و بارم غم
 ندیدم فصل شادی از زمین تا سر برآوردم
 ندارم شکوه قصاب از کسی در سوختن هرگز
 چنار آسا ز چشم خویشتن آذر برآوردم

* * *

گرمی آن نگار را نازم	سوختم مهر یار را نازم
طاقت انتظار را نازم	تا قیامت کشید وعده وصل
رتبه اعتبار را نازم	غم آفاق را به من دادند
گردش روزگار را نازم	سنگ زیرین آسیا شده ام
دیده اشکبار را نازم	کشتیم شد ز دیده طوفانی

* * *

بس که بر جانم ز مژگانگ خدنگ افتاده است
 وسعتی خواهم که بر دل کار تنگ افتاده است
 تا تو با این آب و رنگ آهنگ گلشن کرده ای
 گل ز شرم عارضت از آب و رنگ افتاده است
 یک دل مجروح با چندین غم او چون کند
 میهمان بسیار و ما را خانه تنگ افتاده است
 تا قیامت زنده در گور است مانند نگین
 هر که در دنیا به قید نام و رنگ افتاده است

* * *

دیده خونبار ما چون گشت گریان مفت ماست

دانه افشانده در خاکیم باران مفت ماست

می توان قصاب کردن خویش را قربان دوست

در تمام سال روز عید قربان مفت ماست

* * *

آخر آن وحشی نگه بر دل ره تدبیر بست می شوم قربان آهوئی که ره بر شیر بست

* * *

یک نفس بی یاد جانان زندگانی مشکل است

بی حدیث لعل او شیرین بیانی مشکل است

این دلم بی شورش مطرب نیاید در سماع

بی تلاطم بحر را رقص روانی مشکل است

* * *

بسیار در قلمرو صورت جمیله هست اما یکی به خوبی صبر جمیل نیست

معرفی نسخ خطی دیوان وی^۱:

مجلس ۱۱۸۵/۳: نستعلیق درویش مولا محب، پایان سده ۱۱ (ص ۱-۴۷) غزلهای

اوست از الف تا بخشی از دال پیرامن هشتصد بیت. آغاز: الهی بهر حمدت

قوتی بخشا زیانم را / ز آب این گهر لبریزکن درج دهانم را [ف. مجلس، ج ۳، ص ۶۶۳]

رضوی ۵۱۷ ادبیات (۴۷۳۲): نستعلیق سده ۱۲، آغاز و انجام افتاده دارای: غزل

حرف ش تاغ، ۱۱۳ گ ۱۲ اس [ف. رضوی، ج ۷، ص ۴۸۹]

منابع:

ارمغان سال ۱۸. ش ۳. صص ۱۶۶ و ۲۲۱-۲۲۵؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. بخش ۲/۹. ص ۴۵۱؛

ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج ۱. ص ۳۱۶؛ صبح گلشن. علی حسن. صص ۳۳۱-۳۳۴؛

۱. فهرست نسخه های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، ص ۲۴۸۴.

فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۲۷۰؛ فهرست کتابخانه مجلس. ابن یوسف شیرازی ج ۳، ص ۶۶۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج ۳ ص ۲۴۸۴؛ قاموس الاعلام. شمس‌الدین سامی. ص ۳۶۶۹.

* ص ۲۲۱ میرزا صائب کاشانی

منابع زیر مطالب تذکره حزین را در باره صائب کاشانی رونویسی کرده‌اند.

منابع:

صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۹۰؛ مردان بزرگ کاشان. کورش زعیم. صص ۵۲-۵۳.

* ص ۲۲۲ ملأرضاً اصفهانی

دو بیت زیر در شمع‌انجمن و صحف ابراهیم از او نقل شده است:

خط سیاه به کیفیت لب‌ت افزود شراب کهنه چو شد نشئه بیشتر دارد

* * *

نیستم با خبر از خویش ولی می‌دانم در نگه رمزی و در چین جبین رازی هست

منابع:

شمع‌انجمن. محمد صدیق حسن خان. ص ۱۷۵؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. صص ۷۱-۷۲؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۲۳۰.

* ص ۲۲۲ شریف شیرازی اصفهانی

اطلاعات صحف ابراهیم رونویسی از تذکره حزین است.

منابع:

صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۸۵؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۲۹۸.

* ص ۲۲۳ عبدالله شفق قمی

نام این شاعر فقط در تذکره حزین ذکر شده است.

منابع:

فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۳۰۱.

* ص ۲۲۳ سید محمد حسرت

سید محمد از سادات موسوی مشهد مقدس بود پدرش میرزا صدرا به هند مهاجرت کرد و سید محمد در این کشور به دنیا آمد. در کودکی به همراهی پدر خود به وطن بازگشت. وی از خادمان مشهد مقدس بود.

بنابر نقل تذکره الشعرا در فن سخنوری از میرزا مهدی عالی مشهدی تربیت یافته است. واله داغستانی در ریاض الشعرا گوید: اگرچه شعر او کمتر است اما عذوبت و سلاست بسیار دارد.

چند بیت از اشعار حسرت که در تذکره‌های مختلف آمده است:

جان پیوسته به حق را خطر از دشمن نیست

هیچ حرزی چو دل خود به خدا بستن نیست

* * *

بی تو گل را در گلستان خار می دانیم ما سبحه را بی ذکر تو ز نار می دانیم ما

* * *

تمام معنی دیدار بود صورت ما مثال آینه بی وجه نیست حیرت ما

* * *

بود از خاکساران نسبتی ارباب بینش را

که غیر از سرمه نبود هیچ چیز آرایش دیده

* * *

چنان رم کردم از مردم که بعد از مرگ من حسرت

به دامانی غباری آشنا هرگز نمی آید.

دیوان وی در الذریعه به شماره ۱۴۴۹ در ج ۱/۹ ص ۲۳۸ معرفی شده است.

مشخصات دیوان وی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی به شرح زیر است:^۱
 دانشگاه ۲۶۶۷ - نستعلیق شوال ۱۱۴۴، دارای نه هزار بیت: غزل و تخمیس و رباعی
 و مثنوی سراپا و ماده تاریخ و مرثیه و ستایش شاه تهماسب، مثنوی سفر به هند.
 آغاز:

زهی از شمع اوصاف فروزان بزم دیوانها (گویا از هموست) [ف. دانشگاه ج ۱۰،
 ص ۱۵۶۲].

شرح کامل این دیوان به نقل از فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی به ترتیب زیر است:^۲
 دیوان: از حسرت مشهدی دارای ۹۰۰۰ بیت بدین گونه: غزل به ترتیب تهجی
 (۱-۱۴۸) تخمیس اشعار معاصران (۱۵۱-۱۷۱) رباعی (۱۷۱-۱۷۵) مثنوی
 سراپای معشوق با دیباچه‌ای به نثر (۱۷۶-۱۸۳) ماده تاریخ (۱۸۳-۱۸۹)، مرثیه
 (۱۹۰-۲۷۳) قصیده به ترتیب تهجی و رباعی در ستایش امامان و شاه تهماسب
 (۲۷۴-۳۵۵)، و قصیده‌های شکوی در ستایش شاه تهماسب و شکایت از دشمنان
 (۳۵۶-۳۸۲)، مثنوی در سفر به عتاب قدس (۳۹۳-۴۰۸) مثنوی در حکایات
 و داستانها و سفر به هند (۴۰۸-۴۶۷).

آغاز:

زهی از شمع اوصافت فروزان بزم دیوانها
 به رنگ مردمک روشن زمهرت مهر عنوانها

نظر گر لمحهای یابد زعین التفات تو
 شود از دیده آهو بیابان نرگستانها

انجام:

بچینی از ریاض زندگانی
 گل مقصود دل تا می توانی
 آثار او که در داخل دیوانش می باشد به طور مستقل در فهرست نسخه‌های خطی

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، ص ۲۲۹۵.

۲. فهرست کتابخانه مجلس، محمدتقی دانش‌پژوه، ج ۱۰، صص ۱۵۶۲-۱۵۶۳.

معرفی شده است:^۱

- منظومه سراپا: تهران، دانشگاه ۲۶۶۷: در «دیوان» منسوب به او مورخ ۱۱۴۴
(ص ۱۷۶-۱۸۳) [ف. دانشگاه، ج ۱۰، ص ۱۵۶۲]
- سفر به هند: تهران، دانشگاه ۲۶۶۷: در «دیوان» منسوب به او مورخ ۱۱۴۴
مثنوی است در داستانها و سفر به هند (۴۰۸-۴۶۷) [ف. دانشگاه، ج ۱۰ ص ۱۵۶۲]

منابع:

آشکده آذر. آذر بیگدلی. به تصحیح جعفر شهیدی. ص ۳۷۷؛ تذکرة الشعراء. محمد عبدالغنی خان
ص ۴۳ ریاض الشعراء، علیقلی خان واله داغستانی. ذیل حسرت مشهدی؛ الذریعه. آقابزرگ
تهرانی. ج ۱/۹ ص ۲۳۸؛ روز روشن. محمد مظفر حسین صبا. ص ۲۰۱؛ ریاض العارفین. آفتاب
رای لکهنوی. ج ۱ ص ۱۹۳؛ سفینه المحمود. محمود میرزا قاجار. ج ۲ ص ۵۹۴؛ صحف ابراهیم.
علی ابراهیم خان خلیل. ص ۵۳؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۱۵۸؛ فهرست
کتابخانه مجلس. محمد تقی دانش پژوه. ج ۱۰ صص ۱۵۶۲-۱۵۶۳؛ فهرست نسخه های خطی
فارسی. احمد منزوی. ج ۴، صص ۲۹۰۵-۲۹۱۱؛ قاموس الاعلام. شمس الدین سامی.
ص ۱۹۴۲؛ لغت نامه دهخدا. علی اکبر دهخدا. ص ۵۵۴؛ مطلع الشمس. اعتماد السلطنه. ص ۴۲۸.

* ص ۲۲۴ نورالدین محمد کرمانی

مطالب تذکرة های زیر در باره منیر کرمانی از تذکرة حزین رونویسی شده است.

منابع:

صبح گلشن. علی حسن. ص ۴۶۳؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۵۷۱؛
کرمان شناسی (مجموعه مقالات).

* ص ۲۲۴ محمد مؤمن صاحب مشهدی

مأخذ فرهنگ سخنوران برای ذکر نام این شاعر تذکرة حزین است.

۱. فهرست نسخه های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۴، صص ۲۹۰۵ و ۲۹۱۱.

منابع:

فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۳۲۲.

* ص ۲۲۵ سراجا محمد قاسم نصاص اروسانی

این شخص با محمد قاسم سراجای اصفهانی که در مآثر رحیمی ج ۳ بخش ۱ شرح حالش ذکر شده است تفاوت دارد چرا که سراجای اصفهانی در سال ۱۰۱۵ هجری از شهر خود، اصفهان، به هندوستان رفته است که این تاریخ با سال تألیف تذکره حزین مطابقت ندارد و این فرد نمی تواند جزو معاصرین حزین باشد.

منابع:

نام این شاعر فقط در تذکره حزین ذکر شده است.

فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۲۶۴.

* ص ۲۲۵ میرزا عبدالرزاق نشاء تبریزی

با توجه به اطلاعات بسیار مختصری که حزین درباره او نقل می کند سرگذشت وی تقریباً گنگ و مبهم است. آنچه که با شک و تردید درباره وی می توان گفت این است که نام وی عبدالرزاق^۱ و سلسله نسبش به جهان شاه ترکمان می رسد. در تبریز به دنیا آمده و بعد از طی دوران کودکی جهت تکمیل تحصیلات به اصفهان رفته و در علم ریاضی و سیاق مهارتی کسب کرده بود و بنابر قول تربیت، مدتی مستوفی خالصه جات مازندران بوده است. ولی مشخص نیست که این شخص چرا و چه زمانی از اصفهان به مازندران رفته است. درباره مرگ او سه تاریخ متفاوت ذکر کرده اند:

در سفینه المحمود سال ۱۱۲۵ ه.ق، در ریاض الجنة ۱۱۸۸ ه.ق و در دانشمندان آذربایجان هم تاریخ ۱۱۵۸ ه.ق ثبت شده است که با اطمینان نمی توان گفت که کدام

۱. محمد علی تربیت در دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷۵ نام وی را میر عبدالباقی ذکر کرده است.

یک از این تاریخها درست است.

در مجله ارمغان سال ۱۳۴۷ ه.ش مقاله‌ای تحت عنوان نشای مازندرانی به قلم شهاب طاهری درج شده است که این شخص را با مشخصات زیر معرفی می‌کند:

میرزا زین‌العابدین نشأه فرزند میرزا علی‌اکبر، مستوفی خالصه مازندران از تیره ترکمانان جهانشاهی می‌باشد که اجدادش در سلک منشیان خوانین قاجار بوده و پس از کشته شدن محمد حسنخان به وسیله طهماسب‌قلی افشار (نادرشاه) میرزا علی‌اکبر پدر نشأه که از طرف خان قاجار به سمت مستوفی املاک خالصه منصوب و در شهر ساری اقامت اختیار نموده بود و فرزندش میرزا زین‌العابدین در مشهد به تحصیل اشتغال داشت به امر نادرشاه به عنوان منشیگری و نظارت در امور هزینه‌های سپاهیان جزو ملتزمین رکاب نادر فراخوانده می‌شود و در کلیه جنگهای این سردار بزرگ شرکت کرده و همراه وی بوده است.

تولد نشأه در شهر ساری اتفاق افتاده ولی چون مدتها در مشهد اقامت داشت به مشهدی اشتها یافت.

نشأه علاوه بر حسن خط و تبخّر در نگارش مراسلات و فرامین سلطنتی در فن نظم و انشای غزلیات از شعرای بسیار خوب دوران سلطنت افشاریه و از جمله کسانی است که در پیروی سبک «صائب تبریزی» بی‌همتا و اگر او را صائب ثانی خطاب نماییم شایسته چنین عنوانی بوده و راه خطا نپیموده‌ایم.

شرح حال او را به‌طور اختصار واله داغستانی در تذکره ریاض‌الشعراء و نورالحسن بن محمد صدیق حسن‌خان در نگارستان سخن با ثبت چند بیتی از اشعارش بیان داشته‌اند که مفید فایده‌ای نیست.

از دیوان اشعارش تا جایی که نویسنده این سطور اطلاع دارد بیش از دو نسخه در دست نیست نخست جزوه ناقص و ابتری از اوست جزو کتب کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که به شماره ۳۹۴۶ آن کتابخانه ثبت گردیده و حاوی مقداری از غزلیات و قصاید ترکی او و مجموعاً در حدود دو هزار بیت می‌باشد.

نسخه دوم متعلق به اینجانب است که محتوی قریب سه هزار بیت از آثار وی

می‌باشد و این نسخه هرچند از حیث کتابت خیلی جدید است (یعنی در محرم سنه ۱۳۵۸ ه.ق نوشته شده) ولی از جهت صحت و احتوای بر مقادیر زیادتری شعر از نسخهٔ مذکورهٔ اولی مزیت بیشتری دارد.

نویسنده این مقاله مدعی است که همه اطلاعات مربوط به نشای مازندرانی را از دیوان وی به دست آورده است.

اگر اطلاعات مذکور را درست بدانیم و بنابر توصیهٔ دانش‌پژوه بتوانیم نسخه‌های دیوان نشاء، نسخهٔ قاهره و «دیوان نشاء مازندرانی، نسخه ساری» و «نسخهٔ ملی، تبریز» را با یکدیگر مقایسه کنیم شاید قادر باشیم این اظهار نظر را با قاطعیت ابراز داریم که نشاء مازندرانی و نشاء مشهدی، یک شخص واحدند و نشاء تبریزی شاعری است سوای این دو. والله اعلم.

اینک چند نمونه از اشعار نشاء (مازندرانی، مشهدی، تبریزی) وی غزلیات چند تن از سرایندگان همعصر خود را استقبال و جواب گفته است:

ز شوکت مصرعی را نشاء زاد خویشان دارم
(الهی رنگ تأثیری کرامت کن فغانم را)

* * *

(نشاء) جان آمد به تن از مصرع (هاشم) که گفت
(هرگه از دل ناوک مژگان سیاهم بگذرد)

* * *

در سفر به نجف اشرف به همراه نادر گفته است:
هرکس شبی مقیم در این آستان نشد
در روز حشر صدرنشین جهان نشد
گویا که قدر خاک ز افلاک برتر است
ورنه چرا زمین نجف آسمان نشد

* * *

شغل دنیا را صفایی نیست ز آن هر عاملی
می‌شود معزول چون بیند بخواب آینه را

* * *

نگردد (نشأه) تحصیل هنر بی خون دل حاصل

شود در ناف آهو مشک از خون جگر پیدا

* * *

قطره را تنگدلیها ز ره بی بصری است

این حبابی است که تا چشم گشایی دریاست

* * *

شود در کندی شمشیر افزون تندی دشمن

به آزار دلم شد ناله‌های بی اثر باعث

* * *

(نشأه) می‌گفتند نتوان ماه را تسخیر کرد

ما به افسون رام خود آن ماه را کردیم و شد

* * *

این چرخ جفایشته عالی بنیاد هرگز گره کار کسی را نگشاد

هر جای دلی دید که داغی دارد داغ دگری بر سر آن داغ نهاد

* * *

هیچ جا دیگر نشانی نیست چون عنقا مرا
 هیچ باطل نیست خالی در جهان از فیض حق
 معنی بود و نبود عالم کون و فساد
 در لباس لفظ باشد شخص معنی را ظهور
 فیض معشوق ازل را می‌برم از حسن یار
 ربطها را من ندانم دانم این پیغام اوست
 توبه خواهم کرد از می (نشأه) ترسم عاقبت
 مشخصات نسخ خطی دیوان وی منقول از فهرست نسخه‌های خطی فارسی^۱ به شرح زیر است.

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳ ص ۲۵۷۱ و ۲۵۷۳.

دانشگاه ۲۹۳۵: شکسته نستعلیق عباسقلی ناصرالشعراء فرزند شیرمحمدخان معاون حضرت خلخالی اردبیلی، ۲۸ صفر ۱۳۴۶ ه.ق، شعرهایی به ترکی نیز دارد، دارای غزل و رباعی و قطعه و قصیده و ماده تاریخ از ۱۱۵۹ و ۱۱۶۱ ه.ق و تک بیت. آغاز: دم صبح سعادت از ثنایت لوح عنوانها، ۸۸ گ، ۱۳ س [ف]. دانشگاه، ج ۱۲، ص ۲۹۳۵.

تبریز، ملی ۲۶۲۶ در ۱۰۸ برگ (۱-۵) سطری، در حدود دو هزار و هفتصد بیت منظومه‌ای است به نام یکدست در بحر خسرو و شیرین شامل ۱۰۳ بیت که این گونه آغاز می‌شود:

مرا بود آشنایی در صفاهان
و با این بیت پایان می‌پذیرد:
به خاموشی بکن اظهار این راز
آغاز غزلیات:

دم صبح سعادت از ثنایت لوح عنوانها
انجام:
ز حمدت مطلع خورشید هریتی ز دیوانها

هر شام و سحر ملایک از عرش عظیم
آیند به طوف شه فردوس حریم
عمداً پر خود بر دم مقراض زنند

شاید که بدین وسیله گردند مقیم^۱
احمد منزوی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی ج ۳ ص ۲۵۷۱ دو دیوان به نام
نشأة مازندرانی و نشأة مشهدی معرفی می‌کند که مشخصات آن به شرح زیر است:
- دیوان نشأة مازندرانی: زین العابدین، که همراه نادر به ارمنستان و نجف رفته
و او را ستوده است. گویا همان سراینده خوشنویس مستوفی مازندران باشد که در
۱۱۶۱ ه.ق زنده بوده است همان که بیانی پدر او را به نام محمد رحیم یاد کرده است.
ساری - طاهری شهاب: شکسته زیبای ۱۲۵۰، پیرامن ۲۵۰۰ بیت غزل و رباعی

۱. فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۲، ص ۶۷۹.

و مثنوی و چند قصیده ترکی دارد، ۹۳ ص ۱۶ اس [نسخه‌ها ج ۶ ص ۶۲۱]
 - دیوان نشأة مشهدی: میرزا زین‌العابدین یا عبدالرزاق از نوادگان جهان‌شاه
 ترکمان، در گذشته ۱۱۸۰ هـ. ق در تذکره‌ها سرگذشت او با نشأة مازندرانی درآمیخته
 و نیز جدایی میان آن دو جای تأمل است:

- استانبول - طویقوبی سرای ۹۹۷. H: نوشته ۱۱۷۶ هـ. ق، آغاز برابر نسخه
 دانشگاه ۲۹۳۵، ۵۷ برگ ۲۱ اس [ف. فهمی ادهم، ج ۱ ص ۲۹۵]
 - قاهره - دارالکتب: شماره ۸ ادب فارسی طلعت: نوشته حاج فیض‌الله بخاری
 ۱۰ ع / ۱۱۹۵، در فهرست آمده: لعله زین‌العابدین عبدالرزاق المتوفی ۱۱۸۰ هـ. ق
 ۶۹ برگ ۱۷ اس.

آغاز: الهی جوهر از حسن معانی ده بیانم را [مخطوطات ۱: ۱۹۱]

منابع:

آتشکده آذر. لطفعلی آذربیکدلی. به تصحیح جعفر شهیدی. ص ۴۲۱؛ ارمغان ۳۷ (۱۳۴۷):
 ۱۵۷ - ۱۶۱؛ دانشمندان آذربایجان. محمدعلی تربیت. ص ۳۷۵؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج ۲/۹
 صص ۱۱۸۷ و ۱۱۸۹؛ ریاض الجنة. زنوزی. روضه پنجم. قسم دوم. ص ۹۳؛ ریاض العارفین.
 آفتاب رای لکهنوی. ج ۲ ص ۲۸۰؛ سخنوران آذربایجان. عزیز دولت‌آبادی. صص ۷۳۲ - ۷۳۷؛
 سفینه‌المحمود. میرزا محمود قاجار. ص ۶۸۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی.
 ج ۳ صص ۲۵۷۱ - ۲۵۷۳؛ نگارستان سخن. نورالحسن بن محمد صدیق حسن خان. ص ۱۲۱.

* ص ۲۲۶ میرزا محمدرضا بروجردی

تنها مأخذ خیامپور برای ذکر نام این شاعر تذکره حزین است.

منابع:

فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۲۳۰.

* ص ۲۲۶ میرزا حسین خالص

راجع به این شخص به عنوان وزیر لرستان فقط در فرهنگ سخنوران ص ۱۸۴ سخن

رفته است و این منبع هم تنها تذکره حزین را معرفی می کند.
 همه تذکره نویسان از شخصی به نام خالص مشهدی مشهور به امتیازخان پسر
 میرزا باقر نام برده اند که در عهد سلطنت عالمگیر پادشاه به هند رفت و در فاصله
 سالهای ۱۱۱۵ تا ۱۱۲۲ ه. ق درگذشت.

* ص ۲۲۷ میرزا محمد شیرازی (مرگ: ۱۱۳۵ ه. ق)

منابع:

الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج ۳/۹ ص ۹۹۸؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۵۲۱.

فهرستها

۱. اعلام
۲. تعداد شاعران هر يك از شهرها
۳. مشاغل شاعران
۴. كتابشناسی تذکرهٔ حزين
۵. مقالات
۶. منابع لاتين

فہرست اعلام

۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۹۱

۳۹۷، ۳۹۸

آقا حسین ۱۰۶، ۱۰۸

آقارضا ۲۰۹، ۳۶۹، ۳۷۰

آقارضی ۲۴۹، ۳۲۱

آقا ہادی خلف محمد صالح مازندرانی ۴۵

آوانوس ۵۸

آیتی، عبدالحسین ۳۲۵

ابراہیم ضابط اصفہانی ۲۱۹، ۳۷۵

ابن حاجب ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱

ابن سینا (ابوعلی سینا) ۴۵، ۷۱، ۲۵۱

ابن عربی ۴۵

ابن یوسف (شیرازی) ۲۳۱

۲۳۲، ۲۴۱، ۲۷۴، ۲۷۹، ۳۲۵، ۳۸۸

ابوالحسن تمنا ۲۸۴

ابوالمعالی محمد ۲۲۸

ابوالولی ۲۸۳

آخوند مسیحا ۲۴۲

آذربیدلی ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۷۳، ۲۷۹

۲۹۴، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۸۲، ۳۹۱، ۳۹۷

آرتیمانی، میررضی ۱۹۹

آرتیمانی، میرزاہاشم ۲۰، ۳۲، ۱۹۹

آزاد بلگرامی، غلامعلی ۲۶، ۲۸، ۲۹

۲۴۱، ۲۷۴، ۲۸۷، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۲۹

۳۶۶، ۳۸۲

آفتاب رای لکهنوی ۲۴۵، ۲۵۲

۲۵۷، ۲۶۱، ۲۸۲، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲

۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۴، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۲۵

۳۲۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۸۲، ۳۸۷

۳۹۱، ۳۹۷

آقابزرگ تهرانی، محمد محسن ۲۴۱

۲۴۱، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲

۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۰۸، ۳۱۶

۳۲۵، ۳۲۹، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۹

اصفہانی، عبدالمولیٰ ۳۲، ۲۰	۳۶۴	ابہری، قاسم
۳۶۴، ۲۰۲	۲۴۹	اتابک، میرزا علی اصغر خان
۲۹۶، ۲۴۷	۲۷۳، ۷۵، ۷۴، ۷۲، ۴۱	اتہ، ہرمان
۵۱	۳۰۸، ۳۰۷، ۲۹۴	
اصفہانی، ملا ابو الحسن	۱۶۳	احسان مشہدی (مقیما)
۳۸۸، ۲۲۲، ۳۲، ۳۰	۲۴۱	احمد الامینی، عبدالحسین
اصفہانی، ملا علی	۸۲	احمد شاہ
۳۷۳، ۲۱۶، ۵۰، ۳۶، ۳۴	۳۸۳	احمد شاہ پادشاہ دہلی
اصفہانی، میرزا بدیع		احیا - ہاشمی ہمدانی
۱۷۹، ۳۸	۴۲	اردبیلی، صفی الدین
۲۵۹	۴۶	اردستانی، محمد صادق
اصفہانی، میرزا حبیب اللہ	۴۷	اردکانی، عبدالکریم
۲۷۷، ۱۴۶	۲۷۷	اردوبادی، آقا محمد معینا
اصفہانی، میرزا داوود	۲۳۱	ارگانی
۱۹۳	۱۸۱	اسماعیل بیگ
اصفہانی، میرزا سید رضا	۳۸۲، ۲۴۱	اسماعیل پاشا بغدادی
۱۹۴	۲۸۹	اسیر، میرزا جلال
اصفہانی، میرزا نصیر	۵۱	اشرف افغان
۲۹۳	۳۰، ۲۲	اشرف مازندارنی، ملا سعید
اصفہانی، میر عبدالعلی	۳۶۴، ۳۱۳، ۳۱۱، ۳۰۹، ۱۶۵، ۳۷	
اعتصامی آشتیانی، یوسف	۳۲۷، ۳۱۶، ۳۱۵	
۲۷۴	۴۸	اشمرت مجوسی
اعتصامی، یوسف	۴۳	اصفہانی، حاجی عنایت اللہ
۳۳۰، ۳۲۵	۴۵	اصفہانی، حاجی محمد طاہر
اعتماد الدولہ	۱۶۳	اصفہانی، شیخ علی بن سہیل
۲۶۳، ۱۴۲		
اعتماد السلطنہ		
۳۹۱		
افتخار بخاری دولت آبادی، سید		
۲۷		
عبدالوہاب		
۱۸۳، ۳۰		
افراسیاب خان		
۷۰		
اف. سی. بلفور		
۷۲		
افشار، ایرج		
۲۴۱		
افندی اصفہانی، عبداللہ		
۵۱		
افندی، عبید اللہ		
۱۱۴		
اقلیدس		
۳۶۳		
اکسیر		

- ۲۹۴، ۴۱ بشیر حسین، محمد
- ۱۳۰ بقراط
- ۸۰ بنارسی، نظر علی ابراہیم خلیل خان
- ۲۲۷ بنی مختار
- ۶۴ بہار، محمد تقی (ملک الشہراء)
- ۲۷۳، ۲۶۴
- ۴۳ بہاء الدین محمد عاملی، شیخ خلیل
- ۳۱۷، ۲۵۶ بہبہانی، احمد
- ۲۷۱، ۲۶۹، ۲۷۰ بیانی، (مہدی)
- ۳۹۶، ۳۷۳، ۳۲۴، ۳۱۵، ۲۷۳
- ۲۶ بی خبر بلگرامی، میر عظمت اللہ
- ۲۹۸ بیدل
- ۲۳۴ بیک زند، عزیز
- ۱۷ پڑوم، جعفر
- ۲۹۶ تارلان
- ۱۶۹، ۳۸، ۲۲ تاثیر، میرزا محسن
- ۳۲۵، ۳۱۷، ۲۹۰، ۲۷۵
- ۱۰۷ تجلی، ملا علی رضا
- ۲۶۹ تحسین
- ۳۹۷، ۲۷۳، ۳۷۲، ۳۲۵ تربیت، محمد علی
- ۶۷ ترقی، بیژن
- ۳۰، ۲۰ تعظیم مازندرانی، ملا محمد تقی
- ۳۶۶، ۲۰۷، ۳۲
- ۲۴۷، ۱۵۲ تفرشی، ظہیر الانام
- ۱۱۸ تفرشی، ملا مراد
- ۳۷۲، ۲۱۳، ۳۰ الہی تبریزی، میرزا مہدی
- ۳۵ امام رضا (ع)
- ۳۲۰ امام زمان (ع)
- ۲۸۴ امید خان
- ۳۲۷ امیرالکتاب
- ۲۳۲، ۱۰۰، ۷۴ امیر المؤمنین علی (ع)
- ۴۹ امیر سید حسین
- ۱۵۰ امیر محمد باقر داماد حسینی
- ۳۸۳، ۲۲۰، ۳۰ امینای زعفرانی
- ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۱ امین، محسن
- ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۷، ۲۵۱
- ۳۱۵ امین، محمد
- ۳۶۴ انوری
- ۳۰۹، ۲۸۴ اورنگ زیب عالمگیر
- ۳۶۲، ۳۶۱، ۲۶۰ ایما (میرزا اسماعیل)
- ۴۴ بابا رکن الدین
- ۷۵، ۷۴، ۷۲، ۷۱، ۶۹، ۴۱ بانک پور
- ۲۹۵ بخارائی، میرزا محمد اسحاق
- ۳۹۷ بخاری، حاج فیض اللہ
- ۵۰ بختیاری
- ۷۵، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۴۱، ۱۴ براون، ادوار
- ۳۰۸، ۲۹۶، ۲۷۹، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۶۴
- ۱۳۶ بروجردی، حاجی عبدالغفور
- ۲۶۰، ۱۳۶ بروجردی، سید قاسم
- ۳۹۷، ۲۲۶، ۲۰ بروجردی، میرزا محمد رضا

۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۹، ۲۸۸، ۲۹۷، ۳۶۳	تفرشی، میر عبدالغنی ۱۸۷، ۳۳
۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵	تمیم داری، احمد ۱۶
۳۸۳، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۷، ۳۹۸	تنکابنی، میرزا محمد طاهر ۲۳۳، ۲۳۲
۱۹۰، ۳۶ سیّد عبداللہ	ثعالبی ۲۳۴
حسرت، سید محمد ۳۰، ۳۲، ۳۸، ۱۲۶	جامی ۶۳
۲۲۳، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱	جزایری، سیّد نعمت اللہ ۱۳۷
حسین پسر ویس ۷۹	جزایری، سید نورالدین ۵۰
حسین قلیخان ۲۵۶	جزایری، شیخ احمد ۵۱
حسینی فسائی، حسن ۲۴۱، ۲۴۵	جزایری، میر عزیز اللہ ۴۹
۲۵۶، ۲۵۸، ۲۸۴، ۳۳۰	جهانشاه ترکمان ۳۹۷، ۳۹۲، ۲۲۶
حسینی فسائی، کمال الدین ۱۲۳، ۴۶	جهانگیر ۳۶۴
حسینی قزوینی، محمد یوسف ۱۱۹	چشتی، خواجه معین الدین ۲۷
حشری عاملی، شیخ محمد بن علی ۲۳۰	چلبی بغدادی، عبداللطیف ۵۱
حضرت محمد ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۱، ۳۲۲	چلبی تبریزی، محمد حسین ۳۱۷
حضور قمی ۲۰، ۲۰۰، ۳۶۳، ۳۹۸	حائری، عبدالحسین ۳۶۲
حکمت، علی اصغر ۵۶، ۵۷، ۳۲۷	حاج لحسا ۵۳
حلی، صفی الدین ۶۸	حافظ ۱۳، ۶۱، ۲۴۵
حیات، میرزا ابوطالب ۱۹۴، ۲۰	حزین (لاهیجی) ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶
خاضع، اردشیر ۳۸۲	۱۷، ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۳۱
خاقانی ۱۲۴	۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۴
خالص مشہدی (امتیاز خان) ۳۹۸	۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰
خالص، میرزا حسین ۲۰، ۳۰، ۲۲۶، ۳۹۷	۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸
خجندی، شیخ کمال ۳۳۰	۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶
خراسانی، قاضی نظام الدین علی ۴۹	۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷
خراسانی، محمد باقر ۱۳۲، ۱۵۵	۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۹

- ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴،
 ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲،
 ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۸۹،
 ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۷، ۳۹۸
- خیری، محمود ۲۷۴، ۲۵۲
 دانش پڑوہ، محمد تقی ۳۹۱، ۳۶۶، ۲۷۴
 دانشمند گیلانی، حسن ۴۴
 دزفولی، قاضی مجدالدین ۵۰، ۲۱
 ۱۳۷، ۲۶۱
- دستغیب شیرازی، میرزا ابوالحسن ۲۸۳
 دشتکی شیرازی، صدرالدین محمد ۹۸، ۹۷
 دولت آبادی، عزیز ۳۹۷، ۳۷۲
 دہخدا، علی اکبر ۳۹۱، ۳۳۰، ۲۶۰
 دہگان، ابراہیم ۲۶۶
 دہلوی، امیر حسن ۳۳۰
 راستکار، فخری ۲۵۵
 راہب (اصفہانی)، میرزا جعفر ۳۸، ۳۲
 ۲۱۹، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۲
- رحیم علیخان ایمان ۳۰۸، ۲۸۰، ۲۷۹
 ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۶۲، ۳۸۲
- رستم خان ایلچی ۱۸۳
 رستم مجوسی ۴۸
 رضی (شارح شافیہ) ۲۵۷
 رفیعای نائینی ۲۱۹، ۳۷۵
 رفیعای یزدی (محمد رفیع) ۴۳
- خراسانی نصرت، میرزا نصیر ۱۹۵
 خرم آبادی، ملک معین ۳۷۳، ۲۱۵
 خفاجی ۲۳۴
 خفزی ۲۴۲
 خلخالی اردبیلی ۳۹۶
 خلیل ۲۹
 خواجہ عبدالرشید ۳۸۲
 خواجہ نصیرالدین طوسی ۲۴۳، ۶۸
 خوافی، میر عبدالرزاق ۲۹۷
 خوانساری، آقا جمال ۲۸۲
 خوانساری، آقا حسین ۱۰۲، ۴۳، ۳۹
 ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۵۸، ۲۴۲
 ۲۵۶، ۲۸۴، ۲۹۰، ۳۰۹، ۳۲۲
 خوانساری، قاضی نظام الدین ۳۵، ۲۱
 ۳۶، ۱۳۸، ۲۶۱
- خوزانی، میرزا فتح اللہ ۳۸۲، ۲۲۰، ۳۰
 خوشگو، بندر ابن داس ۵۶، ۵۵، ۲۵
 ۲۷۴، ۲۷۹، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۶۴، ۳۶۹
 ۳۷۴، ۳۷۵
- خیال میردامادی ۲۸۲
 خیام ۶۷
 خیامپور، عبدالرسول ۲۴۹، ۲۴۷، ۲۴۵
 ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰
 ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱
 ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۴، ۳۰۸

۳۳۰، ۳۱۸، ۳۱۶، ۲۸۷، ۸۲	رکن زاده آدمیت، محمد حسین
۲۲۵	۲۴۱
سراجا محمد قاسم نصاص اروسانی	۳۲۹، ۲۹۴، ۲۸۴
۳۹۲	ریاضی، غلامرضا
سراجای اصفہانی	۳۰۸
۳۹۲	ریحان یزدی، سید علیرضا
سرتیپ پور، جهانگیر	۱۹
۳۷۱، ۲۶۲، ۲۴۶	زاهد گیلانی، شیخ ابراہیم
۱۴	۴۳، ۴۲، ۳۶
سرجان ملکم	۲۴۶، ۲۴۵، ۱۱۳، ۴۸، ۴۶
سرخوش، محمد افضل	۱۹۸، ۳۲، ۲۰
۲۷۴، ۲۹۵	زرگر تبریزی، ابوالخان
۳۱۶، ۳۰۸	۳۱۷
سرخوش، محمود افضل	۳۸۸، ۲۵۵
۲۶۴	زعیم، کورش
سروشیار، جمشید	۲۸۹
۷۶	زلالی خوانساری
سعد الدین محمد راقم	۳۹۷، ۲۹۴، ۲۸۷، ۲۷۹، ۲۵۸، ۲۵۲
۱۶۲، ۲۹۵، ۲۹۶	زنوزی
سعد السلطنہ (باقرخان اصفہانی)	۳۱۳، ۳۰۹، ۳۸
۲۴۹	زیب النساء بیگم
سعدی	زیدان، جرجی
۶۱، ۱۳	۲۴۱، ۲۳۴، ۲۳۱
سعید قصاب (سعیدا)	۱۲۶
۳۸۳، ۲۲۱، ۳۸، ۳۰	زین الدین علی عاملی
سگاگی شیرازی، محمد علی	۲۹۲
۳۴، ۱۲۸، ۲۵۸	زین الدین محمد رحیم
سلطان العلماء خلیفہ سلطان	۲۱۶
۳۷۵	زین العابدین بنا
سلطان حسین	۳۹۷
۵۹، ۶۰، ۳۲۷	زین العابدین عبدالرزاق
سلطان حسین باقرا	۲۷۹
۲۵	سادات ناصری، حسن
سلطان سلیمان صفوی	۱۷
۱۴۲	سالک، معصومہ
سلطان سلیم ثالث	سالم کشمیری، محمد اسلم خان
۲۹۷	۳۰۸، ۲۹۴
سلیمان	۳۷۴، ۳۲۹، ۳۲۵
۳۳۰	سامی، شمس الدین
سماکی استرآبادی، امیر فخر الدین	۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۰
۴۳	۳۷۵، ۳۸۸، ۳۹۱
سنائی	سبزواری، امیر غیاث الدین منصور
۶۶	۹۸، ۹۷
سنہلی، حسین دوست	۲۷۳
۲۷، ۶۳، ۲۷۳	سجادی، ضیاء الدین
۳۶۶، ۳۰۸	سراج الدین علیخان آرزو
سید ابوالفضل بن محمد ریحان سعیدی	۸۱، ۲۷، ۲۶
۲۳۴	

۳۱۷، ۲۸۸، ۲۸۳، ۲۷۴، ۲۶۷، ۲۶۳	سید الحکما ۱۵۰
۳۲۲، ۳۲۰	سید الشہدا ۱۱۴
۲۶۳، ۲۴۵	سید تقی ۲۵۰
۲۶۹، ۲۶۶، ۲۶۳، ۱۴۲ (ثانی)	سید عبدالعالی ۲۹۳
۳۱۷، ۲۷۴	سید علاء الدین حسین خلیفہ سلطان ... ۲۶۳
۳۰۷	سید علیخان مدنی (کبیر) . ۱۷، ۲۳، ۳۷،
۲۴۵، ۴۵، ۴۴، ۱۱۱، ۳۹	۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۹۸، ۴۷، ۳۹
۲۴۵	۲۴۱، ۲۳۴، ۲۳۲
۱۸۶، ۳۹	سید مبارک شاہ ۹۷
۷۰	سید میر احمد بن موسیٰ الکاظم (ع) ۲۳۰
۲۸۷، ۲۸۴	سید نظام الدین ۲۳۰، ۹۸
۳۱۶	سیفی حسینی ۱۱۹
۲۸۴	سیفی قزوینی، میرزا قوام الدین محمد ... ۴۶
۲۵	سیلورزی، امیر حسن ۴۹
۴۶	شاگرد تهرانی ۱۹۶
۳۸۸، ۲۲۲	شاملو، صفی قلیخان ۲۹۵
۲۲۳	شاملو، محمد مؤمن خان & اعتماد الدولہ
۳۲۶، ۱۷۱، ۱۹	شاہ آفرین ۲۶
۶۲، ۱۶، ۱۳	شاہ تہماسب . ۵۲، ۶۴، ۷۹، ۳۶۳، ۳۹۰
۲۸۷، ۲۹	شاہ جهان آباد ۸۳، ۸۱، ۷۷
۳۱۶، ۳۷۱، ۳۷۵	شاہ سلطان حسین (صفوی) . ۳۷، ۳۸، ۷۹،
شکیب شیرازی، محمد علی - سکاکی شیرازی	۱۰۶، ۱۴۲، ۱۸۰، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۴۹
۲۵۸، ۲۵۷، ۲۴۹	۲۵۸، ۲۶۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۳
۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۴	۲۸۸، ۲۹۲، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۳۰، ۳۶۴
۳۳۰، ۳۲۵، ۳۱۶، ۳۰۸، ۲۹۴	شاہ سلیمان صفوی ۳۷، ۳۸، ۱۰۶

- شوشتری، عبداللطیف ۲۶۱، ۵۵
- شوشتری، نوراللہ ۲۴۱
- شوکت بخارایی (شوکتا) ۱۶۲، ۳۴
- ۲۹۸، ۲۸۹، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۱۶۴
- ۳۰۸، ۳۰۷
- شولستانی شیرازی، شیخ سلام اللہ ۴۷
- شہاب الدین علی ۴۲
- شہر آشوب ۳۱۳
- شہربانو بیگم ۲۷۴
- شہید ثانی ۱۲۶
- شہید مکی، شمس الدین محمد ۲۵۱
- شہیدی، جعفر ۲۷۹، ۲۷۳، ۲۶۰، ۲۵۸
- ۳۹۷، ۳۹۱، ۳۸۲، ۳۱۶، ۲۹۴
- شیخ ابوطالب ۴۳
- شیخ اشراق ۴۵
- شیخ بهائی ۲۷۱، ۲۵۰، ۲۳۶، ۲۳۴، ۷۵
- شیخ جعفر بن عبداللہ ابراہیم ۲۴۹
- شیخ حسین (شہرت) ۳۱۸
- شیخ طوسی ۴۵
- شیخ عبداللہ ۲۴۵، ۴۳
- شیخ عطاء اللہ ۴۳
- شیخ علی بن عطاء اللہ ۴۲
- شیخ علیخان زنگنه (وزیر) ۲۶۳، ۲۵۱
- ۳۲۲
- شیخ غالب - (شوکت بخارایی)
- شیخ مفید ۲۴۵، ۲۴۲
- شیخ نور محمد ۲۶
- شیرازی، میرغیاث الدین منصور ۹۷
- شیرازی، حکیم محمد تقی ۱۸۴
- شیرازی، لطف اللہ ۴۵
- شیرازی، میرزا محمد ۳۶، ۳۲، ۲۴
- ۳۹۸، ۲۲۷
- شیرازی، میرزا محمود ۲۲۷، ۳۰، ۲۰
- شیرانی ۲۹۴
- شیرانی، بشیر حسین ۲۹۴، ۴۱
- شیر محمد خان ۳۹۶
- شیروانی ۴۲
- شیعی بحرانی، جعفر بن کمال الدین ۲۳۰
- صائب ۳۱۸، ۳۱۰، ۲۹۲، ۲۹۰
- صائب اصفہانی ۲۸۸
- صائب تبریزی ۳۹۳، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳
- صاحب مشہدی، محمد مؤمن ۳۲، ۲۰
- ۳۹۱، ۲۲۴، ۳۶
- صامت اصفہانی، محمد صادق ۱۸۷
- صدرالدین سید علیخان بن سید
- نظام الدین احمد حسینی ۹۷، ۲۴
- صدرالدین علی ۲۲۹
- صدرا، میرزا نجف خان ۱۵۰
- صدر کاظمی، سید حسن ۲۵۱
- صدر، میرزا حبیب اللہ ۲۸۸

- عجزی بہبہانی ۲۷۷، ۲۷۰
- عراقی ۶۱، ۱۳
- عرب بروجردی، محمد رضا ۱۸۵
- عرفی ۲۴۵
- عشرت بروجردی، محمد رضا ۲۰
- عظماہ نیشابوری ۱۶۳
- عظیم الشان بن شاہ عالم بن عالمگیر ۳۰۹
- علامہ امینی ۶۸
- علامہ حلی ۲۴۶، ۱۱۴
- علی ابراہیم خان خلیل ۲۵۸، ۲۴۶، ۲۹
- ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱
- ۲۸۲، ۲۹۴، ۳۰۸، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۶۲
- ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۸۲
- ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۹۱
- علی بن احمد ۲۴۰، ۲۳۸
- علی حسن ۳۷۰، ۲۷۹، ۲۶۱، ۲۵۷، ۲۴۹
- ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۹۱
- علی فرزند عبدالرسول ۲۹۴
- علی محمد بن معصوم مشہدی ۲۴۲
- عمدۃ الملک امیر خان بہادر ۸۱
- عمدۃ الملک امیر خان نعمت اللہی ۷۰
- عمدۃ الملک نواب امیر خان ۸۱
- عوض خان حاکم لار (لاری) ۱۸۴، ۳۰
- غلامحسین ۲۵۲
- غلام حیدر ۳۷۵
- صرافی بخارائی ۲۹۵
- صفا، ذبیح اللہ ۳۰۸، ۲۴۴
- صنعانی، یوسف بن یحیی ۲۴۱
- صوفی، مولانا محمد باقر ۴۵
- ضمیری اصفہانی، کمال الدین ۷۳
- طالع گیلانی، محمد محسن ۳۷۰، ۲۰۹
- طالقانی، امیر سید حسن ۴۵
- طالقانی، خلیل اللہ ۱۶۴، ۱۱۶، ۴۵، ۳۶
- ۲۹۶، ۲۴۶
- طاہری، شہاب ۳۹۶، ۳۹۳، ۳۲۶
- طباطبائی، آقا سید عبدالعزیز ۱۷
- طبرسی ۱۲۳، ۴۶، ۴۵
- طہماسب قلی (افشار) ۳۹۳، ۵۲، ۵۱
- عارف شیرازی ۲۴۵
- عالمگیر شاہ ۳۹۸، ۳۷۴، ۳۱۳، ۲۸۵، ۲۳۰
- عالیجاہ شاہ نظر خان ۲۴۷
- عاملی، سید مرتضی ۲۵۷، ۱۲۶
- عاملی، شیخ حسین بن عبدالصمد ۱۰۱
- عباسقلی ناصر الشعراء ۳۹۶
- عبدالحبیب (عبدالحنیف) ۲۸۱
- عبدالحکیم حاکم لاہوری ۸۱، ۲۸، ۲۶
- عبدالعالی ۲۹۲، ۲۸۸
- عبدالعزیز ۳۲۰
- عبدالکریم جزوی ۳۰۸، ۲۹۴، ۲۴۷
- ۳۸۲، ۳۲۵

- غلام محی الدین عشق ۲۹
- غیور، میرزا حسن ۱۸۰
- فاطمہ (س) ۵۶
- فايض ابهری اصفهانی، ملا محمد نصیر ۲۰،
۳۳، ۲۰۳، ۳۶۴
- فايض مازندرانی، ملا محمد باقر ۲۰۶
- ۳۶۶
- فراهی، محمد ۵۱
- فرصت حسینی شیرازی ۲۴۴
- فسائی ۲۳۰
- فسائی، حاج میرزا حسن ۲۳۳
- فسائی، محمد مسیح بن اسماعیل ۱۷، ۲۳،
۳۷، ۳۹، ۴۶، ۱۰۱، ۲۴۲، ۲۴۲، ۲۴۳
- فسوی، میرزا کمال الدین حسین ۴۵
- فطرت مشهدی، میرزا معز ۲۱، ۳۰،
۱۵۳، ۲۸۴
- فياض لاهیجی ۱۷
- فیروزآبادی ۲۳۶، ۲۳۲
- فیض ۲۵۱
- قاری اصفهانی، ملک حسین ۴۵
- قاسم خان ۳۶۴
- قاضی زاده عباس آباد، میرزا باقر ۲۰، ۱۳۲
- قانع تتوی، میر علی شیر ۲۸
- قربانی، زین العابدین ۱۷
- قزلباش خان امید ۲۶
- قزوینی، قوام الدین ۲۰، ۳۷، ۲۴۹، ۲۵۲
- قزوینی، میرزا طاهر ۳۶، ۲۶۶
- قزوینی، میر محمد ابراهیم ۴۶
- قزوینی (وحید)، میرزا حسین خان ۲۶۲
- قمی (اکسیر)، نورالدین ۳۶۳
- قمی، عباس ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۲،
۲۵۶، ۳۱۶
- قمی، عبدالله شفق ۳۸۸
- قوام الدین محمد - قزوینی، قوام الدین
- قورجی ۲۲۷
- قهرمانی همدانی، میرزا محمد تقی ۲۰،
۱۹۸
- کاتبی قزوینی ۱۲۳
- کاشانی، محمد مسیح ۲۵۲
- کرمانی، نورالدین محمد ۳۲، ۱۷۶،
۲۲۴، ۳۹۱
- کروسینسکی ۶۹
- کشمیری، محمد علی ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶،
۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸
- ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۸، ۳۱۷
- ۳۷۰
- کمره‌ای، محمد مسیح ۲۶۵، ۲۶۶
- کوهی کرمانی، حسین ۲۹۳
- گلپایگانی، میرزا علیخان ۲۵۶
- گلچین معانی، احمد ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹،

۲۶۱، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲،
 ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۴، ۳۰۸، ۳۰۹،
 ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۰،
 ۳۷۲، ۳۸۲، ۳۸۸
 ماهر گیلانی، محمد سعید ۲۱۰، ۳۷۰
 متولی، میرزا داوود ۳۸، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹
 مجلسی اصفہانی، محمد تقی ۱۶۵،
 ۳۰۹، ۳۱۳
 مجلسی، محمد باقر ۳۲۱
 مجیدی، عنایت اللہ ۱۶
 محتشم کاشانی ۶۲
 محدث، میرجمال الدین ۹۷
 محقق، مہدی ۲۴۳، ۲۴۴
 محلاتی، صدرالدین ۳۲۱
 محمد بن حسن (آقا رضی، مسرور
 قزوینی) ۳۲۱
 محمد بن حسن (حرّ عاملی) ۲۴۱
 محمد بیگ وزیر ۱۰۷
 محمد حسنخان ۳۹۳
 محمد خان ۵۳، ۵۴، ۳۲۰
 محمد دزماری ۲۷۷
 محمد رحیم ۳۹۶
 محمد رفیع ۳۰۹
 محمد سعید ۳۱۳، ۳۱۴
 محمد شاہ ۸۱، ۸۲
 محمد صالح ۳۱۳

۳۰، ۱۰، ۲۴۵، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۸۸، ۲۸۷،
 ۳۱۶، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۸۲
 گلریز، محمد علی ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۷۴، ۳۶۶
 گلستانہ، میرزا علاء الدین محمد ۳۲۲
 گوپاموی (وردی خان)، محمد قدرت اللہ
 ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۰۸
 ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۶۶، ۳۸۲
 گیلانی، آقا حسین ۲۳۳
 گیلانی، آقا رضا ۳۰
 گیلانی، حاجی محمد ۲۲، ۱۵۵، ۲۸۸
 گیلانی، خان احمد خان ۴۳
 گیلانی (سراب)، محمد ۲۰۹
 گیلانی، شمس الدین محمد ۲۱۰، ۳۷۰
 گیلانی، شیخ بہاء الدین ۴۵، ۱۰۱
 گیلانی، شیخ عنایت اللہ ۴۵، ۲۶۲
 گیلانی، صدرالدین ۳۵، ۲۴، ۱۳۹، ۲۶۲
 گیلانی، ملا حسن ۴۳
 گیلانی، نورالذہر ۵۱
 لاری، میرزا سعد الدین ۱۹۴
 لاهیجی، حسن بن عبدالرزاق ۴۶
 لاهیجی، محمد ۳۶۷
 لایونگود، جان ۲۷۸
 لطفعلی بیگ ۲۳، ۱۸۱، ۲۶۴
 مازندرانی، محمد صالح ۴۷، ۶۳، ۱۶۵،
 ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰

- مرعشی، میرزا عبدالباقی ۵۰
- مستوفی، میرزا محمد مهدی ۲۸۰
- مستوفی، میرزا مهدی ۲۷۹، ۱۴۷
- م. سرشک .. ۵۷، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۷۶
- مسرور قزوینی ۳۲۱
- مسیح الزمانی میرزا ہادی قلندر ۳۲۷
- مسیحا (مسیح الانام) فسایی ... ۳۵، ۳۹
- ۸۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۸۴، ۲۴۲، ۲۵۵
- مسیح کاشانی ۱۲۳، ۲۵۵
- مشار، خانبابا .. ۴۲، ۶۶، ۷۰، ۷۴، ۲۴۱
- ۲۴۵، ۲۷۴، ۲۹۴، ۳۰۸، ۳۷۳
- مشہدی (ایما)، محمد ہادی ۲۶۰
- مشہدی، میرزا ابوالمعالی ۱۸۹
- مشہدی، میرزا بدیع ۲۸۱
- مشہدی، میرزا مهدی .. ۳۰، ۱۰۷، ۱۴۸
- ۱۸۸، ۳۸۹
- مشہدی، میر محمد زمان ۲۸۴
- مشیر سلیمی، علی اکبر ۳۲۹
- مصاحب، غلامحسین ۳۰۸
- معزز خان ← محمد علی بیک افسر
اصفہانی
- معصوم علیشاہ شیرازی ۲۸۴
- معین، محمد ۸۲
- معین مسکین فراہی ۲۷
- ملا شفیع اثر مازندرانی ← شفیعا (اثر شیرازی)
- ملاظہوری ترشیزی ۲۸۹
- محمد صالح خوش نویس ۲۹۰
- محمد عبدالغنی خان ۲۶۰، ۲۷۹، ۲۸۲،
۲۹۴، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۶۲، ۳۶۶،
۳۷۱، ۳۷۴، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۹۱
- محمد عسکر ۲۹۲
- محمد علی بیک افسر اصفہانی
(معزز خان) ۳۰، ۴۲، ۲۱۸، ۳۱۵،
۳۷۳، ۳۷۴
- محمد فرزند سلیمان ۳۰۷
- محمد مسیح ۱۲۱
- محمد مصطفیٰ (ص) ۸۷
- محمد مظفر حسین صبا ۲۵۲، ۲۵۵
- ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۷۳، ۲۹۴، ۳۶۲، ۳۶۳
- ۳۶۴، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴
- ۳۷۵، ۳۸۳، ۳۹۱
- محمد معظم ۱۹
- محمود افغان ۵۹
- محمود میرزا قاجار ... ۳۸۲، ۳۹۱، ۳۹۷
- مخلصای کاشانی ۲۲، ۳۳، ۱۷۴، ۳۳۰
- مدرس، محمد علی ۷۲، ۲۴۱، ۲۴۴،
۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۲، ۲۷۳، ۲۸۴
- ۲۹۴، ۳۲۵، ۳۶۹
- مرجع اصفہانی، میرزا باقر ۳۰، ۱۳۲،
۲۱۲، ۳۷۲
- مردان علیخان مبتلا ۲۶، ۴۹، ۲۴۵، ۲۹۵،
۳۰۸، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۶۲، ۳۸۲

۱۳۴	مولی محمد ہادی	۴۵	ملا محسن کاشی
۳۶۷	مہابادی، حاج محمد باقر	۷۳	ملایری، محمد
۲۳۶	مہذب، میر سید احمد		ملک الشعرا - بہار، محمد تقی
۱۹۲	مہری حایری، میر سید علی	۳۲۷	ملک الکلام (مجدی) کردستانی
۹۷	میر اصیل الدین	۶۷	ممتاز، حسن
۱۷	میر انصاری، علی		منزوی، احمد. ۴۱، ۷۰، ۷۴، ۷۶، ۲۴۱،
۳۷۰، ۲۱۱، ۳۲، ۳۰	میر رضی، فاتح گیلانی		۲۵۵، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۹۴، ۳۰۸، ۳۱۶،
۳۶۷، ۲۸۱، ۲۸۰، ۱۹۹، ۱۵۰	میرزا ابراہیم		۳۲۵، ۳۳۰، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۸۸،
۱۷۶	میرزا ابراہیم مستوفی الممالک		۳۹۱، ۳۹۶، ۳۹۷
۲۸۳، ۱۵۳	میرزا ابوالحسن تمنّا (تسلّی)	۲۸۲	منزوی، علینقی
۱۸۹	میرزا ابو محمد	۲۹۲	منشی، میرزا حسین
۱۹۹، ۳۲، ۲۰	میرزا اسماعیل ایما	۳۹۱	منیر کرمانی
۲۸۱، ۱۵۲، ۱۵۰	میرزا اشرف (میر دامادی)	۲۴۲	موسوی، آسید جعفر
۱۰۷	میرزا اشرف حکیم	۴۹	موسوی، امیر سید علی
۳۷۵	میرزا امامقلی	۱۵۴	موسوی خان
	میرزا باقر - قاضی زادہ عباس آباد	۲۴۱	موسوی خوانساری، محمد باقر
۲۱۳	میرزا تابعا		۲۷۳، ۲۵۵
۱۴۲	میرزا تقی	۲۵۱	محمد بن مصطفی
۲۷۶، ۲۷۵	میرزا داوود متولی	۱۰۰	موسی
۲۶۵	میرزا رضی پسر شفیعی خراسانی	۲۸۵	موسی خان
۱۹۴، ۳۲	میرزا زاهد علی سخا	۳۸۷	مولا محب
۱۹۳	میرزا شاہ تقی	۳۶۴	مولا محمد نصیر
۳۷۶، ۳۶۴، ۲۸۵	میرزا صائب	۳۱۷	مولوی آغا احمد علی احمد
۱۹۰، ۱۶۲، ۱۵۵، ۶۳	میرزا صائبا	۲۶۵	مولوی مولانا محمد
	۲۸۸، ۲۲۱، ۲۰۳	۱۳۳	مولی حبیب اللہ
۳۸۹	میرزا صدرا	۲۴۹	مولی رفیعا

۱۲۲، ۲۶	میر عبدالحی	میرزا صدرالدین محمد بن میرزا
۲۸۸، ۱۵۷	میر عبدالعال	عبدالحسیب ۱۵۲
۳۶۳، ۲۰۱، ۳۳، ۲۰	میر عسگری (قمی)	میرزا طاهر ۲۶۳
۱۳۲	میر قوام	میرزا عبد الحسیب ۱۵۰
۲۸۳، ۸۲، ۸۱	میر محمد افضل	میرزا عبد اللہ ۱۴۶
۲۸۲	میر محمد باقر داماد	میرزا علی اصغر خان امین السلطان
۸۲	میر محمد عظیم	صدر اعظم ۲۹۴
۲۹۲، ۲۸۸	میر محمد مؤمن حسینی	میرزا علی اکبر ۳۹۳
۳۷۵	میر محمد یوسف	میرزا علیخان ۱۲۵
۱۹۲	میر معصوم اصیل	میرزا علی رضا ۳۷۶
۳۳، ۲۲	میر نجات اصفہانی (قمی)	میرزا غیاث الدین احمد ۱۵۲
۳۸، ۱۵۷، ۱۹۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰		میرزا فخر ۲۸۴
۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۲۱		میرزا قاضی ۳۰۹
۳۶۴، ۳۶۳، ۲۰۱، ۳۰، ۲۰	میر نور اکسیر کہین	میرزا محمد ۳۳۰، ۱۷۴
۷۹	میر و بیس افغان	میرزا محمد امین ازل ← واصل گیلانی،
۸۱، ۸۰، ۷۳، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۳۴	نادر شاہ	ملا محمد امین
۲۴۹، ۳۷۶، ۳۹۳، ۳۹۶		میرزا محمد باقر ۲۲۷
۲۷۵	نادر میرزا	میرزا محمد تقی ۵۰
۳۲۵، ۳۱۶، ۲۹۴	ناصری، حسن سادات	میرزا محمد رضی (فاتح) ۳۷۰
←	نجات اصفہانی، میر عبدالعالی ←	میرزا محمد شفیع ۲۸۰، ۲۷۴، ۱۴۷
	میر نجات اصفہانی	میرزا محمد طاهر خلف میرزا ابوالحسن
۳۶۶	نجا رباشی، عبدالکریم	قاینی ۴۵
۲۵۰	نجف آبادی، حاج علی محمد	میرزا محمد علیخان ۲۳۱
۵۱	نجفی، سید ہاشم	میرزا معز الدین محمد موسوی ۲۸۴
۵۱	نجفی، شیخ یونس	میرزا ہاشم ۲۲۳
۱۷۶، ۲۳	نجیبای کاشی	میر عبدالحسین ۴۷

- والہ داغستانی ... ۲۶، ۳۸، ۵۴، ۶۳، ۶۷،
۸۱، ۸۲، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۹،
۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۰،
۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۴، ۳۰۸، ۳۱۶،
۳۲۵، ۳۲۹، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۰، ۳۷۵،
۳۸۲، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۳
- ۴۲ وحدت
۳۲۷، ۲۸۹، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۳ وحید
۳۲، ۲۴، ۲۱ وحید قزوینی، میرزا طاہر
۳۲۲، ۲۹۲، ۲۸۸، ۲۶۳، ۲۶۲، ۱۴۱، ۳۷
وردی خان، قدرت اللہ - گوپاموی
(وردی خان)، محمد قدرت اللہ
۱۰۰ ہادی شکر، شاکر
ہاشمی سندیلوی، احمد علی خان ۵۶، ۶۳،
۲۴۶، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۷۵
ہاشمی ہمدانی (احیا) ۳۴، ۳۵، ۵۰،
۱۳۰، ۲۵۸، ۲۵۹
- ۲۸۳ ہدایت حکیم
۲۵۸، ۲۴۷، ۲۴۶ ہدایت، رضا قلیخان
۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۹۷،
۳۰۸، ۳۷۱
- ۶۸ ہشام بن حکم
۲۷۳ ہفت قلمی، غلام محمد
۲۹ ہمدانی، غلام مصحفی
۲۳۵ ہمدانی، محمد بن حسین
۲۸۰، ۱۵۰ ہمدانی، میرزا ابراہیم
۵۱ یحیی خان طالش
- ۲۶۵ نخجوانی، حاج آقا حسین
نشاء تبریزی (مازندرانی)، میرزا
عبدالرزاق ... ۲۰، ۳۸، ۳۹۲،
۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷
نصرآبادی، محمد طاہر ... ۲۷، ۳۸، ۱۷۹،
۲۴۷، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۵،
۲۸۹، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۸۲، ۲۴۵،
۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۴،
۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۵، ۳۰۸،
۳۱۷، ۳۸۲
- ۳۰۷، ۲۳۵ نصیری، فخرالدین
۳۲۳ نظامی
۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۲، ۷۱ نقوی، علیرضا
۳۲۷ نواب بقراط الزمانی علوی خان
۱۶۹، ۱۵۸ نواب وحید الزمان
نورالحسن بن محمد صدیق حسن خان ...
۳۶۴، ۳۷۱، ۳۹۳، ۳۹۷
۳۸۲ نورالدین جہانگیر
۲۴۳ نورانی، عبداللہ
۱۹۸، ۱۹۷، ۳۶، ۳۳، ۳۰ نورس دماوندی
۳۰۷ نور محمد
۲۴۱، ۲۳۳ نوری، یحیی
۴۱، ۱۹ نوشاہی، سید عارف
۲۱۲ نہاوندی، ملا مختار
۱۴۸، ۲۰۸، ۲۸۰، ۳۶۷ واصل گیلانی، ملا محمد امین

فهرست تعداد شاعران هر یک از شهرها

اصفهان	۳۳ نفر	طالقان	۱ نفر
بروجرد	۳ نفر	قزوین	۲ نفر
تبریز	۲ نفر	قم	۴ نفر
تفرش (نامشان تفرشی است ولی به مولدشان صریحاً اشاره نشده است)	۲ نفر	کاشان	۴ نفر
خراسان	۸ نفر	کرمان	۲ نفر
خرم آباد	۴ نفر	کهگیلویه فارس	۲ نفر
خوانسار	۱ نفر	گلپایگان	۱ نفر
دزفول	۱ نفر	گیلان	۸ نفر
دماوند	۱ نفر	لار	۳ نفر
شوشتر	۱ نفر	مازندران	۲ نفر
شیراز	۱۱ نفر	نهاوند	۱ نفر
			همدان	۳ نفر

فهرست مشاغل شاعران

آهنگر	۱ نفر	تاجر	۱ نفر
پارچه باف	۱ نفر	تولیت آستان قدس رضوی	۲ نفر

۱ نفر	قصاب	۱ نفر	تولیت امامزادہ
۱ نفر	کرباس فروش	۳ نفر	حاکم ایالت
۱ نفر	کفشگر	۱ نفر	ریاست کتابخانہ سلطنتی
۱ نفر	کیمیاگر	۱ نفر	زعفران فروش
۳ نفر	مشاغل دیوانی	۱ نفر	سفیر
۱ نفر	معمار	۵۶ نفر	شاعر
۱ نفر	منشی	۳ نفر	طیب
۱ نفر	وزیر	۲۰ نفر	عالم و فقیہ

کتابشناسی تذکره حزین

- آتشکده آذر. لطفعلی بیگ آذر بیگدلی. تصحیح جعفر شهیدی. تهران. نشر کتاب. ۱۳۳۷.
- آتشکده آذر. لطفعلی بیگ آذر بیگدلی. تصحیح حسن سادات ناصری. تهران. امیرکبیر. ۱۳۳۸.
- آثار العجم. فرصت حسینی شیرازی. بمبئی. سپهر. ۱۳۱۴.
- آرام نامه. به اهتمام مهدی محقق. تهران ۱۳۶۱.
- اسماء المؤلفین و آثار المصنّفین. اسماعیل پاشا البغدادی. استانبول. بی جا. ۱۹۵۱.
- احوال و آثار خوشنویسان. مهدی بیانی. تهران. علمی. ۱۳۶۳. ج ۴.
- اعیان الشیعه. محسن امین. تحقیق حسن امین. بیروت. دارالتعارف للمطبوعات. ۱۹۸۳.
- افغان نامه. محمود افشار یزدی. ۱۳۶۱ هـ. ق/ ۱۹۸۱ م.
- امل الامل. محمد بن حسن (حرّ عاملی). تحقیق احمد حسینی. بغداد مکتبه الاندلس. ۱۳۸۵ هـ. ق.
- تاریخ ادب اللّغه العربیّه. جرجی زیدان. تعلیقات شوقی ضیف. قاهره: دارالهیلال. ۱۹۵۷.
- تاریخ ادبیات ایران (از صفویّه تا عصر حاضر). ادوارد براون. ترجمه بهرام مقدادی. تحشیه و تعلیق ضیاء الدّین سجّادی و عبدالحسین نوایی. تهران. مروارید. ۱۳۶۹.
- تاریخ ادبیات در ایران. ذبیح الله صفا. تهران. فردوسی. ۱۳۶۸ ج ۵.
- تاریخ ادبیات فارسی. هرمان اته. ترجمه رضازاده شفق. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۳۷.

- تاریخ تذکره های فارسی. احمد گلچین معانی. تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۴۸، ۱۳۵۰ / ج ۲.
- تاریخ حزین. محمد علی بن ابیطالب حزین لاهیجی اصفهان. کتابفروشی تأیید. ۱۳۳۲.
- تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان. اصغر آفتاب. پاکستان. لاهور. خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۶۴.
- تاریخ یزد. عبدالحسین آیتی. یزد. گلبهار. ۱۳۱۷.
- تحفة العالم. عبداللطیف خان شوشتری. به اهتمام صمد موحد. تهران. طهوری. ۱۳۶۳.
- تذکره پیمانہ. احمد گلچین معانی. مشهد. دانشگاه فردوسی. ۱۳۵۹.
- تذکره حسینی. میرحسین دوست سنبهلی. لکهنو. ۱۲۹۲.
- تذکره خوشنویسان. غلام محمد هفت قلمی. به سعی محمد هدایت حسین. کلکته. ۱۳۲۸ ق / ۱۹۱۰ م.
- تذکره سخنوران یزد. اردشیر خاضع. حیدرآباد دکن. دائرة المعارف العثمانیه. ۱۳۴۱ ق. ج ۲.
- تذکره الشعرا. محمد عبدالغنی خان صاحب غنی مؤرخ آبادی. به اهتمام محمد مقتدی خان شروانی.
- تذکره شعرای پنجاب. خواجه عبدالرشید. کراچی. اقبال اکادمی. ۱۳۴۶.
- تذکره شعرای خوانسار. یوسف بخشی. تهران. میرپور. ۱۳۳۶.
- تذکره شعرای کشمیر. محمد اسلم خان سالم کشمیری. تصحیح حسام الدین راشدی. کراچی. ۱۳۴۶.
- تذکره شعرای یزد. عباس فتوحی یزدی. تهران. کتابفروشی تاریخ. ۱۳۶۶.
- تذکره شوشتر. عبدالله شوشتری متخلص به «فقیر». تصحیح خان بهادر مولی بخش و محمد هدایت حسین. کلکته. ۱۳۴۳ ق / ۱۹۲۴ م.
- تذکره گل رعنا. لجهمی نرائن شفیق اورنگ آبادی. دهلی. انجمن ترقی اردو. [بی تا].
- تذکره منظوم رشحه. محمد باقر رشحه اصفهانی. مقدمه احمد گلچین معانی. تهران. امیرکبیر. ۱۳۴۴.
- تذکره نصرآبادی. محمد طاهر نصرآبادی. تصحیح وحید دستگردی. تهران. فروغی. ۱۳۱۴.

- تذکره نگارستان دارا: عبدالرزاق دنبلی. به کوشش عبدالرسول خیامپور. تبریز. ۱۳۴۳.
- تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان. علیرضا نقوی. تهران. علمی. ۱۳۴۳. ش/ ۱۳۸۳ / ق. ۱۹۶۴ م.
- جشن نامه مدرس رضوی. ضیاءالدین سجّادی. تهران. انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی. ۲۵۳۶.
- حدیقه الشعرا. سیداحمد دیوان بیگی شیرازی. تصحیح عبدالحسین نوائی. تهران. زرین. ۱۳۶۴.
- حزین لاهیجی (زندگی و زیباترین غزلهای او). فراهم آورده م. سرشک. تهران. توس. ۱۳۴۲.
- خزانه عامره. غلامعلی آزاد بلگرامی. کانپور. ۱۹۰۰ م.
- دائرةالمعارف مصاحب. غلامحسین مصاحب. تهران. فرانکلین. ۱۳۵۶.
- دانشمندان آذربایجان. محمدعلی تربیت. تهران. مجلس. ۱۳۴۱.
- دانشمندان و سخن سرايان فارس. محمدحسین رکنزاده (رکنزاده آدمیت) آدمیت. تهران. اسلامیه و خیام ۱۳۳۷ / ۱۳۳۹. ج ۵.
- دانشوران خراسان. غلامرضا ریاضی. کتابفروشی باستان. ۱۳۳۶.
- الذریعه الی تصانیف الشیعه. محمد محسن آقابزرگ تهرانی. نجف-تهران. اسلامیه. ۱۳۵۵ ق.
- القسم الاوّل من الجزء التاسع. تهران. مجلس ۱۳۳۲ ش / ۱۳۷۳ ق / ۱۹۵۳ م. القسم الثاني من الجزء التاسع. به اهتمام علینقی منزوی. تهران ۱۳۷۸ ق / ۱۳۳۸ ش / ۱۹۵۹ م
- القسم الثالث من الجزء التاسع. به اهتمام علینقی منزوی. تهران. دانشگاه تهران ۱۳۸۳ ق / ۱۳۴۲ ش / ۱۹۶۴ م.
- القسم الرابع من الجزء التاسع. به اهتمام علینقی منزوی. تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۸۶ ق / ۱۳۴۵ ش / ۱۹۶۷ م.
- رجال اصفهان (تذکره القبور). عبدالکریم جزی. حواشی مصلح الدین مهدوی. [بی جا]. ۱۳۲۸.
- روز روشن. مولوی محمد مظفر حسین صبا. به تصحیح محمد حسین رکنزاده آدمیت. تهران. رازی. ۱۳۴۳.
- روضات الجنّات. محمدباقر موسوی خوانساری اصفهانی. تحقیق اسدالله اسماعیلیان. قم. ۱۳۹۲. جزء پنجم.

- روضۃ الصفا. محمد بن خاوندشاه. تهرآن [بی نا]. ۱۲۷۰ ق.
- ریاض الجنة. ابن عبدالرسول الحسینی الزنوزی التبریزی محمدالموعد بالحسن. نسخہ خطی کتابخانہ خصوصی محمد نخجوانی (تاریخ اتمام ۱۲۱۶).
- ریاض السیاحۃ. زین العابدین شیروانی. تهرآن. کتابفروشی سعدی. [بی تا].
- ریاض الشعرا. والہ داغستانی. نسخہ آستان قدس رضوی. کتابخانہ ملک. میکروفیلم ۳۴۴ ورق ۲۵ سطری.
- ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. تصحیح حسام الدین راشدی. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۴۰۲ ق / ۱۳۶۱ ش / ۱۹۸۲ م.
- ریاض العارفین. رضا قلیخان ہدایت. تهرآن. [بی جا] ۱۳۰۵.
- ریاض العلماء و حیاض الفضلا. عبداللہ افندی الاصبہانی. بہ اہتمام محمود مرعشی. تحقیق احمد حسینی. قم ۱۴۰۱ ق.
- ریحانۃ الادب. محمد علی مدرس. تبریز. خیام. [بی تا].
- سبک شناسی. محمد تقی بہار. تهرآن. امیرکبیر. ۱۳۶۹. ج ۳.
- ستارگان فروزان. یحیی نوری. تهرآن. [بی نا]. ۱۳۳۴. ۵
- ستارگان کرمان. حسین بہزادی اندوہجردی. تهرآن. توس. ۱۳۵۴.
- سخنوران آذربایجان. عزیز دولت آبادی. تبریز. [بی نا]. ۱۳۵۵.
- سرو آزاد. غلامعلی آزاد بلگرامی. بہ سعی عبداللہ خان. بہ اہتمام مولوی عبدالحق. حیدرآباد دکن. ۱۹۱۳.
- سفینہ خوشگو. بندر ابن داس خوشگو. تصحیح شاہ محمد عطاء الرحمن عطا کاکوی. پتنہ ۱۳۷۸.
- سفینۃ المحمود. محمود میرزا قاجار. بہ تصحیح خیامپور. تبریز. ۱۳۴۶.
- سلافة العصر (فی محاسن الشعراء بکل مصر). علی صدرالدین مدنی. المكتبة المرتضویہ. ۱۳۴۶ ق.
- شاعران کور. علی اکبر مشیر سلیمی. تهرآن. علمی. ۱۳۴۴.

شام غربیان. لچہمی نرائن شفیق اورنگ آبادی. تصحیح محمد اکبر الدین صدیقی. کراچی.
انجمن ترقی اردو پاکستان. ۱۹۷۷.

شمع انجمن. محمد صدیق حسن خان بہادر رام. بہوپال. ۱۲۹۳ ق.

شہر آشوب در شعر فارسی. احمد گلچین معانی. تہران. امیر کبیر. ۱۳۴۶.

صبح گلشن. علی حسن. بہ اہتمام مولوی محمد عبدالمجید خان. ۱۲۹۵ ق.

صحف ابراہیم. علی ابراہیم خان خلیل. تصحیح عابد رضا بیدار.

طرائق الحقایق. معصوم علی شاہ شیرازی (محمد معصوم شیرازی). تصحیح محمد جعفر
محجوب. تہران ۱۳۴۵.

عالم آرای عباسی. اسکندر بیک منشی ترکمان. محمود تاجر خراسانی. تہران. ۱۳۱۴ ق.

علمای بزرگ شیعہ از کلینی تا خمینی. م جز فاذقانی. قم. معارف اسلامی. ۱۳۶۴.

فارسی نامہ ناصری. حسن حسینی فسائی. تصحیح منصور رستگار فسائی. تہران. امیر کبیر.
۱۳۶۷. ج ۲.

فارسی ادب کی شخصیات. محمد تقی علی عابدی. نظامی آفیسٹ پریس لکھنؤ. ۱۹۹۲.
فرہنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. تبریز. آبان. ۱۳۴۰.

فرہنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. تہران. طلایہ. ۱۳۶۸. ج ۱.

فرہنگ سخنوران و سرایندگان قزوین. محمود خیری. بہ کوشش نقی افشاری [بی نا]. [بی تا].
فرہنگ فارسی معین. محمد معین. تہران. امیر کبیر ۲۵۳۶. ج ۶.

فوائد الرضویہ. عباس قمی. انتشارات مرکزی. ۱۳۲۷.

فہرست کتابخانہ آستان قدس رضوی [اوکتایی و مہدی ولایی]. احمد گلچین معانی.
مشہد. ۱۳۰۵.

فہرست کتابخانہ مرکزی دانشگاه تہران. علینقی منزوی ج ۲. تہران. دانشگاه تہران. ۱۳۳۲.

فہرست کتابخانہ مرکزی دانشگاه تہران. محمد تقی دانش پزوه. ج ۳. تہران. دانشگاه
تہران. ۱۳۳۲.

- فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. محمدتقی دانش‌پژوه. ج ۹. تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۴۰.
- فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. محمدتقی دانش‌پژوه. ج ۱۲، تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۴۰.
- فهرست کتابخانه مجلس. فهیمه راستگار. ج ۲. تهران. مجلس. ۱۳۴۷.
- فهرست کتابخانه مجلس. عبدالحسین حائری. ج ۱/۹. تهران. ۱۳۴۶.
- فهرست کتابخانه مجلس. عبدالحسین حائری. ج ۲/۹. تهران. ۱۳۴۷.
- فهرست کتابخانه مجلس. محمدتقی دانش‌پژوه. ج ۱۰. تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۴۰.
- فهرست کتابخانه مجلس. کتب خطی فارسی. ابن یوسف شیرازی. تهران. ۱۳۱۸-۱۳۲۱ ه.ق.
- فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار. حدائق (ابن یوسف شیرازی). ج ۲. تهران. مجلس. ۱۳۱۳، ۱۳۱۶، ۱۳۱۸.
- فهرست کتابخانه ملی تبریز. کتب خطی اهدایی محمد نخجوانی. میرودود یونسی. تبریز. ۱۳۴۸.
- فهرست کتابهای چاپی فارسی. خانابامشار. [ویرایش ۲]. تهران. ۱۳۵۰.
- فهرست کتابهای چاپی فارسی. خانابامشار. [ویرایش ۳]. تهران. ۱۳۵۲.
- فهرست کتابهای چاپی (عربی، فارسی) خانابامشار، تهران. ۱۳۴۴.
- فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان. احمدمنزوی. ج ۱۲. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. ۱۹۸۴.
- فهرست مقالات فارسی. ایرج افشار. تهران. جیبی. ج ۱ (۱۳۳۸)، ج ۲ (۱۳۵۶)، ج ۳ (۲۵۳۵)؛ ج ۴ انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۶۹.
- فهرست میکروفیلمهای دانشگاه تهران. محمدتقی دانش‌پژوه. تهران. دانشگاه تهران. ج ۱ (۱۳۴۸)، ج ۲ (۱۳۵۳)، ج ۳ (۱۳۶۳).
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمدمنزوی. مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای. تهران. ۱۳۴۸.
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمدمنزوی. مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای. تهران. ۱۳۵۱.

- قاموس الاعلام. شمس الدین سامی. استانبول. ۱۳۰۶ / ۱۳۱۶.
- کاروان ہند. احمد گلچین معانی. تہران. آستان قدس. ۱۳۶۹.
- کلمات الشعرا. محمد افضل سرخوش. تصحیح صادق علی دلاوری ایم. لاہور. ۱۹۴۲.
- الکنی واللقاب. عباس قمی. نجف. حیدرآہ. ۱۳۷۶ق.
- گلزار ادبیات ایران. ادوارد براون. ترجمہ سیف پور فاطمی. اصفہان. سعادت. [بی تا].
- گیلان در قلمرو شعر و ادب. ابراہیم فخرایی. تہران. جاویدان. ۲۵۳۶.
- لغت نامہ دہخدا. علی اکبر دہخدا. تہران. مجلس. ۱۳۲۶.
- مآثر الامرا. نواب صمصام الدولہ شاہنوازخان. تصحیح مولوی عبدالرحیم و دیگران. کلکتہ. ۱۸۸۸.
- مآثر رحیمی. عبدالباقی نہاوندی. تصحیح محمد ہدایت حسین. کلکتہ. ۱۹۲۴.
- مازندران (جغرافیای تاریخی و اقتصادی). عباس شایان. تہران. ۱۳۳۶.
- مجالس المؤمنین. نوراللہ بن شریف حسینی مرعشی شوشتری. تہران ۱۲۶۰.
- مجمع الفصحاء، رضاقلیخان ہدایت. تہران ۱۲۹۵/۱۲۸۴.
- مجمع النفائس. سراج الدین علی خان آرزو. تصحیح عابد رضا بیدار. پتنہ. خدا بخش. [بی تا].
- مخزن الغرائب. احمد علی خان ہاشمی سندیلوی. بہ اہتمام محمد باقر. لاہور. ۱۹۶۸.
- مرآت الاحوال جہان نما. احمد بہبہانی. تصحیح علی دوانی. تہران. امیر کبیر. ۱۳۷۰.
- مرآت الفصاحة. شیخ مفید «داور» تصحیح محمود طاووسی. شیراز. نوید شیراز. ۱۳۷۱.
- مردان بزرگ کاشان. کوروش زعیم. تہران. ۱۳۳۶.
- مردم دیدہ. عبدالحکیم حاکم. اہتمام سید عبداللہ. لاہور. اورینٹل کالج. ۱۳۳۹ش / ۱۹۶۱م.
- مصفی المقال. آقابزرگ تہرانی. تہران. ۱۳۳۷.
- مطالعات زمانی. آصفہ زمانی. پرکاشن کیندر سیتاپور رود لکھنو. ۱۹۹۳.
- مطلع الانوار. مرتضی حسین صاحب قبلہ. کراچی. ۱۹۸۱م.
- مطلع الشمس. محمد حسن خان صنیع الدولہ (اعتماد السلطنہ)، تہران. سازمان شاہنشاهی خدمات اجتماعی. ۲۳۵۳.

- مقالات الشعرا. میر علی شیر قانع تتوی. تصحیح حسام الدین راشدی. کراچی. ۱۹۵۷.
- مکتب وقوع در شعر فارسی. احمد گلچین معانی. تهران. بنیاد فرهنگ ۱۳۴۸.
- منتخب الاشعار. مردان علی خان مبتلا. ترتیب و تلخیص محمد اسلم خان. دهلی. ۱۹۷۵.
- منتخب اللطایف. رحیم علی خان ایمان. به اهتمام محمد رضا جلالی نائینی - امیر حسن عابدی. تهران. تابان. ۱۳۴۹.
- مؤلفین کتب چاپی (فارسی - عربی). خانباہامشار. تهران. [بی نا]. ۱۳۴۱.
- مینودریا باب الجنة (شرح حال و آثار رجال و دانشمندان قزوین). محمد علی گلرین. قزوین. طه. ۱۳۶۸.
- نامها و نامدارهای گیلان. جهانگیر سرتیپ پور. رشت. نشر گیلکان. ۱۳۷۰.
- نتایج الافکار. محمد قدرت الله گوپاموی. اردشیر بنشاهی (خاضع). بمبئی. ۱۳۳۶.
- نجوم السماء فی تراجم العلماء. محمد علی کشمیری. قم. مکتبه بصیرتی. ۱۳۹۴ ق.
- نسمه السحر. یوسف بن یحیی صنعانی [۱۱۲۱ ق]. نسخه خطی. کتابخانه مرعشی نجفی.
- نگارستان سخن. سید نور الحسن بن محمد صدیق خان بہادر رام. به اهتمام مولوی محمد عبدالمجید خان. هندوستان. ۱۲۹۳.
- ہفت آسمان. مولوی آغا احمد علی احمد. کلکتہ. ۱۸۷۳. تهران ۱۹۶۵.

فهرست مقالات

- اخوان ثالث. مهدی. حزین لاهیجی. زندگی و زیباترین غزلهای او فراهم آورده م. سرشک. انتقاد کتاب. ج ۲. ش ۶: ۱۰-۲۴
- اقبال. عباس: مجموع منشآت محمدطاهر وحید قزوینی. یادگار سال ۵ شماره ۱ و ۲ صص ۱۱۸-۱۲۰
- بهروزی. محمود: سخن سرایان مازندران. ارمغان. ۴۱ (۱۳۵۰): ۴۸۹-۴۹۵ (معرفی اجمالی ۲۲ شاعر)
- تارلان. همبستگی ادبیات ایران و ترک. وحید. شماره هفتم. سال هفتم: ۸۵۱-۸۶۵
- تربیت. محمدعلی تأثیر تبریزی. ارمغان. ۱۲: ۱۶۱-۱۷۱
- تربیت. محمدعلی یک صفحه مختصر از رساله قرن حادی عشر. ارمغان. ۱۳: ۳۱۹-۳۲۶، ۳۶۹-۳۷۳. (شامل شرح حال صائب، محمدطاهر وحید، میرزا جلال، میرزا مقیم، حسن بیک خروش، حکیم شفایی، حکیم رکنا و جمعی دیگر از رجال قرن یازدهم)
- جواهر الکلامی: سید علیخان کبیر وزیر عالمگیر شاه وزیر و مؤلف. ارمغان. ۸: ۲۶-۲۹
- حزین. محمدعلی: سفرنامه حزین. پیمان. ۴: ۴۹-۶۶؛ ۱۲۱-۱۳۷؛ ۱۹۳-۲۱۶؛ ۲۶۵-۲۸۸ (متن کتاب به صورت ساده شده و ملخص)
- دانش پژوه، محمدتقی: وحید قزوینی. جشن نامه مدرس رضوی. تهران. ۱۳۵۶. ص ۲۰۱-۲۲۵ (به انضمام متن دستورالخطواتین الکرام و سلوک السلاطین العظام).
- دستگردی، وحید. رهبران سخن. ارمغان. سال ۱۸ ش ۳: ۱۶۶، ۲۲۱-۲۲۵.

- دستگردی. وحید. شعرای گمنام. ارمغان ۳ (۳ و ۴)، ص ۱۰۱.
- سروشیار، جمشید. نامه‌ای از شیخ علی حزین لاهیجی در شرح بیتی از حکیم خاقانی. یغما: ۲۲ (۱۳۴۸): ۲۶۵-۲۶۸.
- طاهری. شهاب. سید محمد نشأه مازندرانی. ارمغان ۳۷ (۱۳۴۷): ۱۵۷-۱۶۱.
- طاهری. شهاب. محمد. ملاشفیع اثر مازندرانی. ارمغان. ۳۴: ۱۹۹-۲۰۶.
- کیوان. مجتبی: میرنجات اصفهانی. یغما ۲۳ (۱۳۴۹): ۶۱۱-۶۱۳.
- گلچین معانی، احمد. اشرف مازندرانی. گوهر. ۱ (۳۵۲): ۱۰۸۷-۱۰۹۹.
- گلچین معانی. احمد. اشرف مازندرانی. نامه آستان قدس. ش ۱۹: ۶۰-۶۸.
- گلچین معانی. احمد. میرنجات اصفهانی. وحید. ج ۱ ش ۳: ۳۳-۳۹؛ ش ۴: ۲۷-۲۸؛ ش ۵: ۶۸-۷۰.
- محیط طباطبایی، محمد. یک شعر و چند شاعر، محیط، ج ۱ ش ۱: ۳۴-۳۸ (غزل گربه تو افتدم نظر چهره به چهره روبه‌رو در این مقاله از میرزا محمد طاهر وحید شمرده شده است)
- نوزاد، فریدون. حزین لاهیجی. ارمغان. ۳۹ (۱۳۴۹): ۳۰۴-۳۱۱؛ ۴۰۸-۴۱۲؛ ۴۷۰-۴۷۵؛ ۵۵۶-۵۶۰؛ ۶۲۶-۶۲۷.
- نوزاد، فریدون. زاهد گیلانی. ارمغان. ۳۸ (۱۳۴۸): ۳۴۶-۳۵۰.
- نفیسی. سعید. شیخ زاهد گیلانی و مقبره او در شیخانور. فرهنگ. ۴: ۴-۱۱؛ ۳۷-۴۴؛ ۶۹-۷۸.
- نخجوانی. حسین. میرزا محسن تبریزی متخلص به تأثیر، چهل مقاله، ۲۱۵-۲۲۰.
- نخجوانی. حسین. میرزا محسن تبریزی متخلص به تأثیر. نشریه دانشکده ادبیات تبریز. ج ۱ ش ۱: ۴۷-۵۲.
- نجات قمی. گل کشتی میرسید نجات قمی. ارمغان. ۱۵: ۱۸۰-۱۸۶؛ ۲۸۱-۲۸۶؛ ۳۷۷-۳۸۰.
- واله داغستانی. شیخ محمد علی حزین (نقل از تذکره ریاض الشعرا). ارمغان ۹: ۴۱۷-۴۲۹؛ ۵۱۳-۵۲۷.
- ولائی، مهدی. شرح قصیده رضوی شفیعی شیرازی. نامه آستان قدس، ش ۱۳: ۴۴-۹۴.
- ولائی، مهدی. شوکت بخارایی. نامه آستان قدس. ش ۱۷: ۶۴-۶۷.

منابع لاتین

1. Arberry. A.J. Catalogue of the library of the India office Persian books, London, 1937.
2. Browne, Edward G, A supplementary Hand- list of the Muhammadan Manuscripts, Cambridge, 1922.
3. E the, Herman, Catalogue of persian Manuscripts with Library of the India office, Oxford, 1903.
4. Gibb, E.Jw, A history of ottoman Poetry, London, 1958.
5. Habibullah, A.B.M, Descriptive Catalogue of the Persian, urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca university Library, Dacca, 1960.
6. Ivanow, Wladimir, Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, Calcutta, 1985.
7. Maulavi Abdul Muqtadir Khan, Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the oriental Public Library at Bankipore, Calcutta, 1912.
8. Pertsch, Wilhelm, Verzeichnis der Persischen Handschriften, Zürich, Newyork, 1989.
9. Rieue, charles, Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, Oxford, 1966.II
10. Story, C.A, Persian Literature Abio- Bibliographical Survey, London.1.1970.
11. Storey, C.A.Persian Literature Abio-Bibliographical Survey. London. 1. 1972.

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

The advancement and improvement of every society is possible when it understands its cultural background and civilization, and becomes aware of the reasons for the society's progress or stagnation. And this recognition is not possible except through studying the works of those gone before as they themselves have written them, and not in the way in which they have been later distorted and revised.

This is an unavoidable necessity in the written culture of every society which has been continuously exposed to turbulent events.

Therefore, in order to reach this awareness, to protect the genuine culture and its identity, and to resist alien cultures it is compulsory to revive and introduce the written legacy. The first step to reach this aim is the scientific critique and rectification of the intellectuals' writings on Iranian Islamic culture.

All efforts and searches have been done to identify and compile the indices of manuscripts and also correct and restore the scientific resources and written treasures of this frontier. But, these works remain as though obsolete, untouched and even set aside. What has been accomplished is very little in comparison with what must be done. And that small accomplishment faces many difficulties. Such problems include: the way of research and investigation, the collection of volumes, the heavy expense of this task, preparing for the start of publication, drawing together scientific and specialty works, and financial return which is the condition for the continuation of research and publication.

Thus, the Office of Cultural Affairs of the Ministry of Culture and Islamic Guidance in the path of the Islamic Revolution's cultural goals (which in reality is a cultural revolution) established an office by the name of the written Heritage publication office. In this way they could support the efforts of the researchers, editors, scientific and research centers, back up the cultural publishers, and attract talented and skilled potential. Also, the intention was to publish and make available research sources and precious literary works. It was also to prevent repetition of efforts and publish critical texts on various matters with a priority given to works in Farsi. In this way a genuine movement in the path of reviving the written culture could be created. And it offers a complete aggregate to the cultural society of Islamic Iran.

The written Heritage publication Office

Deputy Minister's Office of Cultural Affairs

Ministry of Culture & Islamic Guidance

A SĀYEH BOOK

With Collaboration of the Written Heritage Publication Office

Copyright © 1996 Sāyeh Publishing Co.

First Published in Iran by Sāyeh

All rights reserved. No Part of this book
may be reproduced in any form or by any
means with out permission from the publisher.

P R I N T E D I N I R A N

TAZKERAT-AL-MO'ĀSERIN

MOHAMMAD 'ALI EBN-E ABITĀLEB HAZIN LĀHIJI



EDITD & INTRODUCED

BY

MA'SUMEH SĀLEK



SĀYEH

